

بولتن کنگره

شماره ۱۱

فهرست

- ۱- در راه تدارک کنگره _____ صادق _____ ۱
- ۲- پیرامون برخی مسایل زندگی درون سازمانی _____ بهنام _____ ۱۹
- ۳- "نروتنی" از نوع ایدئولوژیک _____ جمشید _____ ۳۸
- ۴- نقش بولتن در تامین وحدت سازمان _____ مرتضی _____ ۵۰
- ۵- درباره دموکراسی درون حزبی _____ مرتضی _____ ۵۸
- ۶- درباره انتخاب طبیعی رهبران _____ مرتضی _____ ۶۸
- ۷- علیه انحلال طلبی _____ ا. مومنی _____ ۷۲
- ۸- مبارزه ایدئولوژیک ما (۳) _____
- ۹- تفسیر سیاسی روز و مسئله مرزبندی _____ نرید _____ ۸۹
- ۱۰- دموکراسی و اصلاحات _____ مراد _____ ۱۱۲
- ۱۱- راه انحرافات تازه را سد کنیم _____ امید _____ ۱۲۶
- ۱۲- بانگهای برگزیده _____ حمید _____ ۱۴۳

درباره تدارک کنگره

توضیحات و مباحثات پیرامون مسائل فصل دوم برنامه

اینون در سازمان مباحثه‌ها قبل مسائل برنامه بیان تا به ای گرفته است. پس انتشار اسناد مصوب می‌نمایند برنامه و پیشنهاد های ضمیمه آن امتنان آن فراهم می‌نمودند در باره جوانب گوناگون نفع منفیها که می باید سمت گیری ها و مواضع اساسی مواضع سازمان را معین سند پاروسنی و دستی بیشتر اصرار تصریح شود.

من قبلا تصمیم داشتم نه با تنظیم یادداشت نمایم کل مباحثات حول مسائل برنامه ای. رادرسه بخش بنگانه. بخش اول نلیات، بخش دوم نقد و بررسی برنامه ۶۱ بختر سوم توضیحات پیرامون فصل اول و مسائل پیشتر نویس صرح برنامه جدید سازمان. معاللات مربوطه به بخش اول در ۴ فصل طی دو شماره بولتن ۸ و ۱۰ انتشار یافت. اما همانگونه که توضیح داده ام تصمیمات برنامه بررسی های نلیات سیاسی و نیز تحول اوضاع سیاسی امتنان "کارآرام و دراز مدت" را سلیب و نامند و دترد است.

بسیر مشخص اینون مسائل مربوطه به فصل اول و دوم و سوم برنامه در دستبر حجت سوره نواز نمیده بنا فرار داده شده است. فصل پنجم نیز به آید. انتشار فواخذ یافت. به علاوه صرح تشکیل اجلاس های پیشتر نگره بود در خارج کشور و اجرا گداشته شده است. ندا هماعلی با مباحثی که در تشکیلات پیشتر و در تخریفات در انتشار ماهی - مدیران سروری ترساجت. این امر با حجت بنساده این مسائل فصل دوم برنامه است انتشار توضیحات سرور پیرامون مسائل و مباحثات این فصل را فریب بدخسید را شمار مقاله حاضر نیز در عی راجعه صورت پذیرفته است.

۱ - اشاره ای مجدد به مسائل مدت

در بولتن ۸ اهمیت ناروی سند واحد برنامه و بعد پلا نقره بنای جداگانه در ایجاد شعاع در سازمان و در شکل دهی فرانسویونیم مقصلا مورد بحث قرار گرفت. پس از دفاع مدشر از این ناروی سند واحد با ارائه دلایلی که امتنان ناروی پلانترم واحد را با قدرت با نلیات میرسانید در برخی مقالاتی که در شمار های بعدی بولتن انتشار یافت بدین ورودیه بک استدلال پخته از که احسن مسئولیت سیت به سر نوشت سازمان را بازتاب داد مساله از روایاتی مورد بحث قرار گرفت که نمی توان آن را شایسته سازمان ما دانست. اشاره به چند نکته در این زمینه ضروری است.

اراده و استناد دعویات نظام ارگان ها سندی که بنیای بنده نمیسون برنامه است قبل از شروع بدست روی آن در کمیسیون جهت اطلاع تشکیلات در اختیار اعضا قرار گرفته و اینگونه این نارعلی شده و دلایل آن چه بوده است باید لزوما در ارگان های مسئول سازمان مورد بررسی و اظهار تر قرار گیرد. جای پرداختن به این مسائل در بولتن نیست. علمیم البته برخی در این بیان رفیق چه باشد. این مسائل باید فصد در ارگانهای مسئول مورد بررسی قرار گیرند. در شرا یخی که آنها هر رفیق در باره تصمیم اجرایی و استدلال مربوطه نظریه تعهدات سازمانی و شرایط فعالیت سازمان غیر قابل انتشار است و افلا فسات. در پیو در باره چگونگی روند تصمیم گیری فصد در اختیار ارگان های مافوق قرار می گیرد. کمترین تاثیر بهره گیری از بولتن، نه در واقع برای بیان نظرات و مباحثه رفیقا نه در اختیار حقه ما قرار دارد، در جهت ایجاد پیشداوری در باره فرارها و مصیباتی که هنوز هیچ ارگان ماسونی اذاعت پیرامون آن را انتشار نداده است، زمینه سازی برای شکستن سنترب ارگان های مسئول در زمینه تعهدات درون سازمانی و درون ارگانی است.

۲ - مساله بهیچ وجه اینست نیست. اگر کسی از روی پلانترم واحد دفاع کند حتما فصد شایسته است. دیگر رفتار از سن داد پلانترم مخرج ما رد. بد تصریح می باشد که بحث را از اینجا شروع می کند نشو نمی توان یک مباحثه جدی را آغاز کرد. با چنین برداشتی باید ابتدا احتیاجی ارسال بسیار ابتدا ای تصریح و فصل کرد. بدون این سطح بحث در دست ضرورتا نخواهد یافت.

سؤال مرتزی اینست که دامنه و عین اختلاف نضرهای موجود پیرامون مسائل برنامه از در سازمان

مآیاد رخدی است نه تامین وحدت صفوف سازمان مول يك برنامه واحد امنهید براسا پارریابی و فسخ بینانه ارایین اختلافات حائی آرآنست نه تامین وحدت صفوف سازمان فدائیان خدایان ایران (اشریست) حول برنامه واحدیه دلیل عمی و دامنه اختلاف نظر حول مسائل برنامه ای دروضع فعلی امنان نایدیبر است؟ مساله اینست نه اختلافات پیرامون مسائل برنامه ای حائی اریوجود د واید تلووزی یاد وگراییشتر عیقاتی متفاد است یا ایب چنین ارزیابی غیر واقع بینانه و مایوسانه است؟ مساله اینست نه آیا این اخترا ف نمرهها امنان وحدت صاحبان نظریات مختلف در سازمان را زمینیا برده و انصحاب رابه امری فهری بسدل گرد ه است یا خیرمی توان واید از وحدت سازمان دفاع کرد؟ به نظر میرسد پیداگردن کلمات واستدلال مناسب برای حل مساله با سطح ففزی نه از درك این مسائل به طریقی اولی ار پاسخ یابی آن خود را محروم کرده و موضوع دفاع از پلاتفرم واحد را با امضای آن مربوط می بیند دروضع فعلی غیر عملی است.

تاره برای نسی هم به برای درگیر کردن ذهن خود با خود مسائلی اساسی مورد بحث آمادائی تسد اردد و نمسی تواند خود را از نگاه کردن به مسائلی از رویه مصالح شخصی و یا جناحی خلاص ماند اعطاعات و داده های نافی برای گرفتن پاسخ های صحیح وجود داده هتگانی نه عم پلیم مهرماه ۶۶ هتم حیات سیاسی نمیه مرثزی وهم در نسیبون برنامه تأیید شده است نه هرگاه رفیقی درخواست ترد پلاتفرم بر نامه ای اود راهتیار تشذیلات فراگیرد مانع قانونی برای تحقق این درخواست وجود نخواهد داشت زمانی نه ایب شناخت باصراحت نافی در دستگاه رهبری سازمان وجود دارد نه راه تامین وحدت سازمان حول برنامه واحد نویسل به اهم تشذیلاتی برای جلوگیری از انتشار پلاتفرم های جداگانه است، زمانی نه ضمن تصریح این حقیقتیه هیچ منطقی امنان تامین وحدت حول برنامه واحد را منطقی نمی سند اما در عین حال شرفیبه ای منطق را نمی پذیرد حو دارد پلاتفرم خود به تشذیلات ارائه ندهد و در شرایطی نه همه ایب غایب اصراحت و روشنی به همه رفاع اعلام شده است شرح این ففزیه دفاع از ایده امنان تامین وحدت سازمان منوجه محروم کردن دیگران از ارائه پلاتفرم استدیگر نمی تواند فقط اساده انداختن نامی شده باشد نه دلیل شرح چنین ففزی راقطع میتوان عزم و اصرااری استوار در پاریری تلفی ترد نه نظریه تشذیلات بسیاری گه معر ح شده است به نظر میرسد توضیحات بیشتری در باره وحدت مبنا ضروری است.

در نسیبه که در نسیون ۱۰ منتشر شدند به ففزی اشارت کردم که مینوشد انیت ایدیتراشد نه ففزی نه در ذهن خود مسر اردد يك سازمان دو چریان جستجویی سند ففزی که تنوع ففزی راقطع تضاد ففزی تنفسی می سند ففزی نه سیاسی رنگین طبیعت راقطع می تواند سیاه و سفید وحد اکثر خاستتری ببیند نه چنین ففزی همیسیون نه حیات سیاسی نه کمته مرثزی نه تگرو و هود سازمان راقطع زمانی آرآن خود می بینند نه ففزی جناحی خود ساخته را بر آن مسلط ببیند نه ففزی نه برای خود ففزیگری را در سازمان ساخته و پرداخته و آن را در مقابل ففزی ترد اده است البته نه اگر در ارگانها را در نسیون قرار نگیرد ارگان را ارگان خود نخواهید شناخت شرط اینكه نسی به کمته مرثزی اعتماد دند و آسرا رگهبری کنند سازمان به شناسد قبل همه ضروری است اید تلووزیک نه طبیعتی (سمت گیری عمومی برنامه ای) کمته مرثزی را با آنچه خود در این زمینه می پذیرد همسو ببیند نه فقط در این صورت است نه اثربیه ای به عنوان کمته مرثزی یا هیات سیاسی یا کمیسیون میتوان در ذهن شدل بگیرد نه اثربیه ای نه نه متعصب به يك بخش سازمان نه متعلق به تمام سازمان است.

رفقا میروبین در ارائه پیشنهاد های خود روی فصل دوم برنامه درخواست کرده اند نه پیشنهاد های مذکور بصورت يك پلاتفرم كامل یعنی پاراگرافهایی نه در کمیسیون به تصویب رسانیده اند راه همراه پیشنهاد های تصویب نشده خود به تشذیلات ارائه دهند نه کمیسیون تصمیم گیری در این زمینه را برعهده خود اینس رفاعا گذارند.

اساسی این ففزیست نه هر گاه اختلاف نعد در باره مسائل برنامه ای بروز دند قطع نظر از وسعت و عمق آن درست است که هر س پلاتفرم خود را بصورت كامل ارائه دهد نه جراه اگر پیشنهاد های تصویب نشده ضمیمه مصوبات کمیسیون شود تشذیلات درك منسجمی از مجموعه افکار ارائه شده بدست نخواهد آورد نه اگر

همین استدلالی مبنای قرارگیری نگاه صعبا پیش‌آورد پلاتفرم می‌باید در تسهیلات انتشار یابد. آخر عیب استدرهیات سیاسی یا حتی در سطح آرقیو پیرامون مسائل مهم برنامه‌ای اتفاق نظر کامل و جیسود داشته باشد. بر اساس این استدلال باید انتشار داشت نه هررقعی نه این یا آن حکم اساسی برنامه‌ای را در سند پیشنهادی رفغانمی پذیرد خود آن را در پلاتفرم مربوطه وارد و سند کامل را انتشار دهد. هم‌ارایین روسته عدم انجام این کاروحتی عدم ارائه هیچ پیشنهادی، روی پلاتفرم مدور اینقدر غیر قابل انتشار بنظر میرسد. به این ترتیب به نظر میرسد که تحریریک سند کامل متشکل از موارد مشترک قبیل از همه واقعا بانیت ضمیمه شدن به سند کمیسیون نزدیک است.

حال سؤال اینجاست که آیا این بیم از ضمیمه شدن "به سند کمیته مرکزی و سندکنگره و سند سازمان نیز می‌تواند مطرح باشد و فقط موضوع به کمیسیون محدود است؟ عیبی است که نمی‌توان آن را صرفا بکسسه محدود کرد؟ چنین سیمی در جوهر خود بیم از ضمیمه شدن به سازمانی است که باتود راستاهای معین یسان قدر نمی‌کند.

* * *

توجیه ضرورت ارائه پلاتفرم‌های جداگانه به‌دلیل ویا هرمنطقی نه امروز صورت پذیرد عملی است در جهت توجیه شفاف و شفاف در سازمان و نه در راستای غلبه بر آن. این عمل در راه بسط تشوع فکری در درون سازمان مانع ایجاد می‌نند. به‌بیره آراه بازداشتن افکار متنوع از بیان و عرضه مستطانه و آزادانه از فرمول بندی‌ها، پیشنهادها و افکار خود این عمل به لحاظ معرفتی در ارزیابی‌ها و یا معیانه از دامنه و عمق اختلاف نظرهای موجود در سازمان رسته دارد، اختلافاتی که گجه مسخا جنبه ایدئولوژیک و واحد محیی از اربعیاتی برخوردار شده اند، اما به هیچ وجه توجیه‌گر و ایدئولوژی باحتی دوست‌گیری متضاد ایدئولوژی نیستند.

۲- حذف جهان بینی از برنامه

یکی از مسایل کلیدی در کمسیون برنسانه حول مسأله فصل دوم، پیشتها دی است که تحت عنوان "جدا کردن مسایل مرآمی از برنامه" مطرح شده است. باستناد این پیشنهاد کلمه "جهانبینی" از تیتز فصل و برخی مضمرات از متن فصل حذف شده اند. این پیشنهاد در پلا تفرمی به امضای رفقا امیر و بیمن انتشار یافته آمد. است. در دفاع از این پیشنهاد عنوان میشود که در برنامه بهتر است فقط از آما جهاب، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سازمان و از حد متنی استراتژی و تاکتیک آن صحبت شود و از آوردن مرآزهایی که پذیرش آن برای مردم ضرور نیست امتناع شود.

البته هنوز روشن نیست که بنا بر این پیشنهاد سازمان میبایست سند دیری تحت عنوان "مرآنامه" تنظیم و در گنگره تصویب کند و یا فعلا احتیاجی به تدوین چنین سندی نیست. بعلاوه اینهم هنوز روشن نیست که پیشنهاد فوق فقط محدود به حذف از برنامه است یا موضوعات فوق از زندگی مبارزاتی باز برتیک روزمره آنها باید حذف شوند. هرگاه هنوز پاسخ دقیق به این سؤالات روشن نباشد نمیتوان بدرستی درباره این پیشنهاد و اهمیت آن صحبت کرد. مسأله را در حالات گوناگون بیشتر بشکا فیم.

عزگاه ما در برنامه خود موضوع جهان بینی سازمان یعنی مارسیسم - لننیسم را مذویت یگ داریم - اما در عمل وظیفه تبلیغ و ترویج مارسیسم لننیسم همچنان بر عهده سازمان باشد و سازمان در عمل از این ایدئولوژی دفاع کند، بنظر میرسد دیگر این موضوع که در برنامه مارسیسم - لننیسم بعنوان ایدئولوژی سازمان اعلام شود و استدلال ارائه شده برای حذف آن، بکلی اهمیت خود را از دست خواهد داد. چون مردم ابتدا از طریق پرا تیک سازمان باجهانبینی آشنا میشوند. در ایست حالت عضوگیری که در واقع آخرین مرحله پیوستن به سازمانی است، در شرایطی صورت میگیرد که فرد داوطلب آگاه است که به یک سازمان مارسیستی میپیوندد. اثر سازمان ما مروج مارسیسم - لننیسم باشد و بماند، هیچ یک از صرفه اران آما جهاب و حد متنی سازمان، وضع نظر از اینجه مارکیست باشد یا نباشد، از اینکه در برنامه سازمان جهانبینی آما مارسیسم - لننیسم اعلام نشده است به این نتیجه نخواهند رسید که سازمانی نه به آن پیوسته اند مارسیست - لننیست نیست.

در شرایط سلطه اخصاق، یادرجو معنی که از تجاع نیروهند است این فکره حزب طبقه کارگر بران حفظ امکان فعالیت قانونی، تبلیغ و ترویج مارکیستی را با استفاده از امکانات اجتماعی و بدوین نام خود انجام دهد. فکری است قابل مکتب توجه. اگر حزب جهت انضباطی بر شرایط مادی مبارزه، چنین تصمیمی بگیرد، آنگاه لزوماً تغییر هویت مارکیستی - لننیستی آن در برنامه معض فرض خواهد بود. ولی در عمل حزب طبقه - کارگر اگر بنام خود مارسیسم را ترویج کند پیشتها در سکوت ندارد. آن در برنامه قطعاً غیر ضرور و غیر - هین درک است.

مسأله را در حالتی که ترویج مارسیسم - لننیسم از پرا تیک سازمان حذف شود بررسی کنیم. ایمن تحول البته فوق العاده جدی است. جرهر ایضا پیشنهاد آن است که حزب رهبری کننده انقلاب باید به جهان بینی واحدی مجهز باشد یا نه؟ این مسأله البته میتواند مورد بحث قرار گیرد. راستی چه دلیلی دارد که سازمان مارکیسم - لننیسم را باید برد و آن را بمنای تنظیم برنامه خود قرار دهد؟ آیا بهتر نیست حزبی ساخت ایدئولوژی واحد، حزبی نه سیاسی و آما جهابی معین را بمنای وحدت و موجودیت خود قرار دهد؟ آیا اساساً تأسیس یک حزب مارسیستی در راه بسیج و تشکل توده های مردم برای انقلاب مانع ایجاد خواهد کرد؟ اصلاً چه ضروری دارد که سازمان از وحدت ایدئولوژیک برخوردار باشد؟

منطقاً باید حذف مارسیسم - لننیسم از برنامه حذف ترویج آن توسط سازمان و در آخرین تحلیل حذف ایدئولوژی واحد از حیات آن راتوجه کند. در این صورت هرگاه واقعیتها به صحنه نگرسته شود بهر طور قطع باید تأیید کرد که در شرایط کشور ما ایران در آن "حزب انقلابی وسیع" حتماً و ضرورتاً یک بونک مارکیست - لننیست شکل خواهد گرفت. آخر مارسیسم - لننیسم دیگر سالهاست که در

جامعه ما به يك نیروی عیبی غیر مایل حذف تبدیل شده است . این اشتباه است نه کسی فکر کند در جامعه ما میتواند يك جنبش انقلابی همگانی و فراگیر نه توده های مردم را بسمت خود جلب میکند شکل بگیرد و در آن يك بلوک متشکل مارکسیستی - لنینیستی وجود نداشته باشد . اکنون دغه های متوالی است که پیشانگه لنینیستی و نارگری نشو را باید ثولوزی مارکسیستی - لنینیستی در یک پروسه تاریخی شل گرفته و شعور مارکسیستی به بخش غیر قابل حذف از شعور سیاسی جامعه ما تبدیل شده است . اگر این یا آن رهبری سیاسی امروز تصمیم بگیرد نه مارکسیسم - لنینیسم را از برنامه یا از پراتیک ترویجی و یا از مجریه حیات سازمان حذف کند این شعور بعبر صبح و خارج از اراده آن رهبران در جامعه ما در قالب تشکل یا تشکل های معینی سیاسی نه نقد اجتماعی معینی نیز خواهند داشت به حیات خود ادامه خواهند داد . با این واقعیات اجتماعی نه میتوان و نه باید اراده گرایانه برخورد کرد .

نیروی مارکسیستی - لنینیستی در جامعه ما حاصل ترویج مارکسیسم لنینیسم و اشاعه آن در جامعه است . زمانی که پیشنهاد حذف این ترویج از سوی سازمان آرایه شود لزوما باید درباره ضرورت دجوقی این نیرو نیز اظهار نظر کرد . آیا وجود یک جریان با عویت مارکسیستی - لنینیستی در جامعه ما ضروری است و یا این نیرو مانع رشد انقلاب است ؟ اگر ما ترویج مارکسیسم را از سوی سازمان غیر ضروریانار تشخیص دهیم میتوانیم نیروی مارکسیستی در جامعه ضرور و مفید ارزیابی کنیم و یا خود را نیز چر و آن بحساب آوریم . در اینجاست پیشنهاد حذف ایدئولوژی از برنامه خود جنبه ایدئولوژیک ضیقانی بخود میگرد و به بسا های موجودیت ما و به بنیادی ترین اغتار ما برای مبارزه و جامعه باری میگرد اگر ساله در اینجا برخی ملا حظات مربوط به فعالیت فانی حزب و یا مربوط به روشناسی توده های باشد اصلا ضروری نبود که پیشنهاد مذکور به بحث گذاشته شود و اگر ساله ساختن حزبی است فاید ایدئولوژی واحد و از جمله ساختن حزبی نه هسته رهبری کننده آن خود مارکسیسم - لنینیسم را می پدید و راهنمای عمل خود قرار میدهد اما به مثابه یک جنبش اجتماعی یک جریان دموکراتیک و انقلابی است ، باید گفت در مرحله رشد تشکل و اندام پراکنده و دموکراتیک مردم ایران که هنوز صبغدی عیبی و نیروهای اجتماعی و سیاسی تحمینی نیافته و یا حزب لنینیست فاید زمینه مساعد اجتماعی است البته این موضوع کاملا امان پذیر بوده است . مؤسین حزب توده ایران نیز بآنچه به تجارب حزب لنینیست ایران تا سالها همین فترا دنبال کردند . اما همانگونه که در ترها و جمعیند بیهای "فسیون بررسی میانی نظری و خط مشی و برنامه ۶۱-۶۰ تحت عنوان "برنامه راه رشد غیر سرمایه داری" منتشره در بولتن ۵ منعکس است رشد سرمایه داری ، پیشرفت فشر بند و عیبانی و شامل نهضت لنینیستی و دارگری ایران شرایطی را پدید آورده اند که هرگاه سازمانهای پیشاهنگ عیبه کارگرایان به وظایف خود در زمینه کار فعال سیاسی و تشکیلاتی در میان مردم عمل کنند و به مسایین جنبش و جامعه بدرستی پاسخ گویند زمینه مساعدی برای شل گیری جریانهای غیر تکوین خواهد یافت . تجربه برخی کشورهای آمریکای لاتین و ناخذ معینی تجربه جنبش انقلابی در مبین ما در سالهای دهه ۶۰ از تکیهای آن است زمانی که حزب پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست علیه نارگران انجام ساله خود در میان مردم و از تشکیلی و انجام وظایف مردم خود نیاز می ماند ، چنانچه شرایط عیبی مساعد شلید امان تکوین سازمانهای انقلابی وسیع نیز مساعد خواهد شد .

از سوی دیگر این فکری است قابل مکتبه تا همین سرگردگی عیبه نارگرد انقلابی بصورت مستقیم و بلا واسطه محتمل تر و یا امکان پذیرتر است و یا از طریق جبهه وسیع و از طریق تأمین سرگردگی یک بلوک چپ و دموکراتیک . در آن . بنظر میرسد در بردام از این حالات یک چیز قطعی است : چه اتحاد وسیع شل بگیرد ، چه نگردد ، چه عزمی تأمین شود ، چه نشود همواره یک بخش جدی از جنبش رادیکال ضد امپریالیستی - دموکراتیک کشور ما را جریانهایی نه ایدئولوژی خود را مارکسیسم - لنینیسم اعلام میکنند و از سوسیالیسم دفاع میکنند تشکل خواهد شد ، جریانهایی نه علیرغم سرکوشش اراده گرایانه ای از جریانهایی غیر مارکسیستی حتی به گونه ای افراطی ، جدا و مستقل خواهند ماند .

آیا می توان یک حزب مارکسیست - لنینیست باقی ماند ، اما شرط عضویت در حزب را پدید برش

مارکسیسم - لنینیسم فرزنداد؟ آنچه بعنوان عمده ترین حدف جهان بینی از سند مطرح شده است به مساله شرایط عضویت در سازمان مربوط می شده است. البته نه سازمان ما و نه هیچیک از گروه های بیترجیه و ناپایخ چپ نیز تاکنون پاسخ صحیح به مساله اساسی فلسفه یعنی رابطه بین ماده و شعور را شرط عضویت نرژنداده اند. درست برعکس نظر همه ما همواره این بوده است که برنامه، خط مشی و - پراتیک ما عملاً ملاک عمده داور^(۳) نسبت به ما است.

این دوشتر صحیح و خلاق است که چهره و پراتیک سازمان به مردم بگونه ای شناسانده شود که راه در آمیزی پیشرو و توده تا حد معینی نه ضرور است باز یماند. این فتر صحیح است. نه شرایط عضویت در سازمان بگونه ای باشد که یک نارگرساده با درجه آگاهی سیاسی و اجتماعی و علمی محدود بتواند آن شرایط را دارا گردد. شرایط عضویت برای جلب گزینش هر چه بیشتر عناصر و فعال آگاه و انقلابی به سوی سازمان استستنه برای محد و در دزدن و بستن راه پیوستن این عناصر به سازمان.

سازمان از ساسی نه بعنوان آن می پیوندد قطعاً میباید انتظار داشته باشد که برنامه سازمان برای تحول اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ما و نیز مقررات فعالیت در چارچوب سازمان (اساسنامه) را بپذیرد؛ اساساً بخاطر تحقق همان برنامه به سازمان پیوندد. چیزی از این بیشتر نباید از دا و طلب عضویت درخواست کرد. در زمینه مسایل عضوگیری اینکه در برنامه گفته میشود "جهان بینی سازمان - مارکسیسم - لنینیسم است" قبل از آنکه به این معنی باشد که هر دا و طلب برای عضویت در سازمان باید مارکسیسم - لنینیسم را بعنوان آیدئولوژی خود بپذیرد، بدین معناست که دا طلب عضویت بداند که آیدئولوژی سازمان مارکسیسم - لنینیسم است. و اگر گفته شود برای جلب عناصر بیشتری بسوی سازمان بهتر است که دا و طلب عضویت ندانند که به یک سازمان مارکسیستی می پیوندد باید گفت در این صورت یگانه راه ایست که سازمان یک سازمان مارکسیستی نیاندد.

دوباره به همان مساله اول بر میگردیم: اگر پیشنهاد حدف "آیدئولوژی" از برنامه و گنجاندن آن در سندی جداگانه (در برنامه) یا اقدام علی عمرا ه میشد، یعنی ایده هایی که تحت همین عنوان کنار گذاشته شده اند در سند دیگری تدوین و انتشار می یافت و تصویب آن بسه پلنوم و گنگره پیشنهاد میشد، آنگاه از یک طرف اطمینان به اینکه این پیشنهاد جنبه متدیّت دارد تقویت میگردد و از طرف دیگر اجرای این پیشنهاد تهبی از هرگونه تاثیر عینی می بود. اما فعلاً تدوین چنین سندی مصرح نیست. لذا طبعاً شکل گیری این استنباط طبیعی است که حدف آیدئولوژی از برنامه صرفاً جنبه متدی و تا شکی ندارد و میتواند فتر حدف آن از سازمان را به دهن خصردهد.

و اگر آیدئال تبدیل سازمان به جریانی فاقد آیدئولوژی واحد باشد آنگاه این پیشنهاد دارای اهمیتی مطلقاً حیاتی برای سازمان است. هیچ یک از اعضای سازمان مجاز نیستند چنین ایده ای را "فرعی" تلقی کنند. این تخییری است فوق العاده جدی که هویت و موجودیت سازمان، به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران را مورد سؤال فرارمیدهد. چنین ایده ای اساس وحدت در آیدئولوژی و اساس سمتگیری طبقاتی را در سازمان در معرض تشکیّت فرارمیدهد. آیا با چنین تمهیدی برای سازمان می توان موافق بود؟ فقط و فقط زمانی چنین تمهیدی مورد توافق سازمان قرار گیرد نه هویت آیدئولوژیستیک - عقباتی آن دستخوش دگرگونی بنیادین شده باشد.

۳- آماج برنامه، آماج سازمان

منشی مجد در وی مفهوم برنامه ضروری است. برنامه حزب صبه دارگربنا به تعریف بازمانده از عصر لنین عبارت است از نقشه جامع و علمی لبیه نازگربرای انجام یک مرحله کامل تحول اجتماعی. برنامه طبقه دارگربنا به ای است برای تحول انقلابی جامعه برای یک مرحله انقلاب. اجزاء اصلی این نقشه عبارت اند از: ۱- تحلیل ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی جامعه - تعیین دولت ضروری برای آغاز پیشبرد و فرجام پروسه انقلابی. ۲- تعیین اساسی ترین خطوط مشی حزب در مبارزه برای استقرا دولت مذکور. ۳- دلی ترین وظایف آن دولت برای تحول انقلابی جامعه. ۴- برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش در فتر صحیح آب است که "استفرا رسیسالیسم و شامل شتوفان آن"

به عنوان " آماج نهایی " و یا " آماج دور " سازمان تعریف شود و استقرار دلتی که جانشین رژیم موجود میشود و قادر است چشم انداز تحول انقلابی جامعه و گذر به سوسیالیسم را فرارزی جامعه مایگناید (دلتی که همین سوسیالیستی نیست ولی راه را برای رشد ناپیتالیستی جامعه هم فراهم نمیند) " آماج مقدم " و یا نزدیک سازمان نامیده شود .

مطابق ترمینولوژی بکاررفته در سند مصوب کمسیون " آماج نهایی " (یا دور) برای سازمان سوسیالیسم و کمونیسم " و " آماج مقدم " (یا نزدیک) سازمان استقرار حادیت دموکراتیک و انقلابی خلق در نظر گرفته شده است .
سابقاً در ادبیات مارکسیستی بجای " آماج دور " " آماج نزدیک " از واژه های برنامه های حاد اهل و حد اکثر بیستراستفاده میشد . اما تجارب چندین دهه گذشته نشان میدهند که برنامه حاد اهل ، در عمل و در اساس خود یک " برنامه انتقالی " است که مستقیماً و بلاواسطه میتواند و باید شکرت در راستای رسیدن به چشم انداز جامعه سوسیالیستی را وظیفه خود فرارزند . بر این اساس است که امروز در ادبیات مارکسیستی عنوان " برنامه حاد اهل " کمتر و کمتر مورد استفاده فرار میگردد . واقعیت این است که در عصر حاضر و جامعه سرمایه داری ما انقلاب دموکراتیک وظیفه یک مرحله شامل سرمایه اداری در جامعه را نمیتواند و نیاید برعهده بگیرد . مرحله انقلاب رکشیرما فقط زمانی به پایان میرسد که به سوسیالیسم فرار رود .

بدین ترتیب برنامه صبه نارکری برای مرحله نونی انقلاب اساساً با عذ فآن برنامه برای استقرار حادیتی که بنیاد وظیفه انقلابی را به اجرا گذارد شناخته میشود . این ناصحیح و اغتشاش آفرین است که برای برنامه سازمان دو آماج ، یعنی مقدم و دیگری اصلی ، در نظر گرفته شود . سازمان (نه برنامه سازمان برای یک مرحله فعلی انقلاب) البته دارای آماج های دور (جمهوری سوسیالیستی) و آماج های نزدیک (جمهوری دموکراتیک) است . اما برنامه سازمان برای مرحله نونی انقلاب دیگر نمیتواند آماج های دور و نزدیک داشته باشد . آماج برنامه (دولت میرد نظر) سازمان همان آماج نزدیک سازمان است . ما نمیتوانیم برای برنامه خود دو آماج (دو خدمت) در نظر بگیریم . در نظر گرفتن دو آماج برای برنامه در عمل چیزی جز تبدیل یک برنامه به دو برنامه ، یک مرحله انقلاب به دو مرحله انقلاب یک دولت به دو دولت نیست .

منطق و واقعیات حکم میکنند که برنامه سازمان منحصراً و مشخصاً آماج روشن واحدی را (دولت واحدی) را فرارزی خود قرار دهد . برنامه نمیتواند دو نیاید دولت مقدم و یک دولت اصلی (بعدی) داشته باشد . آماج برنامه باید استقرار حادیتی باشد که میتواند پروسه تحول انقلابی جامعه را آغاز کرده ، به پیش براند و چشم انداز سوسیالیستی را فرارزی آن بگناید . استقرار چنین حادیتی آماج مقدم سازمان و آماج استراتژی آن در مرحله نونی انقلابی است . در سند مصوب کمیسیون دربارا اگراف ۸ آمده است :
" در شرایط نونی رژیم " ولایت فقیه عده ترین مانع در راه تحقق آماج برنامه سازمان است . در راستای تحقق این آماج سازمان میشوند همه نیرو های مرفی ، صلح دوست و آزاد خواه کشورهای خواهان سرنگونی رژیم ولایت فقیه هستند . درین جبهه وسیع متحدند . عذ فایند جبهه سرنگونی رژیم ولایت فقیه ، تشکیل دولت موقت ، تأمین فوری صلح و دموکراسی و فرارخواندن مجلس موسسان است . " دربارا اگراف ۷ همین سند تأکید شده است :

" استقرار یک حادیت انقلابی و دموکراتیک و متکی بر اراده مردم آماج مقدم سازمان است " کسب و تأکید دارده " دولت موقت " خود یک رژیم ریاضت نظام حادیتی نیست هر چند دارای قدرت طلمعت . قدرتی نه عذ ف و وظیفه آن تأسیس نظام حادیتی شریاست . طرح شعار - مجلس موسسان بهیچوجه بمعنای پس گرفتن ، عذ انداختن و یا تحویف شعار اساسی مرحله ای مایمعنی " استقرار حادیت انقلابی خلق " نیست . طرح این شعار بمعنای آن است که ما و نیز نیرو های نه موافق " حادیت انقلابی خلق " نیستند ، اما روی شعار های مرفی نونی یعنی سرنگونی رژیم موجود و تأمین و تضمین صلح و دموکراسی یا ما موافقت میتوانیم هر دو امید و آریا شیم اتحاد ما در مرحله فعلی باعث آن نخواهد شد که اهداف استراتژیک ما بفراموشی سپرده شده و یا امان ناپذیر گردد . ما از

هم اکنون اعلام می‌کنیم که آماده ایم برای تعیین حکومت بعدی به مجلس موسسات برویم. ما تأکید می‌کنیم که تا مجلس موسسات و در مجلس موسسات ما مؤتداً از حاکمیت انقلابی خلق دفاع خواهیم کرد. و اگر هم در موسسات پهنوی از آن ما نبود باز هم همچنان به مبارزه در راه هدف تحقق هدف فداستراتژی خود یعنی در راه تحقق هدف برنامه خود پیگیرانه خواهیم رزمید.

اینکه ما نمی‌توانیم و نباید پذیرش هدف برنامه صیقل‌دارگر برای مرحله فعلی انقلاب را شرط اتحاد خود با سایر نیروهای مترقی کشور قرار دهیم نه به این معناست که ما از هدف برنامه (استراتژی) خود دست‌میشوئیم و نه به این معناست که ما از اتحاد با آسنادیت می‌شوئیم. جنبه وسیع دولت موقت و مجلس موسسات هیچ‌کدام هدف برنامه ما نیستند این دو مضمناً ترین اعرضا برای ما و سایر متحدین ما در راه رسیدن به اهداف برنامه‌های خود بشمار می‌روند. اعرضایی که عیبا برای جنبه حتم هدف نهایی را دارد.

۴- جمهوری دموکراتیک خلق یا حاکمیت انقلابی خلق؟

طی دو سال اخیر متوسط ترین بخشها در سازمان ما - خیل تعیین سؤال صبر گرفته است. مقالات بسیاری در یوتولتن کنگره در همین رابطه درج شده است. مساله حیل نظر سازمان به پیرامون حاکمیت جاشینی پس از سرنگونی رژیم در میزند. همه نظراتی که تاکنون صراحتاً بیان شده اند در موارد زیر اشتراک دارد:

- حاکمیت جانشین حاکمیتی است انقلابی یعنی فادراست تحول انقلابی جامعه را پی گیرد و به پیش براند. ماکت هائین ماکت علیست که آف روش است فرخه جامعه را در سرگرد.
- حاکمیت جانشین حاکمیتی است دموکراتیک یعنی اراده مشترک اقشار و طبقات مختلف مردم را بیان می‌کند.
- حاکمیت جانشین حاکمیت (دیکتاتوری) طبقه دارگریست.
- نامین سرگردگی طبقه دارگرد را انقلاب و تأمین رهبری آن در قدرت سیاسی اساسی ترین وظیفه استراتژیک سازمان است.
- در راه رسیدن به حاکمیتی جانشین باید جبهه‌های وسیع متشکل از همه نیروهای مترقی تشکیل گردد. هدف این جبهه سرنگونی رژیم، تضمین صلح و آزادی، تشکیل دولت موقت و فراخواندن مجلس موسسات است.

مسائل مورد اختلاف به موارد زیر باز میگردد:

- آیا نقش برتری (جمهوری‌منزه) پس از سرنگونی رژیم خمینی باید قطعاً با طبقه دارگری باشد؟ یا این برتری الزامی نیست و دموکراتیک حزب صیقل‌دارگرد را آغاز پروسه انقلابی نتواند در رأس قدرت قرار گیرد ولی مجموعه نیروهای انقلابی مواضع برتر را در حکومت جانشین بدست آورند باید.
- امکانات برای سوق همان حکومت را بسوی پیشبرد و تحقق اهداف انقلاب مردم توجه فرار دادگان و این پروسه برای تأمین رهبری در آن رزمید؟

- آیا نام حکومت جانشین باید جمهوری دموکراتیک خلق باشد یا نه؟

علیرغم تمام اظهارنظرهای افراطی در ارزیابی از محتوای این اختلافها باید مقدماً بگوئیم که تأکید کرده مضمون این اختلافها بر مرکز برای، نسبیست با زمان به دو جریان و یا دو جناح فنی تفاوت نمی‌بیند. جوهر اختلاف قنون عبارت است از یک اختلاف در ارزیابی و یک اختلاف در نام. یک نظر می‌گوید چنانچه سرنگونی رژیم خمینی به سطح یک انقلاب فراروید و بلونی متشکل از سازمانهای انقلابی منجمله سازمان بر قدرت مسلط شوند درست این است که با تمام قدرت برای سوق همین قدرت به پیش برای پیشبرد عملاً انقلاب بسوی سوسیالیسم وارد نبرد شد. نظر دیگر می‌گوید فقط چنانچه در قدرت سیاسی حزب طبقه‌دارگرد مسلط باشد زمینه برای سوق انقلاب به سوسیالیسم فراهم می‌شود. لذا ما باید خوانندگان آن باشیم که پس از سرنگونی رژیم خمینی در دلتی که جانشین می‌شود ما دست بالا را داشته باشیم.

از آنجا که هر دو نظر در زمینه سیاست اتحادها و شعارهای مرحله ای وحدت نظر دارند، از آنجا که

ایده تشکیل دولت موقت مرکب از همه نیروهای سرگون^{کننده} رژیم و احواله حق تصمیم گیری در مورد حکومت آینده به مجلس موسسان مورد تأیید همه رفاست. لذا با اطمینان باید گفته در زمینه وظایف اساسی مرحله کنونی یعنی در زمینه خدمت‌رسانی سیاسی و شعارها تا مجلس موسسان و در دستگاه رهبری سازمان وحدت نظر وجود دارد و اختلاف واقعی در این است که پس از سرنگونی یک بلوک انقلابی بر حکومت مسلط شد ولی حزب کمونیست ایران مسلط نبرد وظیفه حرب کمونیست برای سوق جامعه بسوی سوسیالیسم چیست؟ آیا یگانه راه تلاش برای شکل دهی آترناتوری که در آن حزب کمونیست نیروی مسلط باشد در مقابل آن - حکومت است و یاراههای دیگری، از جمله بدوب سرنگون کردن آن حکومت، تلاش برای تدوین مواضع طبقه کارگر در همان حکومت نیز میتواند چشم انداز سوسیالیستی را فرآوری جامعه بکشد. تفاوت دو نعره آن است که یکی میگوید یگانه راه انقلاب ایران برای رفتن به طرف سوسیالیسم راههایی است که در ویستام، نره، چین و افغان آن طی شده است. نظر دیگر میگوید باید مثالها باید راه لویا، نیکاراگوئه و امثال آنها را نیز افزود.

به نظر میرسد منطقی آن است که مباحثه پیرامون اشدال فراروشی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در ایران بهیچ وجه پایانی یافته نشود. این بحث میتواند تا سالهای سال در سارچاپ مصرح باشد و نیز زمان با واقعیات نیز با تجارب تازه تر در جهان، با ساخت دیفتراز ویژگیهای ایران محک بخورد و سنجیده تر شود. بنظر میرسد امروز برای صد ورا حتام قطعی و گریز ناپذیر در زمینه اشغال و طرق فراروشی در هر حال تا حد قابل ملاحظه ای جنبه غیب گوئی بخورد میگرد. مهم این است که در زمینه خدمت‌رسانی سیاسی و اهداف مرحله‌ای و نیز درباره کلی ترین و اساسی ترین مسائلی یعنی در زمینه ضرورت تأمین همزمنی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و تأمین تفوق آن در درستی سیاسی بمقابله شروط و نیز بمقابله خطایف اساسی برای تحقق فراروشی وحدت نظر و عمل وجود داشته باشد.

در زمینه عنوان خدمت‌رسانی باید گفت، عباراتی چون: خاندانیت خلق، دموکراسی خلق، خاندانیت، انقلابی خلق، خاندانیت دموکراتیک و انقلابی خلق، دموکراسی انقلابی، خاندانیت دموکراتیک مردم ایران، سازمیت دموکراتیک خلق، جمهوری دموکراتیک مردم ایران، جمهوری دموکراتیک خلق ایران، جمهوری دموکراتیک خلق ایران و چندین و چند واژه همدردی همه و همه از نظر لغوی معانی مشابه و یا یسین دارند اما در ادبیات مارکسیستی، در فرهنگها، تاریخ نگاریها، و سایر منابع - مفهوم "دموکراسی خلق یا خلقی *People Democracy*" و "جمهوری دموکراتیک خلق" بمعنای یک شکل از "دینتاتوری پرولتاریا" ساخته شده است و نگارنده است. و قطع نظر از اینکه منظور نگارگر برنده آن چه باشد نام "جمهوری دموکراتیک خلق" فعلی از آنکه بشعوب خاندانیت (دینتاتوری) دموکراتیک و انقلابی را متبهرند یک نوع خاندانیت (یا دینتاتوری) طبقاتی (پرولتاریایی) را متبهر خواهد کرد.

در عرصه تصویر میرود چنانچه در این گواقی نظر وجود داشته باشد که هدف مبارزه (استراتژی) سازمان تحقق انقلاب است، یعنی دولت برآمده از انقلاب باید توان انجام تحول انقلابی جامعه در راستای سوسیالیسم را داشته باشد و به قدرت رسانیدن چنین دولتی هدف مبارزه / استراتژی ماست. اگر پذیرفته شود نه از امروز تا زمانی که طبقه کارگر در قدرت سیاسی به نیروی رهبری کننده (متفوق) تبدیل نشده است، مبارزه در راه تأمین سرکردگی طبقه کارگر در جنبش (یا انقلاب) و سپس تأمین تفوق و یسا رهبری آن در خاندانیت سیاسی اساسی ترین وظیفه استراتژیک ماست. هرگاه پذیرفته شود که یک مرحله رشد در چارچوب سرمایه‌داری برای جامعه ما ضرور نیست. بلکه فراتر رفتن از چارچوب سرمایه‌داری و گذر به سوسیالیسم برای جامعه ما ضرور است. و الاخره اگر پذیرفته شود که تنها زمانی این روند (فراتر رفتن) تحقق می‌یابد که در قدرت سیاسی نقش فائده‌یابمانندگان طبقه کارگر باشد، هرگاه پذیرفته شود که این روند اساساً یک خاندانیت (دینتاتوری) دموکراتیک است و ضرورتاً شناسی از دینتاتوری پرولتاریا نیست آنگاه با قطعیت گفت اختلاف نظرها پیرامون نام حکومتی که باید جانشین حکومت فعلی شود درجه ضرور نفوذ حزب کمونیست در قدرت سیاسی مسائلی غیر بنیادین است که نمیتواند عامل پدید آمدن دوگرایش ایدئولوژیک - طبقاتی باشد.

اما هرگاه دموکراسی سیاسی در درچارچوب سرما به داری یک مرحله ضروری برای انقلاب ایسران تشخیص داده شود که فقط پس از طی آن میباید "جمهوری دموکراتیک خلق" مستقر شود "هرگاه حاکمیت برآمده از جنبه صلح، آزادی، سرکشی"، حتی اگر این جنبه نظریه تریبیو تعادل آن فاقسد خصلت انقلابی و دموکراتیک و ماهیتا در نفوذ پهلوزاری باشد، در هر حال هدف مقدم ما محسوب شود، و وقتی برای سازمان سه هدف (سه مرحله) تحت عنوان مقدم، اصلی و نهایی بصورت دموکراسی - پهلوزاری، دموکراسی خلقی و دموکراسی سوسیالیستی در نظر گرفته شود، باید گفت که در این میانه یک اختلاف اساسی و استراتژیک پدید خواهد آمد. معنای نهایی امین سه مرحله ای کردن آنستکه پروژه تحول جامعه ما در مرحله کنونی رشد آن نیازمند یک تحول انقلابی بمفهوم مارکسیستی آن نیست، بلکه تحول ضروری را در این مرحله استقرار صلح و دموکراسی سیاسی است و بدین ترتیب مضمون اساسی مرحله کنونی انقلاب ایران باید به حد "تأمین صلح و آزادیهای سیاسی" تنزل داده شود.

در اینصورت اختلاف فبین دو نظر ناملاجمدی و اساسی است. این اختلاف دقیقاً عبارت است از تشخیص ضرورت انقلاب و یا جایگزین کردن ضرورت رفوم بجای ضرورت انقلاب. طرح این مسایل به هیچ وجه نباید اهمیت استراتژیک و حیاتی دموکراسی سیاسی برای جامعه ایران را کم رنگ کند. تا مائیکه در نشر با آزادی فعالیت سیاسی، احزاب، مطبوعات و دیگر رسانه ها غنی بیان، اجتماعات و فعالیت های سیاسی و عیدتری تأمین و تضمین شده باشد تا روی نه نیروهای ترهخواه کشور تحت پیگرد و سرکوب قرار داشته باشند قطعاً و بیغنا آزادی سیاسی شعار و خواست عده و اصلی جنبش دموکراتیک و تمام مردم ایران بوده و خواهد بود.

علاوه بر این با اطمینان و صراحت باید تأکید کرد که با آغاز و گسترش روند تحول انقلابی جامعه ما نه تنها دموکراسی سیاسی و حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی لزوماً باید تضمین شود، بلکه پسندون این حقوق و آزادیها، بدون اتکا بر دموکراسی سیاسی دفاع از انقلاب و حرکت واقعی در جهت رشد اقتصادی و اجتماعی کشور با دشواریهای بسیار سنگینی مواجه خواهد بود. ایران نه تنها برای گذر به سوسیالیسم عیفاً نیازمند پهلورالیسم سیاسی و نظام اقتصادی چند ساختاری است، بلکه - چنانچه تجارب کشورهای سوسیالیستی نیز امروز داملاً عیان ساخته است - محدود کردن دموکراسی در حیات سیاسی، و در حیات اقتصادی کشور و تخریب زورکی نظام اقتصادی چند ساختاری و شتابانیدن - تحول نظام اقتصادی چند ساختاری نتایج مرگبار بپار خواهد آورد. سوسیالیسم به شیوه استالین و یا مائوساختن پهلورکراتیسم ورود و انبوهی از دیگر مفاسد اجتماعی را رشد خواهد داد.

بدین ترتیب باید نتیجه گرفته هرگاه اختلاف این باشد که هدف سازمان در مرحله کنونی آنست که یک حکومت دموکراتیک و خلقی - که در آن تفوق با سازمان یا بلوک انقلابی دیگری است - جانشین رژیم خمینی گردد یا در آن حکومت حتماً با حقوق با سازمان طبقه دارگر باشد میتوان گفت که چنین اختلافی اگرچه اختلافی جدی است اما چنانچه مبارزه در راه تأمین سرکردگی در تئوری و عمل پذیرفته شود اساساً اختلافی خواهد بود مربوط به آینده و نمیتواند دوگرایش بنیادین متفاوت در بر نامه را رقم زند. بین جمهوری دموکراتیک خلق و حاکمیت انقلابی خلق با توجه به تعاریفی که از آنها ارائه شده و با توجه به وظایفی که از امروز تا آرزو هر دو پیش نهاد برای سازمان در نظر میگیرند، یک دره اختلاف وجود ندارد. اما چنانچه به نفع شعارهای جمهوری دموکراتیک خلق، گذری وقفه به سوسیالیسم، رهبری طبقه دارگر و غیره هیاهوی بسیار برآه انداخته شود اما پس از خوابیدن این هو و چنجال ها معلوم شود که منظر از اینهمه سرخ تر کردن شعارها برای ذهنی جلوه دادن آنها برای مرحله کنونی، برای به "مرحله بعدی" افکندن آنها ولذا برای توجیه یک مرحله رشد ضرور سرمایه داری و حاکمیت آن و منزل انقلاب به دموکراسی سیاسی بوده است، باید گفت اختلاف فبین دو شعار جمهوری دموکراتیک خلق بر رهبری طبقه دارگر و - حاکمیت انقلابی خلق که شرط رهبری طبقه دارگر از قبیل در آن تأمین شده نیست اختلافی است بنیادین زیرا یکی برای مرحله فعلی مبارزه طرح میشود و دیگری برای مرحله بعدی.

آموزش مارکسیسم درباره دولت و کار وسیع لنین پیرامون این آموزش که در " دولت و انقلاب " و " انقلاب پرولتری و مائوتسکس " مرتد " و چندین اثر دیگر مشروحا تشریح گردیده است حامل یک ایده مرکزی است : دولت وسیله اعمال سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر است . خصالت اساسی دولت در جامعه طبقاتی - دیکتاتوری (اعمال قدرت یا آمرت) است بر طبقات غیر حاکم و موقراسی است برای طبقات حاکم . اکنون پیش از آنکه مراد از این است که در جنبش تاریکی و کمونیستی جهانی یکی از مهمترین مسائل مورد بحث همین تحلیل مارکسیسم از مفهوم دولت و ماهیت آن بوده است . نظریه دلائل قابل درک هم اکنون بسیاری احزاب طبقه کارگر از عنوان " دیکتاتوری پرولتاریا " در اسناد خود استفاده میکنند . اما هیچ حزب جدی مارکسیستی تاکنون مفهومی از دولت که خصالت طبقاتی آنرا منتفی بداند ارائه نداده است . در کمسیون برنامه نیز ساله دیکتاتوری پرولتاریا و اینکه در جامعه طبقاتی حکومت از کدام زاویه دیکتاتوری طبقاتی است مورد بحث واقع شد . بحث وقتی خصالت مشخص تر بخود گرفت که موضوع حاکمیت ضرور برای ساختن سوسیالیسم بیعیق و ناملوم آمد . در اینجا کمسیون تاکید کرد : با توجه به سلطه سال دار دیکتاتوری آخوندی (و قبل از آن آریامهری و رضاحانی) بر کشور ما ، اینگونه گویا ما میخواهیم " نوع دیگری از دیکتاتوری " را بر جامعه تحمیل کنیم ، جز سوپرداشت و ایجاد تردید نسبت به حاکمیت طبقاتی کارگر اثر دیگری نخواهد داشت - لذا پیشنهاد تصویب گردید که در برنامه حتما معنا و مضمون این اصل لنینی مارکسیستی تشریح شود ، بر این اساس در سند کمسیون بدنیال پاراگراف ۴ تصویب گردید که سوسیالیسم ویزگیهای آن را تشریح میکند در پاراگراف ۵ تشریح گردید :

ممین به سوسیالیسم درگرو تا همین حاکمیت زحمتکشان ضمن نفت پیش برنده طبقه کارگر در آن و هدایت جامعه تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگرایان و نیز دفاع از دستاوردهنسی انقلاب در برابر جنگ اندازیهای دشمنان سوسیالیسم است .

در این فرمولبندی حاکمیت سیاسی ضروری برای سوسیالیسم تشریح گردیده است . چنانکه پیداست این حاکمیت لزوما باید حاکمیت زحمتکشان باشد نه استثمارگران ، باید در آن طبقه کارگر نقش عمده و تعیین کننده و به عبارت دیگر سمت دهنده را داشته باشد ، رهبری این حاکمیت ، به عبارت دیگر امر هدایت جامعه باید بر عهد " حزب پیشاهنگ " طبقه کارگر باشد . و بالاخره این حاکمیت باید لزوما دستاورد عالی انقلاب و موجودیت خود در برابر دشمنان سوسیالیسم پاسداری کند .

در این فرمولبندی برخیان پردازیهایی از این قبیل که گویا می توان بدین برگزیده معایمت پیروازی و ضد انقلاب به ساختن سوسیالیسم نامل آمد و یا اینکه حاکمیت در سوسیالیسم طبقاتی نیست و یا گویا در جامعه طبقاتی می تواند برای همه طبقات یا پسان آزادی وجود داشته باشد و یا اینکه برای سوسیالیسم رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ انقلابی آن ضرور نیست خط بطلان کشیده شده است . تجارب بدایات انقلابی سوسیالیستی پیروزمند و غیر پیروزمند ، تجارب غمی تمام جنبش بین المللی کمونیستی و تاریکی صحت این جمع بندی را اثبات میکند .

در این فرمولبندی خصالت وسیعا دیمکراتیک حاکمیت سیاسی در سوسیالیسم نمایان ترنیز شده شده است - در اینجا از " حاکمیت زحمتکشان " یعنی حاکمیت اکثریت مطلق اتحاد جامعه نام برده شد است آری حکومت سوسیالیستی حکومت اکثریت واقعی جامعه یعنی حکومت زحمتکشان است نه در آن طبقه کارگر نقش عمده و پیش برنده را داراست . با این شکل بیان حاکمیت سوسیالیستی نسبت به شکل بیان " حاکمیت طبقه کارگر " منحصط تر و خصالت عمیقا دیمکراتیک و توده ای آن بازتر نمایانده میشود .

در این فرمول بندی ، هم چنین از دولت سوسیالیست " پیشاهنگ " وسیله سرکوب " ، " ابزار محروم کردن بخشی از جامعه از حقوق سیاسی " یاد نشده است . در این زمینه در پاراگراف ۴ تاکید گردیده است " در نظام سوسیالیسم " حقوق بشر در همه عرصه ها تامین گردیده و . . . عنایت وسیع و موقراسی

عنه جابه برقرار کرده و حاکمیت مستقیم مردم بر سرورش خود ناما تامین میشود .
مراجده به برنامه حرب نه نیست (بلشویست) روسیه در ۱۹۱۹ در این زمینه بسیار آموزنده است .
در اینجا برنامه هغه شده است :

" فانون اساسی شوروی از مخروم ساختن استثمارگران از حقوق سیاسی ابایی ندارد و بویژه
بانتیجه به اینده هر نوع آزادی اگر مخالف رعایی کار باشد فریبی بیشتر نیست . وظیفه حزب پروتاریا
که سرکوب فاطع مقاومت استثمارگران را علی سارد و علیه پیش داری های روشه داری
نه در مردم خصلت مطلق حقوق و آزادی وجود دارد مبارزه نند و در عین حال روشن مبارزه
محروریت از حقوق سیاسی و هرگونه تحدید آزادی معیارهایی موقتی است که برای باطل کردن
دوششهای استثمارگران در زاین گرفتن امتیازاتشان ضروری است " .

تجربه ۷۰ ساله سوسیالیسم ، پیروزه در سالهای پس از نین و پیروزه در دهه ۳۰ و منطق عیفا انسانی
بیشتر سوسیالیستی اثبات مینند نه اما دگی دولت و جامعه برای دفاع از دستاوردهای انقلاب سوسیالیست
لیسم در برابر جنگ اندازیهای دشمنان آن یه چیز و " محرومیت از حقوق سیاسی " و " تحدید آزادی
بمثابه اقدامات پیشگیرنده چیز دیگری است . نین خود در توضیح ایب مساله تصریح کرده است ، لغو
حق رای و شکل ین حزبی حیات سیاسی اروسیه ین خصلت عام سوسیالیسم نیست و اینها ویژگیهای
روسی انقلاب سوسیالیستی اند "

سوسیالیسم ایده ال ، سوسیالیسمی که در جهاا میتواند و باید سرمشق شورانگیز و منبع الهام
بشریت فرارگیرد ، سوسیالیسمی با چهره ای عیوس ، نه بر صدای مخالفی را تحت عنوان " تحطیلم
بهرزوانی " سرنویب کند ، نبود نیست . چنین پدید آئی از سوسیالیسم بیگانه است . سوسیالیسم
ایده آل سوسیالیسمی است نه برای جلب پشتیبانی فعال^۲ شورانگیز اثریت مطلق مردم نشور
بیشترین قدرت و توان را از خود نشان دند . سوسیالیسمی که تا ین حد بیرونند باشد از آزادی عمل
یا حق تشلل برای اقلیت محدودی نه با حنیت اثریت مطلق زحمتکشان مخالفند ، کوچکترین بیبی نخواهند
داشت .

با شجاعت و باصراحت باید گفته پرسه زافعی زندگی هموار^۱ البته آطور نیست نه در " الگوهای
ایده آل " بیان میشود . مشکلات و دشواریهای ساختمان سوسیالیسم در عمل ممکن است تحقق بسیاری از
ایده آلهای نیک را در عمل غیر ممکن و بسیار دشوار سازد و یا به تاخیر اندازد . اما خطای فاحش این
است که بقره و سرکوب و محدود کردن حقوق و آزادی سیاسی اهالی^۲ به مثابه ضرورت و قانونندی " تئوریزه
و " توجیه " شوند . باید از فاجعه بسیار غم انگیز و دردناک^۳ " کار عصار استالین " در مسانهای بلوای کسور
و بسیار خشم انقلاب فرهنگی " در چین عیفا درس گرفت . آری باید عیفا معتقد بوده برای سوسیالیسم
افتخار بزرگی است که هم استثمار مردان فرد و زوال هرگونه ستم طبقاتی و ملی و مذهبی نژادی و جنس
را تدارک مینیند و هم قادر است آفرید کار این تحویر عیفا انسانی و انقلابی در خیات اجتماعی در شرایط
" تامین حقوق بشر در همه زمینه ها و رعایت وسیع و دیموکراسی همه جانبه " باشد .

آری دفاع فاطع و تا احرار دستاورد های سوسیالیسم و انقلاب در برابر جنگ اندازی دشمنان صیفات
و ناید برست و خصلت طبقاتی ماکه بیست سوسیالیستی امروز از پیروزی ادعیه ما در بیکار بخاطر استغرا
جامعه عادلانه و انسانی و تدوینده است اما امروز سوال اینست نه علینترین ضامن دفاع ما از دستاورده
های انقلاب و سوسیالیسم در برابر دشمنان آن دما است؟ آیا برای ضمانت سوسیالیسم باید به " اهرم " -
تحدید آزادیهای سیاسی و محرومیت (حداقل بخشی از جامعه) از حقوق فردی و اجتماعی " فنگی
شد ؟ یا عالیترین دفاع ما جلب اثریت عظیم جامعه یعنی توده مردم زحمتکش به پشتیبانی از حکومت
و شرارت در آن است؟ آیا زما می نه خود تود^۴ های وسیع زحمتکش نه الزما اثریت بزرگ اهالی را تشللی

میدهند خود مستعینا مدرس سیاسی را بدست میگیرند، زمانی که سازمان دولت به سازمان توده‌ها می‌رسد و مسیح خلق متشکل میدان شود آید یگر بیعی و عیاسی از مشتق اقلیت محدود و خلل سلاح شده استعمار - گران و مخالفین حکومت اکثریت باقی خواهد ماند؟ آری غالبترین و انسانی ترین شکل دفاع از دستاوردهای انقلاب انتقال یافتن قدرت واقعی به اکثریت مردم است و چنانکه واقعاً چنین شود آنگاه "سرکوب" ممانعت دشمنان انقلاب نه تنها دیگر خصمت حاکمین عیبه نارکرو توده زحمتکشان نخواهد بود بلکه آنگونه که نینینیر تصریح میگرد وجه مشخصه اصلی آن نیز خواهد بود. در چنین شرایطی در عمل نیاز به کاربرد آن پیدا نخواهد شد بی آنکه نامدتها نیاز به حفظ امان دارند آن توسط حکومت از میان رفته باشد.

بررسی تجربه تاریخی و سیر پیشرفت جوامع برای ما حاوی درسهای بزرگی هست. از جمله سوال اینست که گسترش تمدن و پیشرفت اجتماعی، چه درجوه امع سرمایه داری و چه در جوامع سوسیالیستی روی مناسبات حکومتی با اقتصاد و طبقات جامعه و مناسبات خود در آن افشاری آید یگر چه تأخیری برجای می‌نهد؟ همه واقعیات حاکی از آن است که رشد اجتماعی در مسیر کلی و در معیاس تاریخی و نیز درجه سازمانیابی توده های خلق عملاً در جهت افزایش عمر و تأثیر توده‌های مردم در حکومت و برسر نوشتن کشور عمل کرده است.

رشد اجتماعی! اقتصادی، پیشرفت تکنولوژی، پیروزه گسترش حیرت انگیز نشر رسانه‌های گروهی و اشاعه روز افزون اطلاعات و اخبار در جامعه، ارتقا شتابگیر سطح فرهنگ و سطح دانش توده‌های مسیح خلق و گسترش زمینه واقعی برای بهم فشردگی، سمت یابی و سازمان یابی توده را موجب میشود. مردم بسا پیشرفت تکنولوژی و با فارغ شدن بیشتر از نارو صرف انرژی، بخاطر زنده ماندن و باسلب آگاهی بیشتر پیرامون مسائل مشکلات دشواریها و دردهایی که گرفتاران هستند با توان و امان بیشتری برای کشف راه حل دعا و تحقق خواستههای خود خواهند یافت. پیشرفت اجتماعی و ارتقا روز افزون سطح آگاهی مردم از حقایق و مسائل اجتماعی، روز امانات تازه تر و بیشتری را در اختیار مردم قرار میدهد و نقش و تأثیر خود را از طریق وسیله متنوع در حیات اجتماعی ارتقا میدهند. دولتهایی که بر پایه تمدد و استعمار کراتکیه میبندند پیروزه آنانکه فقط از زیان زوربا توده مواجه میشوند چون گذشته نخواهند توانست با نتیجه یتجانیه بر مانع اقلیتی مدد و برای تمام جامعه تصمیم بگیرند. همه واقعیات حاکی از آنست که طی دهه‌های گذشته نقش و تأثیر و نفوذ افکار عمومی در سیاست گذاری دیتها روزه افزایش یوده است. این روند در آینده نیز گسترش خواهد یافت. پیشرفت زمان جامعه بشری را چنانی میسراند که در جامعه صعباتی نیز دولت بنیایه یک نهاد اجتماعی دیگر فصعا نخواهند توانست فقط وسیله اعمال اراد غیر مردم باشند. با افزایش سطح آگاهی عمومی از مسائل جامعه و از سیاستهای دولت، با ارتقا درجه سازمانیابی مردم فعال مایشانی طبقه حاکمه و اعمال آمریه (دیکتاتوری) پنجانیه آرد رهشرد سیاستهای خود و در سرکوب توده‌های مسیح خلق بوسیله "ماشین دولتی" بتدریج محدود و محدود تر خواهد شد. در جامعه متقدم کنونی عملاً خود افکار عمومی به یک عامل باز دارنده و حتی در موارد معین "امر دهنده" تبدیل میشود. این تحوالت به نه خواسته صیبه و قدرت حاکمه، بلکه محصول اثری پیشرفت اجتماعی است.

اگر در جامعه سرمایه داری پیشرفت اجتماعی امکانناست دولت برای اعمال فهورو بنا را نداختن ماشین سرکوب را عملاً محدود تر میکند. در پیروسه گذر به سوسیالیسم همزمان با پیشرفت اجتماعی، به میزان رشد سطح آگاهی و شناخت توده مردم از منافع خود و آراء حل های مسائل جامعه و به میزان و درجه بسیج آنان نیاز به داریست خشونت و یا اعمال فهورو سرکوب از جانب صیبه و قدرت حاکمه محدود و محدود تر خواهد شد. در شرایط بی سرادیری با م سواد ی اثری متعلق مردم، در شرایط فقدان سیستم نهایی مدرن اصلاح رسانی، آموزش دهی و شبده بخرنج و متنازل ارتباطات اجتماعی، در شرایطی که توده‌های خلق عملاً اندک و نمیتوانند بداننده در جامعه چه میگذرد و مسائل اجتماعی و راه حل های آنها کدامست آری خطرسر فریب خوردن آنها، خطر پراکنده ماندن و خطر کناره زده شدن آنها از دخالت مستقیم و مستمر در تعیین سرنوشت خویش بسیار را است بر چنین زمینه‌ای، هم شرایط برای استبداد سیاسی و هم برای رشد کیسش

شخصیت‌انواکری سیاسی بسیار مساعد خواهد بود.
 آری، ضرورت دفاع پیگیر از دستاوردهای انقلاب در برابر تعرض فهری در الحظه‌ای هم نباید فراموش کنیم. ما نباید بحق نداریم در این مورد که حاکمیت در جامعه طبقاتی لزوماً دارای خصلت طبقاتی است و دولت قبل از هر چیز قدرت سیاسی است و اعمال قدرت و آمریت طبقاتی جزئی تفکیک ناپذیر است -
 ذره‌ای هم تردید نمانیم. اما در عین حال ما با قدرت و فاصصیت طرفداران هستیم و خواهیم بود که عنایت وسیع و متراسی همه جانبه به اهرم نیرومند پیداری وسیع توده‌های خلقند، و سیعاً در جامعه بنابر گرفته گرفته شوند. اینها همه عناصر ذاتی و اصیل سوسیالیسم است که ما خواهیم ساخت.
 در مباحث کمسیون پیرامون حاکمیت سیاسی در سوسیالیسم متأسفانه توافق نظر بوجود نیامد و پاراگراف ۵ که به تعریف این حکومت میپردازد فقط با اکثریت آراء بتصویب رسید در متن. در رفا امیر - بهمین - انتشار داده اند این پاراگراف حذف شده است. با حذف این پاراگراف از برنامه اعتماد به خصلت طبقاتی حاکمیت در مرحله ساختمان سوسیالیسم، اعتماد به ضرورت اعمال قدرت برای ساختمان سوسیالیسم (و از آن فراتر اعتماد به اینکه دولت در جامعه عبثاتی بدون آمریت و اعمال قدرت وجود ندارد) و ضرورت -
 دفاع از دستاوردهای انقلاب در برابر دشمنان (و بزبان دیگر ختنی کردن و از میان برداشتن معاویت فهری عبثات سرنگون شده) مورد سؤال قرار میگیرد. زیر عنوان "عنایت وسیع و متراسی همه جانبه" که دانی سوسیالیسم است نمیتوان و نباید ماهیت و مفهوم مارکسیستی دولت و تعریف و خصلت و مشخصات اصلی دولت سوسیالیستی را مسکوت گذاشت و یا زمینه تحریف آن را فراهم ساخت.

۶- درباره میهن پرستی و انترناسیونالیسم

یکی از محوری ترین مسایل نظری در بحث دارگری و نمونستی و به عبارتی مسایل جامعه معاصر طرز تنعی از میهن و نوع برخورد با آن و نیز نوع رابطه عبثات، ملل و کشورها در میاب جهانی است. این بحث هم اکنون به یکی از مضامین واقعی مباحثات سازمان ما حول مسائل نظری و برنامه‌های تبدیل شده است. پاراگرافهای ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ به این مضامین اختصاص یافته اند.
 در سند کمسیون در این زمینه گفته میشود:

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به جهت ماهیت طبقاتی و جهانی بینی خود، سازمان پیگیر ترین میهن پرستان ایران و معتقد به انترناسیونالیسم پرورتری است. میهن پرستی و انترناسیونالیسم دو خصلت بهم پیوسته و مدمل یکدیگر سازمان است."
 در رفا تقوم امیر و بهمین در پاراگراف مشابه آمده است:

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سازمانی میهن پرست و مخالف آشتی ناپذیر هرگونه برتری چوئی ملی، نژادی و مذهبی است. دفاع پیگیر از سنا فاع ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشورمان از اماجهای مقدم سازمان ماست."
 در سند کمسیون در پاراگراف ۱۲ آمده است که:

" سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) جزئی نمیبسته جنبش جهانی نمونستی و دارگری است. از نظام جهانی سوسیالیسم، از جنبش کمونستی و کارگری در عمق کشورها، از جنبش‌های رهایی بخش، از جنبش‌های دموکراتیک توده‌های در راه صلح، استقلال، دموکراسی، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم پیگیرانه پشتیبانی میکند."

رمانی بود که در ادبیات مارکسیستی این نظر که "نارگران میهن ندارند" مورد تأکید بود و همین پرستی و میهن دوستی مفاهیمی غیر پرولتری شناخته میشد. امروز بنویز در میهن ما و شاید هم در سایر کشورها دشواریها هم مارکسیستها بی یاقوت میشوند که چنین نظریاتی دارند.* آنها میهن پرستی را جزو خصایب سبب نمی دانند. برخی نیز در فجادله با کسانی که میهن دوستی را خصیصه احزاب پرزواایی می شناسند برآی همزبانی و همفکری با آنان اینطور توجیه میکنند که آخر وقتی توده ها تعالیات میهن پرستانه و استقلال طلبانه دارند اگر ما یگوئیم نمونیستها میهن پرستی را قبول دارند مردم از ما دور خواهند شد.

اما علیرغم برخی ساده انگاریها که در زمینه ساله میهن و منافع ملی خلع ادر در دوران تکوین مارکسیسم و در مراحل اولیه رشد آن وجود داشته است امروزندگی تصدیق کرده است که در عریک از کشورها توده زحمتکش میهن خود را دوست دارند و خواهان آبادی و شکوفائی آن، و خواهان رشد و موفقیت آن در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هستند. این زاویه عده اعتراض توده زحمتکش به حکومت های ارتجاعی و فاسد و بویژه دست نشانده امپریالیسم همواره این بوده است که آنها مصالح و منافع واقعی ملی میهن را قربانی مصالح و منافع اربابان خود میکنند.

منتها میهن پرستی مارکسیستی از بیخ و بن با "میهن پرستی" ارتجاعی و پرزواایی متمایز است. مارکسیستها و توده زحمتکشان هرگز براد تا منافع ملی کشور خود از عریق تعرض علیه منافع ملی سایر خلقها ادا م میکنند آنها با شوینیسم با هرگونه برتری جوئی ملی و سلسله نری بر سایر خلقها، با هرگونه نچاژگری و رزورگوشی تحت عنوان "دفاع از منافع ملی" مخالفند. در عیوت حالاً واقعیت یعنی نشان داده است که تنوع منافع ملی خلقها (و نه تعابیل آنها) آنگونه که ناسیونالیسم مدعی است (عضو باید از و در برای جامعه بشری است) این واقعیت سخت و خصیر را نه میتوان و نه باید دست کم بگیریم. در این زمینه بیان چالبر. در استاد دنفرانس اخیر حزب کمونیست شوروی آمده است. در گزارش کمیته مرکزی به کنفرانس مدبر گرفته میشود:

"مناسبات بین العلی بدین از دستخوردان خصلت طبیعی خود، سر چه بیشتر چون مناسبات میان خلقها تجسم مییابند. مانقش فراینده خلقها، ملتها، و تجوی های جدید ملی در حال شکل گیری را در امور جهان تصدیق کرده ایم. این همه دلالت بر این دارند که در مسایل بین العلی - نمیتوان تنوع منافع را بحساب نیاورد."

بنظر میرسد استدلال و بحث زیادی در این زمینه که چرا سارمان ما "میهن پرستی" را بنیای خصلت خود می پذیرد؟ ضروری نیست. طرف ای بحثها عناصر بسیار عیب مانده ای هستند که نضر حاضرند از واقعیا زندگی درین بگیرند. سنکروستاد ای عناصر در سازمان نیست. اختلافات پیرامون این مسایل نیز در کمیسیون برنامه و در مباحث ما پیرامون برنامه ناسون نمرت صورت مستقیم مطرح بوده اند.

قید اینتها "خواهان آزادی همه نارگران و رنجبران از فید استعمار نظام سرمایه داری و خواهان رهائی خلقها از فید سلطه و استعمری" هستیم. پیش پیوز و تأکید بر اینتها سازمان خود را "جز" همیشه جنبش جهانی کمونیستی و نارگری" می شناسند و از نظام جهانی - سوسیالیسم و ار جفیش نمونیستی و نارگری در همه کشورها، از جنبش های رها نشین و از جنبشهای ی برزیل توده ای در راه صلح، استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم پیگیرانه پشتیبانی میکنند، چیز دیگری است. علاوه بر کمونیستها امروز طیف بسیار وسیعتری از نیروهای اجتماعی از جمله تقریباً تمام نیروهای وابسته به افشارمیانی در کشورهای جهان سوم* و نیز تمام احزاب کارگری رفهیمست در جوامع سرمایه داری و حتی جناحهایی از احزاب پرزواایی نیز در میان ارمان خود همه جا تأکید میکنند که "خواهان آزادی همه

* جایترین بحث در این زمینه در مصالعی آمده است که در مباحثات مربوط وحدت گرفتن دو سازمان آزاد د نارو پیروان بیانیه ۱۶ آور در شرایط آنان انتشار یافته است. توصیه میشود آنها را بخوانید.

* و چرا این میهن پرستی از شوینیسم و ناسیونالیسم منمیزاست.

سازگان و رنجبران جهان از دید استثمار نظام سرمایه داری هستند. نمونه رده و زمخت این پدید ه امروز در جامعه ما مجاهدین و نیز عده ترین نیروهای طرفدار خمینی هستند. اما بسیاری از آنها رسماً همبستگی یا جنبش تاریکی و کمونیستی جهانی، دفاع از سوسیالیسم جهانی و جنبش‌های رهائی بخش و دموکراتیک را نه تنها ندارد میکنند بلکه خود را تماماً در مقابل آن قرار میدهند. بسیاری نیز چون پلاتون دفاعی ما چنین ایده نهای راسکوسو شمار می‌گذارند. بسیار جالب توجه است که اعلام این همبستگی و پشتیبانی با جنبش جهانی کمونیستی و با سوسیالیسم جهانی به هیچ وجه منحصر به کمونیست‌ها نیست بسیاری از احزاب دموکراتانقلابی در اسناد خود و در زندگی واقعی خود بنحوشور انگیزی، همبستگی با جنبش جهانی کمونیستی و کارگری را می‌پذیرند و از سوسیالیسم جهانی پیگیرانه پشتیبانی می‌کنند.

این همبستگی و وجه مشخصه برجسته نیروهای انقلابی عصر ما است.
 در مجله مارکس و انگلس در نخستین سطور فصل دوم مانیفست نوشتند:

کمونیست‌ها اصل و ویژه ای را بیان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتری را در چارچوب آن گنجانند. فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتری تنها در این است که از طرفی کمونیست‌ها در مبارزات پرولتری ملل گوناگون مصالح مشترک همه پرولترها را صرف نظر از منافع ملی شان در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع می‌کنند، از طرف دیگر ...

این آموزش و وجه تمایز برجسته کمونیست‌ها از آن زمان تاکنون سرلوحه عمل تمام کمونیست‌های راستین دنیا بوده است. احزاب کمونیست و کارگری چه در دوره امروز چه فردا تا زمانی که علم و ستم طبیعتی و اقلیتی آشکار و نهان باید بر در جامعه بشری است با سراسرافراشته و با عزمی استوار بر پرچم خود خواهند شویست "پرولترهای همه کشورهای متحد شوید"

زمین‌گذشتن این شعار بلند کردن یک چانه شعاریه پستی و دفاع از تمامیت‌راضی و استقلال، بی پرده و صریح باید گفت چیزی نیست جز عدول از مواضع صفاقی و تعویض میهن پرستی فارسیستی با سوسیالیسم سنگ نظر. مادر این زمینه بسیار سخت گیر بوده ایم و بسیار استوار نیز بر این مواضع اضمحیل صفاقی خواهیم ایستاد.

این بسیار خطاست هرگاه تصور شده که سیر صفاقی اوضاع جهان خصلت صفاقی مناسبات نیروها در عرصه بین المللی را محور کرده است. این در تنظیم مناسبات میان دولت‌ها از اولویت‌های عمومی بشری برخواست‌های طبقاتی سخن می‌رود یک چیز و حذف و کنار گذاشت همبستگی صفاقی زخم‌کشان در عرصه بین‌المللی چیز کاملاً دیگری است.

زمین‌گذشتن آندسته از وظایف سازمان در عرصه بین‌المللی که نه جوهر و سرشت معین صفاقی دارد و محدود کردن وظایف سازمان در عرصه بین‌المللی به آنچه که جنبه فرا صفاقی دارد و بطور مشخص احتراز از اعلام همبستگی با احزاب کمونیستی و کارگری سایر کشورهای، احتراز از پشتیبانی از سوسیالیسم جهانی و جنبش‌های رهائی بخش و جنبش‌های دموکراتیک بوده ای، اسراراً تأکید بر اینکه سازمان معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری است و شعار کارگران همه کشورهای متحد شوید و نیز بسط بعدی آن را می‌پذیرد و مورد تأکید قرار می‌دهد، همه و همه در جهت دور کردن سازمان از خصلت صفاقی خود و تضعیف موقعیت آن، بی‌ثابه سازمان سیاسی طبقه کارگران اثر خواهد کرد. بسود سازمان و بسود مصالح واقعی طبقه کارگران است که از خصلت صفاقی و انقلابی آن تابه آخر و در عرصه‌ها پیگیرانه دفاع شود. برایت اساس امروز مطالبه مستوره و رفیعا نه اینست که بی آنکه خصلت میهن پرستانه و یا بیماری فراطبیعی سازمان‌ها سایر نیروها در راه آماج‌های عمومی بشری کم بها شود. -
 مناصب اساسی پاراگراف‌های ۱۰ و ۱۴ در آینده نیز همچنان پذیرفته شود و راه‌های عمل همه سازمان یماند.

۷- سازمان و جنبش کمونیستی ایران

در پاراگراف ۱۴ و ۱۵ سند مصوب نهمین آمده است:

سازمان فدائیان خلق ایران (اشریت) از رزم تاریخی، از حقانیت انقلابی و از آماج‌های انسانی

میهن پرستانه و انترناسیونالیستی جنبش کمونیستی ایران پیگیرانه و تا به آخر پاسداری میزند.
میراث آن را میراث خود می شناسد و از همه نیروهای آن در برابر تعرضات امپریالیسم، بورژوازی
و جریانهای خرده بورژوازی دفاع می کند.

سارمان با تمام نیرو در راه نزدیکی، بسط همفراهمیها، اتحاد عمل و تأمین وحدت همه پیروان
سوسیالیسم علمی در حزب واحد علیه دارگرو علیه رخنه هرگونه دهنگیری، جزم اندیشی، اراده کراهی،
سنتاریسم، روزیونیسم و رفرمیسم در صوفی پیشاهنگ علیه دارگر ایران پیکار می کند.
تأکید بر این مواضع سازمانی که خود را پیشاهنگ طبقه کارگر ایران، روزمنده راه سوسیالیسم می شناسند
دارای اهمیت اصولی و عدول از آن مشخصاً دارای پارادوکس است. و جنبه طبقاتی است. اینکه هر سازمانی
که خود یک نیروی چپ و مدافع سوسیالیسم است باید دیگر نیروهای چپ کشور و نیز نیروهای غیر چپ
(بورژوازی و خرده بورژوازی) کشور کدام مناسبات را برقرار و از کدام مواضع برخوردار میزند یکی از معیسی
ترین مشخص ترین ملاک هاد تشخیص اعوجاجات یا استواری آن نیرو در مواضع طبقاتی خویش است.
اینکه شما در ارزیابی از مصدق و جبهه ملی و از حزب توده ایران در اواخر دهه ۲۰ و اوایل دهه
۳۰ در آخرین تحلیل خصلت جانبدارانه سیاست خود را چگونه و در چه سمت آشکار میسید، اینکه شما در
در سرلوب خونین نیروهای چپ در سالهای ۶۰ و ۶۱ مدافع کدام نیرو علیه کدام نیرو عمل کرده اید؟
اینکه امروز در برابر تعرضات و تهاجمات رژیم و نیروهای بورژوازی و امپریالیستی و ارتجاعی به صفوف نیرو
های چپ نه با هدف فناپودی این جنبش دنبال شود سگوشم کنید و یا به حمایت شخص آشنایان آن نیرو
بویخیزید یا اینکه شما در سیاست اتحاد های خویش، در پیشبرد پیکار علیه رژیم حاکم از اتحاد با کدام نیرو
های طبقاتی حمایت نمیکند. و از همکاری و اتحاد با کدام نیروها پیمانک و یا گریزان هستید و مشخص تر
اینکه آیا شما همبستگی و همفراهمی و گسترش مناسبات بایدت نیروی چپ را بر یک نیروی غیر چپ ترجیح میدهید
و یا بالعکس عمل میکنید، اینکه شما خواهان تأمین وحدت همه نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی در کشور
حود هستید و یا از وحدت با این یا آن بخش از آن گریزانید، همه و همه از مبارزترین و از مشخص ترین
نشانه های انحراف یا از سلامت آید نیروی چپ - طبقاتی شما با مسائل میزم جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران
است.

یک شرط عده حفظ سلامت سیاسی عقیدتی، سارمان و حتی اخلاقی پیشاهنگ طبقه کارگر خود
نهادانه باغریباً ز نیروهای آن و سرسختی در شناخت و تصحیح اشتباهات آنها با هدف تقویت و تحلیف
صفوف نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری ایران است. ما کمونیستها بدون اتحاد و اتحاد از خود در جای
دیرو خواهم ماند و خواهیم پوسید. اما برخیزید فعال نقادان سازنده برای و با هدف
تقویت مواضع حریص از نیروهای چپ در جنبش با هدف نزدیک شدن آنها از میان برداشتن موانع وحدت
پ چیز تیری جستن از این یا آن نیروی چپ، بسد گوئی از آن و بیم و نگرانی داشتن از همکاری
با آن و به ویژه زمانی که این "گرانی" در مناسبات و همفراهمیها با نیروهای ضمر چپ به فراموشی سپرده
شود کاملاً چیز دیگری است.

برخی عناصر، محافل و گروههای چپ ایران، در حالیکه آرمان سوسیالیسم و نصیحه دارگر را می پذیرند
و حتی شعارها و تالیفهای چپ را وانه ای را دنبال میکنند در برخورد، عده ترین نیروهای مدافع سوسیالیسم
در ایران یعنی فدائیان و توده ایها از سیاستی پتلی خصمانه پیروی می کنند. برخی از آنها در حالیکه
علناً تاتیک تحریم و بایکوت و سیاست افشا و طرد را علیه این دو نیرو و پارمیگیرند اما "اند تا با نیرو-
های بورژوازی لیبرال یا دموکراسیات نزدیک و همفراهمیهای سیاسی را بپذیرند و خود را متحد آنان -
فلمد ادکنند. این تاتیک و سیاستدارای ماهیتی آشنایا راست روانه است.

در شرایطی که نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی در کشور ما هنوز در یک سازمان واحد متحد نشده اند،
در شرایطی که پراتیب و رنگی این نیروها صی سالها از یکدیگر جدا مانده و بخصوص تاریخ و گذشته جنبش
ما برای همه نیروهای آن مشترک نیست دفاع از میراث و مبارزه کمونیستها، احساس مسئولیت در برابر
تاریخ آن و خودی شناختن همه پیگیری که در راه سوسیالیسم در کشور ما انجام گرفته است وظیفه ایست

بسیار مهم کسبه چگونگی انجام آن یا زمین گذاشتن آن در آخرین تحلیل درجه استواری و پاستسی در مواضع سوسیالیسم و آرمان طبقه کارگرا با خود حمل میکنند .

پویزه انشون در شرایطی که وارد گام سیاسی و یا جریانهای پوزروائی و خرده پوزروائی همصدا با نیروهای سرنیکر رژیم یصدا جنبش مارا خائنه مورد تهاجمی خائنه فرار داده اند ، دفاع پیگیر از حیثیت و ماهیت انقلابی ، مردمی و چهره انسانی آن اهمیت تی فوق العاده کسب میکنند . این یک عنصر لیدی در تشخیص پیگیری هر نیرو و هر مخالف انقلابی چپ در پیدار خاطر سوسیالیسم و آرمان طبقه کارگراست .

در شرایطی که هنوز عمه پیروان سوسیالیسم علمی در کشور ما در کف سازمان واحد متحد نشده اند دفاع پیگیر ، صریح و مشخص از هر یک از این نیروها توسط سازمان یحیی از حزب توده ایران ، از پیروان پیمانیه ۱۶ آذر ، از سازمان کارگران انشون ایران ، از سازمان آزادی کار ، از حزب دمکراتیک مردم ایران و دیگر محافل و گروههایی که سوسیالیسم را می پذیرند و مارکسیسم لنینیسم را ایدئولوژی خود فرار داد داده اند برای تعویت صفوف جنبش چپ و برای هموار کردن راه وحدت آنها اهمیت اصولی کسب میکنند . پاراگراف ۱۴ بر این وظایف خصیصه و طایفی که در تعیین و تثبیت سمت طبقاتی ... ایدئولوژیک سازمان تاثیر مخیبت دارد ، تاکید می ورزد . متاسفانه این وظایف در پلاتفرم و مواضع اعلام شده رفیق امیرو بهمن کنار گذاشته تنده اند . دنیلمستخض این سکوت هر چه باشد از زبانهای آن و از ابهاماتی که در سمت گیری ایدئولوژیک ... عبقاتی سازمان ایجاد میکنند نخواهد گاست . حذف این وظایف از پراتیک ما ، سازمان ما را در برابر سؤالاتی پس جدی فرار خواهد داد . آیا سازمان ما خود را یگانه نیروی چپ می شناسد یا جنبش کمونیستی ایران نیروئی فراتر از سازمان ما است ؟ اگر چنین است وظایف و سیاست ما در قبال نیروئی که هنوز با ما یکی نشده است چیست ؟ آیا دفاع از آنها در مقابل دشمنان عبقاتی را دفاع از خود می شناسیم و یا آن بخش دیگر را همچون دشمنان عبقاتی مورد تهاجم قرار مید هیم ؟ آیا سکوت در این زمینه در خوشبینانه ترین حالت بمعنای سستی در دفاع از حریم طبقاتی خود نیست ؟

صادق

مرداد ۱۳۶۷

مقدمه :

چند سالی است که بحث های جدی پیرامون مسایل نظری ، برنامه ای و اساسنامه ای در سازمان ما در ابعاد وسیعی جاری است . پیشبرد این بحثها برای شکوفایی ایده ها ، رشد خلاقیت ها ، زود بودن انحرافاً راست و "چپ" و زنده و روزمنده نگهداشتن سازمان دارای اهمیت حیاتی است . باید برتداوم بحثهای مفید و ضرور تاکید کرد و آنها را به جزئی از فرهنگ سازمان تبدیل نمود .

ولی پذیرش آزادی بحث تمام جنبه قضیه نیست . سازمان سیاسی ما کلوب بحث و محافل روشنفکران تفاوت جدی دارد . بحث در سازمان سیاسی طبقه کارگر بطور تنگاتنگ در رابطه با مسایلی است که جنبش در مقابل آن قرار می دهد . پاسخ به مسایل جنبش ، بحثهایی را می طلبد که باید رهبری حزب آن را سازماندهی نماید . بحث ها باید بگونه ای سازمان یابد که به تامین وحدت فکری و اراده واحد یاری رساند و مانع شکل گیری ویا تقویت دسته بندی و گروه گزایی شود .

از مبارزه درون سازمانی و بحثهایی که در سازمان ما جاری است . توسط نیروهای مختلف هدفهای متفاوتی تعقیب می شود . هر هدفی ابزار و شیوه کار معینی را می طلبد . اهداف وحدت طلبانه ، پیشبرد اندیشه های نو و پالنده ، ابزار و شیوه های دمکراتیک ، حزبی و منطقی رایج دارد . این امر در جریان بحث ها و مبارزه درون حزبی بطور برجسته در مقابل هر یک از اعضا رخ می نماید و شیوه های پیشبرد مبارزه درون حزبی به معیار مهمی در تشخیص ماهیت اهداف ادعایی تبدیل می شود . چه نیرویی در مسیر تخریب اعتمادها ، تامین منافع دسته و فرقه گام بر می دارد و تمام نیروی خود را نه برای حل مسایل سازمان و برداشتن سدها و موانع ، بلکه برای به "قدرت نشاندن دسته و فرقه" خود بکار می گیرد ؟ و چه نیرویی برای برداشتن موانع تامین و تکمیل وحدت سازمانی ، بازسازی اعتمادهای از دست رفته ، فراهم آوردن فضای مسا- عد برای بحثها تلاش می کند ؟

نگاهی به روندهای بعد از پلنوم مهرماه سال ۶۶ و برخی مطالبی که در بولتن کنگره درج می گشودد گویای عملکرد این گرایش است . کمیته مرکزی سازمان در پلنوم مهرماه سال ۶۶ با احساس مسئولیت در قبال سرنوشت سازمان برتفاهم ، جلب اعتماد و ایجاد شرایط فضای مساعد برای گفتگوها و بحث های سازنده تاکید کرر . گزارش هیئت سیاسی به تشکیلات سازمان پیرامون برگزاری پلنوم و پیام به اعضا و هواداران منعکس کننده چنین روحیه ای بود . گزارش هیئت سیاسی و گزارشات شفاهی رفقا در اجلاسهای سازمانی ، موج رضایت و خوشنودی در اکثریت رفقای سازمان پدید آورد . آنان از تصمیمات پلنوم استقبال کردند و از اینکه عقل سلیم هادی و راهنمای کمیته مرکزی بود خوشحال گردیدند . ولی عده ای از نیروهای افراطی در سازمان بشدت از روندهایی که در پلنوم پیش رفت خشمگین شدند و به گزارش هیئت سیاسی تاختند . این دسته از اعضای سازمان که سننیز و تقابل را در سازمان خواستارند و وعده ای از آنها در کمین انشعاب بزرگ در سازمان نشسته اند از فراهم شدن جو تفاهم ناخوشنود گشتند و خشم خود را به اشکال مختلف ابراز داشتند .

نیروهای افراطی بارها اظهار داشتند که در "بالا" سازش صورت گرفته است . حامیان آنان در راه کارگر و گروه کشتگر نیز به کمک شان شتافتند و از استقرار " حکومت نظامی" در سازمان داد سخن گفتند . این نیروها فشار خود را آغاز کردند و به اشکال مختلف کوشیدند تا بخشی از رهبری را بدنبال خود بکشند و تصمیمات پلنوم مهرماه را در هم شکنند . آنان به سیاستی تو سل جستند که بارها تجربه کرده و نتایج مثبت گرفته و آنها را به عنوان " سیاست فشار از پایین" تئوریزه کرده بودند . تاکنون این نیرو همواره تهدید به جدایی از سازمان را وسیله فشار و امتیاز گرفتن از بخشی از رهبری سازمان بکار گرفته است . این بار نیز نیروهای افراطی موفقیت هایی بدست آوردند .

در پی این روندها و تلاش ناموفق برای خارج کردن برنامه از دستور کار کنگره، پای بندی نسبت به تعهدات مصوبات پلنوم مهرماه سال ۶۶ سست شد. و تلاشهای مسئولانه کمیته مرکزی که بر گسترش روح تفاهم و جلب اعتماد پای میفرشد، بی حاصل ماند. این امر در موارد متعددی نمود یافت که نمونه بارز آن مقاله "دمکراسی و باز سازی موازین حزبی" است که در شماره ۹ بولتن کنگره درج گردید. این مقاله ظاهراً در دفاع از "اصول سانترالیسم دیموکراتیک و دمکراسی درون حزبی" و در مخالفت با سانترالیسم - بوروکراتیسم نوشته شده است. ولی آنچه که از ابتدای تا انتهای مقاله بوضوح مشاهده می شود، تأمین اهداف د. ت. و فراکسیون، اعتبار بخشیدن به آن و بی اعتبار کردن کمیته مرکزی است.

سازمان ما روند تدارک کنگره را پیش می برد. طرح اساسنامه در پلنوم مهرماه به تصویب رسیده و به نظرخواهی تشکیلات گذاشته شده است. نیروهای سازمان تلاش می کنند در تدقیق اساسنامه شرکت کنند و آنرا پربارتر سازند. "طرح برنامه" در کمیسیون برنامه مورد بحث و بررسی است و تلاش جدی صورت می گیرد تا برای تصویب در پلنوم و کنگره آماده شود. کمیته مرکزی و کمیسیونها تلاش می کنند که به اشکال و شیوه های مختلف نقش اعضا سازمان را در روند تدوین اسناد ارتقا بخشند و پیشنهادها و نظرات آنها را هر چه بیشتر در اسناد دخالت دهند. تکیه بر خرد جمعی، مشارکت دادن هر چه گسترده تر اعضا سازمان در روند تدارک کنگره به علمی بودن و قابل اتکا اسناد کمک نمایان خواهد کرد و دمکراسی درون سازمانی را در این وجه تأمین خواهد کرد.

بالتبع رفقای سازمان ما خواستار آنند که جو سالم و مساعد برای انجام بحث های برنامه ای و اساسنامه ای فراهم شود تا بتوان مباحث نظری، برنامه ای و سازمانی طرح و امکان مقایسه نظرات و انتخاب دیدگاه های صحیح و سند علمی برای اعضا فراهم شود. این امر در شرایط کنونی از اهمیت جدی برخوردار است. بویژه زمانی که چرخش جدی در مواضع "بیش نو" بوجود آمده است. هر عنصر سازمانی به خوبی درک می کند که در شرایط کنونی چقدر سازمان نیاز به فضای آرام، سالم و سازنده دارد تا نظرات آشکار گفته شود و ماهیت دیدگاه ها برای هر عضو روشن گردند تا بتوانند در شرایط دمکراتیک و نه در شرایط فشار و جو ساخته شده اظهار نظر کنند.

بعد از انتشار مقاله مزبور نیروهای مسئول سازمان می پرسند برآستی قصد نویسنده از انتشار این مقاله در چنین شرایط حساس یعنی شرایط تدارک کنگره چیست؟ چرا نویسنده به خواست و تدای نیروهای افراطی و غیر مسئول جواب مثبت داده و تعهدات پلنوم مهرماه را زیر پا گذاشته است؟ چرا روحیه و روانشناسی تفرقه، بی اعتمادی و بی برسی گسترش داده می شود؟ آیا با این روانشناسی میتوان به کنگره رفت و وحدت سازمان را حفظ کرد؟ آیا در این صورت کنگره به جایگاهی برای به کرسی نشاندن اراده فراکسیون تبدیل نخواهد شد؟

بنظر می رسد نیازی به تبیین ثنوریک و کنکاش وسیع در یافتن پاسخ به سوالات بالا وجود نداشته باشد. بازتاب این مقاله در درون تشکیلات به گویاترین وجهی نیت و نقشه نویسنده را آشکار میسازد. چه کسانی از این مقاله استقبال کردند؟ و چه کسانی بعد از خواندن مقاله دلشان نشدند شود نگرانی در مورد سرنوشت سازمان سراپای وجودشان را فرا گرفت؟ نیروهایی که از پلنوم مهرماه ۶۶ خشمگین بودند از درج این مقاله، از گسترش تقابل و از بی پایان رسیدن "سازش در" بالاخرسند شدند و نیروهای مسئول ناراحت و دل نگران.

کوشش های کمیته مرکزی که در مواردی به ایجاد جو آرام کمک کرده و موجب شده بود که رفقای سازمان با نظرات متفاوت به بحث بنشینند و به حرفهای همدیگر گوش فرا داده و بریکدیگر تأثیر بگذارند و در مواردی از این حصارهای سنگین رابطور موقتی کنار بگذارند. ولی مقاله مزبور کار خود را کرد و نسبت

نویسنده را برآورده ساخت. روحیه تخاصم و تقابل جای همفکری را گرفت و فاصله ها را باز هم بیشتر و عدم اعتمادها را باز هم تشدید کرد.

بعد از انتشار مقاله مزبور یک سؤال جدی در مقابل نیروهای سازمان قرار گرفت. چرا سند "طرح اساسنامه" در مقاله نویسنده این چنین زیر سؤال رفته است؟ مگر در تصویب آن اتفاق آرا تأمین نشده بود؟ واقعا اگر نویسنده طرح اساسنامه را این چنین انحرافی و بوروکراتیک می دانند چرا در پلنوم ۶۶ زیر آن امضا گذاشت. این همه چرخش در زمانی کوتاه چه معنی و مفهومی میتواند داشته باشد؟ اعضا سازمان واقعا چگونه برای ونظر این افراد متکی شوند؟ چگونه اعتماد کنند که فردا سندی که در کنگره به تصویب می رسد دچار چنین سرنوشتی نخواهد شد؟ اسناد مصوب پلنوم های قبلی به همین سرنوشت دچار شد. این همه چرخش و نوسان در دیدگاهها، تصمیم گیریها و مواضع چه معنی و مفهومی دارد و از چه چیزی ریشه می گیرد؟ تاکی می توان تزلزل در مواضع را به حساب "پویایی" و "خلاقیت" گذاشت.

سؤال جدی تر اینست که اگر اساسنامه این چنین آلوده به انحرافات است و "در پای بندی به سانترالیسم دمکراتیک و دمکراتیسم حزبی ناپیگیری استاز آنجا که به لحاظ ساختار کلیشه ای است و در تحلیل نهایی هنوز نتوانسته است الگوی کهنه را بشکند." (به نقل از مقاله ص ۱۵) چگونه نویسنده نه تنها به آن رای داده است بلکه اصرار ورزیده است که در تشکیلات از دیماه سال قبل به اجرا گذاشته شده وبه موازین زندگی سازمانی تبدیل گردد. هر عضو سازمان از نویسنده خواهد پرسید این چگونه شیوه هدایت و رهبری است که کسی معتقد باشد اساسنامه "انحرافی" است ولی از نیروهای سازمان بخواهد که آنرا اجر کرده و برپایه آن مناسبات درون سازمانی را تنظیم کنند و به تبلیغ و ترویج آن بپردازند. طبایرفقای ما این استدلال ساده را نخواهند پذیرفت که چون "طرح اساسنامه" یک گام به جلو بوده است پس باید آنرا به اجرا گذاشت. واقعا اگر کسی معتقد باشد که طرح اساسنامه "پوشش نوین بر سانترالیسم بوروکراتیک" است، می بایستی نه تنها به اساسنامه رای ندهد و خواستار آن نشود که اعضا سازمان آنرا به اجرا بگذارند، بلکه در درجه اول با مخالفت و انتقاد در مقابل تصویب ایسن چنین اساسنامه ای بایستد و با تمام قوا مانع تصویب آن شود. هر رفیقی وقتی در مقابل این گونه برخورد ها قرار می گیرد در سؤال به ذهنش خطور می کند که آنها رایی پاسخ می یابد.

در حال حاضر در سازمان نیاز جدی وجود دارد که صرف نظر از تبلیغات و اهداف فرقه ای مشخص شود که چه عاملی سد راه حل مسایل سازمان است که برداشتن آن سد میتواند شرایط مساعدی را برای غلبه بر مشکلات موجود فراهم آورد. باید مشخص گردد که کدام حلقه را در سلسله زنجیر مسایل سازمانی چسبید و نیروی سازمان را در جهت حل آن متمرکز کرد؟ در مقاله سعی شده است که به این سؤال پاسخ روشن داده شود.

در مقاله "مکراسی و بازاری موازین حزبی" بدستی براهیت "دمکراسی"، آزادی برخوردارندیشه ها و مقایسه نظرات تاکید شده است. این امر موجب خوشحالی است. ولی بقول نویسنده برآستی "بایدادگررفت حرفهای زیبارا بعمل واقعی سنجید". آنوقت روشن خواهد شد که بین حرف و عمل، ادعا و واقعیت زندگی انطباق وجود دارد یا فرسنگها فاصله.

باز باید نویسنده در این زمینه نیز هم عقیده بود که "حزب باید هر لحظه بداند که کدام گرایش کهنه در کدام بخش از حزب لانه کرده است. کدام روشهای کهنه در کدام بخش حزب مانع رشد فکری و پیرای تیکی حزب گشته است. بدون اطلاع کلی حزب (ونه تنها بخش رهبری آن) از نظریات، پیشنهادها و انتقاداتها ناسالم و کهنه و حزبی که در حزب وجود دارد. حزب از درون دچار گنبدیگی و پوسیدگی میشود" بنا بر این بر این پایه باید مشخص کرد که کدام روشهای فرسوده و کهنه در سازمان ما لانه کرده است و کدام شیوه های ناسالم و زنگ زده مانع رشد اندیشه ها در سازمان ما است. باید بقول نویسنده کل سازمان را در جریان گذاشت. زیرا که برای زدودن گنبدیگی ها "و پوسیدگی های موجود با توجه به ابعاد آن بیش از هر زمانی لازم است که نیروهای سازمان بر آن آگاهی یابند و بر علیه آن پیکار سترگی را پیش ببرند. مایه این اندرز نویسنده گوش فرامیدهم و به آشکار کردن آن چیزها شیکه مدنظر نویسنده است، من پردازیم. ولی ابتدا لازم است بطور اشاره وار به مسایل تشکیلاتی در طول حیات سازمان پرداخته شود.

سازمان ما از سال ۴۹ تا انقلاب بهمین یک سازمان چریکی بود که در شهرها به مبارزه مسلحانه می پرداخت. ساختار تشکیلاتی و مناسبات درون آن از مضمون فعالیت آن ریشه گرفته بود. سازمان ما یک تشکیلات نظامی - سیاسی بود که مناسبات درون آن بر پایه فرماندهی و فرمانبری تنظیم میشد و از تمرکز فوق العاده بالایی برخوردار بود. مسئله انتخاب اعضا رهبری و شیوه های دمکراتیک کار حزبی نمی توانست مطرح باشد. مکانیسم های ضرور برای برخورد اندیشه ها و بحث های جمعی وجود نداشت. کسانی که می مخالفت و یا حتی ابراز تردید در مورد مبارزه مسلحانه بر می خاستند مواج با خشن ترین تقابل میشدند. ساختار سازمان چریکی مبتنی بر سانسورالایسم مطلق بود. در چنین شرایطی اعضا ساده نمی توانستند در حیات سازمان نقش موثر داشته باشند. دستورات از بالا صادر میشد و "پائینی ها" هیچ نقشی در اتخاذ تصمیم گیریها نداشتند.

بعد از انقلاب، سازمان کوچک، متحرک و بیشت منضبط و متمرکز دچار دگرگونی جدی شد. نیروهای عظیمی بسوی سازمان روی آوردند و در اکثر شهرها و تعداد زیادی از روستاها پرچم سازمان برافراشته شد. سازمان ما در طی زمان کوتاه به یک سازمان سراسری فرا روئید. تشکیلات چریکی از هم پاشید. درخانه های تیمی تخته شد. خط مشی چریکی مطرود و کار سازمانگران در بین نوده ها در پیش گرفته شد. سازمان سیر تکامل خود را از یک سازمان چریکی به سازمان سیاسی طبقه کارگر آغاز نمود. در این دوره پراکندگی، بی سازمانی، آنارشیزم و فدرالیسم بر سازمان حاکم بود. مشی واحد سازمانی و سیاسی وجود نداشت. رهبری موجود با همان دیدگاههای گذشته چریکی به سازمان می نگریست و فاقد دید سازمانگری حزبی بود. این وضع تا اواخر سال ۵۹ ادامه داشت. از اواخر سال ۵۹ تشکیل شعبه تشکیلات، تلاش برای دست یابی به ساختار حزبی آغاز گردید. شعبه کوشید ابتدا از اصول سازمانگری حزبی شناخت پیدا کند و با تجهیز به این علم، تشکیلات سازمان را بر پایه آن سازماندهی کند. در این پیرویه اساسنامه موقت "تدوین گردید و در مرداد ماه سال ۶۵ تصویب پلنوم کمیته مرکزی رسید. تلاشهای شعبه برای پیاده کردن ساختار حزبی ادامه یافت.

شعبه می کوشید نقش اعضا را در سازمان ارتقا بخشد، دمکراسی درون سازمانی را گسترش دهد و تشکیلات سازمان را از وضع قبلی بیک تشکیلات حزبی تبدیل کند. برای تأمین این هدف قبل از هر چیز لازم بود وضع اکثریت نیروهای سازمانی را به لحاظ عضویت روشن نمود چون آنها فاقد حقوق عضو بودند. اولین شرط تأمین دمکراسی در سازمان دادن حقوق عضویت به نیروی عظیمی بود که شبانه روز تلاش می کردولی از حداقل حقوق برخوردار نبود. این مسئله با موفقیت پیش رفت و اکثریت فعالین تشکیلاتی به عضویت سازمان درآمدند. همراه با روند عضوگیری، پی ریزی ساختار تشکیلاتی برپا به اصول سازمانگری حزبی آغاز گردید و پیش رفت. بدینال آن انتخابات اعضا کمیته های ایالتی در برخی مناطق با شرکت کادرها صورت گرفت و امر گزارش دهمی از بالا به پائین و از پائین به بالا نظم پیدا کرده و گسترش یافت و اطلاع دهمی به تشکیلات وسیع تر شد.

روند تدوین اساسنامه و پیاده کردن آن، گامی مهم در درک علم سازمانگری حزبی، غلبه بر آثار شیسم و فدرالیسم در تشکیلات و شالوده ریزی تشکیلات سازمان مطابق با اصول سازمانی احزاب کمونیست و گسترتر، دمکراسی درون سازمانی بود.

تلاشهای شعبه تشکیلات برای سازمانگری حزبی و گسترش دمکراسی نتوانست به یک حرکت همه جانبه در سطح کمیته مرکزی ارتقا پیدا کند. گرچه در راستای اقدامات شعبه، از جانب کمیته مرکزی کوشش هایی صورت گرفت ولی در عین حال گرایش در هیئت سیاسی کمیته مرکزی عمل میکرد که مانع جدی در انجام برخی اقدامات بوجود می آورد.* این گرایش میکوشید که مانع برگزاری کنگره یا اجلاس وسیعتر از کمیته مرکزی گردد، امکان بحث در سطح تشکیلات پیرامون امر وحدت با حزب توده ایران را سلب کند، مسئله وحدت را در بالا و در رابطه با حزب توده ایران حل کند و در تشکیلات آن را اشاعه دهد.

بعد از سال ۶۲ مرحله جدیدی در مبارزه درون حزبی شکل گرفت. مبارزه جدی برای زدودن شیوه های کار کهنه در فعالیت حزبی آغاز گردید. در این پیکار که در چند سال اخیر جاری بود گرایشهای متفاوتی آشکار گردید. در همین سالها گرایش عمل میکرد که از گسترش دمکراسی در تشکیلات و اهمه داشت و نمی توانست به کادرها و اعضا اعتماد لازم را بکند. در مقابل، گرایش از سال ۶۲ در سازمان بوجود آمد که زیرپرچم گسترش دمکراسی در سازمان، در عمل آثار شیسم، فدرالیسم و دسته بندی را پیش برد و وحدت سازمان آسیب های جدی وارد آورد. در این میان گرایش نیز شکل گرفت که ضمن مبارزه با شیوه های قدیمی، برگسترش دمکراسی پای می فشرد و مبارزه جدی را با آثار شیسم و فراقسیون پیش می برد.

در طی این مبارزه، بسیاری از شیوه های گذشته کنار گذاشته شد. رهبری جمعی تحکیم بیشتری یافت، شیوه های کار پراگماتیستی تضعیف شد و برنامه ریزی در هدایت سازمان تقویت گردید. امکانات برای شرکت اعضا در حیات سازمان گسترش یافت. نقش اعضا در روند تدوین اسناد بنیادی افزایش پیدا کرد. امکان ارائه نظرات متفاوت در بولتن کنگره فراهم گردید. تصمیم گرفته شد کنگره سازمان برگزار گردد. اجلاس های پلنوم کمیته مرکزی بطور مرتب برگزار گردید، اسناد در دستور کار کنگره در اختیار تشکیلات قرار گرفت. برای نظرخواهی و ارائه پیشنهادتدارکات لازم دیده شد. برای تأمین هرچه وسیعتر شرکت اعضا در تدوین اسناد، اجلاسهای پیش کنگره پیش بینی گردید. تصمیم گرفته شد که هیئت سیاسی از فعال لیت دستگاه رهبری هر سه ماه یکبار گزارش دهد. نیروی رهبری برای برگزاری نخستین کنگره سازمان بسیج شد. کمیسیونها بطور مرتب گزارش کار خود را به تشکیلات ارائه دادند. تلاش جدی صورت گرفت که کسی

* البته صف بندی در سازمان در آن مقطع بر سر مسائل سازمانی و دمکراسی شکل نگرفته بود. ولی در عین حال این دو گرایش در آن مقطع قابل تمایز بود.

بخاطر نظراتش تشبیه و یا اخراج نگردد و امکان ارائه نظرات و انتقادات اعضا در حوزه های سازمانی، در اجلاسها، در ارائه پیشنهاد و نظر به کمیسیون ها و در بولتن بوجود آمد.

اینها شمه ای از جوانب گسترش دموکراسی در سازمان ما در طی سالهای اخیر بود. این اقدامات برای کمیته مرکزی و تمام اعضا سازمان، ارزش فراوانی دارد و می بایستی از آنها پلایداری کرد و در گسترش آنها کوشید. الان در جنبش کمونیستی ایران سازمانی را نمی توان سراغ گرفت که این چنین امکاناتی را برای اظهار نظر اعضا بوجود آورده و دموکراسی را در چنین سطحی گسترش داده باشد. این دستاوردها محصول تلاش اعضا سازمان و کمیته مرکزی است. باید از این دستاوردها دفاع کرد و آنها را به جزئی از زندگی سازمانی و به فرهنگ سازمان تبدیل کرد.

ولی در کنار این دستاوردها، متأسفانه پدیده های منفی در ابعاد وسیع در سازمان ما طی سالهای اخیر شکل گرفته است که بطور جدی به وحدت سازمان، گسترش دموکراسی، مناسبات رفیقانه تا مین آزادی بحث و امکان مقایسه نظرات و انتخاب نظرات صحیح، تحکیم انضباط سازمانی، تلفیق منطقی وجه سائترالیسم با وجه دمکراسی و تا مین وحدت اراده و عمل اسب رسانده است. امروز وجه دیگر سیمای سازمان را میتوان در مسائل زیر مشاهده کرد: فقدان وحدت اراده و عمل، شکل گیری فراکسیونسم در ابعاد وسیع، گسترش مناسبات گروهی، فقدان بحث های سازنده و مفید در جهت دست یابی به اسناد علمی، سلب امکان انتخاب آزادانه نظرات، ارائه پلانترم در مقابل اسناد ارگانه های منتخب، پارگی و تلاش های غیر اخلاقی برای جلب افراد، کار - بست شیوه های افشاگرانه و ترور شخصیت در مورد مخالفین فکری، گسترش فدرالیسم در تشکیلات خارج از کشور، تضعیف شدید سائترالیسم، تبلیغات وسیع علیه کمیته مرکزی، تشدید بی انضباطی و رشد تقابل و تخاصم و غیره. هیچ وقت پدیده های منفی در چنین ابعادی در سازمان گسترش نیافته بود. چنین پدیده های زیانبار شدیداً بر امر دموکراسی، بحث های ایدئولوژیک و برنامه ای، تا مین حقوق اعضا، انتقاد و انتقاد از خود، شرکت واقعی اعضا در روند تدوین اسناد، گسترش فعالیت سیاسی سازمانی تأثیرات منفی می گذارد و بجای تا مین وحدت فکری و وحدت اراده و عمل به شقاق، تفرقه تقابل دامن می رند. بحث های نظری و برنامه در بولتن حول اسناد میتواندست به ارتقا سازمان، دست یابی به اسناد علمی و بالابردن نقش سازمان در جنبش کمک شایان بکنندولی در عمل به جنگ نظرات تبدیل شده و به تقابل درونی دامن زده است. انتقاد از دیگر رفقا که می توانست نقش سازنده و موثر در حل مسایل سازمان ایفا کند، در وجوه زیادی به ابزار ویرانگری و تخریب تبدیل شده است. وجه انتقاد از خود شدیداً ضعیف شده و تخریب شخصیت دیگران وسعت یافته است. گسترش دموکراسی همراه با تحکیم انضباط نبوده و بر عکس لیرالیسم، برخوردهای خود سرانه تشدید یافته است. به این لیست میتوان موارد متعددی اضافه کرد.

برخورد صادقانه و منطقی اینجا می کند آن "گرایش کهنه ای را که در سازمان ما لانه کرده است"، آن "روشهای کهنه که مانع رشد فکری و پوزاتیوکی سازمان است"، آن عواملی که نقش جدی در بوجود آمدن چنین پدیده های منفی دارند، معین کنیم و در معرض قضاوت کل سازمان بگذاریم.

در مشخص کردن این مسایل باید بطور جدی از الگو برداری و شمشازی اجتناب کرد. مادر گذشته به این مسایل عادت کردیم و بدنباله روی از این یا آن حزب کشیده شدیم و در مواردی مسایل آنسرا، مسایل خودمان شمردیم. امروز نیز هم چنان الگو برداری رواج دارد. مسایلی که به دیگران تعلق دارد از آن ما شمرد می شود.

نیازی به تجربه و هویشاری فوق العاده برای تشخیص مسایل سازمانی وجود ندارد. نگاه گذرا به خوبی نشان می دهد که امروز مشکل ما در عدم وجود امکانات برای ارائه نظرات متفاوت نیست و یا برای تا مین اراده نوده های سازمان و برگزاری کنگره سئو مانعی وجود ندارد. اکنون بخش مهمی از نیروی سازمان برای تدارک کنگره صرف می شود. در سازمان کسی جلو انتقاد را نمی گیرد. فرد و یا ارگان خاصی

از چنان موقعیتی بر خوردار نیست که بیکه تاز میدان باشد و اعتراضات را خفه کند. از جانب کمیته مرکزی و هیئت سیاسی مخالفین فکری طرد نمی شوند. برای شرکت فعال اعضا در حیات سازمان مانعی وجود ندارد. بالعکس راههای شرکت آنان بطور وسیع تامین شده است.

فکری که امروز در سازمان ما مسئله سانترالیسم بوروکراتیک را عمده می کند و در پشت آن سنگر می گیرد، بدون شک می خواهد یا به عمد یا به سهوا از طرح مسایل اصلی فرار کند و به آن پاسخ ندهد زیرا که خود در وجود آوردن و شکل دهی پدیده های منفی سهم جدی دارد و نمی خواهد شجاعانه و صادقانه برخورد نماید.

بدون شک مبارزه با سانترالیسم - بوروکراتیک در سازمان ما نه تنها پایان نیافته است بلکه همچنان در دستور می باشد. هنوز خیلی مانده است که تک تک ما به افراد واقعا دمکرات تبدیل شویم و شیوه های دمکراتیک را در تمام وجوه زندگی سازمانی جاری سازیم. مبارزه با بوروکراسی هم چنان ادامه خواهد یافت. ولی امروز آن عاملی که مانع جدی در گسترش دمکراسی، تامین شرایط برای مقایسه نظرات، پیشبرد بحث های رفیقا و سازنده، تامین انضباط سازمانی، مبارزه با پدیده های منفی و حفظ وحدت سازمانی است نه بوروکراسی بلکه فراکسیونیسم است. تاکنون فراکسیونیسم این گونه در تار و پود سازمان ریشه نداشت و هیچ وقت این چنین عملکرد گسترده ای را در سازمان نداشت.

فراکسیون‌سازمان

مادرتاریخ سازمان شاهد شکل‌گیری فراکسیون‌های مختلف و انشعاب آنها بودیم. منشأ این فراکسیون‌ها در اختلافات ایدئولوژیکی و برنامه‌ای بود که در طول حیات سازمان بوجود می‌آمد. پیرویه به این صورت بود: شکل‌گیری اختلافات، شروع و گسترش فعالیت‌های فراکسیونی و سپس انشعاب. - اختلافاتی که در مورد نظرات رفیق مسعود احمدزده در زندان و در سازمان بوجود آمده بود، منجر به انشعاب جریان "شرف دهقانی" گردید. در پی کار ایدئولوژیک بر سر مشی چریکی و رد دیدگاه‌های ناظر بر آن و پذیرش نظرات لنینی پیرامون پیشاهنگ طبقه کارگر، جریان اقلیت شکل گرفت. بر سر تعیین موضع سازمان پیرامون مشی چریکی اجلاسی با شرکت اعضا سازمان در مه‌ماه ۵۸ تشکیل گردید. در این اجلاس دیدگاه‌های مشی چریکی شکست خورد و حاکمان آن در اقلیت قرار گرفتند. رهبران جریان اقلیت که قبل از اجلاس به فعالیت‌های فراکسیونیستی و جمع‌آوری نیرو و آورده بودند، بعد از اجلاس گزاری اجلاس از پذیرش وظایف سازمانی سر باز زدند و خواستار تدوین نظرات خود در جمع معین خود شدند. و بدینال آن فعالیت گروهی خود را وسعت بخشیدند و مناسبات معینی را با مدافعین مشی چریکی در سازمان بوجود آوردند. و سرانجام پس از کشمکش سخت با رهبری سازمان در سال ۵۹ اعلام انشعاب نمودند. اقلیت قبل از اینکه نظرات خود را تدوین کرده و روند مبارزه ایدئولوژیک را در سازمان طی کند، فراکسیون خود را شکل داد و در درون و بیرون سازمان تشکیلات خود را بوجود آورد. با وجود اینکه برخی اسنادی که اقلیت در اختیار رهبری گذاشته بود، به اعضا سازمان داده شد، ولی غم اینکه در تشریح کار صفحاتی برای درج نظرات اقلیت اختصاص یافته بود، ولی اقلیت انشعاب را برگزید.

بعد از انشعاب اقلیت تشریح درونی "به پیش" راه افتاد. در این نشیبه نظرات متفاوت پیرامون جنبش کمونیستی جهانی، راه رشد غیر سرمایه‌داری، مسائل نظری برنامه، خط مشی سیاسی و غیره درج گردید. دیدگاه‌های رهبران جناح "چپ" نیز در "به پیش" چاپ شده بود. ولی غم طرح نظرات جناح "چپ" در تشریح "به پیش" یا ز دسته بندی جدیدی (هر چند محدود) شکل گرفت. این دسته نیروهای خود را جمع کرده و پس از مدتی انشعاب نمود.

در سال ۶۰ اختلافات جدیدی پیرامون وحدت سازمان با حزب توده ایران، راه رشد غیر سرمایه‌داری، انترناسیونالیسم پرولتری بوجود آمد. در این جریان کشتگر و همفکران او بطور مخفیانه در درون سازمان به یاری‌گیری پرداختند. فراکسیون خود را تشکیل دادند و بطور سازمان یافته حرکت کردند. این جریان نیز بالاخره راه انشعاب در پیش گرفت.

می‌توان گفت هر موقع اختلافی پیرامون مسائل نظری، برنامه‌ای و وحدت جنبش کمونیستی در سازمان ما بوجود می‌آمد مساله دمکراسی و ارائه نظرات مخالف به تشکیلات بطور جدی مطرح می‌گردید. صاحبان نظرات مخالف تلاش زیادی برای اشاعه نظرات خود در تشکیلات بعمل می‌آوردند و بسط مدافعین سر سخت دمکراسی تبدیل می‌شدند. ولی واقعیت این بود که آنان به ضرورت گسترش دمکراسی در درون سازمان اعتقاد یافته بودند و خواستار شرایطی بودند که بدین وسیله نظرات متفاوت در سازمان حق حیات پیدا کنند. این نیروها صرف نظر از موضع رهبری سازمان در دادن نظرات آنان به تشکیلات (پاسخ مثبت و یا منفی) فراکسیون خود را در سازمان بوجود می‌آوردند. در آن موقع نه سازمان ظرفیت تحمل و ادامه حیات نظرات متفاوت را داشت و نه آنان تصوری از داشتن تشکیلات در سازمان بمانند که نظرات آنها در اقلیت باشد نه اکثریت. از این روشتاب دادن به روند جدایی از دو صورت می‌گرفت. در آن زمان رهبری سازمان تلاش جدی برای فراهم آوردن امکاناتی برای طرح نظرات مخالف بعمل نمی‌آورد. ولی بایده این واقعیت توجه داشت در آن مواردی که رهبری سازمان (ناظر بایده یا بالاجبار) دیدگاه‌های مخالفین را در تشکیلات طرح می‌نمود، آنان باز راه فراکسیون و انشعاب را می‌پیمودند.

فراکسیون قانونمندی های خود را درست. ظرفیت فراکسیون برای ماندن در درون یک حزب (صرف نظر از خواست و اراده این یا آن فرد) فوق العاده کم است. همواره فشار جدی برای تعیین تکلیف وجود دارد. لذا فراکسیون به دوره رومیاورد تسخیر حزب و تصفیه دیگران و یا انشعاب. اگر امید خود را به تسخیر حزب از دست بدهد منتظر فرصت مناسب می نشیند تا با جلب بیشترین نیرو با انشعاب دست زند. سازمان ماقبل از سال ۶۲ فزاین های جبران ناپذیری را در رابطه با فراکسیونیم و انشعاب متحمل شده است. در گذشته با شکل گیری اختلاف، فراکسیون دسته بندی بوجود میاورد. محتوم انشعاب رami پیومود. هر انشعاب ضربه ای بر پیکر سازمان مایود.

با وجود این تجربیات گرانبار دیگر بعد از سال ۶۲ اختلاف نظردر پی آن فراکسیونیم به حیات سازمان راه یافت. در سال ۶۲ و در سالهای بعد ضرورت بررسی خط مشی سازمان طی سالهای ۶۱-۵۸ و تدوین خط مشی جدید نسبت به رژیم حاکم در کانون مبارزه ایدئولوژیک جای گرفت. شعار سرنگونی سرانجام در بیابانیه مشترک با حزب توده ایران در اوائل سال ۶۴ طرح گردید ولی بر سر تنبیین مشی گذشته اختلافات جدی پدید آمد وصف بندیهایی نیز شکل گرفت. نیروهای معتقد به "پوزسیون ارتجاعی" نظرات دیگر را به "پورتونیسیم" و "سانتریسیم" متهم میکردند. این اختلافات در عرصه برنامه وحدت جنبش کمونیستی ایران (بویژه در برخورد با حزب توده ایران) انکشاف یافت. البته بر سر برخورد با موضوعات مذکور همواره یک صف بندی معین وجود نداشت.

بعد از سال ۶۲ عده ای از رهبری مطرح نمودند که در کمیته مرکزی فراکسیون شکل گرفته وجود دارد و اعضا آن در رابطه با همدیگر تصمیم میگیرند و سازمان را هدایت می کنند. آنان در استدلال این ادعا به یکسری فاکت ها توسل می جستند و به مناسبات نزدیکی که در دانشکده فنی و در زندان بیسن عده ای که بعد از رهبری سازمان قرار گرفتند، اشاره مینمودند و مواردی را مطرح میکردند که "فراکسیون فنی" دیگران را کنار زده و "افراد خود را در پست ها و مسئولیت اصلی در رهبری سازمان چیده است.

این عده که علی الظاهر پرچم مبارزه با "فراکسیون حاکم" را برداشته بودند از ابتداء در بین خود و خارج از ارگانهای سازمانی مناسبات خاصی را بوجود آوردند. این هسته نشست هایی در بین خود ترتیب میداده تصمیمات معینی را میگرفت و برای پیشبرد اهداف خود برنامه های وسیعی را طراحی میکرد. برنامه این هسته در مرحله اول تسخیر هیئت سیاسی و کمیته مرکزی بود. وقتی در هیئت سیاسی این برنامه بطور کامل پیش نرفت نیروی عظیمی برای جلب اعضا کمیته مرکزی بسوی این هسته بکار گرفته شد. در مورد تمام اعضا کمیته مرکزی با توجه به خصوصیات و موضع هر فرد برنامه ویژه ای پیاده شد. تلاش میشد عده هر چه وسیع تری از اعضای کمیته مرکزی بسوی این هسته جلب شود و عده ای نیز حداقل در موضع بیطرفی قرار گیرند.

این هسته تبلیغات گسترده ای را بر علیه نظرات مخالف پیش برد. وسیعاً تبلیغ میکرد که در رهبری سازمان یک "جناح انقلابی" و یک "جناح پورتونیست" که مدافع خط مشی گذشته بوده. و حاضر با انتقاد از آن نیست و عامل بدبختی سازمان در وجود این جناح است. تمام مصائب و مشکلات با این جناح نسبت داده میشد. بعلاوه هسته شکل گرفته تبلیغات شدیدی را علیه مخالفین فکری خود سازمان داده. به افشاکاری وسیع و تخطئه شخصیت آنها پرداخت. گذشته مبارزاتی این دسته از رفقا زیر ضرب قرار گرفت. نقاط منفی آنان بشدت برجسته گردید. در مورد برخی واقعیات موجود شدیداً مبالغه شد. بدگوی و ترور شخصیت شیوه رایج این هسته بود. هسته از اشتباهات و مقاصد عده ای از رهبری در مورد اتخاذ مشی جدید نسبت به جمهوری اسلامی بیشترین بهره را گرفت.

شرایطی که بعد از سال ۶۲ بوجود آمده بود (یورش وسیع رژیم علیه حزب توده ایران، خطاهای عمیق سازمان در برخورد با رژیم جمهوری اسلامی، اشتباهات رهبری در برخورد با مروحدت با حزب توده ایران) زمینه های مساعدی برای اعتراضات و ناراضیاتی ها بویژه در خارج از کشور فراهم آورده بود. هسته متشکل که همواره از موضع اپوزیسیون با رهبری سازمان برخورد میکرد بر موج ناراضیاتی و اعتراض سوار

شد، از آن سودسرا گرفت و بسوی بقیه اعضای رهبری سمت داد. هسته متشکل بسراغ تک تک افراد رهبری رفت، مخفیانه و دور از چشم بقیه به افشاگری پرداخت. اعضا هسته از مسئولیت های محوله، مأموریت های سازمانی و ارگانهای حزبی برای پیشبرد اهداف خود سود جستند. در مأموریت ها مسائل و نظرات بطوریکجانبه و مغرضانه باعضا رهبری وبه عده ای از مسئولین تشکیلات داخل منتقل شد. بعد از کمیته مرکزی، یارگیری از کاردها و اعضا شروع شد. مسائلی که قبلاً بخشی از اعضای رهبری در میان گذاشته شده بود به عده زیادی از کاردها و اعضا گفته شد. کسار گسترده ای برای جذب و جلب کاردها انجام گرفت. مناسبات نزدیکی بین اعضا هسته متشکل وعده ای از کاردها بوجود آمد. این عده از کاردها برای فعالیت فراکسیونی در تشکیلات بسیج شدند.

در این روند فراکسیون قوی ونیرومندی در سازمان شکل گرفت. این نیروها که بظاهر علیه "فراکسیون حاکم" در کمیته مرکزی مبارزه خود را شروع کرده بودند، در عمل توخالی بودن شعار خود را آشکار ساختند و فراکسیون گسترده ای را بوجود آوردند. شیوه هایی را که هسته متشکل از ابتکار ریست، بوضوح نشان می داد که مساله اصلی آنان مبارزه با فراکسیون نیست، هر مبارزه سالم، شیوه برخورد متناسب با خود را می طلبد. با افشاگری، کار مخفیانه در تشکیلات، یارگیری و فراکسیون نمیتوان مبارزه سالم و سازنده را پیش برد و موازین دمکراتیک را در سازمان بطور واقعی مستقر کرد. این هسته مسائلی را که ادعا داشت هیچ وقت رسماً در ارگانهای سازمانی مطرح نکرد. این مسائل می توانست در پلنوم مهرماه سال ۶۳ و یا پلنوم فروردین ۶۵ بطور رسمی طرح گردد و از پلنوم درخواست شود که با شکال مقتضی مسایل مطروحه را بررسی نماید. هسته متشکل خوب می دانست که اگر این مسائل بطور جدی در کمیته مرکزی مورد بحث وبررسی قرار گیرد قبل از هر کس خود باید در صندلی اتهام فراکسیون سازی بنشیند.

از آن سال ها هر چه جلوتر آمدیم فعالیت های فراکسیونی گسترش یافت. در پلنوم سال ۶۵ و در ماه های قبل از پلنوم مهرماه ۶۶ حرکت فراکسیون چشمگیر شد. بعد از فروکش چند ماهه از پلنوم مهر ماه یا بنسوی، در ماه های اخیر فعالیت فراکسیون به اوج خود رسیده است. اکنون میتوان گفت که در درون سازمان یک فراکسیون متشکل با انضباط خاص خود شکل گرفته است که واجد مرکزیت وبدنه بوده و در هر سطح سازمانی نیروهای آن، خارج از ارگان های رسمی سازمان اکثریت بطور جمعی تصمیماتی می گیرند که در پایین با جرایگذارند و در حوزه های سازمانی، تصمیمات متخذه را پیش ببرند.

وجود اختلاف نظر در مورد مسائل ثئوریک، برنامه و اساسنامه در هر حزب کمونیست که تا رپوید آن را بوروکراتیسم و شیوه‌های فرماندهی فرا گرفته باشد، امری است طبیعی و اجتناب ناپذیر که می‌تواند در خدمت پویایی و شادابی حزب و دستیابی به حقیقت قرار گیرد. این تفکر که همه اعضا حزب بایستد به یک گونه بیان‌نشدند و از برا نظر متفاوت و یا مخالف پرهیز کنند، از اعضا یک حزب انسان‌های - دنباله رو، بوروکرات و قالبی خواهد ساخت، خلایقیت‌ها را خواهد کشت و به تحجر فکری منجر خواهد شد. با چنین سبک کاری، حزب الزاماً سرزندگی، شادابی و پویندگی خود را از دست خواهد داد، از واقعیت‌ها عقب خواهد افتاد و ناگزیر از انجام وظایف باز خواهد ماند. تجربه تاریخی حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه ارزش فراوان دارد. با دیدسبک لنینی را در زندگی حزبی بکار بندیدم و به پیکار پیوسته - ها در حزب با سازماندهی مناسب امکان بدهیم، برخورد اندیشه‌ها منشا پویایی فکری و علم حزب است. باید هر عضو "مکان داشته باشد در چارچوب برنامه و تاکتیک حزبی، آزادانه علیه این یا آن قدم‌کسسه توسط حزب پذیرفته شده است، موضع بگیرد. و همچنین بدون تخلف از حدود موازین اخلاقی حزب، برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد قرار دهد..." (از نامه انگلس به لنین)

حزب کمونیست ارگانیسم پویا و زنده‌ای است که فعالیت حیاتی آن با زتاب تضادهای بفرنج جامعه طبقاتی است. این بفرنجی و تنوع در ذهن اعضا به یک گونه با زتاب نخواهد یافت. طبعاً اعضا، نظرات متفاوت نسبت به عرصه‌های گوناگون فعالیت حزب از جمله نسبت به مسائل نظری، برنامه‌ها و سازمانی خواهند داشت. با پذیرش تنوع نظر باید آن را به نیروی محرکه برای دست‌یابی به حقیقت تبدیل کرد.

پذیرش تنوع نظر به معنی سیال کردن ایدئولوژی، برنامه و اساسنامه حزب نیست. "پلورا لیسم ایدئولوژیک" یا شالوده‌های حزب مغایرت دارد. ایدئولوژی حزب کمونیست یکی و آنها هم مارکسیسم لنینیسم است که باید با اندیشه‌ها و نظریه‌های نوینی که حاصل جمع‌بندی‌های جدید مبارزه انقلابی است تکامل یابد. حزب "انجمن پلورالیست" از گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک و سیاسی نیست. تبدیل حزب طبقه کارگر به حزب "کارگران، دهقانان، روشنفکران و زحمتکشان شهری" به معنی سلب هویت اجتماعی آن است. کمونیست‌ها نمی‌توانند در حزب را بروی انواع ایدئولوژی‌ها و انحرافات باز کنند. باید هم تنوع نظر در حزب را پذیرفت و هم مبارزه ایدئولوژیک علیه انحرافات را پیش برد. برای آنکه صاحبان نظرات متفاوت امکان ارائه نظر خود را داشته باشند، برای اینکه وحدت حزبی تأمین و تحکیم یابد، لازمست به سازمانگری بحث‌ها پرداخت و بحث فعال، زنده و سازنده‌ای پیرامون سیاست‌های حزب پیش برد. با پیداسازماندهی بحث پیرامون اسناد بنیادی و سیاست‌های مهم حزب را بعنوان یک پایه جدی دمکراسی شناخت. لنین می‌گوید: "بدون چنین مباحثاتی تصمیم‌گیری مشترک غیرممکن و نتیجتاً وحدت عمل نیز غیرممکن است" (لنین، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص- ۴۱۴)

شکل‌گیری اختلاف نظر در حزب امری است که در زندگی هر حزب اتفاق می‌افتد. ولی مسئله اساسی چگونگی برخورد با اختلافات شکل گرفته بر مسائلی مختلف است. آیا هر موقع که اختلاف جدی در حزب کمونیست بوجود آید با پدیدری تشکیل دسته‌بندی و فراکسیون رفت و به فعالیت گروهی پردازد. خت؟ آیا اختلافات الزاماً با پدیدبه دسته‌بندی منجر گردند و از آن گریزی نیست؟ با لطیح پاسخ این سئوال‌ت نمی‌تواند مثبت باشد. دیدگاه‌هایی که معتقد به دسته‌بندی و فراکسیون برای حل اختلافات است در واقعیت با دیدگاه‌هایی که برای حل اختلافات راه تصفیه و کنار گذاشتن را در پیش می‌گیرد، هم‌زاد است. این دو دیدگاه و دو شیوه برخورد در حقیقت دوشاخه از یک ریشه اند و مرتباً از هم تغذیه میشوند، گرچه در ظاهر به همدیگر کینه می‌ورزند.

نه تصفیه ونه فراکسیون شیوه حل اختلافات در درون سازمان مارکسیست - لنینیست نیست و با سرشت آن بیگانه است. حزب کمونیست با توجه به ماهیت و خصوصیات آن شیوه های خاص خود را می طلبد. برای حل اختلافات و حفظ وحدت سازمانی باید به سازماندهی بحث های رفیقانه و سازنده پرداخت و امکانات و مکانیسم هایی را فراهم آورد تا نظرات مستقل اعضا بطور آزادانه بیان شود و بعد از بررسی بحث پیرامون اسناد معین تصمیم گیری صورت گیرد. لنین بدستی برای این امر تاکید دارد: "بحث و مذاکره مسئله اظهار نظرات گوناگون و شنیدن آن نظرات و واقف شدن به نظرات اکثریت مارکسیست های متشکل، منعکس کردن این نظرات در تصمیمی که اتخاذ می شود و اجرای صادقانه این تصمیم - اینست آنچهی که در همه جای جهان میان همه انسان های عاقل و وحدت نامیده می شود." (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۱۹۲)

حال ببینیم فراکسیون دسته بندی چیست و چرا در حزب کمونیست مجاز نیست؟ فراکسیون بدین معنی است که عده ای از اعضا حزب بر پایه نظرات و عقاید خود مناسبات معینی را شکل داده و تشکیلات خود را در درون حزب بوجود می آورند و مقررات خود پیروی می کنند. معنسی گروهی با کار پایه و انضباط خاص خود. گروهی که در حزب ساکن است جداگانه (بطور رسمی و یا غیر رسمی، بطور آشکار و یا مخفی) بوجود می آورند و دستورات فراکسیونی را بجای دستورات حزب می نشانند. فراکسیون دسته بندی بمعنی وجود اراده ای "دیگر" غیر اراده حزب است.

برای حزب کمونیست که حزب اقدام انقلابی، حزب رزمنده و پیکار جو است و به وحدت اراده و عمل واحدش نیازمند است، فراکسیون سم مهلکی بحساب می آید. زیرا که بر اثر فراکسیون قبل از هر چیز وحدت اراده و عمل حزب می شکنند، توجه اعضا به مبارزه سیاسی در جامعه و به کار سازمان - گرانه در بین توده ها تضعیف می شود، منافع جنبش و حزب تحت الشعاع منافع دسته و گروه قرار می گیرد.

گروه های فراکسیونیست برای حفظ وحدت حزبی مبارزه نمی کنند. مضمی آنان تا زمانی که در حزب هستند، نه حفظ کلیت حزب، بلکه تسخیر آن و تصفیه دیگران است و تا زمانی در حزب باقی می مانند که "تناسب قوا" اجازه می دهد که نسبت به تسخیر حزب امیدوار باشند. زمانی که "تناسب قوا" وضع حزب را برزبان خود یافتند و نسبت به تسخیر آن ناامید گشتند در لحظه مناسب بمحوف حزب راترک می کنند.

گروه های فراکسیونیست تا زمانی که در حزب باقی مانده اند، خواستار آنند که مسائل حزب از طریق مذاکره بین فراکسیون آنها و رهبری حزب مورد معامله قرار گیرد. لنین در مورد همس مخمون می گوید: "فراکسیونیسم یعنی وحدت اسمی (در گفتار همه از یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (در کردار تمام گروهها مستقلند و با یکدیگر مانند دول خود مختار و اراد مذاکره و سازش می شوند)" (نقص وحدت زیر فریادهای وحدت طلبی)

دسته بندی در تمام وجوه زندگی حزبی تاثیرات مخرب خود را میگذارد و موجب شکل گیری انواع بیماریها، پدیده های منفی و فساد در حزب می گردد. فراکسیون به دگرگونی درون حزبی، آزادی بحث، خصوصیات اخلاقی و انقلابی اعضا، انضباط حزبی لطفاً جدی میزند و حیات سالم حزب را مختل میسازد.

وقتی در حزبی دسته بندی شکل گرفته و رشد می کند، وحدت در مخاطره جدی می افتد. تمام تجارب موجود این حکم را تایید میکنند. پیبوده نیست که در اساسنامه احزاب کمونیست فراکسیونیسم محکوم شده و علیه کسانی که به دسته بندی توسل میجویند، به شدیدترین وجه برخورد صورت میگیرد.

نمونه برجسته مبارزه با فراکسیون‌نیم، کنگره دهم حزب بلشویک است. در سال ۱۹۲۰ در میان بلشویکها اختلافاتی در مورد مسأله اتحادیه‌ها در جامعه سوسیالیستی بوجود آمد. کمیته مرکزی حزب قراری صادر کرد که اختلافات به بحث و وسیع گذاشته نشود ولی ترتسکی پلاتفرم خود را در دسترس همگان گذاشت. در جریان مباحثه گروههای دیگر اپوزیسیون پلاتفرم های خود را طرح نمودند. پلنوم حزب اقدام ترتسکی را محکوم کرد و تصمیم به بحث و وسیع گرفت و انتخابات نمایندگان کنگره را بر حسب پلاتفرم‌ها مجاز ساخت. ولی حزب در عمل متوجه شد که "گرویدن" به طرفداران این یا آن کار پایه مانع تجلی مواضع مشخص هر یک از کمونیست‌ها و ابراز آزاد عقیده آنان و بررسی جدی هر یک از مسائل موجود شده و فعالیت گروهی با کوشش برای ایجاد "انضباط گروهی" همراه گردیده است. در این پیرویه مباحثاتی که حزب بدان کشانیده شده بود به نتیجه سازنده‌ای نیا نجامید. از این رو لنین از کنگره دعوت کرد که به فراکسیون بازی برای همیشه پایان داده شود و فراکسیون‌ها و گروهها در داخل حزب ممنوع اعلام گردد. او تاکید نمود که وحدت آزاده و نظر و عمل و انضباط آهنین قانون زندگی حزب مارکسیستی است که هرگونه فراکسیون بازی و نقض انضباط جزبی را مردود می‌شمارد. کنگره قطعنامه مربوط به وحدت حزب را که از جانب لنین پیشنهاد شده بود تصویب کرد. در این قطعنامه گفته شده است: "کنگره مقرر می‌دارد کلیه گروهها که بر اساس هر پلاتفرمی ایجاد شده‌اند بدون استثنا منحل گردند و همه سازمانها ما موریت میدهند که بر موعوبیت هر نوع اقدام فراکسیونستی جدا مراقبت نماید. عدم اجرای این قرار کنگره باید با اخراج بلا شرط و فوری از حزب مجازات شود." (قطعنامه‌ها، ج ۲، ص ۲۲۰) قطعنامه‌های کنگره دهم درباره وحدت حزب و در مورد غیر مجاز بودن فراکسیون‌ها به اصل مهم زندگی اجزای کمونیست بدل گردید. در قطعنامه گفته شد: "لازم است تمام کارگران آگاه بروشنی از زبان بخش و مجاز نبودن هرگونه فراکسیون‌نیم آگاه باشند".

نمایندگان احزاب کمونیست در جلسه مشاوره ۵۷ - ۱۹ اعلام نمودند: "تجربه جنبش بین‌المللی کمونیستی می‌آموزد که ضامن حل موفقیت آمیز وظایف انقلاب سوسیالیستی، ساختن سوسیالیسم و کمونیسم است که احزاب کمونیست و کارگری از وحدت مارکسیستی - لنینیستی با قاطعیت دفاع کنند و اجازه ندهند که فراکسیون‌ها دسته بندی‌هایی که وحدت حزب را برهم می‌زنند بوجود آید". در اتحاد شوروی بعد از پلنوم آوریل (۱۹۸۵) کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. علینیت، آزادی بحث و انتقاد بطور همه جانبه گسترش یافت. نظرات مختلف نسبت به ساختن سوسیالیسم، تاریخ حزب و سایر مسائل حاد جامعه در مطبوعات تجلی یافت. اختلاف نظر بر سر مسائل چشمگیر شد، ولی این اختلافات به فعالیت‌های فراکسیونستی و شکل‌گیری فراکسیون منجر نشد. اختلاف نظرها تنها حزب را از انجام وظایف باز نداشت بلکه نیروی محرکه قوی برای پیشبرد بحث‌های سازنده و مفید گردید. نوسازی به هیچ وجه بر مجاز بودن فراکسیون صحنه نگذاشت ولی بر پلورالیسم عقاید سوسیالیستی تاکید ورزید. در اساسنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب کنگره ۲۷ گفته شد: "وحدت ایدئولوژیک و سازمانی، یکپارچگی صفوف آن و جدای انضباط آگاهانه تمام کمونیست‌ها، قانون خدشه ناپذیر زندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی است. هرگونه بروز فراکسیون بازی، گروه بندی یا حزبیت مارکسیستی - لنینیستی و تعلق به حزب ناسازگار است".

در تزه‌های دهگانه کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. که قبل از برگزاری نوزدهمین کنفرانس سراسری حزب انتشار یافت، به برخورد لنین در مورد فراکسیون‌نیم و مخالفت آن با آزادگر- اندیشان اشاره شده است: "ما به مکانیسم همیشگی مقایسه نظرات، انتقاد و انتقاد از خود در حزب و در جامعه نیاز داریم. دستاوردهای انکار ناپذیر سیاست علینیت را باید تحکیم و گسترش دهیم. در این رابطه برخورد لنین بسیار اهمیت دارد. او لنین ضمن محکوم کردن فراکسیون‌نیم، اکیدا مخالف آن بود که رفقای حزبی بخاطر آن که در رابطه با این یا آن مسأله به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند، مورد تضييق قرار گیرند".

پیدایش دسته بندی در سازمان ما با اختلافات نظری، برنامهای، و ارزیابی از خط مشی سازمان در طی سالهای ۶۲ - ۵۸ همراه بوده است.* ولی در تداوم اختلافات و گسترش فعالیت های فراکسیونیتی، وضع جدیدی شکل گرفت. فراکسیون ودسته بندی هرچه بیشتر رشد و گسترش یافت ، خود بعنوان عامل جدید میدان آمد عملکردهای معینی از خود نشان داد که وجه جدی و بارز آن منافع گروهی است.

فراکسیون عملکردها به ای با بوروکراتیسم دارد. انسانها برای پیشبرد امور خود نیاز به سازماندهی دارند. بوروکراسی نیز بعنوان سازمان برای اداره امور رفع نیازهای مردم شکل گرفت. ولی کم کم دستگاه بوروکراسی استقلال نسبی پیدا کرده و ادامه حیات آن مبنای برخورد قزار گرفت. یا لانتیجه بورو- کراسی که می بایست در خدمت انسانها قرار گیرد، انسانها را خدمت خود گرفت. فراکسیون نیز که از ابتدا توسط حاملان آن در جریان اختلاف نظری بوجود آمد و وسیله اعمال نظری حساب میامد، تدریجا خود جایگامی پیدا کرده و خصیصه ها و عملکردهای معینی یافت که در راس آن منافع گروهی است. گرچه بر رابطه با فراکسیون هم چنان بطور جدی اختلاف نظر مطرح می باشد ولی در عین حال در موارد متعددی - آنچه راهنما و هادی بانیان و اعضا فراکسیون است منافع گروهی است. این مساله را میتوان در فعالیت های روزمره سازمانی، تصمیم گیری ها، تبلیغات، جلسات سازمانی و... ت مشاهده کرد.

دسته بندی در سازمان ما خصیصه ها و عملکردهای متعددی دارد که پرداختن به هر کدام از آنها در یک مقاله امکان پذیر نیست. در اینجا به برخی از آنها بطور مختصر اشاره میشود.

آزادی مقایسه نظرات

در اینجا بایزه مقاله "دمکراسی و بازسازی موازین حزبی" بر میگردیم. مقاله بر آزادی مقایسه نظرات تاکید میکند. آزادی مقایسه نظرات یکی از وجوه پایه ای دمکراسی در حزب و جامعه است. شرط تأمین این امر، فراهم آوردن شرایطی است که هر عضو بطور آزاد و مستقل و خارج از قید و بند بتواند به مطالعه نظرات گوناگون بپردازد و با تکیه بر اندیشه و تجربه خود نظرات گوناگون را مقایسه کرده و آن نظر و دیدگاهی را که خود درست تشخیص می دهد، انتخاب کند.

اگر چنین شرایطی بوجود آید، بدون شک توانسته ایم یک وجه مهم از دمکراسی را در سازمان اشاعه دهیم و آن راهنهادی کنیم. در این مورد مقاله مذکور و طرفداران "بیش نو" ادعاهای زیادی دارند، ولی بین ادعا و عمل، گفته و کردار، شعار و واقعیت دره ای عمیق وجود دارد که به این سادگی و باین زودی بر شدن نیست. تبلیغات هرچه وسیعتر هم باشد، بالاخره نخواهد توانست در دراز مدت واقعیات را آن گونه که هست کتمان کند. نوسازی در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بر همین نکته انگشت گذاشته اند. آنچه یزیکه در کتابهای درسی در مورد دمکراسی درون حزبی گفته میشود و یا در مطبوعات تبلیغ و ترویج میشد آن چیزیکه در واقعیت زندگی حزب وجود داشت، به هیچ وجه منطبق نبود. بیسبن واقعیت و سامان ظاهری فاصله جدی وجود داشت. نوسازی که بر واقع بینی متکی است، مبارزه جدی و پیگیری را علیه ظاهرسازی و تبلیغات غیر واقعی پیش میرد تا سنت های لنینی را در حزب احیا کند و به طور واقعی امکان آزادی مقایسه نظرات را فراهم سازد. تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه برای ما ارزش فراوان دارد.

* عوامل دیگر نیز در بوجود آمدن و رشد فراکسیون دخیل بودند.

اکنون در سازمان ما مکان ارائه نظرات متفاوت در بولتن کنگره و در اجلاس ها فراهم شده است. هر عضو به نظرات مختلف دسترسی دارد و با مطالعه این نظرات میتواند موضع خود را نسبت به آنها معین کند. شرط رعایت دموکراسی اینست که شرایط برای مقایسه نظرات، انتخاب آزادانه و استقلال عمل برای هر عضو فراهم باشد. بعلاوه باید وضع به گونه ای باشد که هر عضو بدون تحمل فشار جدی بتواند نظری را قبول یابد کند.

عملکرد فراکسیون در این زمینه چیست؟ و با نیروهای درون خودیابی‌ها می‌تواند نظری معینی را انتخاب نکرده اند و با نظرات متفاوت آشنا نیستند چگونه برخورد می‌کند؟

ما با رها و بارها شاهد صحنه‌هایی بودیم که نیروهای فراکسیون بنحوشنی امکان آزادی مقایسه نظرات را از اعضا و کاردهای سازمان سلب کرده و مسائل و نظراتی را به آنان تحمیل کرده و استقلال عمل آنان را گرفته اند. در سالهای اخیر در پیلنوم وسیع ۶۵ برنامه‌های مختلفی در مورد کسانی که هنوز موضع معینی نداشتند، پیاده شد. نیروهای فراکسیون در نزد این دسته از زرفقا بطور یکجانبه به تبلیغ و افشاگری علیه دیگر نظرات پرداختند، واقعیت‌ها را در مورد زیادی وارونه جلوه دادند، مشکلات سازمان را به گردن دیگران انداختند و تمویری ساختند که گویا عامل این "بدبختی‌ها" سایرین هستند. رهبران فراکسیون که خود جزو "پیش قراولان" مشی انحراف راست در برخورد با رژیم "ولایت فقیه" و پیشقدم در اقدام سازمان در حزب توده ایران بودند بگونه‌ای تبلیغات خود را پیش بردند که گویا در اتحاد چنین سیاست‌هایی نقش نداشته و دیگر اعضای رهبری مقصر بودند.

تاکنون توسط نیروهای فراکسیون این گونه تبلیغ شده است که در سازمان عده‌ای "پورتونیست" راست، "نیروی ماند"، "کنجه پرست"، "توده‌ای"، "بوروکرات"، "مذافع مشی گذشته"، "مخالف دموکراسی"، "مدافع تصفیه مخالفین فکری"، "طرفدار برترتف"، "مخالف نوسازی" و... و برعکس عده دیگر "نقلابی"، "پیشرو"، "نیروی بالنده"، "ماحب بینش نو"، "دمکرات"، "طرفدار دموکراسی در تشکیلات"، "آزاداندیش"، "مدافع وحدت سازمانی"، "طرفدار نوسازی" هستند. این مرزبندیها و اسم گذاری های کنایی در طی پنج سال اخیر بشکل گسترده تبلیغ و ترویج شده است.

زمانیکه اینگونه تبلیغات پیش برده میشود، ماهیت نظرات در سایه میماند و فضای مسمومی که ساخته میشود مبنای قضاوت حداقل عده‌ای از اعضا سازمان میگردد. کار بست این شیوه‌ها، بوجود آوردن هاله‌ای از نگاه دور عده‌ای معین، جوهر کردن افتخارات برای خود، تبلیغات و افشاگری مداوم و گسترده علیه مخالفین فکری، جوی را بوجود می‌آورد که امکان انتخاب آزادانه را برای هر عضو دشوار میسازد. طبیعاً کسی که آشنایی عمیق با مسائل نظری و برنامه‌ای ندارد، وقتی در چنین جوی قرار میگیرد، امکان اینکه تحت تاثیر جو ساخته شده قرار گیرد کم نیست.

در درون فراکسیون نیز فضایی که حاکم است تغییر نظرو پدیدش نظر دیگر را دشوار میسازد. در مواردی که برخی از رفقا به ماهیت شیوه‌ها و عملکردهای فراکسیون پی بردند و یا به نفی نظرات قبلی خود رسیدند یا عکس العمل تند آنها و افشاگری فراکسیون مواجه شدند. حصار که فراکسیون دور خود کشیده است مانع جدی در تبادل نظر، بحث‌های مفید و دست‌یابی به نظرات مشترک است.

فراکسیون در طی چند سال اخیر بر پایه دیدگاه‌های "چپ" در عرصه مسائل نظری، برنامه‌ای و خط مشی گذشته شکل گرفت و به انحراف سکتاریستی و دکارتیستی در غلظت تلاش جدی توسط نیروهای فراکسیون برای سوق دادن سازمان به انحراف "چپ" صورت گرفت. صفحات بولتن کنگره شاهد چنین تلاشی است. مدتی است که رهبری فراکسیون از دیدگاه‌های "چپ" دور شده و اینجاریا شتاب بسوی انحراف راست سمت گرفته است. بخشی از این نظرات نیز در بولتن انعکاس یافته است. این دیدگاهها تفاوت کیفی با نظرات قبلی نیروهای فراکسیون دارند. در این چرخش جدید عملکرد فراکسیون و مساله آزادی مقایسه نظرات بار دیگر به محک میخورد. اگر اعتقاد به مقایسه نظرات وجود دارد، چرا این همه تلاش در مناسبات دسته‌ای برزی تحمیل نظرات "جدید" صورت میگیرد؟ تا دیروز دیدگاه‌های "چپ" بعنوان

این صفحات (تک برگ) همراه جلد پنجم ارسال می‌شود.

"پیشنش نوین" تبلیغ و ترویج می‌شود دیگر نظرات بعنوان "پورتونیسیم راست" القلمداد می‌شود. اکنون که آن دیدگاه‌ها کنار گذاشته شده و دیدگاه‌های بازم "نوین" طرح گردیده است، میبایست علت این چرخش توضیح داده شود.

سازمان در طی سالهای ۶۲-۶۰ به انحراف راست در برنامه و خط مشی سیاسی در عتید. بعد از سال ۶۲ بدرستی بر ضرورت نقد برنامه و مشی دست گذاشته شد و مبارزه‌ای جدی در درون سازمان تا سال ۶۵ در این زمینه پیش رفت. تاکید بر ضرورت نقد مشی گذشته و زدودن انحرافات آن تلاشی مثبت و سازنده بود. رهبری این جریان که در طی پنج سال گذشته این همه به تبلیغ و ترویج دیدگاه‌های "چپ" پرداخته و برای حاکم کردن این نظرات انحرافی در سازمان کوشیده است، اکنون که به "نظرات جدیدی" دست یافته است می‌بایستی همانند برخورد با مشی گذشته به نقد جدی انحرافات "چپ" بنشیند و بسیاری از اعضا سازمان ماهیت انحرافی آن نظرات را توضیح دهد. ولی آنان بدون اینکه بطور آشکار علت این پرخش را توضیح دهند، بدون اینکه از خود انتقاد بکنند، می‌کوشند تا تشدید تقابل و تخاصم با بخش دیگر سازمان و با بهره گیری از مناقع گروهی و نیروهای فراقسبون را حفظ کنند. اینگونه برخورد طبعاً ضد دموکراتیک بوده و امکان مقایسه نظرات را از اعضا سلب می‌کند.

آزادی انتخاب

موضوع دیگری که در مقاله طرح گشته است، پیروسی طبیعی انتخاب رهبران است. این امر مسلم است که انتخاب کمیته‌های رهبری توسط نمایندگان اعضا در اجلاس‌های عالی حزبی یک وجه جدی از دموکراسی درون حزبی است. ولی در این مورد نیز باید به واقعیت مراجعه کرد و عملکرد دست را مشاهده نمود.

برای فراقسبون همواره تسخیر ارگان‌های رهبری بطور جدی مطرح می‌باشد. فراقسبون تلاش می‌کند که همواره اکثریت را در ارگان‌ها بدست آورد. لذا مبنای انتخاب آن نه شایستگی و کاردانی افراد و میزان احساس مسئولیت آنها بلکه گرفتن ارگان یعنی گزینش افراد از زمین اعضا فراقسبون است. فراقسبون در مواردی که در اکثریت قرار دارد بر این انتخابات پای می‌فشارد و در مواردی که در اقلیت قرار می‌گیرد با شکال مختلف در برگزاری انتخابات مانع بوجود می‌آورد.

بعلاوه در عمل فراقسبون امکان آزادانه انتخاب را از اعضا سلب می‌کند زیرا که در هر انتخاب تعدادی را بعنوان کاندید فراقسبون در نظر می‌گیرد و از نیروهای خود می‌خواهد که به آنها رای دهند. تشخیص اعضا و ارزیابی آنها از فرد نیست که مبنای انتخاب قرار می‌گیرد بلکه منافع گروهی است که مبنای قضاوت و انتخاب قرار می‌گیرد.

البته باید توجه داشت که این مسئله بمانند گرایش اصلی در فراقسبون عمل می‌کند و بعضی آن نیست که تمام کسانی که بر نظر معین اعتقاد دارند چنین عمل می‌کنند و یا استقلال خود را در انتخابات وسایل مورد آزدست می‌دهند.

علنیست

نویسنده در مقاله بر مساله علنیست تاکید جدی کرده و می‌گوید که "بدون کار آشکار صحبت از دیکراتیم مضحک است". این حکم کاملاً صحیح است. ولی باید دید وضع در واقعیت به چه صورتی است؟ فراقسبون از همان بدو شکل گیری اش برای نیرو گرفتن و گسترش کار خود به شیوه کار مخفی روی آورد. تشکیل جلسات مخفی برای هدایت فعالیت‌ها و فراقسبونی و دیگر اقدامات در این راه.

* باید بطور جداگانه به مساله علنیست، دموکراسی و شرایط فعالیت هر حزب پرداخت. صحبت از علنیست و دموکراسی

بدون در نظر گرفتن شرایط فعالیت حزب فریبی بیش نیست.

تصمیمات ارگانهای رهبری، چگونگی برخورد اعضا آنها در جلسات، مواضع مخالفین فکری و حتی خصوصاً آنها در کانالهای فراکسیونی بطور مبسوط توضیح داده شده و از هر کدام از آنها ابزاری برای تخطئه مخالفین فکری ساخته میشود. ولی معلوم نیست اگر اعتقاد به علنیت وجود دارد، چرا برای یک عده خاص آنها با اهداف و اغراض معین مسائل رهبری منتقل میگردد. و بقیه اعضا و کادرها از این علنیت! محروم میمانند. طبیعاً علنیت به هیچ وجه بمعنی انتقال مسائل در کانالهای معین و یکسویه نیست. هر کسی اعتقاد بر علنیت داشته باشد باید بطور جدی بکوشد که ارگانهای رهبری لموظف کند که بطور مرتب از فعالیت ها و مسائل خود تشکیلات گزارش دهند و نیروهای سازمان نه از کانالهای فراکسیونی بلکه از کانالهای سازمانی بطور واقعی در جریان مسائل بگذازد.

نمی توان صحبت از علنیت در تشکیلات کرد ولی فعالیت های مخفیانه را در رابطه با فراکسیون پیش برد. نمیتوان براهیت آشکارایی تاکید داشت ولی مسائل را در کانال فراکسیون بشکل آنها مفرمانه و با هدف تخریب مخالفین فکری مسعل کرد. این دویا هم تناقض جدی دارند. قضاوت مردم طبیعاً بر پایه ادعاها، شعارها و سخنان رسالتک و واقعیت زندگی و پیراتیک افراد جریان هاست. در طی این چند سال همواره بحسب از نیروهای سازمان گله داشتند که چرا در جریان برخی مسائل قرار نمیگیرند. اگر بنا است که مسائل مطروحه در ارگانهای رهبری به تشکیلات گفته شود درست و منطقی آنست که همه نیروها در جریان قرار گیرند. اینکه بخشی از اعضا سازمان که در رابطه های معین فراکسیونی قرار گرفته اند، آنان مطرح مکنند اگر اعتقاد بر علنیت وجود دارد دیگر نمیتوان بخشی از سازمان را محروم کرده و علنی را فقط حسب داده ای خاص کرد.

استفاد و اعتماد در حدود

در این وجه نیز فراکسیون عمل کرد معینی دارد. فراکسیون مطابق معمول این ابزار برای کمونیت ها برای زدودن انحرافات و اشتباهات را از محتوی تهی میسازد. چگونه؟ اولاً در مقوله "انتقاد و انتقاد از خود" جنبه انتقاد از خود تندر جا ضعف است و جنبه انتقاد از دیگران برجسته. ثانیاً انتقاد نه آن مضمون و مفهومی را اندامی کند که در سن کمونیت ها راجع است. انتقاد وسیله تخطئه و تضعیف دیگران و نیرو گرفتن خود می شود. ثالثاً کسانی که در محدوده فراکسیون قرار میگیرند از انتقاد مضمون میانند و کسانی که خارج از محدوده فراکسیون هستند مورد شدیدترین تخطئه و حمله قرار میگیرند. در رابطه با مخالفین فکری از گاه کوهی ساخته می شود ولی از خطاهای همفکران و هم گروهها چشم پوشی می گردد. کمتر موردی در جلسات سازمانی پیش میاید افرادی خارج از گروه که دچار خطا شده و کار خلاف اساسنامه مرتکب شده باشند مورد مواخذه جدی قرار نگیرند ولی در عین حال کمتر موردی را می توان یافت که خلاف کاریهای نیروهای فراکسیون بطور جدی مورد بررسی قرار گیرد. این امر بویژه در سطح رهبری مشاهده می شود.

انضباط سازمانی

برای فراکسیون مساله انضباط سازمانی و برخورد با کسانی که به وحدت سازمان لطمه زده، به کارهای خود سرانه دست یازیده، دستورات سازمان را اجرائی نکنند، مطرح نمی باشد. آن چیزی که برای آنان اهمیت دارد حفظ فراکسیون و نیروهای آن است.

موارد متعددی پیش آمده است که عده‌ای از عناصر فراطبی به کارهای دست یازیده‌اند که آشکارا علیه سازمان بوده و خلاف اساسنامه می باشد ولی توسط رهبری فراکسیون موانع جدی در برخورد با این گونه افراد بوجود آمده است. آنان با طرح کردن مسائلی چون تصفیه ایدئولوژیک مانع از برخورد سازمانی شده‌اند. طبعاً حمایت "ایالات" چنین حرکاتی موجب تشویق این افراد گردیده. وبه کارهای سازمان شکنانه دامن زده و اجازه نداده است که با متخلفین برخورد مناسب صورت گیرد.

فراکسیون دموکراسی

برخورد فراکسیون در مقولات مختلف که وجوهی از دموکراسی درون حزبی هستند، توضیح داده شد. تجربه گویا وزنده سازمان به همراه تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بین المللی به روشنی نشان میدهد که فراکسیون بهیچ وجه در درون یک حزب مارکسیست - لنینیست نمیتواند دخالت دموکراتیک داشته باشد. هر جا و در هر موقع فراکسیون بوجود آمده، همواره بر علیه کلیت حزب و بر علیه وحدت حزب عمل کرده است و به شیوه‌های ضد دموکراتیک توسل جست است.

مادر گذشته و حال بارها، این مساله را تجربه کردیم که فراکسیون نمیتواند به شیوه‌های سالم و دموکراتیک عمل کند. ما همواره شاهد بکارگیری شیوه‌های فشار، زور، تهدید، افشاکاری، ترک جلسه بطور جمعی برای تأمین اهداف خود، ترور شخصیت، تهدید به انشعاب و... بودیم. ریشه این برخوردها در این نیست که رفقای ما آدم‌های بدجنس و ناسالم هستند، بلکه در خصمه کار فراکسیونستی است که افراد را در این جهات سوق میدهد. فراکسیون بویژه در محیط خارج از کشور و جاذبه اصلی پیکار با رژیم حاکم زمینه‌های مساعد برای رشد و گسترش دارد.

فراکسیون با دموکراسی و رعایت حقوق تمام اعضا و کلکتیو حزب سرآشتی ندارد. برای آن کلیت حزب مبنایست بلکه حزب را دوشقه یا چند شقه میندود و بر پایه منافع شقه خود یا دیگران برخورد میکند و لذا قادر نیست به حیات خود در درون حزب بشیوه دموکراتیک ادامه دهد.

گروهی جدی دموکراسی در حزب را در آن بنامیم که اعضای آن فعالانه در تدوین اساسنامه‌ای و در سیاست‌های حزب شرکت کنند و آزادانه و مستقلانه نظر دهند و سهمی در این روند داشته باشند. شرایطی که بر اثر فعالیت فراکسیونستی بوجود می آید عملاً و بطور واقعی از نقش اعضا کاسته میشود و نقش گروه بندی بالا می‌رود، نه نظر مستقل اعضا، بلکه دنباله روی حاکم میگردد و برخورد پیکار چه که فراکسیون برای پیش برد اهداف خود شدیداً به آن نیاز دارد جایگزین برخورد مستقل و انتخاب آزادانه افراد میگردد.

در چنین شرایطی دستیابی به حقیقت خیلی سخت مینماید. فضا یگانه‌ای نیست که حقایق خارج از منافع تنگ گروهی دیده شوند و نظرات درست آزاد است، علمی از غیر علمی تعکیک شود. در چنین شرایطی همواره برخوردهای نه باز و آزاد، بلکه برخوردهای تنگ و بسته رواج مینماید. اسناد و ارگانهای رسمی و بطور آشکار، بلکه خارج از آنها تهیه میشود. در یک سری موارد تصمیمات خارج از ارگانها و در جمع‌های کوچکتر اتخاذ میگردد و در ارگانهای رسمی بطور هماهنگ تلاش میشود که آن تصمیمات پیش برده شود.

وجوه اصلی دموکراسی در حزب کمونیست مسئله آزادی بحث و انتقاد، شرکت مستقل اعضا در بحث، علنییت و گزارشدهی، انتخاب ارگانهای رهبری، گسترش انتقاد و انتقاد از خود است. آیا فراکسیون در یک حزب قادر است این وجوه را تأمین کند و بر اجرای واقعی آن متعهد بماند؟ آیا فراکسیون می پذیرد در مواردی که تحقق دموکراسی بضر آن است با چرا گذاشته شود؟ آیا فراکسیون حاضر است از یارگیری و زور آزمایی و تسخیر حزب به هر شکل و شیوه دست بردارد و امکان فراهم سازده اتوریته و حقانیت نظرات سرنوشت سازمان را تعیین کند نه اعمال زور و فعالیت گروهی؟ آیا فراکسیون حاضر است -

انضباط خاص خود را کنار بگذارد و بر انضباط سازمانی تن دردهد؟

اگر فراكسيون اين گونه اقدامات را كنار بگذارد، آنموقع ميتوان گفت كه گفتار بر كردار او. شعار بر پرايكنه نطبق يافته و دمكراسي تنها شعار برابري فريب و جلب نيرو نيست و مضمون واقعي دارد. طبعاً در چنين حالتى فراكسيون ما با زا وجودى خود را از دست خواهد داد. دو ما شاهد وجود فكار متفاوت در سازمان خواهيم بود. آنموقع ميتوان اطمينان داشت كه زمينه برابري گسترش واقعي دمكراسي، شكوفايى اندیشه ها و خلاقيت ها فراهم خواهد شد.

منطقى و

اصولى آنست كه ارگانهاى عاليتر سازمانى بويژه كنگره هيئتى را تعيين كنند تا فاكتها را بطور مشخص جمع - آورى كند، به ارزيابى آنها بشنيدو آنها را جهت داورى در اختيار تشكيلات قرار دهد. بدين طريق تك تك اعضاى سازمان از واقعييت هاى موجود و از روندهاى كه در طى اين چند سال پيش رفته است، آگاهى خواهند يافت. تنها با توسل به شيوه هاى سالم حزبى مى توان با پديده هاى منفي، مبارزه اصولى و پيگيرى را پيش برد.

سازمان نيازمند بازبينى و نوسازى مناسبات درونى خود است. در اين بازبينى و نوسازى به گسترش دمكراسي و علانيت (با توجه جدى به شرايط فعاليت سازمان)، ايجاد فضاى دمكراتيك جهت برخورد مستقل و آزاد هر عضو، فراهم آوردن مكانيسم هاى ضرور برابري مقايسه نظرات، انتخاب ارگانهاى رهبرى بويژه كميتيه مركزى توسط نمايندگان اعضا، پذيرش حق حيات و اظهار نظر برابري اندیشه هاى متفاوت (در چارچوب هاى كه قبلا به آن اشاره شد)، تحكيم انضباط سازمانى، پردازش مسائل، آنا ريشيم و روحيه شورش گرى نيساز داريم. ولى اولين گام جدى برابري و نوسازى مناسبات درون سازمانى، برخورد با مسئله دسته بندى و فراكسيونيسم است. اکنون حلقه اصلى در سلسله زنجير مسايل سازمانى، حل مسئله فراكسيونيسم است. بايد نخستين كنگره سازمان تصميم قاطع در مورد انحلال فراكسيون اتخاذ نكند و بخشى از سيروهاى سازمان را از قيد آن برهاند و اين سد را از جلوى پاى سازمان بردارد تا امكانات سازمان برابري تامين مناسبات دمكراتيك در درون و گسترش فعاليت سياسى سازمانى در بين توده ها افزايش يابند. بدون شك با برداشته شدن قيد و بند ناشى از دسته بندى، شرايط و فضاى بهتري برابري حل اختلافات نظرى بوجود خواهد آمد.

انحلال دسته و فراكسيون به معنى تصفيه افراد آن نيست، بلكه كنار گذاشتن مناسباتى است كه بين افراد آن بوجود آمده است.

بدون شك حفظ وحدت سازمان با مسئله فراكسيون گره خورده است. وجود فراكسيون در يك سازمان به معنى دو "اراده"، دو "پلاتفرم"، دو "توريته"، دو "انضباط و تشكيلات" است. اين وضع نمى تواند در دراز مدت تداوم يابد و ايستن حوادث تلخ است.

سازمان ما تجارب تلخى از جدابى ها و انشفاق هاى گذشته دارد. در سازمان ما نيروى وحدت قوى است. بايد اين نيروى وحدت را به خدمت حفظ سازمان گرفت و بر عقل سليم متكى شد. بايد فراكسيونيسم را در سازمان مهار كرد و بر حريات آن نقطه پايان گذاشت.

« فروتنیسی » از نوع ایذنیول-وژیک !؟

پیرامون سایل مرامی و برنامه سازمان ما

ر. امیر در مقالات اخیر خود، در آغاز بحث پیرامون ضرورت " جدا کردن " سایل مرامی از برنامه و اساسنامه به عبارات زیر از صفحه اول پیش نویس اساسنامه سازمان اشاره کرده است :

" جهان بینی سازمان مارکسیسم - لنینیسم و یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ماست "

و " سازمان علیه هرگونه انحراف ا بورژوازیستی راست و " چپ " قاطعانه و بیگیرانه مبارزه میکند "

و با ذکر این عبارات به شرح این نکته پرداخته است که وجود چنین سایلی در برنامه و اساسنامه به معنای آن است که هر فرد در هنگام ورود به سازمان چون ملزم به پذیرش برنامه و اساسنامه است بر این جملات را هم باید بپذیرد و از آنجا که پذیرش این جملات گویا به معنای پذیرش خود این جهان بینی است راه کارگران و دهقانان کم سواد و بیسواد را به سازمان سد کرده، " مرزهای سازمان سیاسی بالقوه توده های ما را به تشکیلی از روشنفکران خیره محدود می-کند " . ص ۱۹

بیائیم روشن و صریح صحبت کنیم !

اولا اگر به هر دلیل نوسازانه و نواندیشانه و غیره ای معتقدیم که مارکسیسم - لنینیسم دیگر نباید بیش از این جهان بینی سازمان ما باشد و یا سازمان نباید با انحرافات راست و " چپ " مبارزه کند، خوب است این را صریح و بی پرده بگوئیم و تکلیف خود و دیگران را روشن کنیم و بی جهت بای توده های معصوم کم سواد و بیسواد و دین دار و مذهبی و غیره را وسط نکشیم و آنها را وجهالمصالحه قرار ندهیم .

ثانیا اگر این احکام را هنوز قبول داریم و عمیقا معتقدیم که مارکسیسم - لنینیسم یگانه جهان بینی علمی و انقلابی است و سازمان ما هم باید بر اساس همین جهان بینی کار تئوری و پراتیک خود را سازمان دهد، و اگر بر این پایه، خودمان هم تمام فعالیت نظری و عملی - مان را بر شالوده " این جهان بینی استوار میکنیم و از دیگران نیز همین را طلب میکنیم ناری اگر چنین است پس در اینصورت باید توضیح دهیم که چرا میخواهیم این امر را از کسی کسه میخواهد به دلیل صحت سیاسی آنها ی ما و به دلیل انگیزتگی انقلابی به سازمان ما بپیوندد، پتها کنیم. آیا این، فریب کاری نیست ؟ آیا ما محق هستیم مبارزی را بدون آنکه یا خبر باشد

جها نبینی ما چیست و چه اعتقاداتی داریم و چه چیزهایی را اساساً انحرافی می‌شماریم، بعد رون صفوف خود بکشا نسیم؟

ما گروه ما و طلب و بهیم فشرده ای هستیم که با در دست داشتن نقشه و قطب نما در پی گنجی هستیم که سعادت آینده خلق مان را تا همین خواهد کرد. هم نقشه و قطب نما و هم همکاری و همیاری جمع هرچه وسیعتری از مردم برای ما ضروری و شرط پیروزی ما در دستیابی به گنج است بدون نقشه و قطب نما راه پیدا نمی‌شود و بدون کار بسته جمعی تعداد قابل توجهی از داناترین و کاراترین افراد جامعه نیز توان طی طریق و بهیرون کشیدن گنج نیست. اما مردم به راحتی به نقشه و قطب نما ما اعتماد پیدا نمیکنند و چه بسا که آنها گمراه کننده میدانند. با اینهمه حرکت در مجموع موثره، فداکارانه، استوار، بی‌گیر و خستگی ناپذیر ما جمع جدیدی را بسوی ما جلب میکنند. آنها میخواهند نه تنها با ما همراه شوند، بلکه در جمع ما وارد شده، نقش بچتر و موثرتری ایفا کنند.

سوال هم همین جاست که طرح می‌شود:

آیا نباید به آنها گفته شود که جمع بزرگ ما بر اساس نقشه و قطب نمائی که در دست داریم حرکت میکنند؟ آیا نباید آنها بدانند که اگر آنها هم بپذیرند که با ما کار کنند، ما همچنان بر اساس همان نقشه و قطب نما حرکت خواهیم کرد و خود نیز باید تلاقی کنند طرز استفاده از آن را بیا موزند و قواعد و قوانین آن را یاد بگیرند؟

مقالات اخیر "بنیانها" پاسخ میدهد که: خیر! نباید بگوئیم:

آخر توده‌های ساده و کم سواد چه میدانند که نقشه چیست و قطب نما کدام است. تازه اینقدر هم بر علیه نقشه و قطب نما می‌بند گفتند که دیگر خیلی‌ها فکر میکنند تنها آدم را توی کونال مه‌اندازد. آن وقت میخواهی به کسی که بطرف تو آمده است، قطب نما نشان بدهی! ای بده! تازه اگر اسم این چیزها را هم بیا زری ممکن است طرف بترسد و جا بزند. آن وقت دیگر آدم از کجا پیدا خواهی کرد؟ پس باید نه تنها به اطلاع ندهیم که ما نقشه و قطب نما می‌داریم، بلکه باید اصلاً آنها را از دم دست هم برداریم و در جیب مان بگذاریم تا کسی یک وقت بو نبرد و به وحشت نیفتد. آخر برای آنها مهم راهی است که می‌رویم نه این قطب نمایی که با آن راه را پیدا میکنیم!

آری، این بیان ساده آن چیزی است که در مقالات اخیر بنیانها طی چند صفحه مدلل می‌شود در خلال آن مرز حزب و توده‌ها مخدوش می‌گردد. توضیح میدهم.

حزب طبقه کارگر سیاستها و برنامه عمل خود را در هر جامعه، با اتکا به ایدئولوژی و یا کاریست جها فیمینی خود در شرایط مشخص آن جامعه تعیین میکند. حزب از طریق تبلیغ و ترویج و سازمانگری سیاست خود را پیش میبرد. حزب طبقه کارگر میکوشد هرچه بیشتر اعتبار و وزن خود را در جامعه افزایش داده و نیروی بیشتری را به صفوف خود جلب و در عین حال همدستی یا بیطرفی مثبت توده‌های هرچه وسیعتری را نسبت به خود و سیاستهای خود فراهم آورد. در این

میان عامل اصلی در موفقیت حزب، صحت خط مشی، سیاست های و تاکتیک های حزب و نیز کار فداکارانه و جانبا زانه و خستگی ناپذیر اعضای حزب در جهت تحقق آنهاست.

برای توده‌ها اساس آن نیست که این سیاستها چگونه و از کجا نشاءت گرفته و تدوین شده‌اند، بلکه قبل از هر چیز صحت و متضمن مقصود بودن آنهاست که تعیین کننده است. برای توده‌ها اساس این نیست که کمونیستها کدام اعتقادات را در سر دارند و کدام معیارهای ارزش و پذیرفته‌اند، بلکه برای آنها این مهم است که کمونیستها تا چه اندازه صدیق، فداکار و در راه اجرای اهداف شناخته شده مردم بی‌گیر هستند.

آری، تا آنجا که به توده‌های وسیع بر میگرده، نه بنیان اعتقادات و جها نبینی

حزب که صحت‌سیاستها و فعالیت‌بیگهر و جانبا زانه و منضبط‌اعضای حزب ملاک اصلی را تشکیل می‌دهد. اما آنجا که صحت از خود حزب و فعالیت آن در جهت تجزیه و تحلیل دقیق اوضاع جامعه و تدوین و اجرای استراتژی و تاکتیک و سیاستها و تاکتیک‌های صحیح و سنجیده است، ملاک اصلی پایداری به میانی و اصول سلکی و عقیدتی یعنی پایداری به اندیشولوزی طبقه کارگر است. محدود کردن مرز این دو سئله زمینه ساز بسیاری انحرافات است که در طول تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی پدیدار گشته‌اند.

پایداری به اندیشولوزی و یابائی سلکی، عقیدتی فالوده، صحت‌سیاستها و صحت‌سیاستها نیز به نوبه خود فالوده، جلب و جذب توده‌هاست. اما تضاد آنها آغاز میشود که در فتای - عمدتا مسموم جوامع طبقاتی (و باید تا کید کرد نه فقط در ایران یا آنجائی که مثلا اسلام حاکم است و یا نفوذ زیاد دارد بلکه عموما در جوامع سرمایه‌داری) و در جو تبلیغات زهر آگین و مستقیم و غیر مستقیم مبلغان بورژوازی به اندیشولوزی طبقه کارگر نه تنها خود بخود با حسن استقبال روبرو نیست، بلکه عمدتا با بی مبری و در برخی موارد حتی با نفرت بخششائی قابل توجه از توده‌ها مواجه است. تضاد هم از همین جا ناشی میشود. احزاب کمونیست و سازمانهای انقلابی چپ نیز همیشه می‌کوشند با تحلیل و ارزیابی مشخص از شرایط عینی و ذهنی جامعه خود در جهت پاسخگویی مقتضی به این معضل، آاره‌اندیشی کنند.

اما مقاله " برنامه ما " حاره کلی و برای همیشه و همه جا معتبر این معضل را یافته است " مایل مرایی و تئوریک باید از برنامه و اساسنامه جدا شود " (ص ۲۰ مقاله " برنامه ما ")

بیینیم معنای مشخص این " جدا " شدن چه میتواند باشد.

مرایی که از برنامه جدا میشود و فریز کنیز بصورت جدا گانه یعنی مرا نامه مجزا تدوین خواهد شد برای چیست؟ برای اعضای ساده سازمان که قطعا نیست، چرا که اصلا ضرورت این تفکیک بخاطر آن بوده است که اعضای ساده را از این مرا نامه و پذیرش آن معاف کند. اما برای کادر ها و رهبران چطور؟ آنها باید از این مرا نامه مطلع بوده و آنرا بپذیرند؟ کجا، چگونه و با چه مکانیسمی؟ و تازه اگر فرض کنیم به ترتیب حاسی که بعدا معلوم خواهد شد این امر عطفی کرده، آن وقت آیا میتوان گفت که سازمان ما سازمانی است که عالیترین دموکراسی را در شکل برابر حقوقی تمامی اعضا در خود متجلی می‌سازد؟

تنها بر اساس شطایی " دوطبقه " یا " چند طبقه " از حزب است که میتوان مرا نامه را از برنامه تفکیک کرده و پذیرش اولی را تنها برای بخش معینی از تشکیلات یعنی نخچگان آن ضروری دانست و از بقیه تنها پذیرش برنامه و اساسنامه فاقد مرام و مسلک را طلب کرد.

چنین مرا نامه‌ای با استدالات مقاله " برنامه ما " تنها میتواند بصورت سندی " طبقه بندی شده " درآید که اگر چه نه به مایل امنیتی، بلکه به مایل اندیشولوزیک بر میگردند، باید از دسترس توده‌ها، اعنا و بخصوص اعضای تازه وارد به دور نگاه داشته شود و تنها " بالابها " آن را دست به دست کنند.

بسیار جالب توجه است که ره امیر که آنقدر از اندیشه‌های نوسازی و نواندیشی دم می‌زند و به خصوص بر دموکراسی تا کید میکند و نیز مینویسد که " آنچه مقدر است انسان و زندگی است " (بنیانهای ۲، ص ۱۳) یکباره بخاطر مال همین " زندگی " به انسان پشت میکنند و انسانهایی را که نا و طلب عضویت در سازمان هستند بخاطر کم سوادی و بیسوادی شان لایق آن نمیدانند که از مرام و مسلک آنها مطلع شوند و صلاح آن میدانند که " معقولات " به " نخچگان " واگذار گردد:

" کارهای حزب و رهبران حزب تنها با تجویز به نگرش علمی و پایداری به جها نبینی علمی و انقلابی حزب میتوانند وظایف انقلابی خود را انجام دهند " (ص ۲۱ برنامه ما)

لايد از دیدگاه مقاله* مزبور، اعضای ساده* حزب نیازی به این تجهیز ندارند و " کار سیاه" حزبی که آنان باید انجام دهند دیگر این " تشریفات" را نمیخواهد. توده‌های کم سواد و بیسواد کارگر و دهقان در یاتین تشکیلات که کار پیچیده‌ای ندارند تا لازم باشد کتبه سایل را بفهمند. دیگر يك اعلامیه پخش کردن و ستگاه پلی کبی چرخاندن و در صورت گسترش فضا، را می - دادن در انتخابات و غیره که به این معقولات ربطی ندارد تازه اگر وارد آن هم بشوند و از آن هم نترسند، بدتر سر در گم میشوند. باری حساب کارها و رهبران یا مشخص تر - حساب " ما" را نباید با آنها یکی کرد!

آری، صحبت برخلاف دعای مقاله بر سر آن نیست که مبادا شروط مرا می پذیرش برنامه و اساسنامه " مرزهای سازمان بالقوه توده‌ای ما را در حد تشکلی از روشنفکران خیره محدود" کند، بلکه بر سر آن است که این " روشنفکران خیره" ما یلند برای آن که سر فرصت به کارهای " علمی" و " مرا می" خود بپردازند، کم سوادان و بیسوادان معصومی در سازمان باشند که چرخ امور روزمره و جاری را بگردانند.

واقعا میر بحث خود در زمینه* ضرورت تفکک مرا منامه از برنامه و اساسنامه را با این جمله* بسیار " مردمی" و دقیقتر " مارتنی" تمام میکند:

" اگر ما مردم را میخواهیم، راه پیوستن آنها به سازمان را باید هموار کنیم نه دشوار". (ص ۲۶، برنامه* ما.)

واقعا که روشن کننده و گویا است.

اگر مقاله مدعی است که این ما هستیم که مردم را میخواهیم، اتناقا دیگران، یعنی احزاب بورژوازی که بیش از ما مردم را میخواهند. راه پیوستن آنها را هم دشوار که نمیکند هیچ، از هموار هم هموارتر میکنند و آب و دان هم بپشان میدهند و "خرجشان" هم میکنند تا کارت عضویت حزب آنها را در جیب بگذارند و در انتخابات پارلمان یا مجلس خودمان، به بسه نمایندگان این احزاب را می بدهند.

اگر ما حزب طبقه* کارگر و نه حزب بورژوازی هستیم، نمیخواهیم مردم را به سازمان خود بیاوریم. سازمان ما جای بیشترین و آگاهترین نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی است. اگر ما کارگران و زحمتکشان پیشرو جا معه را سعی میکنیم به سازمان خود جلب کنیم برای آن است که سازمان ما متعلق به آنهاست و به آنها کمک میکند تا نقش پیشرو و پیشاهنگ خود را بازیابند و به سلاح مارکسیسم - لنینیسم که از آن خودشان است تجهیز شوند. اما توده‌های هر چه وسیعتری را میخواهیم برای آنکه در جهت منافع عینی خودشان با ما که این منافع را نمایندگی می‌کنیم، همفروشی کنند.

آری، ما برخلاف احزاب بورژوازی، مردم را برای خود نمیخواهیم. ما کارگران و زحمتکشان را برای این میخواهیم بسوی خود جلب کنیم که منافع واقعی خود آگاه گردند و بسه روان آنها به ایدئولوژی طبقاتی مجهز گردند و قادر شوند که خود قطره تما را بدست گیرند، برای آنکه آگاهتر شوند و رهبری را بدست گیرند. آری ما بسه "سیاهی لشکر" نمیخواهیم.

اگر هموار کردن راه پیوستن مردم به سازمان آن است که عویت طبقاتی سازمان را از آنان بیوشانیم، اگر هموار کردن راه آن است که تجهیز آنها به جهان بینی علمی را وظیفه خود ندانیم و به جهالت و کوته بینی سیاسی - فرهنگی آنان که ناشی از زندگی در جامعه طبقاتی است، تمکین کنیم، اگر هموار کردن راه آن است که در خانه* سازمان را به روی آنها بگشاییم اما خود به طبقه* بالای ساختمان نقل مکان نکنیم و یا اگر هموار کردن آن است که بسه جای آن که زحمتکشان را به خود جلب کنیم و راه ورود بیشترین و آگاهترین نمایندگان را به سازمان هموار کنیم، خود سازمان را از ایدئولوژی و جهان بینی علمی محروم کنیم و آن را تا سطح آگاهی خود انگيخته توده‌ها تنزل دهیم، در آن صورت، آری این راه را میتوان هموار

کرد اما دیگر این راهی است که به سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) منتهی نخواهد شد .
در صفحه ۲۵ مقاله " برنامه ما " چنین میخوانیم :

" اگر کسی واقعا اعتقاد دارد که پذیرش مسایل مرامی - تئوریک شرط عضویت در سازمان سیاسی نیست ، به چه دلیل این مسایل را در برنامه و در اساسنامه ای که اختصاص به همین امر عضویت و وظایف و روابط اعضا و ارگانها دارد می گنجاند ؟ آیا نمی شود این مسایل را جدا گانه و به شیوه ای دیگر طرح کند و مثلاً در مجموعه ای دیگر جدا از برنامه و اساسنامه پیشنهادی به توده ها ارائه دهد " . (ص ۲۵)

دقت کنیم . قبل از هر چیز باید بیک " بی دقتی " که همه بحث هم در کل مقاله بر اساس آن استوار شده است ، توجه نماییم . آگاهی و پذیرش نسبت به این که سازمان بر اساس مارکسیسم - لنینیسم حرکت میکند ، الزاماً به معنای پذیرش خود این جهان بینی نیست . میتوانند کسی بیه جهان بینی اعتقاد نداشته یا عد و حتی مخالف آن باشد ، اما در گیرودار مبارزه عیناً جاری در جامعه تشخیص داده باشند در شرایط موجود ، رزمنده ترین سازمان انقلابی همین سازمان است که بر اساس مرام حرکت می کند . اگر به اعتقاد هم داشته باشد که اگر سازمان دیگری بر اساس جهان بینی مورد اعتقاد او شکل گرفته بهتر از این سازمان عمل خواهد کرد ، آری او تحت فشار واقعیت های عینی با همه به سازمان می پیوندد و میتواند هم بپذیرد که نه تنها در چارچوب ضوابط آن حرکت کند ، بلکه تحقیق به این نیز تن دهد که علیرغم اعتقاد اکثر ، تحت آموزش میانی جهان بینی علمی قرار گیرد و در قطعی مسئله مرام را به آینده ای آگاهانه تر را گذارد .

از سوی دیگر معلوم نیست چرا ره امیر که اینقدر در مورد هراس توده ها از مرام و مسلک و بخصوص آتئیسم ما صحبت میکند و حتی مبارزینی را که تا سطح عضویت در سازمان ما نیز آمادگی دارند ، شامل این هراس میداند ، تنها مارکسیسم - لنینیسم را پیشنهاد میکند که از برنامه و اساسنامه جدا کنیم و در باره خود سوسیالیسم چیزی نمی گوید ؟ در حالی که گذشته از " بی خدائی " و " ماده پرستی " که در رابطه با کمونیستها همیشه روز آن تبلیغ میشود ، دشمنان طبقه کارگر از قدیم الیام سوسیالیسم را بمثابه نظامی که همه چیز آن اشتراکی است و حتی زن و همسر هم در آن اشتراکی است ، معرفی کرده و میکنند . این هم به لحاظ روانشناسی توده ها ، تبلیغ کم اثری نیست . لذا یا منطقی و استدلال مقاله بنیانها شاید ضروری باشد برای " هموار کردن " راه مردم به سازمان نه تنها مارکسیسم - لنینیسم ، که خود سوسیالیسم هم از برنامه و اساسنامه کنار گذاشته شود و به " شیوه ای دیگر " و بطور جدا گانه در اختیار " علاقمندان " قرار داده شود !

باری ، همانگونه که در بالا اشاره کردیم در مقاله آمده است : " آیا نمیشود این مسایل را جدا گانه و به شیوه ای دیگر طرح کند و مثلاً در مجموعه ای دیگر جدا از برنامه و اساسنامه پیشنهادی به توده ها ارائه دهد " . (تا کجای از ماست) . به توده ها ؟ ! یعنی چه ؟ یعنی در آن جزوه جدا گانه نگوید که اینجا همان مینا و شالوده برنامه و اساسنامه سازمان ما هستند ؟ یعنی در آن نگوید که الاقل به حساب خود ره امیر " رهبران و کادرها " ی این سازمان به این مرام معتقدند و آن را راهنمای حرکت خود میدانند ؟ و شاید اصلاً به نام سازمان هم چاپ نخواهد شد و صورت جزوه ای مثلاً تحت عنوان " برخی ملاحظات مسلکی و عقیدتی برخی نیروهای سیاسی " ! بیرون خواهد آمد که نام و نشانی از اقتدار و غیره هم نخواهد داشت تا نه کسی برنجاند و برماند و نه به طبقه حاکم " آتو " بدهد . اگر غیر از اینها باشد که دردی دوا نخواهد کرد . و اگر هم همه این ملاحظات را در نظر بگیرد و رعایت کند ، آن وقت چه سود کس چنین جزوه جدا گانه ای تنظیم و " به توده ها ارائه گردد " ؟ توده ها از دیدن خواندن این

جزوه "الطایفه" که باید کوشش هم بشود هیچ ردی از سازمان در خود نداشته باشد چه طرفی خواهند بست؟ برای خود ما چه سودی خواهد داشت؟ تنها وجدانمان را آسوده خواهد ساخت؟ اگر هم غیر از این باشد، یعنی جهت دار و با نام و نشان باشد که خوب مسئله بشکل اول خود یا قس است. به جای آن که در برنامه ما زمان آمده باشد، در برنامه سازمان آمده است و قضاوت توده‌ها تلافی نخواهد کرد. و دست و پایی هم برای قیله‌ها تپان خواهد بود. پس یا منطبق مقاله "برنامه ما" باید به بررسی پیشنهاد جدی تری بکشیم: آیا نمیشود مایل مرا می را کلا از برنامه و اساسنامه حذف کرد؟

حزب طبقه* کارگر در اساس گره گاه تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری است و آگاهی سوسیالیستی نیز همان ایدئولوژی طبقه* کارگر است. تجربه* بیش از سه قرن مبارزات - کارگری بیش از بیست و پنج سال میگذشت و اثبات میکند که ایدئولوژی طبقه* کارگر به خودی خود از دل مبارزات کارگری بیرون نمی آید، بلکه باید به آن وارد شده، با آن بیوند خورده و در آن مادیت یابد. حزب طبقه* کارگر هم به آن مادیت و هم حاصلی و بیوند بخنده، آن با جنبش کارگری است. لذا ضروری است تا مکان و مقام این ایدئولوژی در حزب بطور آگاهانه معین و تثبیت شود. و درست از همین روست که در ابتدای برنامه* احزاب طبقه* کارگر و در صدر آن بر ایدئولوژی طبقه* کارگر تأکید می شود.

اما اگر در برنامه و اساسنامه که اسناد پایه ای و هویت بخش یک حزب طبقه* کارگر هستند این عنصر اصلی غائب باشد، خود هویت حزب نیز نامشخص میشود و معلوم نخواهد بود که چگونه این مرام و این اصول جهان بینی یا حرکت این حزب را بطنه برقرار می کنند. معلوم نیست در آن صورت چگونه اعضا قادر خواهند بود از پاکیزگی ایدئولوژیک حزب حراست کنند؟ در آن صورت اعضا چه نقشی در مباحث مربوط به تحولات ایدئولوژیک سازمان شان خواهند داشت و تکلیف بولتن مباحث که اینقدر از جانب پیشش نوی داخ گویمه مورد تأکید قرار می گیرد و چنان وانمود می شود که گویا تنها شکلی است که مستحق از زمان و شرایط دمکراسی درون حزبی و آزادی بحث را تضمین کند، آن تکلیف این بولتن چه خواهد شد؟ آیا این بولتن هم تنها در ایتفه* با این سازمان سازمان - تهیه و توزیع خواهد شد؟

پذیرش برنامه و اساسنامه در سطح همان رهبران و کادرها چه مکانیسمی خواهد داشت؟ و چگونه بدون مشارکت و نظارت کس بدنه* سازمان، تصد آنها نسبت به این برنامه مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت؟ کنگره که "مقام ما" نمایندگان حوزه های پایه را هم در بر می گیرد و لزوماً تنها نمیتواند اصول مرا می را تصویب کند، بلکه نسبت به تصد رهبری به آن مرام هم نمیتواند موضع بگیرد. پس شاید تنها بطنوم کمیته مرکزی تصویب کننده و نظارت کننده بر رعایت برنامه است و در این مورد خاص هم دیگر نباید متوجه به خشاک گذاشت که حتماً کمیته مرکزی به کنگره - گزارش دهد!

نمیتوان تردید داشت که خود نویسنده مقاله "برنامه ما" نیز به خوبی میدانند که پیشنهادش در مورد "جدان کردن" مایل مرا می از برنامه و اساسنامه هم بی معنی و هم غیر عملی است. تنها زمانی این پیشنهاد معنی پیدا میکند و قابل اجرا میشود که ما رکیسیم - لنینسیم از برنامه جدا شده و کنار گذاشته شود. و الا هیچ راه دیگری برای تحقق جدا گانه مایل مرا می وجود ندارد و اگر وجود می داشت، او هم توضیح می داد و به فرمول کلی به "شیوه ای دیگر" بسط نمی کرد. اما علت طرح پیشنهاد "جدان کردن" مرام از برنامه را باید در آن دید که اول شجاعت و صراحت نویسنده کفایت طرح سقیم حده* ما رکیسیم - لنینسیم از برنامه و اساسنامه را نمیدهد، و ثانیاً "مالح" هم حکم نمیکند که تمام مایل "نو" یکباره گفته شود، آخر راهی را که میشود بتدریج هموار کرد، چرا باید دشوار ساخت!

"بنیانهای برنامه ما (۴)" از جمله به بحث پیرامون شخصیت پرستی پرداخته است. در صفحه ۵۳ این مقاله چنین می‌خوانیم:

"ممکن است این یا آن رهبر شدیدترین حملات را نیز متوجه کیش شخصیت بکنند و حتی جا بجا از خود انتقاد نیز بکنند و یا از خویش فروتنی‌هایی نشان ندهند. اما هیچکدام از این اقدامات را نمی‌شود مبارزه با کیش شخصیت نامید.

چه بسا تظاهر به فروتنی و یا تبلیغ علیه کیش شخصیت خود به یک وسیله بسیار موثر برای رواج این پدیده در مورد خود فرد رهبر بشود." (ص ۵۳)

آموزشی است صحیح و همدارای است بجا. اما ملاک تشخیص چیست؟ غیر از این است که تنها پراتیک نشان میدهد که حرفهای خوب و زیبا تا چه اندازه جوهر واقعی دارند. خود رقیب نویسنده مقالات "بنیانهای برنامه ما" یعنی مؤلف همین همدار فوق‌الذکر را در نظر بگیریم. آری درست است که او جابجا از خودش انتقاد نمیکند و فروتنی‌هایی نیز نشان نمیدهند اما به کیش شخصیت که خوب میتازد و علیه آن چندین صفحه هم مقاله می‌نویسد. اما آیا مخالفت او را با کیش شخصیت تنها باید از روی همین گفته‌ها سنجید؟ خیر! همان‌گونه که خود را امیر می‌گوید تنها مبارزه حرفی و کلامی با کیش شخصیت ملاک نیست.

سراسر مقاله‌های "بنیانهای برنامه ما" نشان میدهد که نویسنده تلاشی دارد خود را در موقعیتی برتر نسبت به اعضای سازمان و حتی نسبت به سایر رفقای رهبری سازمان قرار دهد و - چنان بنویسد که عده‌ای فکر کنند او در میان نخبگان هم نخبه است؛ او همه جریان‌های فکری موجود درون سازمان را در شماره دوم مقاله خود تحت عنوان "دگماتیسمهای فرصت طلب و ماجراجو مورد تهمت قرار داد و تنها خود را برچمدار مبارزه با دگماتیسم و شارح نوسازی و نواندیشی معرفی کرد. او نوشت که معلومات و اطلاعات همه افراد سازمان، حتی همه احزاب و سازمانهای منطقه آسیا و آفریقا در باره نوسازی در حد چند ترجمه و رادیو و نشریه‌ای است که امکان استفاده از آن را دارند و آن وقت خودش با اتکال به معلوم نیست کدام علم "لدنی" به سطحین من درآوردی سایل مربوط به نوسازی و نواندیشی پرداخت.

خوبست یا معیارهایی که خود "بنیانهای برنامه ما (۴)" به دست داده است به بررسی مطالب مطروحه در سلسله مقالات بنیانها بپردازیم.

ص ۵۳: "کیش شخصیت در جنبش یک رشته حربه‌های ظریفی دارد که امروز دیگر بشکل

تابو درآمده است. این حربه‌ها عبارتند از تلاشی لایق قطع برای تبدیل مارکس

و انگلس و لنین به بنیانبران و نیمه خدا یا ن و متکی شدن به اتوریته این

انسانهای فروتن برای یا لا کشیدن خود یا تحمیل اراده خود" (ص ۵۳)

بسیار خوب. آنچه که بصورت تابو درآمده بود به گذشته می‌پیوندد و اگر امروز سنجان به آن چشم بدوزیم حداکثر کاری که از نستمان برخواهد آمد این است که چند بار و چند ده بار دیگر کیش شخصیت استالین و مائو را محکوم کنیم و نست بالا این گرایش را در دیگر کمانی که در

گفته چنین حربه‌هایی را بکار گرفته‌اند، تشخیص دهیم. اما مسئله اصلی نه در گذشته، که در حال و آینده است. امروز که همه چیز را، همه احکام را و همه اصول را از زاویه عصر حاضر نگاه میکنیم، این حربه‌ها را نیز باید در شکل امروزی آن تشخیص دهیم و خنثی نمائیم. امروز نوسازی و نواندیشی فضای جنبش کمونیستی را بر میکند و طبعا کسی که اکنون بخواهد راه "یالا کنیدن خود" و "تحمیل اراده خود" را هموار کند، تنها یا توسل به مارکس و انگلس و لنین کار از پیش نخواهد برد. امروز باید مقصد بود که "بت‌ها" چگونه برآمده‌ها و ایده برداران نوسازی و نواندیشی سوار خواهند شد و چگونه از آن برای خود تخت و سانسند خواهند ساخت.

امروز این حربه به شکل قلم بردازی و زیبا نویسی در باره نوسازی و نواندیشی تیار می‌یابد. امروز کسی در راه پیت‌سازی از خود حرکت میکند که اندیشه صاحب نظران نوسازی را بیه رخ می‌کند، تا فضل خود را اثبات کند. امروز کیش شخصیت صدای بارز کسانی است که میخواهند درست در برهه‌ای که همه به آموزش و اندیشه بیشتر نیازمندند، خود را قارغ از این نیاز جلوه دهند و با به زبان آوردن حکم‌ها و نتیجه‌گیریهای بزرگ بزرگ، فکر و ذهن همه را مرعوب خود سازند و مجال اندیشیدن را از آنان بگیرند.

آری نو اندیفر و مخالف کیش شخصیت کسی نیست که تنها به تلافی برای تبدیل مارکس، انگلس و لنین به پتیا میران و نیمه‌خدایان و متکی شدن به اتوریته آنان برای یالا کنیدن خود حمله میکند. بلکه کسی کیش شخصیت را درک میکند و با آن مخالف است که هرگونه پتیا میر سازی را محکوم کند و هرگونه تلافی برای یالا کنیدن خود به اتکا اتوریته دیگران را در عمل مردود بشمارد. به مقاله "بنیانه‌ی برنا مه" ما ۲ نگاه کنید. سراسر تعریف و تمجید از نوسازی و نواز شو نو اندیشی و تکیه به گفته‌های صاحب نظران و اندیشه برداران نوسازی است و در کنار آن هم حمله زهر آگین به همه نیروهای سازمان و بیرون سازمان با برجسب‌های فرصت طلب و ماجراجو. آیا نام این را میشود چیزی غیر از تکیه بر اتوریته دیگران برای یالا کنیدن خود گذاشت؟

وانگهی "بنیانه‌ی برنا مه" ما ۲ تنها به نقل قول آوردن از ایده برداران نوسازی - اکتفا نمی‌کند، بلکه خود این رهبران حزبی و دانشمندان علوم اجتماعی را نیز مدح و ثنا می‌گوید و دورادور از روی ترجمه‌ها بر صداقت آنها در کردار هم آفرین می‌گوید - در صفحه ۹ از "بنیانه‌ی ۲" به دنبال نزدیک به دو صفحه نقل قول از رفقا می‌خانیل گارباچه آ. میا کولف و یوری کراسین و چنین آمده است:

"به آسانی میتوان آفتزهر، انقلابیگری پر شور، نوآفرینی بی باکانه، انسان دوستی و صلح خواهی پدیدآورانه و صداقت گامین در گفتار و کردار را در پیشوایان جنبش انقلابی نوسازی دید." ص ۹ (تاکید از ماست)

احتیاج به توضیح چندانی ندارد و خواننده خود میتواند درک کند که چگونه و با چه انگیزه‌ای این عبارات به رشته تحریر در آمده است. اما از آنجا که بحث را از زبان خود مقاله بنیانه آغاز کردیم، بگذارار ارزیابی آنرا نیز از زبان خود مقاله بشنویم. راه میسر در صفحه ۵۳ مقاله اخیر خود می‌نویسد:

"مثلاً آن میلیگی که به خود اجازه میدهد شعار بدهد که "لنین انسان ترین - انسان‌ها بود" را این شعار را بر در و دروازه‌های شهرها می‌آویزد و اقعاً در پی چیست؟ او از چنین لنینی چه میخواهد؟ بنظر نگارنده او تملق لنین را می‌گوید، یعنی سود خود می‌جوید." ص ۵۳ (تاکید از ماست)

آیا باز هم توضیح بیشتری احتیاج دارد؟ تنها باید از نویسنده سلسله مقالات بقیانها تشکر کرد که در این زمینه نه تنها "حربه‌های" پیشین و سنتی "پیت‌سازی" برای یالا کنیدن - خود را بر شمرده، بلکه در طول مقالات خود، نمونه‌هایی زنده و امروزی از کاربست این حربه‌ها را نیز نشان داده است تا مسئله برای خواننده خوب شیر فهم شود.

حربه‌ای دیگر برای دستیابی به مقصودی دیگر - در صفحه ۵۴ مقاله "بنیانه‌ای (۴) آمده است:

"در بسا موارد و در بسا مقاطع، ما کمونیست‌ها بجای اینکه مارکس و انگلس و لنین را تنها بهیم و ضرورت تکمیل و تکامل اندیشه‌های آنها را اثبات کنیم با آنها بمثابه، پیامبرانی صاحب‌آیةهای دکم و تغییر ناپذیر برخورد کرده‌ایم و کوشیدیم به بهره‌گیری از اتوریته آنها برای اثبات اندیشه‌های دکم خود، توسط جونیم" ص ۵۴ (تاکید از ماست)

به نحوه طرح مایین در مقالات بنیانه‌ها توجه کنیم. از بحث‌های نوسازی در بنیانه‌های (۲) هم بگذریم در خود مقالات اخیر نیز شاهد هستیم که از "بزه" فون بشکل امروزی آن استفاده می‌شود. حزب کمونیست فرانسه و چین بالا و بالاتر برده میشوند و بالاخره میوه میرسد و جیده می‌شود، نتیجه‌ای که از ابتدا هم فابین پیش‌بینی بود و پیش‌بینی هم شد.

"بنیانه‌ها آنچه در تون درود از حزب کمونیست فرانسه تعریف و تمجید میکند (و البته که این حزب بمثابه حزبی برادر درخورد تحسین است) و او را به عرش می‌برد تا نفی دیکتاتوری پرولتاریا را که این حزب از شرایط ویژه کشور خود و نیز سایر کشورهای پیشرفته اروپائی نتیجه گرفته است، برای کشور ما هم بدون استدلال و بدون برخورد مشخص تعمیم دهد.

یا حزب کمونیست چین و شخص تندگشیا تویینگ را بالا و بالاتر می‌برد و به آسمان می‌رساند تا رشد اقتصادی به هر وسیله را که حزب کمونیست چین در شرایطی که در حاکمیت قرار دارد به آن معتقد است، برای ما هم تعمیم دهد.

آری مطالب مربوط به ۲ قانون نوسازی را مجدداً بخوانید و تا امید خواهید کرد که تمام آن نوشته صدق کامل و تمام عیار و در بین حال ناشیانه "بهره‌گیری از اتوریته" دیگران "برای اثبات اندیشه‌های دکم خود" است. صدقانی تمام عیار است چرا که يك کلمه هم استدلال و صغری و کبری در کار نیست و "دگم‌های خود" تنها و تنها یا تکیه به "اتوریته" دیگران "اثبات میشود" در عین حال این "تکیه" و آن "اثبات" بسیار ناشیانه صورت می‌گیرد. مقاله با فرا موثر کردن آن به خود در تعریف از حزب کمونیست فرانسه، بر ساعت این حزب در بر خورد ویژه‌اش با شرایط ویژه کشور خود بمثابه، تکرار پیشرفته سرمایه‌داری تا کید کرده است برخورد ویژه این حزب را اتفاقاً را یکبار برای کشور ما که بقول خود مقاله کشوری "نیمه رشد یافته و اسیر سرمایه" است تعمیم میدهد و لذا اگر چه "سود خود میجوید" اما بیشتن زبان می‌برد.

مضمون فرمول "گربه باید موثر بگیرد، چه سیاه، چه سفید" هم اساساً صحیح است و لنین نیز از ابتدای پیروزی انقلاب اکتبر بر همین مضمون تا کید داشت و وجهی از پایه‌های سیاست نوین اقتصادی را نیز همین اعتقاد تشکیل میداد. اما در بالا بردن حزب کمونیست چین و بت ساختن از تندگشیا تویینگ با فرمول گربه و موثر برای اثبات صحت این فرمول در امروز جامعه ما تنها يك نکته بسیار "کوچک" مورد توجه مقاله قرار نگرفته است و آن هم این که متأسفانه در کشور ما هنوز طبقه کارگر چه در شکل دیکتاتوری و چه در شکل "دموکراتیک" آن بقدرت نرسیده است.

باری تکرار میکنم که اگر قرار است با کیش شخصیت به مخالفت برخیزیم و خود را از این انحراف صون داریم نباید تنها به تکرار نقد آنچه که گذشته است دلخوش کنیم، بلکه باید تجلی امروزی آنچه که به این انحراف بال و پسر میدهد را باز شناسیم و در عمل از آن اجتناب کنیم و دیگران را نیز از آن برحذر داریم.

اما ببینیم چرا در حالی که همانگونه که نشان دادیم خود مقالات بنیانه‌ها برنامه ما نمونه‌ای تمبیك از کاربست هرینه‌های شناخته شده، پرورش کیش شخصیت است، خود نیز به بحث‌رو

این حربه‌ها می‌پردازد و اساساً بخشی از مقاله را به این امر اختصاص می‌دهد.
راست این است که این سلسله مقالات گذشته از عناوینی که هر یک پرتارک خود دارند حول
یک محور قابل بررسی هستند و آن هم ایجاد تردید نسبت به مارکسیسم - لنینیسم یعنی جبهه نیابتی
علمی و انقلابی ما.

چه آنجا که نوسازی و نواندیشی «انقلاب در انقلاب» خوانده می‌شود، چه آنجا که
فلسفه علمی به سود علوم مثبت‌تجربیه می‌شود، چه آنجا که مارکسیسم - لنینیسم به بهانه
مصلح از برنام‌ها و اساسنامه بیرون انداخته می‌شود و چه آنجا که تکیه بر آموزش‌های مارکسیسم
انگلس و لنین نشانده شخصیت پرستی و بی‌بها کردن این آموزش‌ها و این آموزگاران سمیل «پست
شکنی» جلوه‌گر می‌شود - آری در تمامی بحث‌های مقالات بنیادینها ی برنامه ما این جبهه نیابتی
علمی ماست که زیر ضرب قرار می‌گیرد.

مسئله این است که آیا آنچه که ما بنام مارکسیسم - لنینیسم می‌شناسیم و همه تجربه
بیش از هفتاد سال احزاب کمونیست نیز صحت اصول آنها را تأیید نموده است، صرفاً از آن رو که
با ید با زهم تکامل بیشتر یا بند می‌توانند مورد بیمه‌ری قرار گیرند؟ اگر بحث بر سر تقدیس
آیه‌وار احکام مارکسیسم - لنینیسم است، البته که نمیتوان تردید داشت که آنتهایی که از هر
نقل قول مارکس و لنین و از هر جمله‌ای در اسناد احزاب کمونیست و یا گردهمایی‌های این
احزاب به عنوان سندی برای پایان دادن به بحثی ویژه و مشخص در رابطه با کشور ما و حسی
جهان استفاده می‌کنند، هدفشان تنها این است که از بحث مشخص و اندیشه و تعمق شانه خالی
کرده و به جای استدلال، از اتوریته و دشمنان برای اثبات ایده‌های خود استفاده کنند. از
همین جا هم هست که کاربست این شیوه در بسیاری موارد به جای شکوفائی بحث‌ها، اختلال به
ارمغان می‌آورد و خود نظرات مطروحه در آن اسناد را نیز مبتذل می‌کند. (بخش قابل توجهی از

مقالات همین بولتن خودمان از آغاز تا امروز شاهد این مدعا است). من در مقاله قبلی خود در
بولتن شماره ۱۰ «بیا موزیم و بیشتر بیا ندیشیم» (۲) بر اهمیت برخورد مشخص با شرایط -
مشخص تأکید کردم و نشان دادم که چگونه از قضا مقالات «بنیانها» که هرچم مبارزه بنا
دگما تیسیم را در دست گرفته است، از تحلیل مشخص گریزان است و همه جا با نقل قول و
اتوریته دیگران حرکت می‌کند و به جای استدلال مشخص، کلی‌گویی می‌کند.

حال اگر سمت مقاله اخیر را در باره کیفیت شخصیت متوجه بر ملا کردن همین انحراف
باشد، جای خوشحالی است و باید امیدوار بود که طرح چنین مسائلی راه برهیز و زنها را از -
چنین شیوه‌های نادرست و زینباری را هموار نکند و لاقال هرکس را بفکر میاندازد که اعمالی
تا چه اندازه یا اعتقاداتی نطبا ی دارد و یا لاقال همسو است.

اما مقاله اخیر با همه به کیفیت شخصیت مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم و متکی بر
شخصیت مارکس، انگلس و لنین بطور غیر مستقیم میکوشد اعتبار خود این آموزش و بنیانگذاران
آن را مورد سوال قرار دهد.

مقاله میکوشد فضائی ایجاد کند که در آن اگرچه خودشان از این یا آن اندیشه پرداز نو
سازی و نواندیشی نقل قول می‌آورد و بیش از حد زیاد هم می‌آورد اما کسی در برابر او از
مارکس و انگلس و لنین نقل قول نیاورد، او تلاش می‌کند اندیشه پردازان نوسازی را به عرش
ببرد و شخصیت آنان را از هر لحاظ بستا ید، اما کسی در برابر او از شخصیت مارکس و انگلس
و لنین به جز «فروتنی» آنان ستایش نکند. آری زمانی که نویسنده ما می‌خواهد ایده‌های نفی
دیکتاتوری پرولتاریا و رشد اقتصادی بهر وسیله را از شرایطی دیگر و احتمالاتی دیگر بیاید -
جنیش ما تحمیل کند، تدبیراً توبیخ و حزب کمونیست فرانسه را به عرش می‌برد. اما آنجا که
احساس میکند کسی ممکن است استدلالات خود را در برابر نظرات او یا گفته‌های کلاسیکها و یا
شخصیت‌های معاصر جنبش کمونیستی تحکیم کند، یا نك یر می‌آورد که حقیقت در انصار هیچکس

نیست. و ای گاهی به همین بسنده می‌کند.
مقالات بنیادینا حکم صحیح فوق یعنی "حقیقت در انصار هیچکس نیست" را شرمگینانه بسط می‌دهد:

صفحه ۴۸ - "دوران تمورات ساده لوطانه در باره" اینکه چون ما مارکسیست هستیم

پس انصار شناخت و افعیات جامعه و جهان در دست ماست. به پایان -

رسیده است. ص ۴۸ (تا کید از ماست)

مقصود از "ما" چیست؟ اگر مقصود، این یا آن رقیب سازمانی، این یا آن کمونیست - آمریکا و لاتین و یا رهبر این یا آن حزب کمونیست است، آری صحیح است. انصار شناخت و افعیات جامعه و جهان در دست هیچکس از آنها، جمع چند نفر از آنها و یا در دست این یا آن احزاب هم نیست. این نیز نکته‌ای نیست که امروز کشف شده باشد.

اما اگر مقصود "ما" مارکسیست‌ها است. و مقصود هم همین است. آنوقت این مسئله نه به "ما" که به جهان نبینی ما بر می‌گردد و مفهوم این عبارت آن خواهد بود که حقیقت در انصار جهان بینی علمی و انقلابی نیست. یعنی آنکه جهان بینی‌های علمی و غیر علمی و ضد علمی تنها به اشتراک میتوانند واقعیات جهان را مکشوف سازند!

"بنیادینا ی بر نامه ما" درست می‌گوید که آموزگاران پرولتاریا جهان فروتن بوده اند. مارکس و انگلس هیچگاه ارزش آموزشهای پیشینیان و معاصران خود را با تین نیاوردند تا ایده‌های خود را بر بسند بنشانند. بلکه برعکس آموزشهای فیلسوفان کلاسیک آلمان، چه آموزشهای اقتصاد دانان انگلیس و چه ایده‌های سوسیالیستهای تخیلی فرانسه را ارج نهادند و همیشه هم اعلام می‌کردند که آموزششان بر همین پایه‌ها و بر اساس نقد انقلابی این نظرات شکر گرفته است. آنها همیشه با معارضین خود با احترام برخورد میکردند و حق مطلب را در مورد همه آنها ادا می‌نمودند. لنین هیچوقت بخاطر مواضعی که بلخانوف یا کائوتسکی در دوره ارتداد خود اتخاذ کردند ارزش و اهمیت نداشت و آثار پیشین آنان را نفی نکرد و خود نیز در همه جا هم از آنها نقل قول می‌آورد و هم مطالعه آثار فلسفی بلخانوف را برای آموزش واقعی مارکسیسم ضروری میدانست. آری آنها فروتن بودند اما بهمین خاطر هم اگرچه رهبر و آموزگار پرولتاریا بودند، خود را خدمتگزار و رزمنده راه رهائی این طبقه میدانستند و درست از همین رو بود که به خود اجازه نمیدادند منافع و صالح او را به بازی بگیرند و در برابر دشمن طبقاتی فروتنی نشان دهند.

یاری ما نیز اگر لاقن همین فروتنی بنیادگزاران ما را هم قبول داریم، باید این فروتنی را نه هنگام معرفی مارکس، انگلس، لنین و نه آنجا که صحبت از ایدئولوژی و حقا - نیت طبقه کارگر است، بلکه در رابطه با خود ابراز داریم.

اما متأسفانه "بنیادینا" تنها و تنها همانجائی از خود فروتنی نشان میدهد که نباید! نقش سترنجهایی و فلسفه علمی در تحول فکری بشریت و دستاوردهای عظیمی "آن یعنی دگرگون شدن سیمای جهان در قرن بیستم را" "فروتانها" مسکوت می‌گذارد، هر کجا که صحبت از سوسیالیسم و جنبش کمونیستی جهانی است یا "فروتنی" تنها بر جوانب کمبود و نارسائیهای آنها تاکید میکند و بالاخره و مهمتر از همه به وکالت از جانب طبقه کارگر جهانی، در رابطه با مارکسیسم - لنینیسم و توانائی آن در کشف واقعیات جامعه و جهان "فروتنی" از خود نشان می‌دهد.

قدرت آموزش مارکسیسم در صحت آن است و صحت آن نیز در حقانیت تاریخی طبقه کارگر نهفته است. اما حقانیت تاریخی تنها در انصار طبقه کارگر است.

درست از همین روست که نوسازی سوسیالیسم معنائی جز "سوسیالیسم بیشتر" نداشته و نمیتواند هم نداشته باشد. درست از همین روست که نوآندیشی جز بر پایه اندیشه و آموزشهای

مارکسیسم - لنینیسم بنا نهاده و نمی تواند هم بنا شود. و بالاخره درست از همین روست که
" تنها مارکسیسم - لنینیسم خلق میتواند و باید رسوخ در ناشناخته ها را تا همین
کند و تنها دانشمندان علوم اجتماعی میتوانند و باید بد مسایل بفرنج زمان و
رشد و تکامل سوسیالیسم پاسخ دهند . و لا غیر " .
عبارت فوق حکمی است صحیح که آ . با کولف مقاله خود در باره " نوسازی علوم اجتماعی
(این مقاله در جزوه " واقعیت های جدید " گام های نو و مارکسیسم - لنینیسم خلق به چاپ
رسیده است) را با آن تمام میکند .

جمشید - تیر ماه ۶۷

نقش بولتن در تامين وحدت سازمان

از مدتی پیش گفته می‌شده که عده‌ای از رهبران سازمان با مشارکت اعضا در تعیین سرنوشت آن مخالفت می‌خواهند. سرنوشت سازمان را در پشت درهای بسته کمیته مرکزی رقم زدند. اخباری در مورد تحریم بولتن توسط عده‌ای از رهبری سازمان منتشر می‌گردید.

ناگزیناً رزهایی‌های مختلفی از نقش بولتن در تامين وحدت سازمان مطرح بوده است. مقالات چندی که در بولتن‌های اخیر درباره موازین زندگی درون حزبی درج شده معتقدند که بولتن عامل اصلی حفظ وحدت سازمان در شرایط کنونی است. از جمله مقاله "دمکراسی و سازش موازین حزبی" انتشار بولتن را "یک نقطه تحول کیفی در مسیر تکامل دمکراسی درون سازمانی" می‌دانند و نقش آنرا در تامين وحدت سازمان می‌ستایند.

برای پی بردن به ماهیت اختلافاتی که در پیرامون بولتن کنونی وجود دارد ضروری است که برخی جنبه‌های اصلی مبارزه درون حزبی در حزب طبقه کارگر مورد بحث و گفتگو قرار گیرد. یکی از وجوه دمکراسی درون حزبی تا مین امکان مشارکت گسترده اعضا در تدوین برنامه و اساتمه و خط مشی سیاسی آن است. تا مین مطلوب این شرایط امری صرفاً آزادی نبوده و به شرایط عینی مبارزه و امکانات مختلف حزبی نیز مربوط است.

ولی علیرغم عوامل محدودکننده رهبری حزبی موظف است مکانیسم‌های ضروری برای تامين مشارکت فعال اعضا در تعیین راستاهای اساسی سیاست حزب فراهم سازد. شیوه‌ها و اشکالی که برای تحقق این هدف بکار گرفته می‌شوند، ثابت و همیشگی نیستند، تغییر شرایط و پیدایش نیازهای جدید لازم به تغییر این اشکال منجر می‌گردند.

در جریان مباحث مربوط به اشکال مختلف تامين مشارکت فعال اعضای سازمان اختلاف نه بر سر وجود نبود مباحث فکری در حزب بلکه مناسب‌ترین شیوه‌های حزبی تحقق امر فوق بود. اختلاف در مورد این شیوه‌ها اهمیت اصولی و جنبه بارزایدئولوژیک داشت. بحث بر سر این بوده و هست که کدام شیوه حزبی و راه‌گشا است؟ کدام شیوه و روش به شکل‌گیری اراده واحد و احیای تامين وحدت سازمان منجر می‌شود و کدام شیوه در جهت عکس عمل می‌کند. همه رفقا هر کدام به شکلی از اشکال ضرورت مباحث گسترده با شرکت همه اعضا را می‌پذیرفتند. در آن هنگام تمرکز بخش مهمی از انرژی‌ها، سربرای پاسخ به سوال فوق‌موضوعیت بحث بود. برای اینکه در مورد ماهیت اختلافات در این باره به قضاوت صحیح دست یابیم ابتدا ضروری است، معیارهای حاکم بر مبارزه درونی حزب طبقه کارگر را روشن سازیم.

معیارهای حزبیت یک نشریه ویژه مبارزه درون حزبی

در جهان امروز هیچ نشریه سیاسی، تبلیغی، تئوریک و... را نمیتوان یافت که از ضوابط و معیارهای معینی پیروی نکند این امر به طریق اولی در مورد نشریات و وابسته به احزاب سیاسی بیشتر صادق است. حقیقت اینست که کلیه معیارهای ناظر بر انتشار این نشریات همگی در تحلیل نهایی دارای مضمون و جهت‌گیری روشن طبقاتی هستند. نشریه "بی طرف" وجود ندارد. این امری بدیهی است که برخوردار طبقاتی و از موضع جهان بینی طبقه کارگر با هر هجاری، با پدیده مضمون اصلی مادر بررسی اختلافات موجود پیرامون دلایل موافقت یا مخالفت با بولتن کنونی قرار گیرد.

ما در تعیین ضوابط و معیارهای ناظر بر یک نشریه حزبی و ویژه نشریه مباحثات درونی، محقق و موظفیم که جانبدار و متمکن بر اصول اعتقادات خویش رفتار نکنیم.

در مورد نشریه مباحثات درونی این معیارها باید به گونه‌ای باشند که در تعیین تامين مشارکت همه اعضا به تقویت وحدت و روزمندی و شکل‌گیری اراده واحد منجر شوند.

حزب طبقه کارگر مهمترین سلاح این طبقه در تحقق اهداف دور و نزدیک آن است. اگر هدف اصلی تامين مداوم روزمندی و تحقق اراده واحد است، پس حفظ آن مشارکت مجاز و اصولی است

که به وحدت و استحکام صفوف حزب مدرسانند اینک آنرا تضعیف و تخریب کند. بدین جهت ضروریست که مشارکت حزبی در مباحث درونی و نشریه‌ای که چنین مشارکتی را سازمان می‌دهد مشروط به معیارهای حزبی باشد. بی‌بینی بین معیار را زیاده‌گام‌ها را رکنیسم لنینیسم چگونه اند؟

اولین معیار ممنوعیت پلورالیسم ایدئولوژیک در مباحثات درون حزبی است. آزادی ابراز عقیده در حزب به مفهوم پذیرش پلورالیسم ایدئولوژیک نیست. مرزهای بحث و گفتگو در حزب طبقه کارگر مثل هر حزب طبقاتی دیگری نامحدود نیست. همانگونه که یک حزب بورژوازی تبلیغ و ترویج اصول مارکسیسم - لنینیسم و سازمان دادن فعالیت حزب بر اساس جهان بینی علمی را مردود می‌شمارد، حزب طبقه کارگر نیز نمی‌تواند به بدست خود مروج اصول و جهان بینی بورژوازی و خرده بورژوازی باشد. تعدد جهان بینی ها در حزب طبقه کارگر مردود است و مانعی توانیم آنرا به رسمیت بشناسیم. بدیهی است که تحت شرایط خاصی ممکن است عناصر خالص اپورتونیست بانفی اصول جهان بینی علمی مبارزه مرامی را به حزب تحمیل کنند.

ولی چنین احتمالی نمی‌تواند نافی ممنوعیت پلورالیسم ایدئولوژیک در حزب باشد. ما به دست خود مجاز به بازگذاشتن راه ترویج ایدئولوژی طبقات دیگر در حزب نیستیم. اگر بدون بحث و مبارزه ایده‌ها در درون حزب خصلت رزمندگی آن شدیداً آسیب می‌یابد، با پذیرش اصل تعدد جهان بینی ها، حزب طبقه کارگر در بهترین حالت به جبهه‌ای از نیروهای مختلف انقلابی تبدیل شده و اصلت طبقاتی خویش را از دست می‌دهد.

لنین آموزش می‌دهد که "ما آزادی عقیده را در داخل حزب مجاز شمرده ولی به آن محدودی قابل هستیم" محدودی لنین برای آزادی مطرح ساخت روشن بود و ی ضمن تاکید مکرر بر ضرورت آزادی مباحثه و انتقاد، هم محدود و هم کیفیت رهبری آن را روشن ساخت :

"... ما قصد آنرا نداریم تا ارگان خود را به ذخیره‌گاه جهان بینی‌های مختلف بدل سازیم برعکس ما آنرا چنان رهبری می‌کنیم که در آن، جهت و سمت گیری جدا مشخص و معین حکم فرما باشد... این جهت گیری را به صورت خلاصه با یک کلمه یعنی مارکسیسم می‌توان بیان کرد، ضرورتی احساس نمی‌شود تا به آن چیزی اضافه نمائیم، زیرا ما طرفدار پیگیری تکامل اندیشه‌های مارکس و انگلس بوده و بصورت مسلم و قاطع آن اصلاحات مبهم اپورتونیستی را تکذیب می‌نمائیم که اکنون با تلاشهای برنشتین و استرووه... مدروزر گردیده است (کلیات آثار جلد ۴ - صفحات ۸ - ۱۳۵) ..."

"آزادی انتقاد به مفهوم آزادی مثنی اپورتونیستی و تبدیل سوسیال دمکراسی به حزب دمکرات اصلاح طلب و آزادی اندیشه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی در سوسیالیزم نیست". (کلیات آثار جلد ۶ ص ۹)

قبل از لنین انگلس نیز بر نکات فوق انگشت گذاشته وی در عین تاکید بر اخلاق حزبی در مباحثات، محدوده انتقاد را مشخص ساخت. این محدوده از نظری همان "برنامه و تاکتیک حزبی" بود. نتیجه بگیریم، بحث آزاد و گسترده حول برنامه و تاکتیک حزبی و رهبری آن با جهت گیری مشخص طبقاتی مهمترین^{ترین} در تنظیم مبارزه درون حزبی است. از این دیدگاه، مباحثه و انتقاد دلالق و سازنده در جهت تکامل و غنای اصول بنیادی - برنامه امری ضرور و بلا مانع است. بدون چنین مباحثه‌ای تعمیم تجربیات جدید مبارزه انقلابی، نتایج نویسن دست آوردهای علمی و واقعیات جدیدی که در چرخه رچوب شرایط تاریخی - جهانی معا همیشه در حال پیدا - بیش و گسترش اند، تکامل پیگیر اصول بنیادین مارکسیسم - لنینیسم ناممکن خواهد بود.

حزب یک ارگان^{انگاری} نیست زنده است و بنا بر این همیشه در معرض تاثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارد. به همین خاطر هنگامی که مباحثه به عرصه اصول گسترش می‌یابد ممکن است عقاید و تمایلات اپورتونیستی تحت پوشش ضرورت تکامل اصول و دیدگاه‌های بنیادی، گام به گام به نفع جهت گیری طبقاتی و تجدید نظر در اصول جهان بینی ما مبادرت کنند. ولی به قول لنین "انحراف هنوزیک جریان رسیده نیست، می‌توان بر آن غلبه کرد."

تجربه نشان می‌دهد که تنها در پیروسه تکامل و تعمیق مباحث آغاز شده، علایم قطعی جهت گیری‌های اصولی متضاد با واحدی نیکنه کدام یک درجه جهتی سیر می‌کنند مشخص می‌گردد. البته علایم اولیه جهت گیری‌های متفاوت در همان آغاز بحث نیز می‌توانند تا حد معینی قابل تشخیص باشند، ولی سیمای واقعی نظریات و عقاید

متضادش می‌تواند با تعمیق بحثها رخ بنماید. در این پروسه است که می‌توان به مبارزه آشکار و قطعی در جهت اثبات جهت گیریهای اپورتونیستی دست زد و به طور همه جانبه ماهیت اختلافات را در معرض قضاوت مستقل اعضای حزب و جامعه قرار داد.

رهبری حزبی به هیچ وجه نمی‌تواند دنبال مبارزه‌ای که بر سر اصول درمی‌گیرد به صرف اینکه نیت چنین مبارزه‌ای تا میندمکراسی، مشارکت اعضا و... و تکامل خلاق اصول است بی‌تفاوت باشد. پرنسیپ طبقاتی حکم می‌کند که جهت گیری مشخص و روشن، نظارت دائم و مراقبت گام به گام بر این مبارزه اعمال می‌شود. ببینیم این امر چگونه تحقق می‌پذیرد؟ راهنمای عمل و اسلوب آن چگونه است؟ اگر صحبت از یک حزب مارکسیستی - لنینیستی است، راهنمای عمل، این اعمال جهت گیری طبقاتی روشن نظارت و مراقبت و هدایت مباحثه درون حزبی اساساً برنامه حزب است، که از یک سو کلی تریسسن دیدگاهها و اصول مورد پذیرش حزب و از سوی دیگر نتیجه انطباق آنها بر شرایط مشخص یعنی استراتژی و تاکتیک حزبی را در بر می‌گیرد.

ولی شرایطی در زندگی احزاب پیش می‌آید که چنین برنامه‌ای هنوز مدون نشده و پروسه بحث برای تدوین آن در جریان است (یا باید جریان یابد). در این شرایط نیز تعیین مابینی و احزابی بحث و گفتگوی گسترده ضرورت حتمی و اجتناب ناپذیر دارد. اگر حزب می‌خواهد واحدی باشد و از جریان یافتن روند آزاد مبارزه ایدئولوژیک به مفهوم غیر مارکسیستی آن پیشگیری کند باید رهبری آن مابینی واحد ضروری برای بحث ارائه دهد. در صورتی که این امر به کلیلی تحقق نپذیرد مبارزه درون حزبی ناگزیر سیر تشنج و تفرقه را طی خواهد کرد و شاید بعداً هیچ معجزه‌ای نتواند ما را نجات دهد.

نمونه روش فوق را می‌توان در زندگی تمام احزاب جدی مشاهده نمود. از جمله در این مورد می‌توان به پروسه‌ای که قبل از کنفرانس ۹ احزاب کمونیست شوروی جریان یافت انگشت گذاشت. همگی ما می‌دانیم که در حزب کمونیست شوروی نظریات متفاوت و گوناگونی در مورد چگونگی تسریع رشد اقتصاد - اجتماعی کشورها اجزا برآزمی‌شود. بر سر این امر بحث‌های جادو دماغی در مطبوعات حزبی و غیر حزبی از مدت‌ها پیش در جریان بوده. رهبری حزب مدتی قبل از برگزاری کنفرانس سندوا حدی را به بحث عمومی در حزب و جامعه گذاشت و بعداً در کنفرانس بر اساس نتایج مباحث انجام شده آنرا تکمیل و تصویب نمود.

بنابراین بحث گسترده و امر مشارکت فعال اعضا باید حول اسناد واحد حزبی متمرکز گردد. رهبری حزب موظف است ضمن تکامل اسناد خویش در جریان بحث از کلیت آن در مقابل نظرات و عقاید دیگر مدافعان مابینی آنرا توضیح و به بحث خلاق دامن بزند، و با جهت گیری‌های مبهم یا متضاد با جهت مشخص مارکسیستی - لنینیستی به مبارزه‌ای آشکار و اصولی بپردازد.

روش فوق مفهوم عملی اعمال رهبری بر مبارزه درون حزبی با سمت گیری روشن طبقاتی است. بدون آنکا؟ پی گیری خدشه به چنین اسلوبی سخن از تکوین اراده عالیتر در حزب و تقویت وحدت صفوف آن بی‌معناست. مبارزه درون حزبی هیچگاه در خلاء جریان نمی‌یابد. این مبارزه بخصوص برای احزاب غیر حاکم در شرایط محاصره همه جانبه دشمنان طبقاتی صورت می‌گیرد. مبارزه ایدئولوژیک دشمنان طبقه کارگر بر علیه حزب آن - می‌تواند بر مبارزه درون حزبی تاثیر بگذارد، اگر حزب بخواد کمترین آسیب از هفت خوان گردنه‌های لغزش و انحرافاتی که مبارزه ناگزیر طبقاتی در جامعه بر سر راه آن می‌گستراند، بگذرد تنها از طریق اتکا به اسلوب فوق به تندرستی و نیرومندی و وحدت اراده عالیتر و اتحاد عمل یکپارچه و استوار و صفوف حزب دست خواهد یافت.

تجربه نشان داده که عدم اتکا به اسلوب فوق پیامدهای ناگواری به دنبال خواهد داشت. در چنین صورتی زمینه‌های تشنج و تفرق در صفوف حزب گسترش خواهد یافت، دسته بندی و فراسوئیسم نطفه خواهد بست، روحیه اتکا به حاصل کار و خرد جمع تضعیف شده و راه بروی پذیرش و غلبه روحیات انفرادی دشمنانه بر صفوف حزب باز خواهد شد. چنین پدیده‌های مخربی بر کار بیرونی حزب تاثیر می‌گذارد. کار بیرونی حزب کاهش یافته و به تدریج به حالت تعطیل درمی‌آید و بر چنین زمینه‌ای نظریات سکتاریستی که هرگونه گسترش کار بیرونی را به حل مسائل درونی مربوط می‌سازند به طور جدی حزب را تهدید خواهد کرد. و بدین ترتیب مباحثه و گفتگوی گسترده که وسیله‌ای ضروری برای تحکیم و تقویت اراده واحد و زمینه ساز گسترش اتحاد عمل فشرده و یکپارچه حزب در

پیکار بیرونی است از هدف اصلی دور شده و به ما نعی جدی برای کار بیرونی حزب بدل خواهد گشت .

نشریه ویژه مبارزه درون حزبی نمی تواند وسیله تبلیغاتی طرفین بحث باشد :

این نشریه ویژه مباحثات نظری است ، حزب نمی تواند ندونبا یداجازه دهد چنین نشریه ای به وسیله ای برای تبلیغات ، افشاگری ، سیاسی طرفین بحث و ارضای تمایلات خودپرستانه و شهرت طلبی فردی گروه معینی از حزب تبدیل شود . روحیات و تمایلات متاثر از ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی و خرده بورژوازی در همه حال کم بیش در حزب موجود هستند . این روحیات در شرایط بحران بستر مناسبی برای بروز پیدا می کنند . رهبری حزب نباید اجازه دهد که چنین روحیاتی با سوء استفاده از امکانات بحث آزاد به پایمال کردن اخلاق حزبی ، روحیه رفاقت و کار جمعی ، به ارضای تمایلات شخصی یا گروهی و پراکندن فساد و ... در حزب بپردازند . ضرورتی از قبیل مطلع ساختن اعضا ، از افکار و عقاید و سوابق و خدمات و اشتباهات رهبران نباید به محملی برای تبلیغ شخصی بر له یا علیه اعضای رهبری در این نشریه تبدیل شود . برای ارائه شناخت به اعضا از سوابق و اشتباهات و خدمات رهبران باید کمات نیمه های دیگری بکار گرفته شوند . نشریه درون حزبی نمی تواند چنین وظیفه ای را بر عهده بگیرد .

اگر هدف واقعا اطلاع همه حزب از عقاید و نظریات گوناگون است ، و اگر هدف سوء استفاده از نشریه برای ارضای تمایلات شخصی و گروهی و تقویت و تضعیف این یا آن شخص نیست ، در این صورت دیگر چه نیازی به استفاده از توریته شخصی و موقعیتهای حزبی برای پیش راندن نظریات مختلف وجود دارد . هم چنین ایسن نشریه نمی تواند ندبه وسیله ای تبلیغاتی بر علیه رهبری حزب تبدیل شود و تحت پوشش انتقاد و مباحثه آزاد عده ای اجازه یابند به مبارزه سیاسی با رهبری حزب بپردازند .
رهبری حزب وظیفه دارد با نظارت دقیق بر نشریه آنرا صرفا در جهت مبارزه و مباحثه نظری سالم و خلاق عقاید گوناگون هدایت نماید .

اینها هستند مهمترین معیارهای که باید بر مبارزه درون حزبی از جمله نشریه ویژه این بحثها نظارت کنند . این معیارها با یکدیگر پیوند دارند گانیک داشته و نقض یکی به نفع دیگری می انجامد و در نتیجه مباحثه درون حزبی از مسیر هدفمند خویش منحرف می شود . تجربه کوتاه مدت انتشار بولتن کنونی مصداق این حقیقت است .

آیا بولتن کنگره بر معیارهای فوق منطبق است ؟

عده ای بر این عقیده اند که بولتن کنگره نقش بالنده در حیات سازمان داشته و محصول مبارزه ای بوده که بخشی از رهبری و تشکیلات سازمان بر علیه نیروهای حافظ سانسنترا لیزم - بوروکراتیک پیش برده اند . تاکنون به خاطر اجتناب از تشدید مشاجرات غیر ضروری و ایجاد فضای مساعد برای بحث های سازنده در مقابل این تبلیغات بی اساس که به دنبال تمایلات گروهی رواندسکوت شده بود .

اکنون وضع سازمان به گونه ای است که دیگر سکوت جایز نیست و لازم است تمام حقایق برای قضاوت اعضای سازمان به طور آشکار گفته شود . ابتدا ضرورت است به سابقه مباحثات موجود در مورد بولتن بازگردیم . طرح اولیه بولتن کنونی در پاییز ۱۳۴۵ توسط شعبه ترویج تهیه گردید . این طرح در بین اعضای کمیته . م به بحث گذاشته شد و جلسات مشورتی پیرامون خود طرح و اصول ناظر بر انتشار آن تشکیل گردید . در این جلسات نظرات متفاوتی ابراز شدند .

بحث مرکزی این بود که کدام اشکال و شیوه های بحث قادر است مبارزه ای خلاق ، سازنده و هدفمند را با مشارکت اعضای سازمان در جهت شکل گیری اراده واحد در قالب برنامه و اساسنامه واحد هدایت نماید . منظورا از این روشها اشکال مختلف و متفاوت مباحثات کتبی یا شفاهی نبوده بلکه آن ضوابطی بودند که باید ناظر بر هدایت گرمباحث درونی باشند . اختلاف نظر ها به هیچ وجه بر سر پذیرش یا عدم پذیرش مشارکت اعضای سازمان در تعیین سرنوشت کنگره آتی نبود . مروری بر صورت جلسات آن ایام به روشنی حقیقت فوق را ثابت می کند .

در جریان جلسات مشورتی و به هنگام بحث نهایی در جلسات ه . س دوگرا پیش روشن در مورد معیارها و ضوابط ناظر بر بولتن مباحث به وضوح مشا هده می شد . گرا پیشی که خواهان اغفال رهبری حزبی بر مباحثات کتبی

بودگرایشی که چنین امری را قبول نداشت و آن را مصلح آزادی و دمکراسی درون حزبی و مشارکت گسترده اعضا می‌دید.

عده‌ای معتقد بودند که هیچ محدودیتی در انتشار نظریات رسیده مجاز نبوده و بولتن محل دفاع رهبری سازمان را مواضع پلنومهای ک.م. نیست. نظریات به کلی مخالف این مصوبات می‌توانند در بولتن درج شوند ولی رهبری نمی‌تواند درهما نشریه به آنها پاسخ گفته و مواضع خویش دفاع نماید. افراد معتقد به این مواضع بطور مشخص از مواضع پلنومها دفاع کنند، اختصاص ارگان معین برای این امر ضروریست. ۱۰۰۰ اگر به صحت مواضع خویش اطمینان داریم بگذاریم حتی رویزیونیستها هم در بولتن مقاله بنویسند. آنان می‌گویند شایسته تا پیل باطنی خویش به جلوگیری از هر نوع جهت گیری مشخص در رهبری مبارزه درون حزبی را به کرسی نشانده و ک.م. سازمان را به مثابه یک ارگان جمعی از انجام وظایف خویش در این مبارزه معاف کند. بعضی از رفقای متعلق به این گرایش در حرف و کلیات از رهبری مبارزه درون حزبی سخن می‌گفتند ولی به طور مشخص از پذیرش حق رهبری سازمان در اعمال جهت گیری روشن و معین بر این مبارزه طفره می‌رفتند.

این بود اصلی ترین حقیقت مورد اختلاف در رهبری سازمان پیرامون بولتن کنگره.

متاسفانه در هنگام تصویب طرح بولتن دره.س هیچکدام از معیارهای اصولی که رهبری سازمان را قادر به هدایت مباحثات درونی سازمان تصویب نرسیدند. عدم تصویب این معیارها این واقعیت را آشکار ساخت که عده‌ای از رفقا بولتن را به مثابه وسیله‌ای برای مبارزه بر علیه مواضع رهبری سازمان و جهت گیریهای کلی اسناد پلنومها تلقی می‌کنند و اساساً منظور آنان از شعارهای دمکراتیک در مورد مشارکت اعضای سازمان در تعیین سرنوشت آن همین معنی است. بدین جهت، پیشنهادات معینی که در زمینه تأمین حق رهبری سازمان به مثابه یک ارگان برای دفاع از جهت گیریهای اصولی اسناد پلنوم ۶۵، در بولتن مطرح شد تصویب نشدند. پیشنهادی که مسئولین کمیته‌ها و واحدهای مختلف سازمان را به دفاع از مواضع پلنوم وسیع ۶۵ در ارگانهای تحت مسئولیت خویش موظف می‌کرد تصویب نگردید.

پیشنهادی که متوجه بستن راه سوءاستفاده از بولتن برای تبلیغ بر علیه اعضای رهبری و پیشرانندنظرات با استفاده از تئوریه شخصی و نام و عنوان و موقعیت حزبی بود، حذف گردید و بالاخره پیشنهادی که معتقد بود به علت زیر سوال رفتن مواضع پلنوم ۶۵ ضروریست که ابتدا یک بار دیگر جهت گیری کلی رهبری سازمان نسبت به مسایل اصولی مشخص شده و مبای و احداث جدیدی برای شروع بحث‌ها تهیه شود و سپس بحث‌ها در تشکیلات سازمان آغاز گردد، مورد توجه قرار نگرفت.

دلایل مختلفی برای حذف ضوابط و معیارهای پیشنهاد شده در جلسات و خارج از جلسات مطرح شدند که من مهمتترین آنها را ذکر می‌کنم. گفته شده که اگر رهبری سازمان می‌خواهد مواضع پلنوم دفاع کند در نشریه کار به این امر پردازد، رفقا بخوبی واقف بودند که چنین امری تعارفی بیش نیست. ه.س سازمان به مثابه ارگان ک.م. دیگر مدافع مواضع پلنوم ۶۵ نبود چون بخشی از رفقا آن مواضع را نفی کرده بودند. هر نوشته‌ای که برای درج در کار جهت مدافعه از اسناد پلنوم ۶۵ تهیه می‌شد، سرنوشتش از پیش معلوم بود و مورد تصویب ه.س قرار نمی‌گرفت. گذشت زمان این حقیقت را اثبات کرد. هنگامی که درج تعدادی مقالات افشاگرانه که برای درج در نشریه بولتن ارسال شده بود (و یا ضوابط ناکافی موجود بولتن هم انطباق نداشت) دره.س سازمان مورد بحث قرار گرفت و برای درج آنها اصرار به عمل آمد. از سوی برخی رفقا پیشنهاد گردید که این مقالات به همراه نظر مختصر ه.س درباره آنها انتشار پیدا کند. این پیشنهاد مورد مخالفت قرار گرفت و بار دیگر روشن گردید که ه.س سازمان از هرگونه حقوقی برای دفاع از مواضع پلنوم ۶۵ عملاً محروم شده است.

در دفاع از حذف ضابطه دوم گفته می‌شد که این اصل در اساسنامه سازمان هم وجود دارد و علاوه بر این کسی که در بولتن مقاله می‌نویسد چنانچه بولتن در حوزة تحت مسئولیت بپردازد. معنی عملی استدلال فوق این بود که اعضا و مسئولین حق دارند مواضع شخصی خود را نه فقط در ارگان سازمانی خویش بلکه در سطح هریک از اعضا دیگر سازمان تبلیغ و ترویج کنند و بدین ترتیب سازمان به مثابه یک تشکیلات حزبی

که در وجود کمیته‌ها و حوزہ‌های مختلف تجسم پیدا می‌کردن می‌شده و به جای آن جمعیتی بی شکل که هماره آن می‌توانستند به اشکال، دخواه خویش و اردهرگونه مناسبات تحت پوشش بحث و هم‌فکری شوند، ایجاد می‌گردید. حذف این ضابطه در واقع یکی از تجلیات تمایلی بود که حزبیت را مورد تردید قرار می‌داد و تحت پوشش مبارزه با بوروکراسی زمین را برای تضعیف هر چه بیشتر وحدت صفوف سازمان و رسمیت بخشیدن به حیات و فعالیت گروهها و دستجات مختلف آماده می‌ساخت.

درفنی الزام‌عنا صرهربری به استفاده از نام مستعار، ضرورت کسب شناخت اعضا از هبران برای فراهم کردن زمینه انتخاب "طبیعی" رهبری آینده درکنگره مطرح می‌شد. هدف روشن بود، عده‌ای از رفقا در تدارک مبارزه برای کسب "قدرت" و مسئولیت‌ها و مقامات رهبری در سازمان بودند. چنین مبارزه‌ای - و سایر خاص خود را می‌طلبید، بولتن مباحث درونی می‌توانست به عنوان تربیونی موثر در این جهت مورد استفاده قرار گیرد. سیرو قایق بین واقعیت را اکنون دیگر به روشنی و با تمام چهره نشان داده است.

تاکنون توجیحات بسیاری تحت پوشش ضرورت شناخت رهبران توسط "اعضا" مورد تکیه عده‌ای از رفقا قرار گرفته است. در اینکه اعضای سازمان با پیدر هبران خویش را با شناختندشکی نیست و لسی اختلاف بر سر مضمون این شناخت و شیوه شناختن آن است. پاسخ به چند سوال می‌تواند ما هیت اختلافات در این زمینه را روشن سازد:

- ۱ - آیا این آراء و عقاید هستند که با پیدر معروض قضا و تنا عضا قرار گیرند تا آنان با مقایسه آزادانه ایده‌های مختلف در تعیین راستاهای اساسی سیاست سازمان شرکت جویند؟
- ۲ - آیا اعضای سازمان بدون اطلاع از اسم و رسم و موقعیت حزبی صاحبان نظرات مختلف می‌توانند رهبران صالح و مورد نظر خویش را در اجلاس‌های عالی سازمان انتخاب کنند؟
- ۳ - برای اینکه اندیشه‌ای آراء و آذهان اعضای سازمان را فرا گیرد، استفاده از توریته شخصی صاحبان اندیشه و موقعیت و مقام حزبی آنان مجاز است؟

اگر صحت علمی و استحکام تئوریک اندیشه‌ای بتواند اعتماد اعضای سازمان را بخود جلب کند و روشن است که اکثریت نمایندگان شرکت کننده درکنگره از پیروان این اندیشه خواهند بود. و این اکثریت در - کنگره برنامه و سیاست و صاحبان اصلی این اندیشه را به کرسی خواهند نشاند. علاوه بر این درکنگره فرصت ضرور برای اطلاع از خطاها، خدمات و سجا یای اخلاقی و شخصی و نقش هر یک از رهبران در پروسه مبارزه - درون حزبی و بیرون حزبی، می‌تواند فراهم شود.

اگر واقعاً صاحب نظری به حقانیت ایده‌های خویش مطمئن است دیگر چه نیازی به استفاده از نام و عنوان حزبی در معرفی عقیده و نظر به اعضای تشکیلات خواهد داشت؟

بدین ترتیب انگیزه واقعی اصرار بر استفاده از نام و عنوان در مبارزه درون حزبی روشن است. استفاده از توریته، سابقه و عنوان و موقعیت حزبی به جای توریته اندیشه برای جلب اعضای سازمان و در عین حال "چهره سازی" برای آینده‌ای که آستن احتمالات گوناگون است.

اختلاف مهم دیگر این بود که آیا کدام یک از اشکال مختلف مباحث هدفمندی و حزبیت مباحثات و مهمتر از آن نامین مشارکت گسترده اعضای سازمان مناسبند. در پاسخ بسه این موضوع سه گرایش کم و بیش روشن بروز کرد:

- ۱ - گرایشی می‌کوشید حزبیت و هدفمندی مباحث را تحت الشعاع اصل مشارکت گسترده اعضا قرار دهد. این گرایش جلوه دیگری از تمایل به حذف حقوق و وظایف رهبری سازمان در مباحث درون حزبی بود.
- ۲ - گرایش دوم ضمن تاکید بر اصل حزبیت و رهبری و هدفمندی مباحث درونی اشکال نامناسبی را پیشنهاد می‌کرد که یا کار بست آنها در داخل کشور نامقدور بود یا حقوق بیشتری برای کادرهای سازمان در نسبت به اعضا پیش بینی می‌کرد. این گرایش وزن ضعیفی دره. س. وک. م. سازمان داشت.

۳ - گرایش سوم با تکیه بر راهبردی و هدایت مبارزه درون حزبی بر اشکال مشارکت گسترده اعضا تا کیدمی و زیند، اختلافات دیگری هم مطرح بود که به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از آنها می گذریم.

بولتن کنونی از آرای کافی برای انتشار برخوردار نشد. دبیر اول سازمان با توجه به فضای نامناسب موجود آن زمان و با هدف بازگردن راه برای شرایطی که بتوان، اختلاف نظرها را در فضای سالم تری مورد گفتگو قرار داد. . . . به انتشار بولتن رای داد. متأسفانه رفقای ما حاضر نشدند حتی ضوابطی در حد روشن کردن مضامین هر شماره بولتن جهت تمرکز بحث ها حول مسایل اصلی و مرحله بندی بحثها را بپذیرند. اکنون می توان بعد از گذشت یک سال و اندی از تصویب بولتن به قضاوت در مورد ثمرات آن نشست. دیگری از بی اثبات نداد که بولتن فعلی در جهت تکوین اراده و وحدت امین وحدت عمل در صفوف سازمان تاثیر نکرده است. ستایش و تمجید از بولتن قادر نیست این حقیقت را در سایه قرار دهد. این بولتن فاقد معیارهای ضروری که باید مبارزه درون حزبی را تنظیم و هدایت کند و آن را به نتیجه برساند بوده است. و به همین جهت به وسیله ای برای دور کردن هر چه بیشتر گرایشات متفاوت فکری، تا زادن اختلافات به تمام عرصه ها، حاکم کردن فضای غیر سازنده و مخرب در بحثها و تبلیغ تمایلات شخصی و گروهی و . . . بدل گشته است.

بولتن می توانست نقش عکس داشته باشد در صورتیکه عده ای از رفقا اهداف و تمایلات گروهی را با مصالح کل سازمان در دنیا میخند و معیارهای اصولی مبارزه درون حزبی را می پذیرفتند. اگر معیارهای فوق تصویب می شد، این بولتن می توانست نقش مهمی در تکوین اراده و احدت مکی بر اصولیت (و نه سازش) ایفا نماید.

متأسفانه، بانفی ضرورت اعمال رهبری بر بولتن عملاً زبان بزرگی متوجه وحدت و یکپارچگی سازمان گردید. گذشت زمان نشان داد که ترجیح تمایلات گروهی به حزبیت و مصالح سازمان راه غلبه بر بحران را باز نخواهد کرد و نگشودن راه به چنین تمایلاتی تحت پوشش های "دمکراتیک" نمی تواند آبروی دردهای سازمان باشد. مقاله "دمکراسی . . ." با خردستی انتشار بولتن را به مثابه نقطه عطفی در سیر تکامل دمکراسی درون سازمان می ستایند. باید گفت که این نقطه عطف واقعیت دارد ولی در جهت معکوس نظر مقاله "دمکراسی . . ." این نقطه عطف قبل از هر چیز پیروزی تمایلات آنارکو- لیبرالی در مقطععی از حساسترین مراحل بحران سازمان منعکس می سازد. چنین تمایلاتی موفق شدند برای گسترش خود در سازمان تریبون مطلوب و قانونی بدست آورند. عملکرد بولتن فعلی در درجه اول در خدمت گسترش همین تمایلات بوده و سازمان به مثابه یک کل ارگانیک و یکپارچه از این عملکرد متضرر می گردد. در سایه این "دستاورد" اکنون دیگر اصل کار جمعی به عنوان کلید حل معضلات تئوریک مورد نفی قرار گرفته است.

گفته می شود که بولتن مهمترین عامل وحدت سازمان در شرایط کنونی است. نظر مقاله "دمکراسی . . ." نیز همین است. باید واقعاً پرسیده شود سخن از کدام وحدت در میان است؟ نویسنده مقاله "دمکراسی . . ." قطعاً از این واقعیت به طور کافی آگاهی دارد که مرکز ثباتی نوین اتوریته و رهبری از صدر تا ذیل دستگانه م. و تشکیلات خارج از شوروی چه پروسه ای در شرف نمودن خود داشته داده و اکنون به چه ترتیبی در مقابل اتوریته رسمی و قانونی سازمان قدراً فرشته اند؟ این مراکز آمدنی پیش به مبارزه ای پی گیری استفاذه از تمام اشکال و روشهای غیرمجاز حزبی بر علیه قانونیت و مشروعیت رهبری و تصمیمات آن برخاسته اند. تحت تاثیر عملکرد آنها در تشکیلات، وحدت حزبی شدیداً لرزان شده و یکپارچگی سازمان دچار مخاطرات بسیار جدی گشته است. این مراکز ثباتی و نیرومند خود را بردستگاه رهبری سازمان اعمال کرده و بر سمت گیری ها و آراء و نظریات عده ای از اعضای رهبری تا ثیرات عمیق برجای می نهند.

در مقاله "دمکراسی . . ." نشانی از واقعیات تلخ فوق به چشم نمی خورد! دعای نقش وحدت بخش بولتن "با چشم بستن بر این واقعیات در جهت ثبات و خویش بر آمده است. با پنهان کاری و هر سازی حقایق تا آن حدی بازگویی شکلی توصیف شده اند که حقانیت نظر گروه خاص و معینی را اثبات کنند؟ با روشهای کهنه و نادرست در پوشش های "نویسن" به اعضای سازمان عرضه شده اند در این میان راه حل مقاله "دمکراسی . . ."

برای غلبه بر بحران از همه بیشتر جلب توجه می‌کند. نویسنده مقاله با منسوب کردن مخالفین فکری خویش به "بوروکرا تیسیم" و مدافعان سرسخت سانترالیزم - بوروکراتیک "تحقق تمایلات درونی خویش را راه حل بحران معرفی می‌کند. پیام مقاله در این زمینه به اعضای سازمان رامبتوان چنین خلاصه و بیابان کرد که:

"ما طرفداران گرایش "نوین" مدافعان واقعی دمکراسی، پویایی و بالندگی سازمان هستیم ولی عده دیگری از رهبران خواهان حفظ سازمان در سطح سالهای ۶۱ - ۶۰ هستند. آنها مسئولین اصلی بحران کنونی، خواهان بستن زبانهای حقیقت گویتفتیش اندیشه حقیقت جو، مخالف دمکراسی و انتخاب طبیعی و دریک کلام مدافع سانترالیزم - بوروکراتیک هستند. اساسنامه اخیر محصول مسازای آنان با شرایط جدید است، گول این مانور را نخورید، پرچمهای نجات سازمان تنها در دست ما گرایش "نوین" است. برای تصفیه حساب قطعی با مخالفین ما آماده شوید. رهبران طرفدار سانترالیزم - بوروکراتیک با سدر کردن پروسه انتخاب طبیعی و... به نایب بر مسئولیت های رهبری تکیه زده اند. برای حل بنیادین بحران - کنونی با پیدایش آنان راحت شد. افشاء و طرد آنان از رهبری (و البته بعدا هم از سازمان) تنها راه نجات سازمان است و..."

کسانی که در مورد حقیقت پیام فوق تردید دارند کافی است یک بار دیگر به مقاله "دمکراسی و... رجوع کنند. اگر واقعا فاصله شعار و عمل سخن و بحثی در بین باشد باید تفاوت، ارائه آگاهی با تحریک احساسات، بحث خلاق و رقیقانه با افشای و تبلیغات، وحدت طلبی با تفرقه جویی، آشکار کردن حقیقت یا کتمان حقیقت و... روش نو باروش کهنه را بطور عیان در همین پیام مشاهده کرد.

این پیام و در حقیقت مطالبه از اعضا نه منطبق بر شعارهای دمکراتیک مقاله "دمکراسی... است، نه متکی بر حقایق زمان گذشته و حال می‌باشد، نه رجحان منافع کل سازمان بر مصالح شخصی و گروهی را در بر دارد و نه واقع گرایی و حذر از سکنا ریسیم ما چرا جو یا نه را توصیه می‌کند و... و خلاصه کلام نه واقعا هیچ آموزش نویسی را عرضه می‌کند. در این پیام تفاوت حقیقت و شبه حقیقت، آشکار کردن حقایق با استتار آنها، وحدت طلبی و تفرقه جویی، حزبیت و دسته بندی و... به شکل ظریف استتار شده است. فاصله برخی شعارهای مقاله با نیات واقعی استتار شده در پوشش این شعارها حقیقت دارد. گذشت زمان بیش از پیش این نیات را پر ملامت خواهد ساخت.

مرتضی - مرداد ماه ۱۳۶۷

اکنون مدتی است که بحث جدی و سرنوشت سازی پیرامون دمکراسی درون حزبی در سازمان ما جریان دارد. عقاید گوناگونی که پیرامون این موضوع ابراز می گردند، اغلب آمیخته با تبلیغات و افشاگری سیاسی است. مقاله دمکراسی و بازسازی موازین درون حزبی به قلم رفیق مجید نمونه کاملی از این دست مقالات است. در سراسر مقاله شعارهای دمکراتیک به محمل و پوششی برای تبلیغات زاید تبدیل شده است. اینس امر برخوردار با ایده های اصلی مقاله را با دشواری بسیار روبرو می سازد و راه بحث خلاق و سازنده را می بندد. نویسنده مقاله نمی تواند چندین امری آگاه نباشد. اگر چنین نبود بی گمان خوانندگان بولتن امکان و فرصت می یافتند، به سهولت و بدون اینکه به کشف ماهیت اختلافات از لابه لای گردو خاکهای تبلیغاتی نایل شوند، مستقیماً به کنه واقعی آنها دست زسی پیدا کنند.

من ضمن کوشش برای تمرکز بحث پیرامون ماهیت اصلی اختلافات کنونی در مورد دمکراسی درون حزبی ناچارم برخی حقایق گذشته و حال سازمان را در پاسخ به برخورد تبلیغاتی مقاله "دمکراسی..." در معرض قضاوت خوانندگان قرار دهم.

یکی از تزه های اصلی مقاله "دمکراسی..." احکامیت سانترالیزم بوروکراتیک برگزیده و حال سازمان ما است. ببینیم این ادعا بر چه پایه هایی استوار است. برای نیل به این هدف ابتدا ضروری است نگاهی به مفهوم سانترالیزم دمکراتیک بیا فکنیم.

الف - مفهوم سانترالیزم - دمکراتیک

سانترالیزم دمکراتیک بنیانی ترین اصل سازمانی حزب طبقه کارگر است. انتخابی بودن تمام مقامات حزبی، گزارش دهی توسط ارگان های مافوق به ارگان های پایین و بالعکس، رهبری جمعی، تبعیت اقلیت از اکثریت و لازم الاجرا بودن تصمیمات ارگان های مافوق، یکسان بودن انضباط حزبی برای همه اعضای حزب مجموعه معیارهای اصل سانترالیزم دمکراتیک را تشکیل می دهند.

طبق معیارهای فوق سانترالیزم و دمکراسی در پیوند ارگانیک و فشرده با یکدیگر قرار دارند. تضعیف دمکراسی به نقض سانترالیزم و نقض سانترالیزم به تضعیف دمکراسی می انجامد. لنین در راس پلشویکها ی روسیه در پیروسیه یک مبارزه پیگیر با نظرات آنارشیستی و لیبرالی، اصول سازمان - طبقه کارگر را تکامل بخشید و اصل سانترالیزم دمکراتیک را حدوداً با معیارهای فوق فرموله کرد. وی مرزهای سانترالیزم - دمکراتیک با بوروکراتیسم و آنارشیسم را به روشنی ترسیم نمود. ضروریست که به آموزش های در این رابطه بگردیم:

" بوروکراتیسم یعنی تابع قراردادن هدف نسبت به مقام، یعنی توجه بیش از حد به پست و مقام و نادیده گرفتن نقش کار یعنی تجمع برای بازی های انتخابی و نه مبارزه در راه فکر، چنین بوروکراتیسم در واقع برای حزب کاملاً نامطبوع و زیانبار است."

" به تنمختر گرفتن انضباط - خودمختاری - آنارشیسم، چنین است نردبانی که اپورتونیزم در مسایل تشکیلاتی از آن بالاویپین می رود... و ما هر آنه از فرمول بندی دقیق اصول خودشانه خالی می کند... " لنین دفاع از خودمختاری در برابر مرکزیت را شدیداً تعقیب کرد و نوشت "دفاع از خودمختاری در برابر مرکزیت یکی از ویژگیهای اصلی اپورتونیزم است."

می توان برتعا بیرفوق مظارهدیگر بوروکراتیسم و آنارشیسم را نیز افزود.

آموزش های فوق حاوی یک نکته دیگر نیز هست. سانترالیزم - دمکراتیک، آنارشیسم و بوروکراتیسم در محدوده عامل ذهن قرار دارند و به همین جهت تابع تغییرات شرایط عینی هستند این تاکید از آن جهت ضروری است که امروز کوشش های بسیاری زیر شعار مبارزه با دمگاتیزم به برخورد دمگاتیک بسا

مقوله سانترالیزم- دمکراتیک درمی غلطند، یکی از علل جدی این انحراف ذهنی گزایی و نادیده گرفتن اوضاع عینی است. مقاله "دمکراسی..." برای مدلل ساختن احکام خودچندین بار به مقاله ای از شریب- کمونیست شماره ۲ رجوع می‌کند ولی برخی از مهمترین آموزش های انگلس از دید او پنهان می‌ماند در همین مقاله می‌خوانیم:

"انگلس بین فعالیت حزب در شرایط مخفی - در دوره مبارزه نظامی با حکومت - و شرایط علنی بشدت تفاوت قایل بود. در شرایط اول دمکراسی حزبی ضرورتاً باید محدود باشد". بعداً نیز در سالهای مبارزه برای ایجاد دوتحکیم حزب بلشویک‌النبن بر دمکراسی محدود برای حزبی که در شرایط شدیداً مخفی فعالیت می‌کند مکرراً تاکید کرد. وی با اتکا به تجربه کار مخفی بلشویک‌ها اثبات کرد که در شرایط فعالیت مخفی، دمکراسی گسترده "جزیک بازی پوچ و زیانمند نبوده" و فقط کار "زاند رملهای تزاری را در قلع و قمع انقلابیون" آسان می‌سازد.

مقوله سانترالیزم- دمکراتیک، در زندگی احزاب کمونیستی حاکم و غیر حاکم فرازونشیب های فراوانی طی کرده است. این مقوله چون هر پدیده دیگری تحت تاثیر تغییرات شرایط عینی قرار داشته و با مختصات و مقتضیات گوناگون زمانها و مکانهای مختلف مشروط بوده است. علاوه بر عوامل عینی نگرشها و انحرافات ذهنی گوناگونی که بی تاثیر از شرایط عینی نبوده اند بر انطباق صحیح آن در پراتیک تاثیر گذاشته اند. و درست همین جنبه به طور عمده (و نه محدودیت های ناشی از شرایط عینی) منشاء پدیده های بحرانی در حزب بوده اند.

تجربه احزاب مختلف کمونیستی - کارگری و از جمله تجربه کوتاه مدت خود ما اثبات کرده است که مطلق کردن هر یک از اجزای سانترالیزم و دمکراسی، بر زندگی، وحدت و استحکام صفوف حزب طبقه کارگر تاثیرات شکننده برجای می‌گذارد، و هنگامیکه حزب در جهت غلبه بر پیامدهای مخرب آن بر می‌خیزد، معمولاً دیگر دیر شده است، بحران های مختلف فرا می‌رسند و حزب را برای مدتی نسبتاً طولانی از ایفای نقش پیشرو و انقلابی در پراتیک مبارزه طبقاتی بازمی‌دارند.

هر تغییری در شرایط عینی مبارزه بلاواسطه و به طور مستقیم تاثیر خود را بر تناسب میان وجه سانترالیزم و وجه دمکراسی در درون حزب باقی می‌گذارد. با وجود این مطلق کردن هر یک از جنبه های فوق به بهانه شرایط عینی مهمترین خطری است که حزب را تهدید می‌کند.

هنگامی که محدودیت های ناشی از شرایط عینی از سوی دشمنان طبقاتی بر حزب تحمیل می‌شوند، خواهی نخواهی نقش سانترالیزم افزایش می‌یابد و زمینه برای مطلق کردن آن مساعد می‌گردد. عکس این قضیه نیز در مورد شرایط فعالیت صدق می‌کند. در این شرایط خطرات اصلی گرایش به مطلق کردن - دمکراسی درون حزبی است.

هنگامی که محدودیت های ناشی از شرایط عینی بر نقش سانترالیزم می‌افزایند، تا مین دمکراسی حداقل حزبی و امر مشرکت همه اعضای حزب بر سر نوشت آن با شیوه ها و مکانیسم های پیشین نامقدور است. حزب مجبور است راه های جدید را جستجو، کشف و بکار ببندد. خصلت این راهها ناظر بر حفظ امکانات ادا - مه مبارزه در عین تامین دمکراسی ممکن درون حزبی است. حزبی که در شرایط مخفی فعالیت می‌کند نمی‌تواند از طریق تشکیل اجلاس وسیع، بحثهای مختلف را سا زمان دهد، دمکراسی را برقرار سازد و انتخاب رهبران و مسئولین را برگزار کند. در چنین شرایطی تشکیل کنگره های حزبی نیازمند تدارکات پیچیده، زمان و فرصت مناسب است. کنگره های که در چنین شرایطی تشکیل می‌گردند اغلب بر مفهوم حقیقی آن انطباق ندارند. بخش مهمی از نمایندگان شرکت کننده در کنگره با لاجبار از طریق انصاب ارگان های مافوق در کنگره شرکت می‌ورزند. بنا بر این همیشه و در همه حال تقویت و بسط دمکراسی درون حزبی از همان هنگامیکه نقش سانترالیزم به خاطر تغییر شرایط افزایش می‌یابد ممکن نیست، در شرایطی هم که محدودیت ها از پیش پای حزب برداشته می‌شوند و امکانات تامین وسیعترین دمکراسی درون حزبی پدید می‌آید، مدت زمان معینی طول می‌کشد تا سانترالیزم حزبی، انسجام، کارایی و هماهنگی ضروری مطابق پروسه های عینی بسط دمکراسی درون حزبی پیدا کند.

حقایق روشن و بدیهی فوق از ما می‌طلبند که در برخورد با مقوله "سانترالیزم - دمکراتیک" هم برخوردی - تاریخی و هم در انطباق آن بر شرایط معین لحظه موجود برخوردی کاملاً زنده و مشخص صورت گیرد. قوانین و موازین زندگی درون حزبی از تحولات جامعه و شرایط عینی تأثیر می‌پذیرند. مکانیسمها و اشکال مختلف این قواعد با تغییر شرایط تغییر می‌پذیرند. این واقعیت در تاریخ تمام احزاب مشاهده می‌شود. علاوه بر این همانگونه که گفته شد انحرافات مختلف در تنظیم صحیح تناسب بین دمکراسی و سانترالیزم تأثیر می‌گذارد.

تجربه سازمان خودما تمام حقایق احکام پیش گفته را تأیید می‌کند. برخی عقایدی که امروز در سازمان برابر می‌شود، از اساس با درک صحیح از سانترالیزم - دمکراتیک متغایر است. کوشش می‌شود که هم با راه کردن برخورد تاریخی با گذشته سازمان و هم نا دیده گرفتن شرایط مشخص امروز تناسب نا صحیحی بین سانترالیزم و دمکراسی برقرار گردد. این عقیده مطرح است که دمکراسی اصل و سانترالیزم فرع است. و از آنجا که سازمان ما از همان سالها - ۶۰ - ۵۹، دمکراسی را فرع و سانترالیزم را اصل گرفته و اکنون نیز چنین است. به دام انحراف "سانترالیزم - بوروکراتیک" در غلطیده است.

قواعد جدیدی برای توضیح وجه تضاد و وحدت دیالکتیکی سانترالیزم - دمکراتیک پیشنهاد می‌شود. طبق این قاعده بین سانترالیزم و دمکراسی و بین رهبران و اعضای یک کتاکش و مبارزه دایمی بر سر مسئله دمکراسی جریان دارد. "طبقه" رهبران در تلاش دایم برای حفظ موقعیت خویش از طریق افزایش نقش سانترالیزم و "طبقه" توده‌های حزبی در کار رهبری برقراری و گسترش دمکراسی هستند. و از آنجا که برقراری دمکراسی هدف غایی و نهایی گرفته می‌شود، پس این رهبران هستند که مانع اصلی تحقق آنند. این تصویر و تفسیر مگانیک از تضاد و دووجه سانترالیزم و دمکراسی، آشکارا جنبه وحدت این دو وجه را تحت الشعاع مبارزه این دو وجه قرار می‌دهد و تنها هنگامی وحدت این دو وجه را تأمین شده می‌بیند که سانترالیزم فرع قرار گرفته و رهبران مطالبات دمکراتیک توده‌های حزبی را اجابت کنند. در این نگرش هیچ رشته پیوندی با مل وحدتی مهمتر از تسلیم "رهبران" به "درخواست توده‌های حزبی" وجود ندارد. و بدین ترتیب خطایی که جنبه بین المللی هم دارد در سازمان ما تکرار می‌شود. "سیر تاریخی" مقوله سانترالیزم دمکراتیک و تناسب دیالکتیکی آنها بر اساس حرکت از سانترالیزم به دمکراسی تصویر می‌شود. دیالکتیک تکامل پدیده‌ها فراموش می‌شود و سانترالیزم و دمکراسی در تضادی مکانیکی و بدون تأثیر و تاثر متقابل روبروی یکدیگر صف می‌کشند. نتیجه روشن است: هنگامیکه حقیقت تغییرات تاریخی موازی این دو وجه در حرکت تاریخی نا دیده گرفته می‌شود و این تصویر کاذب ارائه می‌گردد که گویا سانترالیزم همیشه به صورت مانعی برای دمکراسی درون حزبی است، پس باید معادله را برافروغ عکس شود. دمکراسی اصل و سانترالیزم فرع شمرده شود تا موانع رشد و پویندگی از سر راه سازمان برداشته شود.

چنین است که واقعی نظریه‌ای که تمایل به تجدیدنظر در مفهوم لنینی سانترالیزم - دمکراتیک را بازتاب می‌دهد.

از دیدگاه جهان بینی ما سانترالیزم مانعی در راه دمکراسی درون حزبی محسوب نمی‌شود. سانترالیزم برای ما به مفهوم دمکراتیک آن معنا دارد. این سانترالیزم "بر مبنای بحث و گفتگوی گسترده و وسیع" در "مرحله تصمیم‌گیری"، انتخابی بودن مقامات حزبی، و... استوار است و به همین سبب نیز در "مرحله عمل" اتحاد استوار، انضباط یکپارچه صفوف حزب در اجرای تصمیمات ارگان‌های مافوق، تبعیت اقلیت از اکثریت و گزارش دهی ارگان‌های پایین به ارگان‌های بالا، نتیجه ناگزیر طبیعی و منطقی چنین سیستم و ساختاری است.

در این ساختار هدف از بحث و گفتگوی گسترده در "مرحله تصمیم‌گیری"، رسیدن به اتحاد عمل فشرده و یکپارچه در تمام صفوف حزب است. هدف غایی و نهایی چنین اتحاد فشرده‌ای کوشش برای تحقق تصمیمات اتخاذ شده توسط حزب در زمینه یکپارچگی و مبارزه طبقاتی است. بدین ترتیب بحث گسترده هدف اصلی نبوده بلکه خود در خدمت اهداف عالیتر حزب است. از یک سو بدون چنین مباحثه‌ای اتحاد عمل استوار ناممکن و در نتیجه تضمین تحقق اهداف برنامه و خط مشی حزب در عرصه مبارزه نا مقدور است و از سوی دیگر مباحثه و

گفتگو هدف اصلی نیست بلکه وسیله‌ای ضرور در جهت عمل فشرده آتی است. بدون چنین پیوندی هیچ سخنی از حزبی که وظیفه اصلی آن رهبری پیکار توده‌هاست، نمی‌تواند در میان باشد. چنین است رابطه دمکراسی و سانترا لیسم در جهان بینی ما.

ب - برخی جهات "گرایش نوین" در عرصه موازین سازمانی

حقیقت این است که از مدتی پیش نظریه‌ای در رهبری سازمان، پای بندی به اصل سانترا لیسم - دمکراتیک، اصول و معیارهای حزبی را در مبارزه درون حزبی، برای پیشبرد ایده‌های "اصولی" خود، تنگ و مقیدکننده می‌دید و بدین جهت ابتدا با تعبیرهای خاص از مقوله سانترا لیسم دمکراتیک و سایر موازین حیات حزبی و سپس با تردید در صحت و اصولیت آنها، به دنبال تئوریزه کردن اصولی بود که به آن امکان دهد با استفاده از تمام وسایل و شیوه‌های غیر حزبی به تسخیر سازمان همت گمارد. در این میان مشکلات واقعی موجود ناشی از شکست خط مشی سازمان، تاخیر در بیخ‌نگیز رهبری در پاسخگویی به ضروریات مبرم نگرش‌ها و روش‌های کهنه و بوروکراتیک، در موازین حاکم بر حیات رهبری و کل تشکیلات سازمان، زمینه و بستر بسیار مناسبی برای طرح نظریات "نوین" در عرصه موازین حزبی فراهم می‌ساختند. . .

همزمانی پدیده فوق با مباحث جدید در جنبش جهانی کمونیستی، محمل‌های جدیدی را برای حقانیت بخشیدن به تردیدهای تجدیدنظر طلبانه و نه خلاقانه در تمام مسائل اصولی از جمله سانترا لیسم دمکراتیک و موازین حیات حزبی فراهم ساختند. ولی این بحث‌ها نیز در جهتی که مورد نظر رفقای ما بود سرنگرد. بعضی خشمگین از اوضاع و "کندی" حرکت مرا کف‌مال مباحث جدیدند ارداند که "با بدجنش کمونیست‌ها از زیر فشار برخی موازین کهنه و منجمد جا کم بر آن و از زیر چنبره سانترا لیسم بوروکراتیک عمل‌موجوب‌در آورد" (مقاله رفیق مجید).

ببینیم مطالبه شعارگونه فوق در چه اشکالی در سازمان ما مطرح بوده است. به سراغ برخی حقایق که پیرامون این موضوع در جریان مباحثات مربوط به موازین حزبی مطرح بوده برویم.

۱- اشکال تعابیر "نوین" از موازین سازمانی

اولین بیان شماریات "نوین" در نظری تجلی یافت که مطرح می‌گردانند یا اصول دیگری با پدیدار اصل سانترا لیسم - دمکراتیک افزوده شود. بعضی تمایل داشتند نام چنین اصلی را دمکراسی بنامند ولی هنگامی که فرمول‌بندی فوق زیر سؤال قرار گرفت، از اصل علنیت سخن به میان آمد. ما هیت موضوع روشن بود، نظریه - ای می‌گوشد اصل سانترا لیسم - دمکراتیک را فاقد برخی ظرفیت‌ها در زندگی درون حزبی تفسیر کنند.

در آستانه مباحث مربوط به اساسنامه برخی نظریات که البته اغلب با حمایت چندان از جانب دیگران روبرو نمی‌شد بروز نمود. بعضی از این ایده‌ها هم‌چنان در سطح بحث‌های شفاهی باقی ماند و به شکل فرمول مشخص از عرضه خویش امتناع ورزید و برخی دیگر به شکل فرمول‌های معین ارائه گردیدند. من می‌گویم مختصراً مهمترین این ایده‌ها را ذکر کنم:

گفته می‌شد، پذیرش برنامه حزب برای عضویت الزامی نیست ولی عضو حزب ملزم به اجرای آن است؟! اگر عضو حزب مخالف برنامه و خط مشی حزب شد، محقق است از آن دفاع نکند ولی باید دستورات ارگان‌های بالاترا اجرا کند؟! ایده فوق در تناقض خود ساخته اسیر بود و به همین جهت از دفاع موشربا زمانند و عقب نشست تمایل به تجدیدنظر در اساسی‌ترین اصل حزبی که اختلاف بر سر آن، حزب سوسیال دمکرات روسیه سرآغاز بلشویزم و منشویزم شد، به طریق فوق در رهبری سازمان ما با زتاب یافت. هنگامیکه ایده فوق نتوانست به کرسی حقیقت بنشیند به شکل دیگری وارد میدان شد.

گفته شد که: عضوی که مخالف برنامه و خط مشی حزب است فقط موظف به دفاع از آن در خارج از حزب است. در داخل حزب هیچ الزامی او را مقید به دفاع نمی‌سازد.

انگیزه اصلی ایده فوق باز کردن راه برای تبلیغ دلخواه نظریات شخصی در حزب بود. این ایده معتقد بود که حزب یعنی کلیه اعضای آن، درون حزب یعنی درون کلیه اعضای آن و بدین ترتیب تعریف جدیدی از مفهوم مشخص حزب ارائه می‌گردید. سازمان و ارگان حزبی مفهوم خود را از دست می‌داد و در کل حزب به مثابه یک

سازمان بی‌شکل مستحیل و محومی شد.

مقید بودن مسئولین واحدهای حزبی به طرح نظریات شخصی خویش در ارگان‌های حزبی (و نه در ارگان‌های مادون) و مقید بودن اعضای ساده به طرح نظریات در ارگان‌های خویش در بهترین حالت کم‌رنگ می‌شد. استدلال می‌شده این قید بوروکراتیک است. کسی که در نشریه بولتن مقاله‌ای نویسد چرا نباید بتواند همان نظریات را شفاها با همه اعضای حزب مطرح سازد. مضاف بر این همه اعضا و کارها که قادر به ارائه کتبی نظریات خویش در بولتن نیستند، به چه دلیل باید آنها را مقید ساخت که شفاها با سایر اعضا نظریات خویش را در میان نگذارند.

چنین نظری به سطح پیشنهاد مشخص نیز فراروید و خواهان حذف "الزام اعضا به دفاع از مواضع سازمان در ارگان‌های تحت مسئولیت خویش" از پیش نویس اساسنامه سازمان شد. نشریه علنی و داخلی برای طرح مباحثات درون حزبی بدون اصول و سیاست معین طبقاتی پیشنهاد می‌گردید و مطالبه می‌شده که تضمین حقوقی لازم در مورد انتشار این نشریه، در اساسنامه سازمان قید شود. در جزئیات مباحث بولتن که من مشروحاً به آن پرداخته‌ام معیارهای اعمال رهبری با سمت‌گیری روشن طبقاتی و جلوگیری از تبدیل نشریه به عرصه رقابت‌های شخصی و تمایلات گروهی مورد پذیرش عده‌ای از رفقا قرار نگرفته و رده شده بود که حاصل آن انتشار بولتن کنونی بود.

نظریات فوق بعدها گام به گام منزل به منزل پیش آمدند. و علیرغم کوششی که برای ارائه آنها در فرمول بندی‌های کلی بکار رفت، روشنی نسبی یافتند. بعداً زهدتی این ایده طرح شد که دمکراسی درون حزبی اصل و سانترالیزم فرع است. چنین ایده‌ای کتاب در بولتن‌های اخیر نیز با زتاب یافت که نمونه‌های آن را در احکام زیر مشاهده می‌کنیم.

"رهبری کنندگان و رهبری شوندگان هر دو به یک میزان پاسدا دمکراسی یا سانترالیزم نیستند. این دو تنها در کمال آگاهی در پایداری بندهی به سانترالیزم دمکراتیک وحدت می‌یابند. اما آگاهی همواره در نقطه کمال وجود ندارد. نقصان آگاهی به ضرورت پایداری بندهی به سانترالیزم دمکراتیک، در بدنه و رهبری در جهات متفاوت تأثیری گذارد. این پدیده در رهبری علی‌الْقاعده در جهت تحکیم سانترالیزم و در بدنه در جهت عکس اثر می‌بخشد. از این رومی‌توان گفت که به استثنای حالت کمال مطلوب که در زندگی واقعی کم‌تر اتفاق می‌افتد و در آن بدنه و رهبری با پایداری بندهی مطلق به سانترالیزم - دمکراتیک به یگانگی کامل دست می‌یابند، به طور عادی رهبری به تحکیم سانترالیزم و بدنه به گسترش دمکراسی گرایش دارند.

با این مقدمه می‌توان گفت که در یک حزب عملاً موجود، در مقابل رهبری و بدنه، بوده‌های حزبی پیگیرترین مدافعان کنگره هستند." (از مقاله "پوست اندازی ایدئولوژیک...")

این حکم قبلاً مورد نقد قرار گرفته و ما از آن در می‌گذریم و به سراغ جنبه دیگری از مضمون شعار "حاکمیت سانترالیزم بوروکراتیک بر حیات احزاب کمونیست دنیا" می‌رویم.

"... هر سانترالیزمی اگر در عمل و نظردر برابر این دو اصل (یعنی علینیت و انتخاب طبیعی) قرار گیرد، متنگی بر آن نباشد، اگر خود را هر بوروکراتیک از آن نباشد سانترالیزمی بوروکراتیک و... است." (از مقاله "دمکراسی...") با کمی دقت‌کننده اصل شعار فوق نمایان می‌شود، رابطه متقابل و دلیلی کتبی دو وجه سانترالیزم و دمکراسی به نفع دمکراسی تغییر جهت داده است. دمکراسی اصل و سانترالیزم فرع است. مسیر حرکت از سانترالیزم به دمکراسی است. سانترالیزم فقط و صرفاً به این دلیل موجودیت و قانونیت دارد که خادمو را رهبر دمکراسی باشد و توان آنرا تحقق بخشد. هدف نهایی از سانترالیزم تا مین دمکراسی درون حزبی است و لا غیر. این سانترالیزمی که تابع مطلق دمکراسی است، اگر هر آینه شرایط عینی علینیت و انتخاب طبیعی را تغییر شکل دهد و دمکراسی درون حزبی را محدود سازد، سانترالیزمی بوروکراتیک، انحصار طلب و... از کار در خواهد آمد. شرایط عینی را باید با فرمان راده از دستبرده حریم دمکراسی باز داشت هیچ احدالناسی از علینیت را نباید خدق و رود به حریم آن باشد. این دگم "دمکراتیک" نه پدیده‌ای زمینی بلکه موجودی آسمانی است، زمان و مکان و شرایط عینی قادر به تغییر آن نیستند و... اصل "دمکراسی محدود" در شرایط کار پنهانسی، بهانه و ترفندی بوروکراتیک برای حفظ حاکمیت بوروکراتها بر احزاب مخفی است، این اصل باید کنا رود و

جای خود را به دمکراسی گسترده هدفتا غایی تحقق پذیرد.

به سراغ آخرین پیشنهادها موجود برویم :

"نمودار دیگری از بوروکراتیسم اساسا همانا مورد توجه قرار دهیم. امروز در سازمانهای مارکسیست ایران می توان انواع همفکری های مخفیانه و حتی نشست و برخاست های غیر حزبی را مشاهده کرد. بسیار کارزیران و بهترین کاردارها و اعضای سازمان، میتوانند پیش و جدان خود را ببینند که برای پیش بردن اندیشه شان روابط یا همفکری های پنهانی داشته اند و دارند که مطابق اساسا ممنوع و ضد حزبی است. . . . اگر مطابق حکم اساسا سند مه های کلیشه ای قضاوت کنیم در مجموع اکثر اعضا و کاردارها غیر کمونیست و لازم الاجرا هستند. . . . چنین وضعی با یادمان آید و کند. ما باید از خود بپرسیم که این کمونیست ها هستند که به گناه آلوده می شوند و یا این اساسا نامه ها هستند که ظرفیت کافی برای شکوفاسازی اندیشه های گوناگون و . . . و مطابق با شرایط عینی را ندارند. . . . اساسا نامه استبدادی باید به اساسا نامه دمکراتیک تبدیل گردد. بهترین ملاک این دمکراسی نیز همانا حقوق اعضای حزب برای طرح مسائل نو، نبرد در راه پیش بردن اندیشه ها و نیز همفکری با رفقای خود پیرامون تکوین اندیشه هاست."

جوهر کلام گرچه برخلاف شعار علنی و صراحت در ظرایف گوناگون پیچیده شده ولی روشن است "همفکر-ی های مخفیانه و نشست و برخاست های غیر حزبی" "پیرامون تکوین اندیشه ها" با دقتا نونی و جزئی شمردن شود. با همه مجازا شنیدنی هر کسی که خواستند در تکوین نظریات خویش همکاری و همفکری کنند، محدود و ارگان-های حزبی تنگ و بوروکراتیک است. حتی نشریه ای مثل به پیش هم دیگر کفایت نمی کند. و در یک کلام باید تشکیل گروه بندیهای فکری برای طرح و تدوین نظریات و پلتفرم های مختلف درواری ارگانهای موجود حزبی آزاد اعلام شود. تا استبداد جای خود را به دمکراسی دهد. چنین است آخرین مطالبه "اندیشه نوین" در عرصه موازین حزبی.

بدین ترتیب روشن می شود آنچه که زیر شعار مبارزه با بوروکراتیسم و سانترالیزم - بوروکراتیک، مورد مطالبه و درخواست برخی رفقای ماست چه ماهیتی دارد. عدم پای بندی "مدعیان علنیت" به طرح صریح و آشکار نظریات خویش گرچه از روشن شدن ماهیت اختلافات جلوگیری کرده است ولی در زیر فرمول بندی های غیر صریح و مبهم نیز کنه برخی حقایق کم یا بیش آشکار است.

پذیرش فراکسیونیسیم و رسمیت بخشیدن به آن در اساسا نامه احزاب کمونیستی یکی از جهات اساسی شعار مبارزه با "سانترالیزم - بوروکراتیک" در احزاب کمونیستی است. برای اینکه جنبش کمونیستی از زیر فشار برخی موازین کهنه و منجمد خاکم بر آن و از زیر چنبره سانترالیزم بوروکراتیک عمل موجود خاکم بر آن، بدر آید ("از مقاله "دمکراسی و با سازی موازین حزبی")، باید رسمیت فراکسیونیسیم پذیرفته شود. روشن است که چنین مطالبه ای "نوین" نیست اکنون دهها سال است که احزاب کمونیست مختلف از این زاویه مورد انتقاد احزاب بورژوازی هستند. احزاب مختلف بورژوازی از جمله سوسیال دمکراتها احزاب کمونیست را به خاطر ممنوعیت تشکیل فراکسیونهای فکری و عملی محکوم می کنند و از آنها مطالبه می نمایند که اساسا نامه خود را با پذیرش اصل فراکسیونیسیم در حزب اصلاح کنند. این مطالبه زیر پوشش های دمکراتیک شان در غلط مسدود تکرار می شود.

ممنوعیت اصل فراکسیونیسیم (که یکی از اصول سازمانی حزب طبقه کارگر است) به هیچ عنوان پس گرفته نخواهد شد. تجدیدنظر در این اصل یا کم رنگ کردن آن تحت هر عنوانی ضد دمکراتیک و خلاف تمام معیارهای آزموده شده اصل سانترالیزم - دمکراتیک است. اعتقاد به "پلورا لیسیم ایدئولوژیک" بدین ترتیب راه خود را در عرصه اصول زندگی حزبی نیز باز می کند.

۲ - سیما ی ایده های "نوین" در زندگی درون سازمان ما

من می گویم به طور فشرده و گذرانگای به تجلیات عینی "ایده های نوین" در زندگی درون سازمان بیا فکرم.

- تبعیت اقلیت از اکثریت و پای بندی به تصمیمات جمعی ارگانهای یکی از اصول ابتدایی دمکراسی

درون حزبی است. به فاصله کوتاهی از پلنوم فروردین ماه ۱۳۶۵ اسناد مربوط به بررسی خط مشی گذشته، طرح استراتژی تا تکنیک سازمان و قطعنامه وحدت ابتدا مورد تردید و سپس نفی عده‌ای از رفقا قرار گرفت. این رفقا خود از طراحان و مدافعان این اسناد بوده و به آنها رای داده بودند. سرعت این تجدیدنظر حیرت‌انگیز بود، این نفی سریع خبراً زتردیدهای جدی در اصول عقاید عده‌ای از رفقای ما می‌داد. بدین ترتیب مذاقعه ه.س سازمان از اسناد فوق و هدایت سازمان بر اساس آنها دیگر ممکن نبود. (چون آرای کافی در هر.س سازمان نداشت) هر قدمی برای پای بندی و مذاقعه از این اسناد و هدایت روزمره - سازمان بر اساس آنها با مشکلات و ممانعت‌های جدی روبرو گردید. غالب تر آنکه همه بی عملی‌ها به حساب طرف مقابل گذاشته شد (ومی‌شود). رفقای که در پلنوم ۶۵ به تمامی مصوبات رای داده و تغییرات مورد نظر خود را در ارگان‌های رهبری تأمین نموده بودند خود را فاقد قدرت حرکت و سرزمین یافتند. - قطعنامه "اتحاد دوما روزه" که در زمستان سال ۱۳۶۵ تصویب شد و گمان می‌رفت که نظر مخالفین "قطعنامه وحدت" را تأمین خواهد کرد، به فاصله کوتاهی مجدداً زیر سوال قرار گرفت و معلوم شد که از این قطعنامه فقط مبارزه اش مورد پذیرش است.

- قبل از پلنوم وسیع ۶۵ خود پلنوم در مورد نقض حقوق ک.م توسط ه.س حرف‌های صحیح بسیاری زده شد و درخواست گردید که ارگان‌ها سر جای خود نشانده شوند. در آستانه برای اتخاذ هر تصمیم کم‌اهمیتی اعضای کمیته مرکزی فراخوانده می‌شوند. از وقتی این احساس بوجود آمده که ک.م در سمت تأیلات بخشی از رفقا رای نخواهد داد، اوضاع به کلی عوض شد و معادله عکس گردید. اکثریت کمیته مرکزی نماینده اقلیت سازمان معرفی شدند و دورزدن و نقض حقوق آن مورد تاکید و مذاقعه قرار گرفت. - در آستانه پلنوم ۱۶۶ اقدامات معینی در تشکیلات خارج از کشور برای تحت فشار گذاشتن پلنوم صورت گرفت. بخشهایی از تشکیلات برای عکس العمل در مقابل تصمیماتی که ممکن بود مغایر نظر برخی باشد آماده شدند.

- در پلنوم ۱۶۶ اکثریت ک.م سازمان در برابر این مسئله قرار گرفت که تغییر ارگان‌های رهبری با عدم پذیرش و واکنش اقلیت ک.م مواجه خواهد شد. زیرا اختلافات نظری در سازمان ما مانع از آن گردیده که اکثریت ک.م بتواند اراده خود را اعمال کند. علت اساسی این امر عدم پذیرش اصل تبعیت اقلیت است از اکثریت توسط برخی از رفقا بود.

معلوم نیست که چرا در پلنوم ۶۵ همین بحث نمی‌توانست مطرح باشد و تغییر تمامی ارگان‌های رهبری در این پلنوم نشانه‌ای از عزم انقلابی اکثریت این پلنوم محسوب می‌شد (لامکراسی وقتی خوب است که به نفع من باشد) ولی در پلنوم ۶۶ و قبل و بعد از آن بکارگیری نرم‌های پذیرفته شده حزبی توسط ک.م غیر قابل تحمل اعلام شد. و غالب تر اینکه سلب اختیار از ک.م جهت رهبری سازمان با انتقاد از کمیته مرکزی وه.س در عدم رهبری سازمان همراه گردید.

- داستان پلنوم ۶۵ مجدداً از او خرمستان گذشته در مورد مصوبات پلنوم ۶۶ دوباره تکرار شد. اسانامه سازمان که همه به آن رای داده بودند و روزگاری تیک و غیر قابل دفاع و اجرا اعلام شد و در عرض مدت چند ماه و رق برگشت. تلاش برای کنار گذاشتن برنامه از دستور کارکنگره آغاز گردید. هم پلنوم وسیع ۶۵ هم پلنوم ۶۶ تصمیم به تصویب برنامه درکنگره آتی گرفته بودند. میزان تعهد برخی از رفقا به تصمیمات جمعی ک.م با زهم روشن ترخ نمود بقیه مصوبات پلنوم نیز همین سرنوشت را پیدا کردند. تغییر سریع نظرات را در مورد مصوبات ۶۵ در کنار همین پدیده‌ها بعد از پلنوم ۶۶ قرار دهید. تا عمق نوسانات و تعویض نظرات روشن شود. البته همه این تغییرات در پوششهای "نوین" استوار و توجیه شدند.

حال سوال این است که چگونه می‌توان به نظرات "نوین" امروز اعتماد کرد؟ ز کجا معلوم که فردا - داستان دیروز تکرار نشود؟ بزرگترین اشتباه و فاجعه رهبری سازمان ما در سال‌های اخیر آن بوده که برنامه و خط مشی غلطی را برای رشد و تکامل انقلاب ایران طراحی کرد. و به خاطر همین خطا لطمات و آسیب‌های

جبران ناپذیرا متوجه سازمان ساخت. از آستانه پلنوم ۶۵ تا کنون برنامه و خط مشی عده ای از رفقای ما حداقل دوبا عرض شده است. آیا این است آن آموزش بزرگی که از شکست فاجعه بار خط مشی گذشته با یاد گرفته می شد؟ چگونه می توان پذیرفت که اعضای سازمان در مقابل این تغییرات سریع بی تفاوت بمانند؟ آیا آنها حق ندارند در مورد "صحت نظریات نوین" که این همه سریع و آسان پذیرفته شده و به فاصله کوتاهی نفی می شود تردید کنند؟ آیا باید این تردیدها با اتهامات سنگین ناروا مورد تخطئه قرار گیرند؟ این است مفهوم توجه به نظرات اعضا و کارهای سازمان؟ این است معنای عطی دمکراسی وعده داده شده با کمال تاسف با ایدانغان کرد که مضمون واقعی دمکراسی وعده داده شده در نزد بعضی از رفقای ما چنین است.

کوشش به عمل می آید که کم و بیش سازمان از اتخاذ هر تصمیم ساده و اولیه در مقابل به پدیده های دسته بندی موجود در تشکیلات خارج از کشور با زداشته شود. گفته می شد که کوچکترین برخورد با این پدیده ها تحمل نخواهد شد کوشش می گردد مسئولیت اقدامات غیر حزبی برگردن کم و بیش سازمان گذاشته شود. این حقیقت کتمان می شود که مسئولیت اصلی با کسان است که منبع و منشأ الهام چنین اقداماتی هستند. از نمونه های بارز این حقیقت تلخ ما برای نشریه اکثریت و آخرین نمونه آن قطعنامه تعدادی از اعضای سازمان در شهر کلن است. و تاسف بارتر از همه آنکه مهمترین اسرار درونی این سازمان به طسرق مختلف افشا می گردد و لو می رود. تحت لوای علنیت، تمامی مسایل حساس و سری سازمان به بیرون ارگانهای ذیربط و سازمان روان می شود. آیا برای یک سازمان مخفی که در مبارزه ای دشوار و خونین با دشمنی غدار و خون آشام درگیر است چه چیزی مهمتر از حفظ اسرار خویش وجود دارد؟ فاش کردن هر سری و دادن هر خبری نه تنها مجاز شده بلکه به وسیله تبلیغات گروهی، برقراری و گسترش روابط غیر حزبی و جلب اعتقاد دیگران تبدیل گردیده است. آیا چنین هرج و مرجی که در مواردی باید با توصیف سنگینی از آن یاد کرد می تواند قدراتی با نواندیشی و دمکراسی داشته باشد.

چنین است بخش کوچکی از تجلیات عینی نظریات نوین در عرصه "موازین حزبی"، در این زمینه بسیار می توان گفت و نوشت، حقایقی به مراتب بیشتر و تاسف انگیزتر از موارد فوق موجودند ولی فعلا می توان به موارد فوق بسنده نمود.

په - نفی مکانیکی گذشته سازمان در عرصه موازین حیات حزبی:

برای اثبات حاکمیت سانترالیزم بوروکراتیک برگزیده بعد از سال ۵۹ سازمان بسیاری از حقایق کتمان می شوند و "رازها" تا آن حد فاش می گردند که برای اثبات ایده های "نوین" ضروری به نظر می رسد هم زمان با این کوشش تلاش می گردد دوران چریکی سازمان تبرئه شده و منشأ خیرات و برکات بسیار معرفی گردد.

در یکی از مقالات بولتن های اخیرا مکانات بحث نظرات مختلف در درون سازمان در تقابل ز سال ۷۵ سخن به میان آمده است. و در ادامه گفته شده که "درک غیر حزبی سازمان علیرغم عقب ماندگی و غیر دمکراتیک بودن وقتی که با مسایل تازه روبرو می شد چون کمتر قلابی فکری در در بسیاری موارد به راه حل های واقعی می رسید، "!! بدین ترتیب گویا سازمان مادر سالهای پس از انقلاب در این عرصه سیر معکوس طی کرده است. چنین ادعاهایی به کلی خلاف واقعیت است. تاریخ سازمان ما تاریخ مبارزات مشترک ماست و طبیعتا همه ما نسبت به گذشته خود احساسات و عواطف معینی داریم ولی برای نقد گذشته نزدیک نباید نقد گذشته دور تریه فراموشی سپرده شود و جای خود را به تعریف و تمجید از ضعفهای بزرگی که برای غلبه بر آنها سالهای پر رنج و خونینی را پشت سر گذاشته ایم، بدهد. در سالهای قبل از انقلاب به هیچ وجه نظری متفاوت با نظرسمی سازمان تحمل نمی شد. در این زمینه ما واقعا پیشینه منفی داریم که بدون نقد و واقعیت آن نمی توان از دمکراسی سخن گفت. در سازمان هر کسی نسبت به مبارزه مسلحانه تردید می کرد کمترین تنبیه او اخراج از سازمان و گرفتن تمام مکانات و رها کردن وی بود. در زندانها رفقای ما در مواردی حتی تا تحریم فرد "مرد دردمش" پیش می رفتند. سازمان اجازه چون و چرا در مورد خط مشی خود را به هیچ کس نمی داد. در قاموس سازمان معنی بحث راجع مبارزه مسلحانه دست شستن از مبارزه -

انقلابی و به زبان ساده "بریدن" بود. اگر اختلافاتی چون موضع نسبت به جنبش جهانی کمونیستی مجاز-
بوده به دلیل تفکر دمکراتیک ما بلکه به دلیل فرعی تلقی کردن این امر و ناداشتن موضع بود. بی‌تفاوتی
در این امر و خشونت در رابطه با تاکتیک مسلحانه نه امتیاز ما که ضعف سازمان بود. تا سف آواست که
آن دوره به عنوان ایامی که تا حدی دمکراسی جاری بود ستوده می‌شود. آن ایام دشوارترین دوران سازمان
و شاید یک جنبش ما در زمینه موازین دموکراتیک درون حزبی بود.

نشریه درونی آن زمان هیچ چیزی جز یک بولتن خبری، انتقال تجربیات و عملیات و درگیریها و اخبار
مبارزات مردم نبود. بی‌پرده کوشش می‌شود که برای توجیه ضرورت نشریه درون حزبی برسنن آن ایام که
گویا سازمان ما دارای ارگان درونی مبارزه ایدئولوژیک بود استناد شود. این تحریف حقیقت است.
بدین ترتیب برخی رفقای ما بدون توجه به حقایق فوق ناگهان به نتیجه می‌رسند که تا همین امروز
سائترالیزم بوروکراتیک بر سازمان ما حاکمیت دارد. و جالب آنکه حامین این بوروکراسی کسان و تفکر-
ات دیگری بجز آنان بوده‌اند. گذشته دور ستوده و تمجید می‌شود تا نگامل سازمان ما در دوران اخیرا زسال -
های بعد از ۵۹ تاکنون نفی شود.

حقایق بعد از سالهای ۵۹ تا ۶۲ به‌بوته فراموشی سپرده می‌شود و نشاناً طلب می‌گردد.
در آستانه پلنوم سال ۱۳۵۸ او قعا هیچ درک حداقلی از موازین حیات حزبی در نزد رهبران و اعضای
سازمان ما وجود نداشت. خیلی از رفقای رهبری حتی معنی واقعی پلنوم را نمی‌دانستند و به همین جهت
نام کم‌تفرانس و وسیع سازمان پلنوم نام گذاری گردید. تا سال ۵۹ هیچ سیاست و اصول روشنی بر سازماندهی
نیروهای سازمان فرمان نمی‌راند.

تصویب اساسنامه موقت سازمان در خرداد سال ۶۰ گام بلندی در راستای تجهیز سازمان به موازین
زندگی حزبی بود. برای اولین بار در سازمان ما، اصل سائترالیزم دمکراتیک به‌مثابه اصل راهنما در ساز-
ماندهی تشکیلات مورد پذیرش قرار گرفت.

برخلاف ادعاهای رایج این اساسنامه نه رونویس ساده از زوری آثار دیگران بلکه محصول کار و زحمات
مجموعاً خلق چند نفر از اعضای شعبه تشکیلات آن زمان بود. برای تهیه آن رفقای مسئول کلمه به کلمه و
نره به نره آثار موجود آن زمان را کا ویده و بحث‌های متمادی پیرامون کم‌وکیف انطباق یافته‌های خویش
بر شرایط سازمان و ویژگیهای معین آن انجام داده بودند. برای اینکه به بی‌پایه بودن حکمی که آن را -
محصول رونویس ساده می‌دانند پی ببریم کافی است فقط به طور ساده آنرا با اساسنامه حزب توده ایران در
آن زمان مقایسه کنیم.

تصمیم کمیته مرکزی سازمان ما در سال ۶۰ به عضوگیری وسیع، شکل‌گیری تدریجی کمیته‌ها و حوزه‌های -
حزبی بر اساس موازین نسبتاً دمکراتیک، تشکیل کمیته‌های ایالتی و ولایتی، نیزیم و گسترش کمیته‌های سازمان
بر اساس رای و نظر کمیته‌های ایالتی در سال ۱۳۶۱، مشارکت کارهای سازمان در تهیه پیش‌نویس
نهایی قطعنامه اتحاد عمل گسترده با حزب توده ایران و نظرخواهی از همه اعضای سازمان در مورد
پیش‌نویس برنامه سازمان و... حقایق غیر قابل‌کتمان هستند که رشد و روندهای دمکراتیک در درون -
سازمان را منعکس می‌سازند. در عین حال عوامل و افکار معینی پیشرفت پررنگ‌های فوق را کند می‌سازند
مهمترین عامل ذهنی که بر رشد و روندهای دمکراتیک تاثیر گذاشت این عقیده مخرب بود که گویا مسائل
مربوط به سرنوشت سازمان ابتدا می‌تواند توسط کمیته حل شده و سپس با اعضا در میان گذاشته شود. تحت
تاثیر این عقیده فکرکنگره سازمانی که در پلنوم ۵۹ و اساسنامه موقت سال ۶۰ تصریح شده بود به تدریج به
عقب رانده شد. این فکرچوانه‌های ایده تشکیلکنگره سازمانی را از خوشه چیدوبیر
ضرورت و همچنین امکانات واقعی، تراکت اولین کنگره سازمانی چشم‌فروبیست.

بعد از سال ۶۲ دشمن خلق شرایط جدیدی را بر ما تحمیل کرد و سائلهای فعالیت دشوار و بسیار سخت
کار مخفی دوباره فرا رسید. شرایط جدید رشد پررنگ‌های دمکراتیک درون حزبی را در سازمان ما با شیوه‌ها
و اسلوبهای پیشین ناممکن می‌سازد. دوره "دمکراسی محدود" بر سازمان ما تحمیل گردید. مدت نزدیکه
سه سال طول کشید تا گامهای آغازین برای تأمین مشارکت اعضای سازمان در سرنوشت آن برداشته شود.

در این سه سال عامل عینی در جلوگیری از این امر نقش جدی ایفا نمود ولی عقاید عقب مانده از ضروریات زمان و روشهای کهنه که بعضی از آنها حقیقتاً مصداق کامل بوروکراتیسم بودند، نیز از موانع مهم محسوب می شدند. در پلنوم ۶۳ کمیته مرکزی هیئت سیاسی سازمان را مأمور کرد که مکانات تشکیل کنگره سازمانی را بررسی و به پلنوم بعدی گزارش دهد. * در پلنوم سال ۶۵ تشکیل اولین کنگره سازمانی در آینده به تصویب رسید و برخی تمهیدات برای تدارک آن در نظر گرفته شد. ... این سن تصمیم به اتفاق آراء و بدون مخالفت حتی یک نفر به تصویب رسید.

چنین اندر برخی از حقایقی که بدون توجه به آنها از برخورد دنیا لکتیکی با گذشته نمی توانند هیچ سخنی در میان باشد

حقیقت این است که عقاید به مرور زمان و در جریان پزاتیک و کسب تجربه تعمیق و تکامل می یابند. کسی نمی تواند مدعی شود که از همان سالهای ۵۹ یا ۶۲ و ... به سانترا لیزم و دمکراسی به همان ترتیبی می نگریست که امروز می ندیشد.

چنین ادعاهایی خلاف حقیقت است. افکار و ایده های همگی ما دارای کاستیهای زیادی بوده و اکنون نیز هست. ولی مهم این است که این ناستیها در جهت اصلاح و تکامل می یابند و بر اصول منطبق شوند که جهان بینی و تجربه بین المللی ما آنها آزموده باشد.

ما امروز با دیدیر ضعف های دیروز و حال خویش انگشت بگذاریم و با چشمانی با زاین حقیقت را بپذیریم که هنوز در نیمه راهیم. ما هنوز نه کنگره خود را برگزار کرده ایم و نه فرهنگی را که تحمل نظرات مختلف را میسر سازد شکل داده ایم. کسانی مبارز واقعی راه ارتقای سازمان خواهند بود که مسیر پیموده شده را واقع بینانه و نه در جهت تمایلات خود، آنگونه که مقاله دمکراسی و بازسازی ... در مروری بر تاریخ گذشته بیان کرده، تفسیر کند.

مرتضی در آرد ۱۳۶۷

* متأسفانه در سازمان ما برخی ها دمکراسی درون حزبی را بحث و گفتگوی بی پایان می دانند.

** ابتکار فوق مورد پذیرش همه بود و طراح آن نیز تعلق به آنچه که امروز بینهش نوین نامیده می شد نداشت.

مقاله "دموکراسی ... بی توجه به حقایق تاریخ گذشته سا زمان و شرایط عینی فعالیت آن نتیجه گرفته که پروسه انتخاب طبیعی رهبران در سا زمان متوقف بوده است. از نظر مقاله علت اساسی این کمبودها کمیت سا نترالیزم بوروکراتیک و بوروکراتها بر سا زمان بوده است. سا نترالیزم بوروکراتیک هر نوع فضای دمکراتیک را در سا زمان محو و اجازه نداده اعضای سا زمان از رهبران و اندیشه های آنان شناخت لازم را کسب و در جهت به کرسی نشاندن اندیشه های صحیح و رهبران صالح بکوشند.

نویسنده مقاله رسالت خاتمه بخشیدن به وضع موجود را وظیفه "گرایش نو" می داند. طبق منطق نویسنده مقاله، رهبران گرایش نو از آنجا که خواهان غلبه بر نیروی ماندوسا نترالیزم بوروکراتیک هستند وجودشان در رهبری سا زمان طبیعی است دیگران یعنی هر کسی در مورد "گرایش نو" چون و چرا داشته باشد جز و مدافعین سا نترالیزم بوروکراتیک بوده و محصول زاید پروسه انتخاب غیر طبیعی است. با ید این زاید جراحی و دفع شود تا جسم سا زمان از بیماری نجات یابد.

مقاله "دمکراسی ... سا سا با انگیزه دفع این نیرو و جهت گیری آشکار بر علیه آن به تحریر در آمده است. نویسنده مقاله مجبور شده برای اثبات حقانیت نظریه انتخاب "غیر طبیعی" بروا قعیات متعددی چشم فرو بندد و به همان لغزشی در غلط که مدعی مبارزه با آن است.

شرایط انتخاب طبیعی چیست ؟

در مورد فقدان دمکراسی در سا زمان ما تا کنون مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است. صرف نظر از غلوه و عراق فراوانی که در این زمینه صورت گرفته، هیچ کدام از مدعیان زحمت یک بررسی عینی از علل این فقدان را به خود نداده است. عده ای هم اکنون در سا زمان خواهان برقراری دمکراسی کامل و گسترده هستند. در مقاله بولتن نوشته های درون ک. م. فرمول دمکراسی گسترده و کامل مرتب تکرار می شود. مهمترین راه حلی که مطالبه کنندگان این خواست ارائه می دهند عبارات از به رسمیت شناختن انتشار نشریه علمی دایمی و حق اعضا برای تشکیل کنگره ... در سا سا نامه سا زمان (اخیرا بطور رسمی حق تشکیل فراکسیون نیز به این خواست ها اضافه شده است). از نظریه ای ها کافیسیت درخواست آنان در سا سا نامه سا زمان به رسمیت شناخته شود. در آن صورت سا نترالیزم دمکراتیک به طور کامل برقرار شده و انتخاب طبیعی رهبران ... به جریان می آید و مخالفین "گرایش نو" که نماینده سا نترالیزم بوروکراتیک در رهبری سا زمان هستند، طرد شده و موانع پویندگی و پالندگی سا زمان از میان برداشته می شود.

برخی علل ذهنی عده ای را مجبور کرده که چشمان خود را بر شرایط عینی ضروری که برای استقرار دمکراسی و انتخاب طبیعی به مفهوم حقیقی کلمه لازم است ببندند. درک این حقیقت دشوار نیست که آزادی کامل فعالیت سیاسی شرط اولیه تحقق روندهای دمکراتیک در حزب طبقه کارگراست. بقبول لنین "هیچ کس سا زمانی را که برای اشخاص غیر عضو در پس پرده سریت نهان باشد، سا زمان دمکراتیک نمی نامد". تنها در چنین شرایطی "فرصه سیاسی بروی همگان، به سان پرده تئاتر در برابر تماشاگران گشوده است" و اعضای حزب می توانند با اطلاع کافی از وضع رهبران، انتخابات مورد نظر خویش را تحقق بخشند و در نتیجه "پروسه انتخاب طبیعی" که هر عضو حزب را سرانجام در جای واقعی خویش قرار دهد تحقق یابد.

بدون آزادی کامل فعالیت سیاسی، انتخاب طبیعی رهبران، در مفهوم حقیقی کلمه سخنی بی معنی است نظارت همگانی و گام به گام اعضای حزب بر اعمال و رفتار یکدیگر و رهبران خویش تنها در شرایط آزادی کامل فعالیت حزبی ممکن و عملی است. حزبی که برای حفظ امکانات ادامه مبارزه مجبور است در واحدهای کوچک و مخفی سا زمان یابد، اعضا و کارهای بسیاری را از یکدیگر پنهان سازد، چگونه می تواند به انتخابات آزاد برای انتخاب رهبران تن دهد. تجربه طولانی مبارزه مخفی ثابت می کند که در چنین شرایطی "یگانه اصل جدی سا زمانی برای رزمندگان جنبش ما با ید حدا ملای پنهان کاری، نهایت دقت در گزینش اعضا و انقلابیون حرفه ای باشد ... وقتی چنین شرایطی فراهم باشد چیزی بیش از دمکراسیسم"

یعنی: اعتماد در فیقانه کامل میان انقلابیون نیز تا مین خواهد شد... اشتباه بزرگی است اگر تصور شود که عدم امکان نظارت "واقعاً دمکراتیک" اعضای سازمان انقلابی را بدون نظارت خواهد گذاشت آنها فرصت پرداختن به اشکال بازیچه‌ای دمکراتیسم را ندارند... ولی مسئولیت خود را بسیار خوب احساس می‌کنند...". (چه باید کرد، لنین)

شرایط فعالیت مخفی قانونمندی‌های خاص خود را در انتخاب طبیعی رهبران در اشکالی کاملاً متفاوت از شرایط فعالیت علنی اعمال می‌کند. در چنین شرایطی نیز "انتخاب طبیعی" بدون اینکه نیازی به اشکال بازیچه‌ای دمکراتیک فقط کار دشمنان ما را در قلع و قمع سازمان‌های مخفی آسان می‌سازد، داشته باشد، راه خود را بازمی‌کند. شرایط دشوار این مبارزه بطور خودکار فقط راه کسانی را به مسئولیت‌های حزبی بازمی‌کننده ظرفیتی بیش از بقیه برای تصمیمات دشوار سیاسی سازمان‌ها و عملی داشته، بیش از بقیه توانایی ابراز مسئولیت‌پذیری، شجاعت، فداکاری، لحظه‌شنا سویپه‌یان کاری... دارا باشند.

اعضای محدود شبکه‌های مخفی در پارتیک دشوار خود تن به رهبری کسانی می‌دهند که در تجربه روزمره لیاقت و شایستگی آنان را در پاسخ به نیازهای گوناگون مبارزه آزموده باشند.

آی‌رفقای ما دمکراسی گسترده و انتخاب طبیعی در سازمان‌های خارج کشور در نظر دارند؟ اگر چنین باشد می‌توان در این مورد هم به بحث نشست. کسی منکر استفاده از شرایط دمکراتیک خارج از کشور برای گسترش امکانات دمکراسی در سازمان نیست. و بحث ما با نویسنده مقاله "دمکراسی... هم‌اکنون نیست. تصور نمی‌رود که نویسنده مقاله جبهه اصلی مبارزه ما را اشتباه تشخیص داده باشد.

غیبت فاکتور شرایط عینی فعالیت سازمان در گذشته و حال در بررسی وضع دمکراسی و پروسه انتخاب طبیعی رهبران در سازمان امری تصادفی نیست. انگیزه‌ها و تمایلات نیرومندی که در لحظه کنونی عده‌ای از رفقای ما را گام به گام به خود می‌کشد، علت این بی‌توجهی و فراموشی است. آیا حقیقتاً دستگاه رهبری سازمان محصول "انتخاب غیر طبیعی" است. حقایق تاریخ سازمان پاسخ روشن‌کننده به این سوال می‌دهند.

نگاهی به تاریخ تکوین و تکمیل رهبری سازمان در بعد از انقلاب ۱۳۵۷

شرایط سخت فعالیت مخفی سیاسی - نظامی در دوره شاه، قانون خاص "انتخاب طبیعی" را در سازمان ما اعمال کرده بود. همه محدود رهبران و اغلب مسئولین واحدهای سیاسی - نظامی از تعمیم‌دیک پروسه سنگین آتش و خون گذشته پویا به آستانه انقلاب بهمن گذشته بودند. شرایط دشوار آن ایام آمیخته با خون و رنج، حراً فان سی عمل‌پهلوان پنبه‌های شرایط دمکراتیک فعالیت راحتی از دسترسی به شبکه سمپا تیزان‌های پیرامون واحدهای سازمان با زداشته بود. در سال‌های ۵۶ و ۵۷ (و اوایل ۵۸) عده‌ای از رفقای زندان و اردو سازمان شدند. اغلب رفقای دوره سخت مبارزه در زندان را سپری کرده و برخی از آنها قبل از اسارت در واحدهای مخفی سازمان فعالیت کرده بودند. در اوایل سال ۵۸ بعد از تغییر مسئولیت عضویت این رفقا، اولین گروه رهبری سازمان به طور آزاد دمکراتیک انتخاب شدند. این دست - آورد محصول فضای آزادی بود که انقلاب به ارمغان آورد. نحوه انتخاب با توجه به تجربه اندک آن زمان معمولاً طبیعی و دمکراتیک بود. برای انتخاب هر یک از رفقای رهبری از همه اعضای آن روز که تعداد آنها به طور نسبی افزایش یافته بود، رای‌گیری به عمل آمد. بدین ترتیب اولین گروه رهبری سازمان بعد از انقلاب از طریق انتخاب است مشخص گردید. اطلاعاتی که در مورد سابق این رفقا و افکار و عقاید آنها در دسترس اعضا بود، جنبه آگاهانه انتخاب را افزایش می‌داد. چندی بعد از این انتخاب تعداد محدودی با رای حداقل ۳/۱ اولین گروه رهبری به ترکیب آن اضافه شدند. رفقای انتخاب شده دارای سوابق طولانی مبارزاتی و صلاحیت لازم برای ورود به کم‌م سازمان بودند.

کنفرانس وسیع سال ۵۸ که به غلظت و به خاطر نازل بودن اطلاعات و فرهنگ حزبی رهبری، پلنوم نام - گذاری شد و فاصله چندانی با یک کنگره واقعی نداشت، بطور تلویحی انتخابات قبلی را مورد تأیید قرار داد. در اجلاس کنفرانس بحثی در برررتنجزیب انتخابات انجام شده طرح نشد.

این کنفرانس در شرایط فضای نسبتاً دمکراتیک سال ۵۸ برگزار شد. انقلاب بهمن شرایط لازم را برای یک تجمع وسیع در اختیار سازمان ما قرار داده بود. بدون فضای آزاد آن ایام برگزاری این کنفرانس هم خودکشی و هم ناممکن بود.

تا اوایل سال ۵۹ چند نفر دیگر به عنوان مشاور برای حداقل ۲ آراء به ترکیب ک. م. سازمان افزوده شدند. یکی از آنان علی گشتگر بود. وی سابقه اندکی در مبارزه حزبی خصوصاً در شرایط دشوار داشت. هیچ آزمایشی جدی از سرنگردانده و فقط به اعتبار ریزی سیاسی و توانایی قلمی نظرها را جلب کرده بود. آگسرت انتخابی غیر طبیعی مورد بحث در این دوره یا شدنی شک وی یکی از مضامین آن است. مسئولیت آن نیز با کسانی است که به انتخاب وی رای دادند.

در پلنوم خرداد ماه ۶۱ عده ۱۰۱ از رفقا با حداقل ۲ آراء به ترکیب کمیته مرکزی سازمان اضافه شدند. تا این زمان سازمان همچنان به فعالیت نیمه مخفی و نیمه علنی مشغول بود و مکاناتی که از چنین شرایطی برمیخواست، شرایطی نسبتاً دمکراتیک را در انتخابات این زمان فراهم ساخته بود. تقریباً تمام انتخابات شوندگان از سوی کمیته های ایالتی و شعب مرکزی معرفی شده بودند. کمیته های ایالتی که خود به شکلی نسبتاً دمکراتیک شکل گرفته بودند اغلب بهترین کادرهای سازمان در ایالات را در خود متشکل می ساختند. طبق تصمیم قبلی رهبری موظف شده بودند نام پندگان خویش را برای انتخاب در ک. م. سازمان مشخص کنند. این کمیته ها در اجلاس رسمی خود برای مخفی ماندن نامها و خود را انتخاب کرده بودند.

کمیته افرادی که وارد کمیته مرکزی شدند از مجموع رژیم های که قبلاً صورت گرفته بود بیشتر بود. بعضی کمیته ها به دلایلی که بیشتر به مسایل درونی خود آنها برمیگشت نماینده ای معرفی نکرده بودند علاوه بر این آنچه که بعدها مشخص شد فقط تعداد کم ملامحدودی که دارای شرایط حداقل کاندیداتوری بودند از دایره انتخابات پلنوم دور ماندند.

ضربات سال ۶۲ و شرایط دشوار بعد از آن فرصتی فراهم ساخت تا صحت انتخابها و انتصابات پیشین مورد آزمایش قرار گیرد. متأسفانه این فرصت برای برخی از اعضای رهبری کوتاه مدت بود ولی تقریباً همه کسانی که کم یا بیش مزه شرایط جدید را چشیدند، به آرمان ادامه راه و ایفای مسئولیت خویش وفادار ماندند. در انتخابات پلنوم ۶۳ تعدادی از رفقای که در ایران مسئولیت هدایت واحدهای مخفی حزبی را عهده دار بودند وارد دستگاه کمیته مرکزی شدند. همگی آنها با فداکاری و بر دباری در حال انجام مسئولیتهای خطیر ناشی از دوره جدید فعالیت بودند و در عمل قانون انتخاب طبیعی خاص شرایط مخفی حکم خود را در مورد آنان صادر کرده بود. رهبری سازمان فقط به این حکم صحنه گذاشت.

در پلنوم وسیع فروردین ۶۵ نیز تعدادی از مسئولین واحدهای سازمان که طی سه سال کار مخفیی گروه های تحت مسئولیت خود را از فرازونشیب های معینی عبور داده بودند وارد دستگاه ک. م. سازمان شدند. افتخار واقعی و ارزشمندی که نصیب منتخبین پلنوم ۶۳ و برخی رفقای منتخب پلنوم ۶۵ شد آن بود که آنها در یکی از دشوارترین مراحل مبارزه سازمان ما وارد دستگاه ک. م. شدند. آنها در میدان عمل قبلاً انتخاب شده و رسمیت بخشیدن به این انتخاب توسط ک. م. آخرین اقدام ضروری بود.

اکنون بخش قابل توجهی از اعضای رهبری سازمان در مراحل مختلف بعد از انقلاب وارد دستگاه ک. م. سازمان شده بودند در میان ما نیستند.

منصور، احمد، رضی، جواد، و آخرین آنها انوش به خیل انبوه شهیدان سازمان پیوستند. آنان عزیزترین گهر خورشیدان خویش را بنثار راه مقدس ما ساختند. برخی ها هم هنوز در اسارت، در شرایطی کاملاً متفاوت از دشواری زندانهای رژیم شاه سرنوشت نامعلومی را انتظار می کشند. اغلب آنها شکنجه های بی نظیر جلادان خمینی را با موفقیت پشت سر گذاشته اند.

چنین است تاریخچه مختصر انتخابات ک. م. در سازمان ما. این تاریخچه افتخار آفرین است. ناسف و تبری از چنین تاریخی، تحت هر عنوان و شعاری به دنبال انگیزه های خود پرستانه، شخصی و گروهی روان خواهد شد. از این عاقبت تنها می توان با چشم گشودن برواقعیتها و حقایق گذشته، خلاص شد. هیچ راه دیگری وجود ندارد. زیر سوال بردن مشروعیت، قانونیت و صلاحیت ک. م. سازمان، مهمترین انگیزه مقاله

"دمکراسی و... درانتخاب شعار" انتخاب غیرطبیعی" رهبران است. چنین است ماهیت شعارانتخاب طبیعی" "بیش نوین" برای تمرین کسب قدرت در"جامعه سازمان ما".

کنگره سازمان درپیش است وشرایط حداقل برای انتخاب آزاداندیشه ها وانتخاب طبیعی رهبران "البته" دربرتومبارزات طولانی "گرایش نوین" در سازمان ما فراهم شده است. ولی هنوزدرنیمه راه کنگره قرارداریم. فرصت کافی برای تبلیغات گسترده انتخابی "هنوزوجوددارد. اجازه بدهید همه اعضا سازمان دریک فضای خالی از تبلیغات و فشار به مقایسه آزاداندیشه ها بپردازند. قبل ازوقت توجه آنها را ازاندیشیدن به کنه واقعی وماهیت اختلافات کنونی وانتخاب آزادانه اندیشه ها منحرف نکنید. این امر به ضررآگاهی ودرخدمت جهل ونادانی است. کسی که حقیقتا به مقایسه آزاداندیشه ها وانتخاب طبیعی رهبران وفاداراست، چنین عمل نمی کند. شرایط را برای یک کنگره آگاه به کنه واقعی تمام اختلافات آماده کنید. درآن صورت مطمئن باشید که هرکسی درجای خودخواهدنشست وشعار" انتخاب طبیعی رهبران" بدون اینکه نیازی به "تبلیغات انتخابی" داشته باشد خودبه خود متحقق خواهدگشت.

مردنی - مردادماه ۱۳۶۴

در مقاله‌ای که با عنوان "پوست اندازی ایدئولوژیک یا شکاف دیرهنگا مدرعاری تی کهنه؟" در بولتن ۱۰ انتشار یافت با دآوری شبکه مبارزه‌ای که اکنون در درون سازمان ماجاری است، نه مبارزه و وحدت طلبان و انشعاب طلبان برای حفظ یا شکستن سازمان، بلکه درگیری دوگرا بیشت متعابیز برای تسخیر ایدئولوژیک - سیاسی سازمان است. گرچه در سازمان ظرفیت‌های بزرگی برای تأمین وحدت رزمنده و اصولی وجود داشته و دارد، اما انتشار مقاله رفیق رحیم همداری بودن سازمان خطرگرایشات انحلال طلبانه را ستزاجدی ترنگیرد. ظاهرا انتشار رفیولی از اسناد برنامه‌ای و نیز قافله‌گیری بازم بیشتر شعاری از رفقا، از برخی از احکام سیاسی تفکر کهنه، نیروی ماند ربه اعلام شتابزده و عصبی مواضع عمیقاً انحلال طلبانه خود و سازماندهی شعری تا زه و ادا رنمود و گرچه تعرض تا زه به جایی نرسید، اما مقاله رفیق رحیم و تعرض نا کام نیروی ماند نشان داد که خطر "انحلال طلبی راست" همچنان خطری بسیار جدی در مسیر تکامل و تعالی سازمان بشمار می‌رود و هرگونه کم بهادادن به آن می‌تواند نریزهای جبران ناپذیر در پی داشته باشد.

در عین حال و قسوع برخی اقدامات در ماههای اخیر روشن ساخت که نیروی تحول طلب سازمان را نیز گرایشات هر چند ضعیف انحلال طلبی "چپ" تهدید می‌کند. جریان تحول طلب که اکنون دیگری نهفت است برای آنکه بطور کامل به سیعی سازمان بدل شود و به سطح یک نهفت فراگیر در جنبش کمونیستی ایران و جامعه ارتقا یابد، می‌باید خود را از هرگونه آلودگی بدین گرایش مهلک رها سازد.

مطلب حاضر به منظور مقابله با انحلال طلبی پس از مکتبی کوتاه برگرایشات انحلال طلبانه "چپ"، به نقد نظرات رفیق رحیم می‌پردازد.

* * *

تلاشهایی که در ماههای اخیر در برخی از سازمان‌های خارج از کشور در جهت کار بست شیوه‌های دمکراتیک حل و فصل مسائل درون سازمانی، از سوی کارها و اعضای سازمان صورت می‌گیرد و در این یا آن اجلاس به این یا آن شکل تبارز می‌یابد، تلاشهای مجموعاً مثبتی است که با ید به مشا به "تمرین دمکراسی" و کوشش برای استقرار مناسبات نوین درون سازمانی مورد اوری و ارزیابی قرار گیرد. فضا سازی ها و چندان آفرینی‌هایی که به هدف مقابله با دمکراتیزه کردن زندگی حزبی صورت گرفته و می‌گیرد، نباید در این ارزیابی خلل وارد سازد.

در عین حال رفقای که در راستای با ز سازی مناسبات درون حزبی تلاش می‌کنند و توفیق می‌یابند که نظرات خود را به طور مشخص تدوین و در اجلاسهای رسمی ارائه نمایند، باید به مشا به جزئی از کوشندگان راه تحول، نسبت به آلودگیهای انحلال طلبانه هوشیار باشند. عدم پذیرش قانونیت ارگانها و در صلاحیت آنها و در راس همه رد صلاحیت کمیته مرکزی انحراف خطرناکی است که متأسفانه برخی از رفقا بدان آلوده شده اند و این آلودگی سبب شده است که جنبه‌های مثبت و سازنده اقدامات و نظراتشان بی بها گردد.

در مقدمه "در خلاصی از عادات کهنه" در بولتن ۸ با دآوری شد برای آنکه سازمان بهمانند رسالت تاریخی خود را متحقق سازد باید شعار "قانونیت، علمیت و گسترش پرا تیک با مضمون تدارک" بر حیثیات آن در مرحله کنونی تکامل جنبش نا ظرا باشد. در آنجا همچنین تا کبند شد که کمیته مرکزی ما داد که در جهت بزرگاری کنگره و مرتفع شدن به طرازی قانونی و متعالی تر و نیز تا مین حدا کثر دموکراسی ممکن کامبر می‌آرد، قانونی است. پذیرش قانونیت مطلق کمیته مرکزی بدون در نظر

گرفتن سمت گیری‌های اساسی آن به همان میزان خطاست که در فدا نونیت آن به دلیل خود برگمار بودنش. چرا که این دومی به معنی نادیده گرفتن پروسه واقعی شکل گیری سازمان و بالطبع کمیته مرکزی آن بود و غلطیدن به ایده آل‌لیزم آن سوی با ما است.

اکنون ضروری است که مسئله به گونه‌ای مشخص تر مورد بررسی قرار گیرد. واقعیت آنست که قرار فراخوان کنگره که در پلنوم وسیع فروردین ۶۵ به اتفاق آراء به تصویب رسیده بود بعد از پلنوم مهرماه ۶۶ بطور کم و بیش جدی در دستور کار رهبری قرار گرفت. در پلنوم مهرماه ۶۶ ضوابط دعوت نمایندگان کنگره نیز به اتفاق آراء به تصویب رسید. بعد از پلنوم مهر کار رتدا رک برنا مه با آهنگ نا مطلوبی ادا می‌یافت. اکنون روند تهیه اسناد و تدوین معیارهای دعوت نمایندگان تا حد مشخصی پیش رفته است و هیچ دلیل یا نشانه‌ای دال بر آنست که کمیته مرکزی به تاخیر نرسد و مستقیماً از گرایشات و فعل و انفعالات درونی آن، در جهت ایجاد توقف در روند رتدا رک کنگره اقدام کرده باشد. وجود ندارد. جستجو برای یافتن چنین نشانه‌ها و دلایلی نیز بی‌پایه است. چرا که بخش بزرگی از انرژی کمیته مرکزی بطور واقعی مصروف تدارک کنگره می‌شود. البته در فاصله پلنوم وسیع تا اوایل سال ۶۷، روند تدارک کنگره به هیچ وجه شتاب مطلوب را نداشت و در بخش قابل ملاحظه‌ای از این دوره دوا له، هیچ اقدام موثری در جهت کنگره صورت نگرفت و روند تدارک عملابه کار کمیسیون برنا مه که بدان نیز انتقادات جدی وارد است محدود شد. از دست دادن این زمان "دوا له" بی‌دلیل نبوده است.

تا با وری برخی از رفقاً به کنگره و دفع الوقت به امید تغییر شرایط و به فرا موشی سپردن کنگره مانع از آن بودند که راه لازم برای تدارک واقعی کنگره فراهم آید. اما پیگیری نیروی تحسول و پدید آمدن نقل روانی سنگین در جهت برگزاری کنگره در کل تشکیلات سرانجام با وری و مانع را عقب راند و اکنون روند تدارک و برگزاری کنگره را با پدروندی با زکنت نا پذیرد است و نیروی خود را مصروف تضمین پیروزی کنگره و دفع خطر "مسخ" نمود. از این پس اگر خطری کنگره را تهدید کند که می‌کند. خطر مسخ آن است. برخی از رفقاً نتوانستند این تغییر اوضاع را درک کنند. آنها از زمان عقب ماندن دوا له تا خیر سبب گردید که در عمل در خدمت نیروی مسخ قرار گیرند و برای آن "فاکت" فراهم سازند.

تردیدی نیست که هر عضو سازمان حق دارد نسبت به آهنگ و اشکال تدارک کنگره و دستور کار آن نظر خود را بیان نماید و خواستار اصلاح این یا آن "نارسی" شود. این کارها اکنون کم و بیش صورت می‌گیرد و بسیار خوب خواهد بود اگر به گونه‌ای گسترده تر انجام گیرد و منجاست از بولتن را نیز به خود اختصاص دهد. اما این بسیار متفاوت است با در ملاحظیت کمیته مرکزی که در یک محاسبه ساده ولی واقع بینانه تنها ارگانی است که می‌تواند کنگره سازمان را در شرایط کنونی بزرگوار کند.

رفقای که بخشی از کمیته مرکزی را ما هیتا فنا قدملا حیت و بخش دیگر را به جرم نا پیگیری نا صالح اعلام می‌کنند، یک لحظه به شمیم نظر خود بیندیشند و صد البته در هنگام شمیم، ایران را فراموش نکنند و سپس به این سوال پاسخ گویند که از زمان چه می‌مانده هنگامی که نظر آنها عمومیت یافتند یا نشده باشد؟

آنچه در چند سال اخیر در سازمان ما جوانه زده و در شکرده، دیگر به سطح یک نهضت قرار و پیده است و ما اکنون با زتاب صدای خود را از میان همه گروهها، سازمانها و محافل که قلبشان با توده‌های میلیونی زحمتکشان میهنمان می‌تهد می‌شنویم. با پیدای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریست) به ما به سنگ راستوار و استوارترین سنگ را بین نهضت، مثل مردمک چشم پاسا زی شود. در لحظه کنونی هر فکری جز این به زبان جنبش است و با یقیناً طبعاً نه به دورا فکنده شود. همه اعضای سازمان حق دارند نگاه آهنگ این یا آن حرکت را کنند می‌بینند، برای تسریع روندها بکوشند و با یکدیگر شوند. اما یقیناً قطعیت دانست که در ایام سرنوشت ساز کنونی، ما بیش از هر زمان دیگر به تعقل و اتخاذ تصمیمات متین و آینده نگرا نه نیازمندیم و با گرم کردن زیر پای این یا آن، تنها برای اتخا ذ تمامیم شتاب زده زمینه چینی خواهیم کرد. تردیدی نیست که تعاقب و آراء دگافی برای اطلاع رسانی جامع و منظم به تشکیلات، در پدید آمدن سو برداشتها نقش جدی بازی کرده و می‌کند و بررسی عکس العمل

حای شتابزده و سنجیده، بدون در نظر گرفتن این حقیقت نادرست خواهد بود.

انتقاد دوا منتقاد از خود شجاعانه، اگر هزار بار دیگر هم از جانب رفیق رحیم و همفکرانش مسعود تمسخر قرار گیرد، همچنان یکی از عناصر اصلی اندیشه تحول طلب سازمان است و رفتاری که مجموعاً در راستای تحول می‌کوشند، به بررسی مجدد اقدامات خودخواهنداشت و با مرز بندی روشن نسبت به پدیده مهملک انحلال طلبی "چپ" و دفاع از قانونیت در صفوف سازمان، به بیکار برای تشکیل کنگره ای دموکراتیک و پیروزمند ادامه خواهند داد.

مقاله رفیق رحیم کلکسیون است از آنها م، دشنام، تحریف و نیز احکام صریحی که دیدگاههای نیروی ما ندرتاً به روشنی بیان می‌کند. مقاله را ابتدا باید تکاند، حسن و خاشاک آن را از احکام تشویریک جدا نمود، دشنامها را بدون پاسخ به کناری نهادن و سپس به بررسی مهمترین دیدگاههای رفیق در مورد اصول، وحدت، عنایت و دموکراسی، اخلاق حزبی و راه بیرون رفت از بحران پرداخت. به این موادمی پردازیم. اما پیش از آن لازم است از رفیق رحیم بخواهیم که در آراشه نظرات خویش بکار برده اند، عمیقاً سپاسگزاری کرده، چرا که ایشان با بیان صریح نقطه نظرات خود و پرهیز از بکار بردن زور و قهاری و رنگ و لبا بهایی که این روزها به منظور "گردآوری قوا" فراوان مورد استفاده قرار می‌گیرد، به خوانندگان ابولشن امکان داده اند تا با سهولت بیشتر قفاوت کنند و در نتیجه، امکان "انتخاب ایدئولوژیک" افزایش یابد.

۱ - اصول

کلما تی نظیر "اصول"، "ایدئولوژی" و "سیستم‌های بنیادین تشویریک" چه مفاهیمی را حمل می‌کنند و ما چه درکی از آنها داریم؟ زلابلی مقاله "بحران شکست" می‌توان درک نویسنده از این مفاهیم را به گونه زیر استخراج نمود.

"سیستم‌های بنیادین تشویریک همان ایدئولوژی سازمان است که مستقل از سیمای ملی، تعیین کننده ماهیت تاریخی - طبقاتی سازمان می‌باشد.

ایدئولوژی سازمان ما، مارکسیسم - لنینیسم، ایدئولوژی علمی و انقلابی دوران ماست، همان ایدئولوژی است که هر حزب مارکسیست - لنینیستی در جهان با تجهیزیدان خود را از وحدت درسیتم‌های بنیادین تشویریک برخوردار می‌آزد.

این ایدئولوژی خلقت عینی دارد، یعنی مستقل از ذهن ما بمانا به شعور علمی و خودآگاهی طبقه کارگر که مجموعه جنبش بین المللی کمونیستی با زتاب دهنده است، وجود عینی و خارجی - دارد و ما البته با تجربه تعمیم یافته جنبش کارگری و کمونیستی غنا، بسط و تکامل می‌یابد. از اینرو با یدومی توان آنرا کسب کرد و بمانا به یک علم آموخت.

... از خاص ترین معیارهای عینی ما لت یک سازمان مارکسیست - لنینیست چگونگی پیوندن و برخوردار و با سوسا لیزم علام موجود و مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی است.

حزب بوده ایران سیمای ایدئولوژیک - سیاسی خود را بمانا به حزب طبقه کارگر ایران که حیات آن بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترنا سیونالیزم استوار است، از تعرض ممنون نگاهداشت! (مقاله بحران شکست ص ۶۳ و ۷۴) تاکید نگارنده

تا اینجا ی مطلب، بخشی از با و راهی سازمان در سالهای ۶۰ و ۶۱ تکرار شده است، اما با و ر - های ایدئولوژیک سازمان در آن سالها، یک مدل تشویریک کامل را تشکیل می‌داد، که تراهی فوق - الذکر بخشی از آن بود، آن مدل با افزودن این تراساسی بر تراهی مذکور که مارکسیسم - لنینیسم و انترنا سیونالیزم پرولتری در بنیاد نیه های جلسات مشاوره (۵۷، ۶۰، ۶۹) منجلی است و با کار بست عملی این اندیشه که وظیفه تعمیم تجربه جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و بسط و تکامل مل اساساً بر عهده حزب کمونیست است، ساخته شده بود. اکنون رفیق رحیم در حالیکه مجموعه

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری را با زتاب دهنده مـ ل که به زعم او هم علم است و هم خصلت عینیتی دارد، می‌داند، بی‌را مونی بی‌انیه‌ها سکوت می‌کند و به این ترتیب مدل شورویک "بسته" سابق را در یکی از مهمترین عزم‌ها "باز" می‌گذارد.

رفیق رحیم به این سوال پاسخ نمی‌دهد که "بروسه با زتاب" مـ ل بوسیله "مجموعه جنبش جهانی کمونیستی و کارگری" چگونه صورت می‌گیرد. آیا این "مجموعه" موجودی هزار و سزوها از زبان است و این با زتاب از سروزبان واحدی عملی می‌شود؟ اگر فلان حزب برادر ما رکیسم-لنینیسم و انتر-ناسیونالیسم پرولتری را با بنطور آن دیگری آنطور با زتاب داد، تکلیف فداکاری اکثریت کسسه می‌خواهد آنرا به ما به علم و اداری خصلت عینی کسب کند و بیا موزد چیست؟ آیا رفیق رحیم برای ترمیم مدل شورویک خود، فداکاری را مجدداً به بی‌انیه‌ها رجوع نخواهد داد؟

بگذارید برای لحظه‌ای تصور کنیم نیرویی که رفیق رحیم بنا پیداری و فرورویختگی ایدئولوژیک آن را دلیل عمده نا کامی سازمان در زمینه‌ها سخگویی به ضرورت‌های شورویک می‌داند وجود نداشته و سازمان ما هم‌ما نندا صاحب کجف در سال ۶۲ به خواب رفته و یا در دنیایی به غیر از کره‌خاکی مسأ می‌زیسته و حال به ناگهان از خواب برخاسته، بیا به کره زمین بازگشته و خود را با این نظر حـزب کمونیست اتحاد شوروی مواجه دیده که "دوران جلسات مشاوره بین‌المللی مقیدکننده سپری شده است" و "تما می‌اجزاب بطور کامل و بازگشتنا پذیر مستقلند". در چنین حالتی اعضای سازمان که می‌بینند که ستون فقرات مدل شورویکشان با تیرتدوین کننده اصلی آن، درهم شکسته شده، چه می‌باید بکنند تا از چماق تکفیر رفیق رحیم در میانمانندوبی با ور به سوسنا لیزم و مروج سرما بدها ریویسی اعتقاد به مردمنا میده نشوند؟

واقعیت آنست که "دنیا عوض شده است" دوران ما رکیسم رسمی و قالبی و فرمولهای کلیشه‌ای دیگرگاهی است که به سرآمد و به گفته کا ملادرست رفیق صادق "هیچکس حق ندارد خود را ایگانه شارح صاحب ملاحیت ایدئولوژی بشناسد و این حق را از دیگران سلب و یا آن را به یک "جمع عمومی ملاحیت" دار و گذار کند."

سپری شدن دوران کمینترن و کمینترم و جلسات بین‌المللی مقیدکننده، املا بدین معنا نیست که نقش فلان "جمع عمومی ملاحیت" دار "که رسماً نفی شده، عملاً بدین یا آن حزب و "مجموعه" خصوصی ملاحیت دار" واگذار و فقط شارح ما رکیسم عوض شود، بلکه دقیقاً بدین معنا است که تنوع شرایط در کشورها و مناطق مختلف جهان در آستانه قرن ۲۱، و شماری از عوامل دیگر تنوع برخسورد را اجتنابنا پذیر کرده و هر حزب در بر خورد مشخص نه تنها استراتژی و تاکتیک، بلکه درک خود را از مبانی و اصول را تدوین می‌نماید و سپس بر مبنای آن در مورد اجزاب برادر و میزبان برادری خود با این یا آن حزب تصمیم می‌گیرد.

رفیق رحیم می‌گوید که ما رکیسم-لنینیسم علم است و با یدو می‌توان آنرا کسب و به ما به علم آموخت" و رفیق صادق گویا در پاسخ به رفیق رحیم می‌نویسد "ایدئولوژی علمی، علم نیست... تکامل ما رکیسم با تکامل علوم دقیقه‌گاملا متفاو ت است... و "کسی که فکر می‌کند ما رکیسم-لنینیسم پاسخ همه مسائل زندگی و جامعه را از قبل آماده داده‌اند و این پاسخ هم لزوماً یکی است، از ما رکیسم-لنینیسم برداشتی "بنیادگرایانه" و حتی بدتر "وهابی منشانه" دارد. چنین فکری اولاً نمی‌تواند معتقد به تکامل خلافاً نه ما رکیسم باشد، ثانیاً- خود را مفسر و متولی ما رکیسم خواهد شناخت و در آخرین تحلیل همه کمونیستهای دنیا را یا منحرف به چپ و یا منحرف به راست خواهد شناخت."

(مقاله اول رفیق صادق بولتن ۸ ص ۱۸)

رفیق رحیم برای آنکه "صلبیت ایدئولوژیک" خود را کاملاً نشان دهد و "ما رکیسم-لنینیسم" و انترناسیونالیسم پرولتری "قالبی خود را ازلی و ابدی جلوه دهد می‌نویسد که "این ایدئولوژی خصلت عینی دارد، یعنی مستقل از ذهن ما به ما به شعور علمی و خودآگاهی طبقه کارگری... وجود عینی و خارجی دارد،" این توصیف از مـ ل که تومیقی شیفته و ارفاقاً قد دقت علمی است، راه برخسورد

در عرصه ایدئولوژی را می‌بندد و در خدمت جمود فکری قرار می‌گیرد. ما رکیسمی که بوسیله ما رکیسم را به شو بوسیله لنین در حوزمان خود متکا مل گردید، یک مدل نظری است که در دوران مکتب نیوتنی و هندسه اقلیدسی طراحی شد. این یک حقیقت تاریخی است که ما رکیسم به گونه‌ای کیفیتا متفاوت با سایر مدلها و نظریه‌ها، توانست واقعیت‌های هستی را در ذهن بشر با زمازی کند و انسان را به ابزار درک و شناخت قانومندیهای هستی اجتماعی، اقتصاد، سیاست و فرهنگی‌اش تجهیز نماید و این نیز نتیجه مینای عینی احکام اولیه ما رکیسم و تکیه مسترآن بر واقعیت‌های عینی است. در این حقیقت نباید مبالغه شود. چرا که این مبالغه، با نبودن درجه‌نسبیت در علوم اجتماعی را که با رها بوسیله بنیادنگذاران مورد تاکید قرار گرفت، به فرا موشی می‌سار دورا را برای "بنیادگرایی" و دکما تسمیای می‌گذارد. واقعیت آنست که علوم اجتماعی هنوز از تبیین کیفی پدیده‌ها فراتر نرفته‌اند و بر خورد دکما تسمی که چندین دهه بخش بزرگی از جنبش کمونیستی جهان را سلطه داشت، مانع از آن گردید که ما رکیسم که می‌بایست نیروی محرکه و پیش برنده علوم اجتماعی باشد با علمای علوم تکامل یافته و بدو در نتیجه، مادل‌های وارد سالهای ۸۰ شدیم که نه تنها نامی‌ها و خط‌های عملی جدی به همراه داشتیم - خط‌هایی که امروز خوبی شناخته شده‌اند - بلکه آگاهی‌های تئوریک مان هم عمدتا در سطح سالهای ۳۰ که ما در مرحله نسبتا ابتدایی شکل‌گیری بود، قرار داشت. این وضعیت بطور عینی به رونق دکما تسم، اسکولاستیک و علم‌گتایی کمک می‌کرد و بر عکس مطالعه خلاق مسایل سوسیالیزم معا صرا دشوار می‌ماخت. هماغونه که محدوده‌های ممنوعه برای انتقاد شکل‌گیری گرفت، شمارا ستاهای ممنوعه برای پژوهش علمی نیز افزایش می‌یافت. این دید چیره می‌شد که تصمیماتی جزئی و تکاملی مجازا ستوان هم بیشتر در پرا تیک تا در تئوری. اما برای هر کمونیست با بدروشن باشد که هرگونه جمود تئوری انقلابی - این عظیم‌ترین سرمایه‌دهنی بشریت - عواقب سنگینی به دنبال دارد و نه تنها در تئوری که در پرا تیک ما ختمان جامعه‌نویس هم، رگود به بسیار می‌آورد. ... نه از اصول پیش ساخته دلخواه و تسلی بخش بسوی حقایق زندگی، بلکه از واقعیت‌های هستی و از روندهای واقعی زندگی بسوی استنتاج و فرمول‌بندی اصول و اهداف. براه علوم اجتماعی راستین همین است ... ک. م. ا. ر. ک. ف. انگلس و و. ای. لنین مسایل عصر خود را پاسخ می‌گفتند. آنها گنجینه عظیم دستاوردها و اکتشافات خود، متدولوژی ماتریالیسم دیا لکتیک و روح خلاق کماوش حقیقت در علم را برای ما به میراث نهادند. اما از هر میراثی استادان نباید استفاده کرد. آن هم از جنبه میراث نبوغ آمیزی چون ما رکیسم - لنینیسم، میراثی که در سرشت خود دکما تسم است. خودزاینده زندگی و ظالما رسوخ دانش در اسرار هستی اجتماعی است. جان مطلب در آنست که بنیسه موجود تئوریک و متدولوژیک و خود تفکر دیا لکتیکی متوجه طرح و انگیزش احکام و بر خورد های جدید گردد. (ا. ب. کولیف عضو دفتر سیاسی ح. ک. ا. ش. آکا دمیسین، تاکیدا رنگارنده)

آری، "تئوری انقلابی عظیم‌ترین سرمایه‌دهنی بشریت" است. خلعت عینی قائل شدن بسرای آن سبب خواهد شد که بجای حرکت از واقعیت‌های هستی و روندهای واقعی زندگی به سوی استنتاج و فرمول‌بندی اصول و اهداف، کماکان از اصول پیش ساخته دلخواه و تسلی بخش بسوی حقایق زندگی گام برداریم و درک نکنیم که ما رکیس و لنین "مسایل عصر خود را پاسخ می‌گفتند" و میراث واقعی آنها "متدولوژی ماتریالیسم دیا لکتیک و روح خلاق کماوش حقیقت در علم است."

نه فقط تئوری انقلابی، بلکه بطور کلی "تئوری" چه در علوم دقیقه و چه بطریق اولی در علوم اجتماعی، مستقل از ذهن ما (بشریت) وجود عینی و خارجی ندارد. مستقل از ذهن ما فدا ثیان خلق نیز هیچ کانون و عقل منفعلی جهت تولید تئوری انقلابی، موجودیت ندارد تا به اعتبار وجسود آن تئوری را از خلعت عینی قلمداد نما ییم و رسالت خود را تا سطح اخذ و فراگیری آن تنزل دهیم. از زمان پیدایی ما رکیسم تا کنون، بسیاری از علوم دقیقه تحولات کیفی را پشت سر گذاشته‌اند. مکتب نیوتنی بی‌آنکه اعتبار خود را در محدوده معین عملکردش از دست داده باشد به دستاوردهای انبشترین و هابزرگ تکامل یافته و ریاضیات اقلیدسی به ریاضیات نوین متحول شده است، برخی

از علوم دقیقه تا کتون در چارچوب همان مدل های ارائه شده در دوران انقلاب صنعتی به تکیا مل خود اذامه داده اند و برخی دیگر مدل اولیه را مانع تکیا مل خود دیده ، مدل های تازه ای خلق کرده اند . ما رکیسیم همچنان در چارچوب مدل مارکس وبا افزوده شدن شمیره ها و متمم های ناشی از بسط و تعمیم تجارب تازه تکیا مل یافته است . املابند نیست که روزی تراکم انبوه شمیره ها و متمم ها با ختمان اصلی مدل خود تراکم کنند و ضرورت های تازه تحولات کیفی در شورونیا را اجتناب نا پذیر کنند . هم اکنون تغییرات ژرفی که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری در نتیجه جذب دستا وردهای علم و فن و خودکارسدن ماشینها و ابزار تولید در بافت جامعه پدید آمده و می آید . کمونیستهای این کشورها را با پدیده ها و سوالات تکلیفنازهای مواجهه خسته است و اگر احزاب برادرما در این کشورها بخواهند با درک ما و راه دکما تیسستی رفیق رحیم از مارکسیسم - لنینیسم ، که به زعم و درک همه کمونیستهای عالم است ، به سراغ مسایل جدید بروند ، هرگز با سخی برای آنها نخواهند یافت .

در سال های گذشته که درک امروز رفیق رحیم از مدل درک مسلط و همگانی سازمان بود ، این سوال بدرستی در مقابل همه قرار داشت که تکلیف ما با احزابی که در قالب تنگ "مارکسیسم - لنینیسم" و انترناسیونالیسم پرولتری متجلی در بنیادیه ها "نمیگنند چیست ؟ جای حزب کمونیست چین که انترناسیونالیسم را متضاد با میفهمد و نیز شماری از احزاب کمونیست اروپایی که نظریه دیکتاتور پرولتاریا و "لنینیسم" را رد می کنند در "خانواده احزاب برادر" کجاست ؟ یا آنها عضو "خانواده" به حساب می آیند ؟ ما هرگز با اینگونه سوالات پاسخ روشنی ندادیم و با بی مسئولیتی مدعی ، چین یک میلیاردری و حزب کمونیست نزدیک به ۵۵ میلیونی آنرا همراه با کهنسالترین احزاب کمونیست اروپا "مسکوت" گذاشتیم . ما قادر نبودیم آن احزاب را در شمار اعضای خانواده به حساب آوریم ، چرا که این کار فرمول ما را می شکست و مدالسته فرمول نمی با ست بشکند . در عین حال ما را این اندازه خیره سری نبود که همه این خیل عظیم را به جوب تکفیر برانیم ، پس مسئله را مسکوت گذاشتیم و نتوانیم از این همین چندی بیش با خود حمل کردیم ، اکنون ما فرمولهای متحجر را در پیش پای واقعیتها می کشیم ، چرا که ندیدن واقعیتها بدترین نوع اپورتونیسم است ، بگذار رفیق رحیم فریاد "واشربعتا" برآورد ، دوران "بنیادگرایی" به سر آمده است .

ما زمان ما امروز در راهی از ره نمودن روز تروتنازه ما نیست عدول نکرده و نخواهد کرد که :

"وجه تمام کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یک سو در مبارزات پرولترهای ملت های گوناگون منافع مشترک مجموعه پرولتاریا را که به ملت بستگی ندارد در بر ترو و معتبر تر می شمارند ؛ از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی بینا نگر منافع جنبش در مجموع آن هستند ." در عین حال سازمان ما با بداولات هر دو وجه این ره نمود را به یک اندازه مهم شمارد و نا نیا . برای تشخیص "منافع مشترک مجموعه پرولتاریا" ضمن بهره جویی از خرده مجموعه جنبش جهانی دستاوردهای همه احزاب برادر ، به اندیشه ، خرده تصمیم خود متکی باشد . درک دکما تیسسی و کهنه از مدل که در مقاله "بحران شکست" به تمام انعکاس یافته ، از سویی دانه مشمول اصل "برادری" را تنگ می کند و از سوی دیگر رابطه "برادری" را به رابطه ای مرده و منفعل و جبراً بنا بر او برسد می سازد ، برای اثبات این مدعا کا فایت که به قضاوت های مقاله پیرا مسون سازمان ، حزب توده ایران و سایر سازمان های مل رجوع شود ، مقاله سازمان ما را تا قبل از پذیرش سیستم ایدئولوژی سیاسی حزب توده ایران از مشمول برادری خارج دانسته ، می نویسد : "این جنبش (جنبش فدائیان خلق) نه به ما به یک جنبش پرولتاریایی بلکه به ما به یک جنبش را دیگال خرده - بورژوایی قابل تحلیل است ." مقاله نه تنها سازمان آن زمان بلکه سازمانهای نظیر او را کارگر و فدائیان خلق ایران امروز را نیز خارج از جنبش پرولتاریایی میداند و می نویسد "با تحولاتی که سازمان ما پس از انقلاب پشت سر گذاشت با طبیعت می توان گفت که مارکسیسم - لنینیسم های انترناسیونالیست دیگر نه فقط در حزب توده ایران ، بلکه در سازمان ما نیز متشکلند ." در اینجا رفیق رحیم تصور می کند که در دست راست او هم گویا کسانی ایستاده اند و می گویند آنها را قانع کند

که فقط حزب توده ایران "برادر" نیست، سازمان ما نیز بعد از "تحولات" از شرایط "برادری" برخوردار شده است. و صدا البته واضح است که دیگران برای احراز این شرایط باید "تحولاتی" را پشت سر بگذارند. در رابطه با حزب توده ایران اما، همه چیز برعکس می شود در اینجا چون "حزب توده ایران... همشما به حزب طبقه کارگر بر بنیاد م. ل. و انترنا سیونالیزم پرولتری جنبش اصیل کمونیستی ایران رانما بندگی می کرد" (ص ۷۵) و جویبار به کجراه رفته فدا نشا به شرط خروشان حزب پیوسته، رابطه برادری که البته بعد از "تحولات" شرایطش پدید آمده، رابطه ای است مبتنی بر سکوت مطلق ما در برابر تحولات درون حزب درجا مع، به بیانه نژاد "سیما" عدم مداخله احزاب برادر در امور داخلی یکدیگر، در اینجا هر نوع برخورد با امور "حزب برادر" تنها در صورتی مجاز است که قبلا به تایید رهبری حزب رسیده باشد.

برخی از "عاقبت" ترین نمایندگان تفکر که نه تنها رهبران اندیشه کپک زده گذشته را بدون "نوسازی" ناممکن یا فته اند، "لنینیسم" را از شروط "برادری" حذف نموده، می نویسد:

"برخی از مهمترین احزاب برادر در کشورهای سرمایه داری همسولیت تاریخی-جغرافیایی لنینیسم را مردود دانسته اند و در عمل سکوت می گذارند."

(رفیق صادق، دنیا لکتیک اصول عام و شرایط خاص بولتن ۱۰ ص ۴ با ورقی)

روشن است که در میان ما، احزاب می توانند "برادر" باشند و لنینیست نباشند، این میان ما، فرمول پایه ای رفیق رحیم را، ایدئولوژی او را، م. ل. و انترنا سیونالیزم پرولتری را "ویران" می کند. بحران شکست و ویرانگری ایدئولوژیک تا کنار گوش رفیق رحیم پیش رفتن است!

رفیق صادق پارادر "ویرانگری ایدئولوژیک" از این هم فراتر گذاشته، با بیان این مطلب که "اساسی ترین مبنای وحدت کمونیستها دریک سازمان واحد، دریک کشور و احدهما ایده آلها و نظریاتی است که همه کمونیستها در همه کشورها به خاطر تحقق آن متحد می شوند." (مقاله اول بولتن ۱۵ ص ۱۵)

منطقا لنینیسم را از اساسی ترین مبنای وحدت کمونیستها دریک سازمان واحد نیز حذف می کند. در عین حال رفیق صادق برای آنکه نشان بدهد که بحران شکست او را به خیل "ویرانگری ایدئولوژیک" برتاب نکرده و هنوز در شمار آن بخش رهبری است که "پروصراحت بخشیدن به حدود ایدئولوژیک - سیاسی بر بنیاد ما رکسیسم- لنینیسم و انترنا سیونالیزم پرولتری را بطور نسبی با عمق لازم طوسی کرده اند" (ص ۷۵ بحران شکست) می نویسد:

"پذیرش ما رکسیسم- لنینیسم و انترنا سیونالیزم پرولتری اساسی ترین مبنای وحدت و بینایی

ترین وجه تمام کمونیستها از نیروهای وابسته به سایر طبقات اجتماع است." (بولتن ۸ ص ۱۷)

این بیان اگر چه می تواند تسلای برای رفیق رحیم بشمار آید، اما خواننده را که با یسد از مقالات رهبران "خوراک نگری" ابتیاع کند، انگشت به دهان و حیران خواهد نمود. آخر چگونه ممکن است دریک لحظه هم اعتقاد به لنینیسم شرط برادری نباشد و هم عدم پذیرش آن نشان هوا بستگی به سایر طبقات اجتماع می تلقی گردد؟

به این آشفته گوینی ها با ید با بیان داد. نه دگما تیسم رفیق رحیم و نه "هم این وهم آن" رفیق صادق، هیچکدام چاره دردهای ما نیستند، واقعیت آنست که زندگی و نه بحران شکست، بخشی از باورهای گذشته ما را ویران کرده است و ما به گونه مبرمی به نوسازی، نه فقط در برنا به و خط مشی کسه در بنیادها، نیا زم ندیم، ما داد که این حقیقت فهمیده نشود و با به شیوه های میانها زانده و "سیاسی" مورد بهره جویی قرار گیرد، یافتن زبان مشترک در سازمان ما ممکن خواهد بود، چماق تکفیر با یسد فرود آید تا فضا برای اندیشه و جستجو با زود، دگما تیسم دشمن اندیشه و لذا دشمن انسان اندیشه و رز است. هیچ نسخه آماده ای وجود ندارد و نیروی تحول طلب سازمان هرگز مدعی نبوده است که پاسخ همه چیز را در جیب دارد. در مرحله "پوست اندازی ایدئولوژیک" قرار داریم. جنبش جهانی کمونیستی تحولات عمیق و عظیمی را پشت سر می گذارد. دوران با زمازی و با زنگری است و بویژه در چنین لحظه ای دگما تیسم و دسته گل در سید خود گذاشتن، همچون غشایی کدر، آینه اندیشه را در با زتاب و واقعیت ها

شنا توان می‌آزد.

آنچه امروز بر ما معلوم است اینست که دیگر نمی‌توان پایبندی جهانی به این یا آن سبب بر نامه‌ای را بنیانگذاخت. عقلاً دبه سوسیا لیسیم علمی دانست، همچنین نمی‌توان اساسی‌ترین مبانی وحدت کمونیستهای جهان را بصورت سابق فرموله کرد، عام‌ترین مبانی وحدت هر چه بیشتر کلی‌شده و متنوع آرا و عقاید در میان کمونیستهای جهان افزایش یافته است. شاید در دوره دیگری اوضاع عوض شود، اما امروز با ورکلی به سوسیالیسم علمی و حقانیت عمومی ما رکسیسم، عقلاً دبه ضرورت بزاندازی ما لکبیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی و محو استثمار و فردا زرد، عقلاً دبه رسالت تاریخی - جهانی طبقه کارگر و ضرورت همبستگی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و یک رشته احکام کلی از این نوع، کمونیستهای جهان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، کلی تر شدن مبانی عام وحدت، همچنین بدین معنی است که نقش برخورد مشخص احزاب افزایش یافته است و هر حزبی ضمن تدوین مستقلانه مبانی فکری و برنامموشی خود و ضمن احترام به آرا و عقاید احزاب دیگر، برای تحکیم و گسترش همبستگی جهانی کوشش می‌کنند، در عین حال هیچ حزبی ملزم به دفاع از همه عملکردهای این یا آن حزب برادر نیست و همه احزاب ضمن دفاع پیگیر از یکدیگر در مقابل سرمایه‌داری، ارتجاع و امپریالیسم، عملگر در برادران خود را بر اساس درک و برداشتی که خود از سوسیالیسم علمی دارند محکم می‌زنند و بر همین اساس تنظیم رابطه در سطوح متفاوت در میان احزاب را می‌پذیرد.

کلی تر شدن مبانی عام وحدت کمونیستهای جهان، در عین حال نقش وحدت مشخص کمونیستهای یک کشور و یک حزب واحد حول برنامه‌ها و اساسنامه‌ها و احزاب افزایش می‌دهد و هر حزب بر اساس درک مشخص خویش از اصول، حدود و ایدئولوژی خود را مشخص نموده، در صفوف خود علیه آنچه که آنحرف می‌داند مبارزه می‌کند.

مطلب پیش گفته را می‌توان تنها خطوط کلی و سمتگیریهای یک تفکر دانست و این ادعا وجود ندارد که تبیین جامع و مانع از اصول ارائه شده است. ما با واقعیت‌های نویین و بیرونی و سیستم و بسط با زبیین نگرشهای خود به برخورد خلاق و جمعی نیازمندیم. توفیق در این راه مقدمتاً در گرو تسویه حساب با دگما تبیین‌کننده است و این کاری است که رفیق رحیم از آنجا می‌تواند تبری می‌جوید. رفیق رحیم باید بنیاداً ندکها "طوا، طوا" گفتن دهن شیرین نمی‌شود و با اصول، اصول گفتن نمی‌توان سازمان را به اصول تجویز کرد، گفتن اینکه "اصول همان بنیانها" است، "بنیانها" همان "ایدئولوژی" است، "ایدئولوژی" همان "مارکسیسم-لنینیسم" است، "مارکسیسم-لنینیسم" همان چسبزی است که احزاب برادر بر دانه می‌چسبند و... تنها دور تسلسل باطل آدمی را نشان می‌دهد که در اطراف مسئله می‌چرخد و از درگیر شدن با آن هراس دارد.

در غرضه بنیادینا سوالات مشخصی اند. بخش مهمی از این سوالات در "برنامه ما" مندرج در جدولتن ۱۰ طرح شده است. اگر نمی‌خواهیم خلق الله را سردرگم سازیم، باید به سوالات مشخص پاسخهای مشخص بدهیم.

۲ - وحدت

اگر در تبیین اصول در اردوگاه ما نماند، گرایشات و برداشتهای متفاوت، از "ویرانگری ایدئولوژی" تا دگما تبیین ناب به چشم می‌خورد، در برخورد با امروز وحدت جنبش کمونیستی ایران، وحدت نظرسر حکمفرماست و این وحدت نظرسر چیزی که نقد است، حیل لمتینی است که اختلاف درک از اصول را که "نسبه" می‌نماید، تحت الشعاع قرار می‌دهد، به گونه‌ای که رفقا همواره با جان و دل آمده‌اند تا از محل سرمایه‌سازمان برای تحکیم موقعیت رهبران "با درایت" حزب شوده ایران خرج کنند و هر جا که پای حزب در میان باشد بنا یکبارگی کامل در مقابل نیروهای تحول طلب سازمان بایستند. پرا تیک چندسال اخیر سازمان در این رابطه تقدیر گویا است که نیازی به هیچگونه بحث و استدلال باقی نگذازد.

تئوری وحدت رفا، برای اعضای سازمان تئوری ناآشنایی نیست. همه‌زمانی به این تئوری بساو ر داشتیم و مروج آن بودیم. این تئوری از یک "صغری"، یک "کبری" و یک "نتیجه" تشکیل می‌شود. بدین گونه:

— حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران، نمایندند جنبش اصیل کمونیستی و کارگری می‌باشند.
ماست. (کبری)

— سازمان ما از سطح یک جنبش خرد مبورزواوی راد یقال، به یک پیشرو مواضع طبقه کارگر ارتقا یافت. (صغری).
— مضمون حرکت سازمان پیوستن به حزب توده ایران بود. ماست، این "پیوستن" باید در شکل نیز باشد.
انحلال سازمان در حزب توده ایران، تکمیل کرد. (نتیجه)

این تئوری که بعداً بصورت فرمول ساده "جویبار و شط" خلاصه کردید، چند سالی راهنمای عمل ما بود. بهیچ وجه تئوری هیئت سیاسی وقت سازمان تا مرز انحلال رسمی پیش رفت. و عمل خود را منحل نمود و غالبترین ارکان رهبری روزمره سازمان را سطح یک حوزه حزبی به مسئولیت کیا نوری "ارتقا" داد. تعدادی از سازمانهای جنبی سازمان ما نیز بهیچ وجه تئوری در سازمانهای متناظر حزب توده ایران نذوب شدند. این تئوری نمره ای هم داشت که به موجب آن "سایر سازمانهای مارکسیست-لنینیست ایران" اولاً — بخاطر آنکه "همگی در یک اتوبوس جامی گرفتند"، به حساب نمی‌آمدند و ثانیاً — آنجا که جبراً امیدواری می‌شد که آنها هم روزی خود را به سطح مواضع طبقه کارگر "ارتقا" دهند. امروز هم رفیق رحیم از همان تئوری باضعیت دفاع می‌کند و می‌نویسد:

— حزب توده ایران ۲۰۰۰. بعنا به حزب طبقه کارگر برنیادیم. ل و انترناسیونالیسم پرولتری جنبش اصیل کمونیستی ایران را نمایندگی می‌کرد (مر ۷۵). حزب توده ایران سیمای ایدئولوژیک — سیاسی خود را به مثابه حزب طبقه کارگر ایران که حیات آن برنیادیم. ل و انترناسیونالیسم پرولتری استوار استوار استوار تعرض مصون نگذاشت. (ص ۷۴ بولتن ۱۰) (کبری)

— این جنبش (جنبش فدائیان) نه به مثابه یک جنبش پرولتاریایی، بلکه به مثابه یک جنبش رادیکال خرد مبورزواوی قابل تحلیل است (مر ۷۷). سازمان مرحله ای از گذار پرینچ در تکامل خود را طی می‌کند. سرور که اساسیترین خصوصیت آن ترک مواضع روشنفکران انقلابی، ما جراحی و انتقال بگری خرد مبورزواوی و ایدئولوژی اساساً التقاطی آنان بسد طبقه کارگر و خلوص ایدئولوژیک آن یعنی — ل و انترناسیونالیسم پرولتری بود. (مر ۷۹) (صغری)

— مبارزه راه غلبه بر حران را باید شاملد. های مظمین بنانهاد. این شاملد. های مظمین عبارتند از:

- ۱ — مبارزه در حفظ و ارتقاء راه حفظ و تحکیم وحدت کمیته مرکزی سازمان.
 - ۲ — مبارزه استوار در راه وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب توده ایران.
۲۰۰. و می‌تواند، در اشکال جدید و با اسالیب و روشهای تازه که بر تغییر شرایط و موقعیتها و نیز آموخته‌ها از گذر زمان استوارند باید پیوسته گردد. (مر ۸۷) (نتیجه)

تفسیر تئوری وحدت نیز همانگونه که در صفحات قبل نقل کردید، بی‌کم و کاست برجای ماند. ما است البته در "نتیجه" تغییر کوچکی داد شد. ماست ۱۰ این تغییر که ناشی از "تغییر شرایط و موقعیتها و نیز آموخته‌ها از گذر زمان" است، نتیجه گیری کنونی را نسبت به نتیجه گیری سال ۶۰ اندکی "غیر منطقی" کرده است. رفقای ما در گذر زمان گویا آموخته‌اند که "شرایط و موقعیتها" عوض شده است. در نتیجه این مسئله که چه کسی باید دست بالارد داشته باشد، در رابطه با قرار گرفته است. برخی از رفقا همچنان بر این باورند که "سروجان را نتوان گفت که اری هست" و برخی دیگر که عشقشان زمینی تراست، ما بلند که تغییر "شرایط و موقعیتها" در محاسبات منظور شود.

واقعیت آنست که اگر صغری و کبری تئوری وحدت رفا درست باشد، نتیجه گیری منطقی بدست همان است که سال ۶۰ کردیم و اصلاً هیچ پیشنهادی رفیق رحیم ناورده است. اما مسئله اینست که —

معدومات که از د رک دکمانیستی نسبت به ایدئولوژی، حزب و وحدت ناشی شد، از بیخ و بن ناد رستاست. نه جنبش فدائیان که اساساً با اندیشه های رفیق جزئی هویت می یابد، جریان غیرارکسیستی بود و است و نه حزب تودها ایران نمایند ه انحصاری و حزب طبقه کارگران. جنبش فدائیان برغم همه انحرافات و اشتباهات در اساس مبره انطباقی خلافت ممل با شرایط مشخص جهان و ایران بود و یک جریان مجموعاً مارکسیستی کم اثر، که نتوانسته بود خود را از عوامل سنگین شکست استراتژیک رهاسازد و در نتیجه شرایطی به استقبال

انقلاب بیهمن رفت که در میان طبقه کارگرمعموم مردم ایران هیچگونه نفوذ و یا نگاه قابل اتکایی نداشت. علت وجودی جنبش فدائیان این حکم پایه ای بود که "عمر تاریخی حزب تودها ایران بمثابه حزب طبقه کارگران به سرآمد است." عبارت "جنبش کمونیستی ایران" که در ادبیات آن روزها زمان وسیعاً رواج داشت، به همین حکم اساسی اشاره است. این حکمی بود که بنیانگذاران جنبش فدائی، پیش از بیست سال قبل در نتیجه بررسی تاریخ معاصر ایران، تدوین نمودند و ما اکنون با قطعیت بیشتر بر صحت آن پای می فشاریم. پذیرش این حکم یعنی پذیرش اصل کارگری جنبش فدائیان است و در آن، داین اصلت را بد نیسان دارد و این یکی از مهمترین موارد اختلاف در سازمان است که در هنگام تدوین مقدمه طرح برنامه باردیگر خود را نشان داد و سرانجام نیز به راه و پیش نویس متفاوت منجر شد.

اشات این حکم در رگرویک بررسی دقیق و علمی از تاریخ حزب تودها ایران و سازمان ماست. این بررسی امروز ویژه ضرورت دارد و باید امیدوار بود که بررسی ها و نتیجه گیریهای متفاوت برای قضاوت عمومی در شرف راه های آیندهیولتن انعکاس یابند.

در رابطه با امر "وحدت"، احکام اساسی نیروی تحول در مقاله "برنامه ما"، مقدمه در رولتن دهم به قلم رفیق امیر، تدوین گردیده است، خواننده می تواند با مقایسه "برنامه ما" و مقاله رفیق رحیم، کسار قضاوت پیرامون د و نظری را که به تدوین د و سند منجر شد بر خود آسانتر سازد. از اینریدر اینجا به مکتبی گذر ابر مهمترین مسئله بسند می گردد:

حزب تودها ایران مدعی است که حزب طراز نوین طبقه کارگران است و رفقای مانیزیر این ادعا صحنه می گذارند. صرف نظر از معیارهای تئوریک حزب طبقه کارگر، که حزب تودها ایران فاقد بسیاری از آنهاست، آنچه در تحلیل نهایی ماهیت و مقام و موقعیت یک حزب را تعیین می کند پراتیک آن است. لنین در رابطه با اینده می نویسد:

"برای اینکه بتوانیم ماهیت مبارزه حزبی پی برد، نباید به گفته ریاورد است. بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود، این بررسی نباید نقد رهادر پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب را راره خود می گویند، بلکه باید در اطراف آن چیزی باشد که این احزاب بدان عمل می نمایند." (کلیات بکجدی فارسی صفحه ۲۲۷)

"بررسی تاریخ واقعی" حزب تودها ایران بیانگر آن است که حزب در طول حیات خود چند بار متحمل شکست استراتژیک شده است. حزب توانست شکست سال ۲۵ راپشت سرگذارد و با بسیج بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر، روشنفکران انقلابی و تدوین های زحمتکش، در جنبش ملی و موکراتیک سالهای ۲۰-۳۲، بمثابه یکی از سه نیروی اصلی، مشارکت نماید. اما حزب نتوانست آقا رشکست در این جنبش را خنثی کند و بعد از ۳۲، روند نزولی د روند کمی حزب روند غالب بود. است. در جریان انقلاب بیهمن ایمن حقیقت که حزب از فلهزندگی سیاسی کشور جا ماند است، به خوبی آشکار گردید: حزبی که در سال ۳۲ رفیق شاهنشاهه جریانات بورژوازی، خرد بورژوازی و مذهب بود، در فاصله ۳۲ تا ۵۷ علیرغم آنکه عوامل عینی بسود تحکیم موقعیت طبقه کارگر بیکر کرده بود، آنچنان ضعیف و ناتوان شد که نفوذ د در مقایسه با رقیبای طبقه ای چیزی در حد و صفر بود. تلاش حزب بعد از انقلاب که به گسترش محدود نفوذ حزب انجام می شد، نتوانست در این معادله تغییری ایجاد کند و حزب تودها ایران، همچنان "حزبی سابقاً قد رتمند" باقی ماند. شکست برنامه و استراتژی حزب در انقلاب بیهمن نهانده است. با رشارش از نیزه تاریخ داد و آزار آن پس رو بسد فروپاشی حزب با شتاب، جریان یافت، بگونه ای که تاریخ چند سال اخیر حزب را باید عهد تان تاریخ بیسی - پرنسیپی ها، انضالها، اخراجها، دشمناسها و خونریزیها دانست. امروز کارها نجا کفید است که بخش

قابل ملاحظه ای از رهبران وادارها و اعضای چهل ساله حزب، که با تمام زتدگی سیاسی خود به آن بسته بودند، هرگونه امید یا احیای آن را از دست داده، صفوف حزب را ترک می‌کنند.

خطای محض خواهد بود اگر اوضاع اسف‌ناک کنونی حزب را نتیجه خطاها و جاه طلبی‌های این آآن رهبر بدنامیم. این یک سیر محتمل تاریخی است. عمر تاریخی حزب تودهایران به‌عبارت حزب طبقه کارگر ایران، به سرآمد است و این حزب در نتیجه شکست‌های پی‌درپی که در وجه تئوریک نتیجه درک دکامیستی حزب از عمل بود، بدست خود از خود سلب صلاحیت کرد. ماست و در این نیک استشنا و مربوط به حزب تودهای ایران که یک قاعد ربهما ربه طبقاتی است. برخورد لندن در این رابطه بویژه عبرت آموزاست. در آن هنگام که تعیین لحظه قیام به موضوع حاد مباحثات بلشویکیها بدل شد بود، لندن نوشت:

"چه باید کرد؟ باید آنچه را که هست گفت. به حقیقت اذعان نمود که در کمیته مرکزی و در بالا بالا‌های حزب ما جریان یا عقیدهای به نفع انضباط شکننده شوراها، علیه تصرف فوری حکومت، علیه قیام فوری و موجود دارد، باید این عقیده را بر طرف کرد. و فیرا این صورت بلشویکیها برای قرن‌ها خود را رسوا خواهند کرد و بعنوان حزب از زمین خواهند رفت." (جلد ۶ فارسی ص ۱۶۴. تاکید هارلنن)

چنین است قانون بعد کافی خشن و بی‌رحم مبارزه طبقاتی: حزب بلشویکیها اگر قیام را به تاخیر نماند از برای قرن‌ها خود را رسوا خواهد کرد و بعنوان حزب از زمین خواهد رفت و آنوقت رفقای ما بر این پندارد لغوشند که حزب تودهای ایران بعد از انهمه شکست حزب در از نوین طبقه کارگر بود، هست و خواهد بود. البته تردیدی نیست که در اوضاع احوال کنونی دنیا، حزب تودهای ایران باقی خواهد ماند. اما بعنوان حزب طبقه کارگر ایران بلکه بعنوان یک جریان مارکسیستی با انحرافات فراوان و پایه اجتماعی دانا محدود و شونده که سه هرگز در موقعیت رهبری انقلاب مردم ایران نخواهد گرفت. این البته بدید مشادمان کندهای نیست و هیچ انسان شرافتمندی از سر نوشت غارتگری حزبی که زمانی نمایند تمام آرمانهای شریف، ترقی خواهانه و انسانی مردم ما بود، خوشحال نخواهد شد. ما بر گور خود پایکوبی نمی‌کنیم اما ناچاریم جام زهر را سر به کشیم. همانگونه که بینا ننگ از آن جنبش فدائی در راس همه رفیق جزئی سرکشیدند. با و این حقیقت بویژه برای "ماتشان" البته شورا راست، اما رفیق برای آنکه همچنان همراه قافلزندگان باشد. چاره‌ای جز بندشیرش آن ندارد.

۲ - عنایت

بحث عنایت گرچه با تاخیر به صفحات بولتن راه گشود. اما در همین چند شماره اخیر و سیعاً مطرح کردید و افکار مختلف به تساوت گذاشته‌اند. از این رو در اینجا تنها و نکته از نظرات رفیق رحیم به اختصاص مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رفیق رحیم پس از طرح منظره‌ای از شرایط استبداد حاکم بر همین ما و تاکید بر اینکه اعضا ناگزیر از آنند که خود را از رفقای هم‌رزم خویش نیز پنهان کنند، و نسبت دادن دفاع از "دموکراسی وسیع" (به مفهوم منشویکی‌اش) به مدافعان عنایت می‌نویسد:

آری، تجربه ما هم نشان داد که "دموکراتیسم وسیع سازمان حزبی در ظل استبداد در شرایطی کندست چین کردن اشخاص از طرف تراندارمها رایج است، نقطه یک بازیچه بوج و زیانبخشی است" (چه باید کرد؟ منتخب یکجلدی ص ۱۲۶)

رفیق رحیم مفهوم "عنایت" یا انتخاب مسئولین توسط توده‌های سازمانی که، آن مجبورند بدلیل سلسله استبداد خویش نیز مذهب خود را از یکدیگر پنهان بسازند. " (ص بحران شدت)

چه می‌توان گفت؟ هدف رفیق رحیم از درهم آمیزی مسائل و نسبت دادن نظراتی به نیروی تحول که ربطی به آن ندارد چیست؟ چه کسی در کدام سند، در کدام نوشته، در کدام جلسه از "دموکراتیسم وسیع سازمانهای حزبی داخل دفاع کرد؟ نه، رفیق رحیم! ما همواره کشاکش بر دریا بکوبید. اما اینگونه و سلسله‌ها بر ما پیش از آنکه ناچسب است. ما همواره تاکید کرده‌ایم که جانبدار عنایتید را بد - ثولوری سیاست هستیم و مخالف آنیم که روابط مخفی کاری در داخل کشور، عیناد رخا از کشور نیسز بکار گرفته شود. ما نه فقط از عنایت اید ثولوریک - سیاسی در سطح کل سازمان اعم از داخل و خارج دفاع

۴ - جا اتادگی راه انتخابات محدود می‌کنی:

می کنیم، بلکه خواستار آنیم که راجح مکانیسم کاملاً دموکراتیک ذریعۀ تشکیلات بکار بسته شود. رفیق رحیم باید بخوبی بداند که موضوع مورد اختلاف ماهیچ ارتباطی با موضوع مورد مناقشه لنین با ما در افغان "دموکراسی وسیع" در آن سالها ندارد و لنین هم در رتئوری و هم در عمل، عنایت آید تئولوزیک - سیاسی را بهترین وسیله برای جبران نقصان جبری دموکراسی در عرصه مسائل سازمان در شرایط استبداد می دانست. عزرائذ از موضوع مورد بحث "در چه باید کرد؟" با مسائل مورد اختلاف ما مربوط است، بهمان اندازه مباحثات لنین با انحلال طلبان واتر ویستهاد سالهای ۱۲-۱۹۰۷ که رفیق رحیم نیز در موارد متعدد به آنها استناد کرده است. به بحث ما مربوط است. لنین در همین سالها نوشت:

"طبقه کارگر که از وضع جدید در میان دشمنان متحد شو آگاه تر عمل می کند؛ باید حزب خود، حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه را نیز تجدید بنا کند. بجای رهبرانی از میان روشنفکران، باید رهبرانی از صفوف کارگران بیرون کشید. عضو طراز نوین کارگری حزب سوسیال دموکرات که کلیه فعالیت های حزب را مستقلاً انجام می دهد، در حال بوجود آمدن است که در مقایسه با نوع قبلی، توانایی بازسازی، متحد کردن و سازمان دادن توده های پرولتاریا - د با وجود باریشتر از پیش را دارد. این کارگر - مرحله ای زاکه می خواست با او به زبان بچه ها صحبت کرد، یا فرنی به خوردن می دهند. پسر سرگدازان هستند. او نیاز دارد همه چیز را به راه اهداف سیاسی حزب بداند. اینکه حزب چگونه ساخته می شود و مبارزه درون حزبی چگونه انجام میگیرد. او از حقیقت ساده و عریان در باره حزبی که تقویت، احیا و تجدید سازمان آن برعهده اوست باکی ندارد." (درد انحلال طلبی، ترجمه و انتشار سازمان، ص ۱۱۶ تا کیسید از نظرگاه)

این سخنان لنین را در شرایط سلطه رجاع سیاه استولپین بر زمان آورد. آیا رفقای ما حاضرند امکانی فراهم کنند تا کارگروه سازمان "همه چیز را در راه اهداف سیاسی سازمان بداند" و بقیه هم کسب سازمان چگونه ساخته می شود و مبارزه درون سازمانی چگونه انجام می گیرند؟ آیا رفقا حاضرند مثلاً بخشی از وقت را بیدین کار اختصاص یابد؟ ممکن است برخی از رفقا به این پیشنهاد پاسخ مثبت بدهند. اما رفیق رحیم قطعاً در شمار آنها نیستند. چرا که ایشان مدافع "سریت" آید تئولوزیک - سیاسی هستند و این نکته دومی است که باید مورد تامل قرار گیرد. رفیق می نویسد:

"بولتن های ما روی میز کارشناسان ساوا ما، این دست و آن دست می خورد تا معلوم کند کدام گروه بندی را باید تقویت کند، کجا باید گوه بگذارند، و با کدام شعرا نشقاق در صفوف ما را میقتربند و یا ما را در این سلسله آن سمت آید تئولوزیک که به صلاح حاکمیت ارتجاع است سوق دهند." (ص ۱۱۶)

آنچه در اینجا مطرح شده، در حقیقت مهم ترین استدلال کهنه پرستان اتحاد شوروی در مخالفت با عنایت است که این بار از خاکی رفیق رحیم تراوید است. آنها می گفتند که بیرون ریختن مسائل سبب بهره برداری امپریالیسم خواهد شد و اتفاقاً درست هم می گفتند و هم اینک امپریالیستها با دقت و وسواس همه مسائل را از جمله اختلافات درون حزبی را مباحثاتی نظیر مباحثه "یلتسین" و "لیگاچف" را دنبال می کنند و ضد البته "گوه" و "تقویت و تضعیف" هم می انگیزند. اما ولوی امپریالیسم پیشتازان نوسازی در اتحاد شوروی را نترساند. آنها به تلاش عبث کهنه پرستان که بمنظور حفظ موقعیت خود - موقعیتی که عنایت پایه های آنرا متزلزل می کرد (و کرد) - به آخرین سنگریعی سنگر علم کردن خطر امپریالیسم پناه برد. بدهند، تنها پوزخند زدند. چرا که وجود آنها مانند هرما رکیسید دیگری، اعتماد به خود و توده های مردم بسیار نبودند. ترس و نگرانی از سوءاستفاده دشمن بود. از رفیق رحیم بارد یگرای بد بخاطر طرح یک پرده مسئله سیاسی گزارشی کرد. بدنها بود که رفقا دفاع از "سریت آید تئولوزیک - سیاسی" را یک "اتهام بی اساس" می شمردند.

رفیق رحیم اکنون با بصراحت روشن ساختند که این اتهام چند اثم بی اساس نیست و ایشان نه فقط به احزاب کمونیست انگلستان و آمریکا و اسرائیل توصیه می کنند که مسائل را در رده دستگاه رهبری خود حبس کنند تا مورد بهره برداری اینتلجنت سرویس و سیا و موساد واقع نشود، بلکه برای احزاب حاکم نیز توضیح مشابهی دارند. از نظرگاه رفیق "سریت" تنها پایه اصل مربوط به منکارگی در شرایط ترس و اختناق نیست. بلکه به امری است که از نظرگاه رفیق "سریت" تنها پایه اصل مربوط است و یک مسئله سیاسی است. راستی فاضله این نظرگاه

با "نوطه‌گری" چقدر راست؟ سوال دیگر: آیا این همان فکرنیست که به بهانه پرهیز از آویختن پیراهن چرکین در رمزگرد شمن، انتقاد از خود را "کهنه" و فرار از انتقاد را "نوین" میدانست؟

۴- اخلاق حزبی و بولتن

گفته‌ام از انگلس اکنون به‌کانون مباحثه - در برخورد بولتن بدل شده است و خوب خواهد بود که بحث در همین کانون متمرکز شود. انگلس نوشت:

"صیقل‌گرا باید دارای مصوباتی باشد (که به رهبری و حتی کنگره بطور مستقیم وابسته نباشد) که امکان داشته باشد در چهارچوب برنامه و تاکتیک حزبی آزادانه علیه این یا آن قدم که توسط حزب پذیرفته شده است، موضع بگیرد و همچنین بدین تخلف از حد و موازین اخلاق حزبی (در چهارچوب مقررات حزب) برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد آزادانه قرار دهد." (تاکتیک در گذشته به مفهوم استراتژی استعمال می‌شد.)
شما بعنوان هیئت مدیره باید چنین مطبوعاتی را تشویق کنید و حتی بوجد بیابرد. آنوقت شما دارای بیشترین تاثیر معنوی خواهید بود."

سخنان انگلس روشن است. او بزرگانه‌جای هیچ‌گونه سوؤبرداشت باقی نگذارد و حالت را از یکدیگر تفکیک کرده است:

الف - آزادی انتقاد علنی از این یا آن قدم که حزب در چهارچوب برنامه و تاکتیک حزبی برمی‌دارد.
ب - آزادی انتقاد علنی به برنامه و تاکتیک حزب در چهارچوب مقررات حزب (بدین تخلف از موازین اخلاق حزبی)

انگلس برای آنکه راه را بر هرگونه محدودیتی ببندد تاکید نمود که نشریه نباید به رهبری و حتی کنگره، بطور مستقیم وابسته باشد. البته ما به انداز انگلس "هرج و مرج طلب" نبودیم و تاکید نمودیم که "بولتن کنگره زیر نظر هیئت سیاسی و تحت مسئولیت مستقیم ارگان هیئت سیاسی منتشر می‌شود." (ضوابط مستقیم دی ماه ۱۹۰۵، ماد ۱۰ و ۱۱)

در نفس‌سرخس انگلس و کاربست آن بحث اصلی پیرامون مفهوم "موازین اخلاقی حزبی" یا "چهارچوب مقررات حزب" متمرکز است. رفیق رحیم اخلاق حزبی را بدینگونه معنی می‌کند:
"اخلاق حزبی مشوق آنست که فرد احوالت خود را در رنگی در جمع جستجو کند و خرد جمع را بر خرد فرد ارجح بشناسد." (هر و مدخلی ۰۰۰)

عبارت فوق‌گرفته تماماً درست است، اما بعنوان تعریف اخلاق حزبی تنها پنجاه صد حقیقت را یعنی فقط مسئولیت فرد در مقابل جمع را توضیح می‌دهد و در نتیجه یک تعریف یکجانبه و طبق معمول سانسورالیستی است. بر مبنای این تعریف اعضا باید در حزب خود دلبسته شوند تا عضو و حوش اخلاق حزب بشمار آیند. با این تعریف مبنای برهه‌های خوبی تربیت کرد، اما مردان سیاسی در مکتب مدافعان اینگونه اخلاق حزبی تربیت نخواهند شد.

اخلاق حزبی از نگاه کمونیست‌ها با شعار "بلی برای همه، همه برای بلی" شناخته می‌شود. این اخلاقی، اعضای حزب را قبل از هر چیز انسان‌های آزاد و صاحب اراده و رای می‌شناسد که نباید فقط با مغز رهبران حزب ببندیشند. این اخلاق وقتی بخواهد بصورت "مقررات" فرمولبندی و برحیاط حزب بطور مسخر ناظر شود بدینصورت در خواهد آمد که:

- عضو حزب حق دارد از صریح نشریه‌ای که انگلس مقرر کرده، نظرات شخصی خود را پیرامون اقدامات حزب و نیز برنامه و استراتژی و تاکتیک تبلیغ و ترویج نماید.

- رهبری حزب وظیفه دارد که چنین نشریه‌ای را بدین‌گونه گسترش دهد. اخلاقی و مطالبی را که با هزینه حزب چاپ و توزیع نماید.

- عضو حزب وظیفه دارد دستورات رهبری را اجرا کند و هر گوا که به نام حوش سخن می‌گوید، نظر حزبی را بگوید.

ممکن است این مقررات متناقض جلوه کند. اما بولتن را نشریه مذکور فرض نماییم، ماد طول یکسال و نیم اخیر این مقررات را با پایبندی کامل پیاده کرده‌ام. در این مدت نزدیک به ۲۰ شماره نشریه کار، ۸۰ شماره نشریه اکثریت، قریب به ۶۰ ساعت برنامه رادیویی، بیش از ۱۰ شماره نشریه انقلاب و سوسیالیسم، کتب

۶- د و مطلب داخل پراکنده مربوط به ترجمه منتشر شده در ژوئن ۱۹۰۷ است. به مقاله بحران شکست می‌دهد. مراجعه کنید.

و رسالات مختلف و نشریه‌های جنبی د یگروسيله سازمان و یا باشا رکت فعال سازمان انتشار یافته‌است. بسیاری از مسئولین و دست‌اندرکاران این تولیدات از د افغان ثابت قدم بولتن هستند و نسبت به نظرات مصوب سازمان نیز کمترین بی‌تفاوتی دارند. آیا رفیق رحیم می‌تواند یک مورد نشان بدهد که وظیفه د رایس نشریات مغایر با مصوبات ارگانهای رهبری منتشرشده باشد؟ امیدوارم رفیق رحیم به‌دوم انتشارا راعلامیسه مشترک با حزب تود ما ایران د نشریه کثرت که قطعاً مغایر مقررات یاد شده می‌باشد، استناد نکنند.

رفیق رحیم مدعی شد. «است که حرفی مغایر با توضیحات گلشنی زده و نمی‌زند. لازم نیست برای رد این ادعا به اظهارات متعدد د رفیق و همفکرانش منتهی بر اینکه بولتن باید لیک تبلیغ و ترویج نظرات شخصی مغایر د حزب و لذا مردود است، استناد کنیم. لازم هم نیست که د فاع رفیق از "سریت ایند تئولوریک - سیاسی" راه د صفحات قبل مورد بررسی قرار گرفت، یاد آور شویم. کافر است به طریقی که ایشان د ربان مقاله خود برای بولتن ارائه کرده اند، رجوع نماید بطلان ادعای ایشان کاملاً آشکار شود. د طرح پیشنهادی رفیق و اعضای سازمان نهنها از نوشتن "مقاله د ریولن منحرورند، بلکه "پیشنهاد" و "نظر" آنها نیز تنها است. د صورتی د رج خواهد شد که د رجعت "د قیق طریقهها" باشد. د رطرح رفیق تنها نقد این پیشنهاد - ات مجاز شناخته شد است.

د ر رابطه با بولتن نکته قابل مکتد یگری هم وجود دارد و آن اینکه د طرح مصوب ه - سرپیرامون بولتن و صرح تدارک کثرت که د بخش بولتن از آن بود، د روند پیش بینی شده بود؛ ۱ - روند وین و انتشار استناد، بحث پیرامون آنها و د فاع ارگانهای د وین کنند. اسناد از آنها د ریولن، ۲ - روند بحث پیرامون طرح استراتژی و تاکتیک، قطعاً موحدت و سند نقد مشی گذسته. جوهراند یسه رفقا آن بود که روند دوم اساساً ضرورت ندارد و نهنها روند نخست "حزبی" است. آنها د رعل نیز بر اساس همین اندیشه، انرژی خود را مصرفند وین اسناد نمودند و همانگونه که رفیق رحیم می‌گوید، طریقه آنکه "تا این زمان بیش از ۴۰۰ صفحه پیرامون خطوط استراتژی و تاکتیک سازمان رفقا ی گوناگون د ریولن قلم زده اند. ایشان حتی یک سطر آن را مورد استناد، غور یا بررسی قرار نداده اند." (باین می‌گویند اعتقاد به خرد جمع) رفقا امیدوار بودند که باند وین و انتشار استناد خود، مبارزه د رون سازمانی را د رجعت مورد نظر هدایت خواهند نمود و با اصلاح بازی ربه زمین خود خواهند گشت. اما روند هاد یکنونه پیر ترف و انتشار طرح برنامه پیشنهادی رفقا که پیش بینی میشد با هلهه و کف زد نهایی حضار مواجستند، باینی تفاوتی تشکیلات مواجسه کردید. بدین ترتیب نهنها حقانیت اندیشه و روش رفقا ثابت نشد، بلکه مشی مورد مدافع یگران پیوستگی رفت و رفقا برای آنکه پیش از این از فاعله عقب نمانند به بازی د زمین مقابل تن دادند و به مباحثات د بولتن پیوستند. ولی متأسفانه به جای نقد عملکرد ناد رست خود و بستن کمر همت برای رفع کمبودهای بولتن، آنرا مورد حمله و دشنام قرار دادند.

اما رفقا! باور کنید د رشکست شما بولتن هیچ تقصیری مرتکب نشده است. بولتن از همان آغاز صفحاتش را د اختیار شما گذاشت تا هر نوع سند، گزارش و د فاعیهی د اید منتشر کنید. اگر د راعازسندی وجود نداشت و تشکیلات یا "یک سینسخن" و آن همه تاخیر نمی‌توانست باز هم صبر کند تا شما سند را از هفت خسوان بگذرانید و از این تریبه بحث پیرامون همان اسناد موجود پرداخت، کسی مقصرت نیست این یک نیاز عینی بود که می‌بایست پاسخ داد میشد. اگر د مرحله بعد سند پیشنهادی شما باینی توجهی رو بر روش و "مدها پیشنهاد" و اصل نگردید، باز هم کسی مقصرت نیست. آخر همه ما که همدانند رفیق رحیم از دستهای تئوریک بنیادین استوار و تغییر نیانپذیر برخوردار نیستیم. ما بعد از شکست سنگین می‌خواهیم حسابان را با خودمان سر راست کنیم و بدین منظور احتیاج داریم که اندکی هم پیرامون پایهها و اصول اندیشه‌های

«البته رفیق رحیم نوشته‌اند که "اما یک سطر آن آری یک سطر آن، نقد رکیس یون برنامه نقد رهبریست سیاسی و متوسط هیچیک از اعضای این د وارگان، حتی برای یکبار هم نگفتند مورد استناد، غور یا بررسی قرار نگرفته است." اگر این عبارت حقیقت داشت، د ر آن صورت می‌شد آنرا بعنوان یک اعتراف تاریخی که بی‌انگیزی و توجهی و بی‌استفاده رفیق رحیم به خرد جمعی است ثابت نمود. اما خوشبختانه این سخنان حقیقت ندارند. رفیق رحیم مقاله بنیادین (۱) نوشته رفیق امیر که مستقیماً به امر استراتژی و تاکتیک مربوط است مورد غور، استناد و بررسی و نقد قرار داده اند. برای تهییج نمودن هماغاهی انسان د چاره‌اندیشه می‌شود. بنیادین زیاد سخت گرفت!

گذشته خود بینه بد نسیم * ما بمشاهم پیشنهاد کرد بود بیکه بیاید بجای سندن نویسی ابتدائند کی پیرامون بنیانها به اتفاق هم تخصص کنیم * شما پیشنهاد ما را رد کردید و حاضر نشدید دست ما را بگیرید * شما احتسبی ازیکار بریدن عبارت " مبارزه با ایدئولوژیک " پرهیز کردید ، چرا که به زعم شما ایدئولوژی سازمان روشن و مشخص و خدشناپذیر بوده و هست و ایدئولوژی بحث برنمی داشت و برنمی دارد * حتی اگر همه چیز برای شما روشن بود ، شما به لحاظ اخلاقی ملزم بودید که به متقاضی انبوهی از رفقای خود توجه کنید و بگذارید که به اتفاق هم برویم * آری رفقا ! اگر طرح برنامه شما با سکوت روبرو شده ، یعنی نیست که اعضای سازمان دست ندرند که سازمان صاحب برنامه باشد و آنها نیز دست و پایی آن مشارکت داشته باشند * نه ! چنین نیست * علت آن برده است که اعضای سازمان هنوز آمادگی اظهار نظر بریرامون فرمولهای برنامه های رانده شده و ندادند * آنها در مرحله " پوست اندازی ایدئولوژیک " برنامه های " و دشرایطی که " جنبش گفتمانی و کارگری بین المللی در یک نقطه عطف تاریخی قرار گرفته " و دشرایط بعد از شکست ، احتیاج دارند پیرامون مسائل عدیه ای که زندگی پیش رویشان نهانده ، بینه میشوند و پسرانگانه پیرامون سند برنامه های اظهار نظر کنند * بولتن اگر موقوف بوده ، فقط بدین خاطر بود که علیرغم همه تراسای ها ، د راسنای پاسخگویی به این نیاز تشکیلات کام گذاشت * شما هم که اکنون به بولتن پیوسته اید ، بجای تبدیل آن به مرکز اتهام و افتخاگری بیاید به رفقا تراسای های آن یاری رسانید *

۵ - بحران

رفیق رحیم در " مدخلی ... " مدعی شده اند که اینان تنها و نسنین رفیقی بوده اند که بحرانی سازمان پرده اختراعت این ادعای ایشان را فغلابی پاسخ می گذاریم تا اگر لازم شد تمام پرونده به برخورد با بحران یکجا به قضاوت تشکیلات گذاشته شود * ایشان سپس تحلیل خود را از بحران سازمان منتشر نمودند که بدین نیز نمی پردازیم ، چرا که آن خود می تواند موضوع مطلب مستقلی باشد * در اینجا تنها بر دو نکته مکت خواهیم کرد : نخست تصویری که رفیق رحیم اراضاع سازمان ارائه می دهد و سپس راه حلی که برای برون رفت از بحران عرضه می کند *

تصویری که رفیق از سازمان ارائه می دهد ، تصویریک سازمان روبه زوال و فروپاشی است :

" آری ، چنین سازمانی اولاً وحدت اراده و عمل در آن روبه زوال گراییده است و ثانیاً در فاعال موجودیت خود ، به معنی وسیع کلمه آن خلیع سلاح شده است . "

" اکنون تحت پرچمهای د روغ " عظمت " و " کارآشنا " فروپاشی تشکیلاتی بعنوان مکمل فروپاشی ایدئولوژیک سازمان برآفت می یابد " (ص د)

این تصویر واقعیت انصافی ندارد * بد بینانه " ویا قاصعیت باید گفت " مغرضانه " است * البت سازمان ما امروز مثل دست گل نیست و همانند ساعت انومانیک کار نمی کند و این دشرایط عینی که ما را احاطه کرده است * و دشرایطی که ما در وران بعد از شکست فاجعه برنامه و خط مشی سدوقایی جمهوری اسلامی قرار داریم ناعددی طبیعی است * اما اکنون ار گانه های تبلیغی و ترویجی سازمان منظمآ انتشار می یابند که سازمان ندرانند در اخل کسو راه همگامی ها و دستها اندام دارد ، فعالان فدایی در اخل باید آکاری و جانبازی مبارزه می کنند ، سلاح ایدئولوژیک بویژه در خارج د ر سوسه سنگین ترین مباحثات صمقل می یابند * انضباط تشکیلاتی در خارج از کشور اگرچه منصف شده ، اما همچنان در رحد نه چندان غیر قابل قبولی وجود دارد و بیشتر از همه سازمان ما ، بدون انشعاب و خویشی و انفعال سرپا ایستاد است و کمیتسه مرکزی سازمان و شبکسز رگ کاد رهای آن همچنان نیرومندترین انویرتند رجبتش چپ ایران بشمار می رود ؛ اینها دشرایط فشا های سهمگینی که سازمان اعمال می شود ، کم حیزه ای نیستند * بویژه اگر مخاطب آوری که حزب تود ایران بعد از شکست سال ۳۲ د ر فاصله ۹ سال فقط توانست د شماره آوزون ما را رگمان خود را منتشر کند * آری ! دشرایط کنونی ، سرپا ماندن و انفعال ، انشعاب و خویشی ندان د کجیبزی نیست ، بویژه اگر د نظر آوری که تحریکات از اخل و خارج سازمان کم نبود هاستو نعتنها فشا گروههایی نظیر اراکا رگرا ز خارج از سازمان ، بلکه اقدامات رفقای که با رها از ضرورت خویشی وسیع سخن میمان آوردند و همانگونه که در مقاله " بحران شکست " دیدیم ، بخش بسیاریزگی از کاد رها و اعضای سازمان را باید ترین ناسراها مخاطب قرار دادند * نیز چو د داشته است * سازمان د ر پنج سال زندگی بحرانی

همه این فشارها و تحریکات را خنثی کرد و در جریان یک مبارزه ای دژولوزیک حاد و همه جانبه، در جهت
نجهیز به پایاورهای نوین راه گشود و اکنون می رود تا با برگزاری کنگره ای د موکراتیک، به الگوی ازحل و فصل
د موکراتیک مسائل د رین حزبی د شرایط بحران بدل شود.

رفیق رحیم برای آنکه منظره واقعی فروپاشی و زوال را ببینند خوب است نگاهی به حزب نود هایسیران
که با آن "یگانگی ماهوی" دارند، بیفکنند. بویژه آنکه حزب برای رهایی از بحران راه حل مورد نظر ایشان
را بنا رسته و حاصل آن نیز اکنون آشکار گشته است.

ارائه تصویب نامه بین حد منفی از سازمان تصاد فی نیده، اهد اف معینی را تعقیب می کند و این اهد اف
د ر ارائه راه حل بحران خود را بخوبی نشان د اد ه اند. د مقاله راه حل بحران چنین جمع بندی شد ه است:
"مبارزه را مغلوب بر بحران را باید برشاید ه های مضمئن بنانهاد. این شالیده ه های مطمئن عبارتند از:
۱ - مبارزه رکن ارونه فقید د ر گفتار د راه حفظ و تحکیم وحدت کمیته مرکزی سازمان.
۲ - مبارزه استوار د راه وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب نود هایسیران."

اولی قطعاً فقط بر نیامد - ل و انتزاعیونالیزم پرولتری می تواند تأمین کرد د و دومی قطعاً د راشکال
جدید و با اسالیب و روشهای تازه که بر تغییر شرایط و موقعیتها و نیز آموخته ها از کد زمان استوارند باید
پیامد ه کرد د." (مر ۸۷)

معنی پیشنهاد د ماده ه ای رفیق کاملاً روشن است. این پیشنهاد یک ماده هیسترنیست و اگر بصورت
د ماده عرضه نند ه، برای آنست که از هر مطلب اندکی ناسته شود. آن یک ماده هیسترنیستی از رنگ و لعاب
مدت اولی ماری شود و به لغات، حمل همان مفاهیمی محول شود که وظیفه یحیی آنهاست، بدین صورت
باز نویسی خواهد شد:

"کمیتاً مرکزی سازمان باید از مخالفین وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب نود هایسیران پاکسازی شود.
چنین است راه برون رفت از بحران از دیدگاه رفیق رحیم (اماد ر مختصاً کنونی، این کار یک معنی بیشتر
ندارد و آنها انشعاب است و هم ایجاد لید ار آنها ند و بر سر اسر منفی از سازمان آشکرمی گرد د؛ بسرا ی
بسیار نیرو، "تهییج نود هها" ضروری است و برای تهییج باید تا حد امکان تصاویر را غلو آمیز ارائه کرد تا
هیچ نوع امیدی برای نجات سازمان باقی نماند و رفیق رحیم بتواند جام زهری را که د نهایست برالیسن
سازمان نهاد ه، د ر کام آن بریزد."

د ر این قضاوت مبالغه ای وجود ند ارد که مقاله "بحران شکست" و مدخل آن، ادعا نامه ایست که سه
انشعابیون پس از انشعاب منتشر می کنند و امروز د سازمان ما رسایید موشراسی د رین سازمانی، پیش از
انشعاب منتشر شده است.

خوشبختانه، سازمان تا امروز دست د بر سریندایت تقدر د ه است و باید امید وار بود که رأیند هیسترنی
این برخورد تد اوم یابد.

رفیق رحیم ضمن تشویر د رین انشعاب، نیروی تحول را به نوسل به "حره تهدید به انشعاب" منهم
کرد ه است. د ر این مورد خوب است با قطعیت گفته شود که سازمان فدائیان خلق ایران (انقرت) اینک
د یتر قبل از هر چیز سازمان فدائیان است. فدائیان از سازمان خود انشعاب نخواهند کرد و از اینکسا یسر
پیروان سوسیالیزم علمی نیز د رفوق سازمان برزند، استقبال می کنند. رفقای ه که خود را با جنبش فدائی
بیگانه و یاد یگران "ماهیتا یگانه" می د اند. خطای بزرگ گذشته راند اوم می بخشد. آنها با د همانند بقیه
همر زمان خود، این خطا را تصحیح کنند تا همه بتوانیم با پاسداری از میراث ارزنده بنیانگذاران و تکامل
بخشیدن بد آنها، رزم مشترک راند اوم بخشیم. راه دیگری وجود ند ارد و خیمه رن د برگورفتگان، کاربرد ان
سیاسی نیست.

* * *

پایان سخن

همانگونه که رفیق مه یاد آور یسند، "د شنام" بخش قابل ملاحظه ای از مقاله بحران شکست و مدخل
آترانشکیل می د ه د. اغواگری، افترا زنی، تحریف، رعب، توسل به لطایف الحیل، ویرانگری، بیگانگی از
سازمان، بیگانگی از خود، انفراد منشی، میدان دادن به روحیه جعل و افترا، توهم پراکنی، تلقین بسی -

اعتمادی و عدم رفاقت به اعضا و کادرها و سرانجام بی باوری به قدرت توده‌های خلق در ریاساختن انقلاب، از جمیع شناسم‌های است که رفیق رحیم به‌بخشی از هم‌زمان خود در کمیته مرکزی و سراسر سازمان نسبت داده و آنرا با رها تکرار کرده است.

روشن است که به این د شناسمانیاید پاسخ گفت . اما لازم است این "پدیده" را با طرح چند سوال علت‌یابی کرد :

چرا رفیق رحیم د شنام می‌گوید ؟ رابطه این د شنامها با آن سیستمهای بنیاد بین نظری چیست؟ چه رابطه‌ای بین این پدیده ها "ترچچپوک" ، "سیاساخنه" ، "چاه‌کارگر" و ... وجود دارد ؟ د حزب تنوید ه ایران رسم برای نیست ، رهبرانی که تاد بیروز در صفوف حزب صاحب عنوان و احترام بودند ، بمحض خروج از حزب با عناوین "خائن" ، "واژنه سیاسی" ، "مشکوک" و د ربهترین حالت "بیمارروانی" توصیف شونند . چه رابطه‌ای بین ایند وجود دارد ؟ بعد از انشعاب ۱۶ آذر ، می‌بایست انشعاب بیون نامگذاری شونند . رفیق معینی تنها عضو منسحب کمیته مرکزی بود و رفیق کشتگر نیز مشاور کمیته مرکزی بود . رفیق معینی که اننو د ر چنگال فقها اسیر است ، شخصیت پر سابقه و خوشنامی بود ، نام او از انشعاب حذف شد . نام رفیق فقید هلیل رودی با لا کشید شد . بر سابقه عضویت رفیق د رنفذ راسیون تاکید شد . نفوذ سیاد رکنفد راسیون برجسته‌ند . و برای احترام به خواننده نتیجه‌گیری بد و واگذار کردید . بین این "پدیده" و پدیده د شنامگویی تنونی چه رابطه‌ای است ؟ و سرانجام اندیشه‌ای که به هم‌زم خود که هنوز با او د ریک سازمان عضویت دارد اینگونه می‌تازد ، چگونه می‌خواهد اعتماد مردم را جلب کند و زبانم لال ، اگر روزی چنین اندیشه‌ای د مقام حکومت قرار گیرد ، با مخالفان فکری خود چه‌ها نخواهد کرد ؟

د می د رنگ پیرامون این پرسش‌ها ، شاید ما را به‌خود آورد .

مرداد ماه ۱۳۶۷

۰۱ مومنی

انتشار " بولتن کنگره " در متن مبارزه ایدئولوژیک سازمان ما نقطه عطفی بود. اما خود بولتن نیز در جریان انتشار خود با جریان بولتن شماره ۸ از نقطه عطفی گذر کرد. آیا این بولتن به مثابه نقطه عطف دیگری در جریان مبارزه ایدئولوژیک ما نیز به ثبت خواهد رسید؟ من فکرمی کنم که سرنوشت و چشم انداز مبارزه ایدئولوژیک ما به وجهی با این سوال گره خورده است.

بولتن ۸ از یک طرف نقطه عطفی بود در دایره خاصی از مقالات و صفحات بولتن. پرده هشتم جنگ و گریزی که میان جمع خاصی از رفقا در چهارچوب دهبا نقل قول از لنین و سررسائل برنامه ای جریان داشت با مقاله " مراد به نقطه عطفی رسید؛ او نوشت که " طرح فوق بر تفاوت و تمایز بین دولت موقت و انقلابی و نظام حکومتی جانشین (جمهوری دموکراتیک خلق) تأکید دارد و از نقشه استراتژیک بلشویستها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه گرفته شده است. " و برای اثبات حرف خود نقل قولی هم از لنین آورد که این شعار در لحظه فعلی فقط دو تا است ۱- دولت موقت انقلابی و ۲- جمهوری. (بولتن ۸، ص ۲-۱۱۱)

و این همه در حالی بود که رفیق محمد - میلا در بولتن ۶ نوشته بود: " رفقا! دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان و دولت موقت انقلابی بیان فرمول واحدی هستند. و چیزی متفاوت نیستند. " و محمد هم میلا به نقل از متن نوشته بود به عنوان مثال ناراً آخر ایسکرا را در نظر بگیرید که در صد دبر - آمده است بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک کارگران و دهقانان تمایزی علم ندند. (بولتن ۶، ص ۴۹)

ولی من خواننده که این هشت پرده را به دقت دنبال کرنا، بدو ناینکه بدانم با لاخره اختلاف مشخص رفقا در عرصه مقولات سیاسی عیناً زنده و موجود کشورمان چیست، تنها یک چیز می توانم بدون مشکل دریابم و آن تلاشی انداز از این رفق در پیدار کردن نقل و قول های متضاد از لنین و علایی اعتبار کردن ناخود آگاه لنینسم است.

اما یک بحثنا همانند پیش سبک سمری توانست رهبران انقلاب اکثر باشد. مشکل کجاست؟ حقیقت این است که پیدایش پیش بخشی در بولتن های اول و دوم میان رفقا مجید و خسرو حول این مباحث در گرفت. از آن پس گروهی از رفقا کمر همت بستند که به طریقی ممکن با جمع آوری نقل و قول و جنگ قلمی ثابت کنند که این یا آن رفیق درست می گفته است. این شاهکار اخیر رفقا محمد و مراد در واقع نتیجه هشت پرده جنگ و گریز بر سر آن دو مقاله است. امروز بدوون شک نه ر. مجید مطابق مقاله بولتن اول خود گاند پیشند و نه ر. خسرو مثل مقاله بولتن دوم خویش، اما آنچه حاصل آن بحثها و آن شیوه های بحث - که ر. مجید آغاز کرد و ر. خسرو دنبال گرفت - بود تلاش ناخود آگاه در بی اعتبار کردن لنین است و بیس.

۲- رفیق صادق، ورودی تعیین کننده

ولی اگر از آن " موزه ایدئولوژیک " بدرآیم، در بولتن با عرصه دیگری روبرو می شویم که میتوان این عرصه را به عنوان بستر اصلی و جدی برخورد عقاید در سازمان دنبال کرد. در این عرصه میتوان با تأیوری، تغییرات تند نظرات و تأثیر پذیری از جهان و زندگی امروزین روبرو شد. در این عرصه، که روشن تر از همه با مقاله ر. امیر آغاز شد، مقاله اخیر صادق در بولتن ۸ نقطه عطفی بود. با این مقاله خود بولتن به عنوان نه تنها پدیدهای مجاز، بلکه مفید و ضروری تثبیت شد. من قصد اشاره به همسه نکات مثبت این مقاله را ندارم اما برخی نکات مهم و قابل تأکید آن به قرار زیراند: امروز نباید در سازمان ما مبارزه کرد تا دست کم این حقیقت را به کرسی نشانده که تحولات ایدهای و برنامه های " در سطح جهان دارای ما به ازای داخلی مشخص در سازمان ما نیز هست، حال آن که مثلا در حزب توده ایران و سازمان کارگران انقلابی ایران، خود همین حقیقت واضح با دیوارهای سخت حقیقت -

گریزی بر خورد میند. این دگرپوشش شده سازمان مبادون " پاسخ کویی به يك رشته مسایل گریزی
 ایدئولوژیک و برنامه‌ای ۰۰۰ وازنگری در اندیشه‌های موجود " نمی‌تواند به پیشرو رود و به زبان ساده‌تر
 نمی‌توان مسایل را حل برنارسای‌های تاکتیکی " و حد اکثر " استراتژیک " نمود و پرونده را بصمت امروز
 پذیرفته شد که " بدون ارتقای کیفی سطح شناخت از روند هایی که در دهه اخیر در سطح بین‌المللی و
 نیز کشورها گسترش یافته است اما نخواهیم توانست و بنا به حل و فصل واقعی اختلاف نظرهای موجود امید
 ببندیم " مفهوم واضحتر این حکم یعنی اینکه اصول راهنمای برنامه‌های ما هم اکنون حاضر و آماده نیست
 بلکه پس از ارتقای کیفی سطح شناخت ما از تحولات نظری چند دهه اخیر ج. ک و نقد و بررسی اصول
 موجود در ذهن ما تبیین خواهند شد " ارتقای کیفی سطح شناخت از روند های دهه‌های اخیر در کشور ما
 هم به معنی این است که بلاخره به این حقیقت مسلم تن بدهیم که بدون راه به يك تحلیل روشن اجتماعی
 اقتصادی و سیاسی از زندگی دستکم ۲۰ سال اخیر کشور ما نمی‌توان امید بست که برنامه‌های (چه یکی
 و چه بیش از یکی) را بتوان آنطور که شایسته است در سازمان رایج داد " نه رسیدن از انتقاد کردن و
 افشای نقایص و اشتباهات " به منظور " رفع سهیل انگاری‌ها، ظواهر سازی‌ها، بی‌مسئولیتها " دیگر نه
 تنها يك صفت مجاز، بلکه صفت " يك کمونیست خوب " در سازمان ماست. با مقاله رفیق صادق این ساله
 در سازمان ما رسمیت یافت که عده‌ای " متولی " خود انتصاب حق نداشته باشند مسایل ایدئولوژیک حزبی
 را با تاکتیک‌های شعبه تشکیلات حل و فصل کنند. آنطور که در برخی احزاب و سازمان های سیاسی کشور
 ما رسمیت است، دگرپوشش‌های نظامی که جای خود دارد. این در کنار اعتقاد صحیح و اصولی ما به لزوم
 سازمانیسم و انضباط حزبی و اتوریته رهبری پایه‌های دیدگاهی درست و علمی از تئوری تشکیلات و
 سازمان حزبی را ترسیم میکند که باید به عنوان عرصه جدیدی از مبارزه ایدئولوژیک سازمان با دیگر جریان‌ات
 سیاسی جنبش‌مارکسیستی کشورمان که به این اصول اعتقاد ندارند، مورد توجه قرار گیرد. با مقاله رفیق
 صادق این ساله مورد توجه تمامی سازمان فرار گرفت که اساسنامه فعلی بیان‌کننده کامل و جامع نیازهای
 حزبی به دگرگونی کمونیستی نیست و جای تصریح اصولی چون انعکاس افکار متفاوت در ارگان -
 های حزبی (بستفاده از جلسات حزبی) (که به حق در مورد شرایط فعالیت مخفی نمی‌تواند مورد تاکید
 قرار گیرد) و حق انتشار تالیفات، تحقیقات و ارزیابی های فردی در مورد مسایل سیاسی و اجتماعی
 هنوز خالی است. رفیق صادق همراه با بسیاری از رفقای سازمانی در این مقاله یا تلخی از عملکرد
 " يك محافظه کاری ناشناخته یا عوامل دیگری " که سدراه جاری شدن خلافت و تلاش فکری اعضای
 سازمان می‌شود، و از پنهان شدن چهره‌ها در پس‌ارگانها " که زمینه سازی مسئولیتی در قبال
 سازمان و مردم است، یاد میکند. رفیق صادق در این مقاله برخلاف همه آن زرمه‌هایی که سپهر
 " خطرناک بودن " و " فراکسیون ساز بودن " بولتن کنگره توسط جریان " محافظه کاری ناشناخته یا
 عوامل دیگر " وجود داشته است، با صراحت اعلام میکند که باید به بولتن به مثابه اهرم یا مکانیسمی
 نگاه کرد که می‌تواند عرصه تجلی ابتکار و خلافت کادرها، عرصه ای برای راهگشایی و نوآوری افکار
 و اندیشه‌ها، افشای انحرافات و نقطه ضعف‌های سازمان برای جبران آنها تلقی شود. " رفیق
 صادق هزار بار حق دارد که می‌نویسد: " وایکش تصمیم بر این میشد که این افکار (مقالات بولتن)
 نه در سطح سازمان، بلکه در سطح ایران و اگر ارزش داشت در سطح جهان منتشر میشد. " البته
 به مصداق این ضرب‌المثل که " تا مرد سخن نگفته باشد، مسیب و هنرش نهفته باشد، بهتر است در
 مورد انتشار آن در سطح جهان کمی تأمل کرد اما انتشار علنی بولتن معلوم نیست یا مخالفت کدام
 جریان در سازمان ما روبروست. آری، اینها همه فزاینده‌ای ارزشمند و بسیار قابل تاکید در مقاله
 رفیق صادق اند و بر همین مبنا که بولتن می‌تواند و باید " اهرم افشای نقطه ضعفهای سازمان " قرار
 گیرد، این مقاله را از طریق بولتن تقدیم رفقای دلم.

۳- نوآیندی آری، درهم اندیشی نه!

ولی مقاله رفیق صادق تنها حاوی نکات مثبت و فرازهای یاد شده نیست. میتوان انتظار داشت که بازم رفقای چه در دفاع همه جانبه و چه در تخطئه کامل آن صفحات بولین راملو ^۱ نوشته‌های خود کنند. این هدف من نیست. به همین دلیل، همانطور که برخی فرازها تکمیل کرده و بقیه را به "هواراران مشتاق" واگذار می‌کنم، در حوزه نکات منفی این مقاله نیز تنها یکی را که از همه برجسته تر و تعیین کننده تر است برگزینم و "نابید شکافی" مقاله را - آنطور که باید انتظار داشت - به رفقای که از پیش برای این کار خیز برداشته اند می‌سپارم.

تاریخ چند سال اخیر سازمان ما شاهد بوده است که مقالاتی از میان هزاران نوشته برجسته شده و جاودانی می‌شوند - صرف نظر از خوبی یا پدی آنها - در عین حال، همین تاریخ چند سال اخیر حاکی از آن است که این مقالات، گذشته از درستی یا نادرستی و سودمندی یا زبان باری آماج‌های سیاسی آنها، دارای یک هسته تئوریک بدآموز بوده‌اند. مقالات "مرزبندی" و "در راه وحدت"، اگرچه نقش مثبتی در تقویت مواضع انترناسیونالیستی در سازمان ما داشته‌اند و این نقشی بسیار جرمند بوده است، اما هر یک دارای چنان اثرات مخرب متدولوژیک نیز در سازمان بوده‌اند که مبارزه با این اثرات آنها بسیار طولانی تر از پذیرش یاد آثار و آماج‌های مستقیم سیاسی آنها بوده است. اغتشاش فکری ناشی از مقاله مرزبندی در عرصه‌های مخدوش شدن مرزهای ملی و بین‌المللی یک نمونه‌است که هنوز هم آثار مخرب آن در سازمان باقی است. البته ما پیش از آن مقاله درک درستی از این مقوله نداشتیم که به انحراف برود، ولی آن مقاله درکی غلط را آموزش داد. مقاله "در راه وحدت" از زاویه متداول کردن درکی متفیزیکی از حزب طبقه کارگر اثری به مراتب مخربتر برجاء گذاشت. توضیح این دو مقوله را به جای دیگری واگذار می‌کنیم. اما مقاله "در راه تدارک کنگره" نیز می‌رود در هر دو وجه مثبت و منفی خود جایی فراخویر حال خویش در این زمینه پیدا کند. این مقاله نیز متأسفانه دارای هسته متدولوژیک غلطی است که اگر همین امروز توضیح داده نشود باید بعداً مدت‌ها با آن مبارزه کرد.

در هسته این متدولوژی، این حکم قرار دارد که "ایدئولوژی علمی نیست. این حقیقت را باید آویزه گوش کرد. تکامل مارکسیسم با تکامل علوم دقیقه کاملاً متفاوت است. تکامل مارکسیسم به علت تنوع شرایط اجتماعی، به علت تفاوت در خصلت مسایل اجتماعی و مسایل علوم نظری، دقیقاً همراه با تنوع نقطه نظرهاست." شاید بتوان این عبارت را این طور تفسیر کرد که مارکسیسم به عنوان علم اجتماعی بسا مقابله‌ی بسیار بیشتر از علوم طبیعی روی می‌گردد و لذا تکامل آن بالا جبار در همان مسیر مستقیم علوم طبیعی سیر نمی‌کند. این حکم درستی است اما نمی‌توان این تفسیر را در مورد عبارات بالا پذیرفت و سرسری از آن گذشت. مفهوم دیگر این عبارت این است که مارکسیسم به معنای علوم اجتماعی تکامل "داملا متفاوتی" با علوم دقیقه - علوم طبیعی؟ - دارد. به همین دلیل نیز بر تفاوت نقطه نظرها به عنوان تجلی این تکامل "کاملاً متفاوت" تأکید می‌گردد. تعاضی بخش دوم فصل دوم (وحدت‌ناب و ایستا وجود ندارد...) بر پایه تفسیر دوم از این عبارت بنا شده است. اگر اساس بر تفسیر دوم باشد، باید گفت که این حکم یعنی تفاوت اپیستمولوژیک (شناخت‌شناسانه) علوم اجتماعی و علوم طبیعی حکمی ضد علمی و ضد مارکسیستی است. استدلال مفصل در این مورد را نمی‌توان در این مختصر گنجاند. من تنها برای اینکه روشن کنم مارکسیست‌های شناخته شده هیچگاه دم از این حکم نمی‌زنند نقل قولی را از آکادمیسین فدوسیف که بدون شک رفیق صادق نیز او را آموزگار خویش میدانند ارایه می‌کنم.

فدوسیف در مقاله "اندیشه‌های لنین و متدولوژی معاصر" می‌نویسد: "مساله امریست که عبارت از ترکیبی عام‌تر از دانش است که تنها علوم طبیعی، بلکه علوم اجتماعی را نیز شامل می‌گردد. کاربرد متد‌های دقیقه در رشته‌های اجتماعی به ویژه برای کشورهای سوسیالیستی که اقتصاد خود را بر پایه علمی‌بنامی نه‌ند اهمیت دارد... کنش و واکنش علوم مختلف ظاملی حیاتی در تکامل شان می‌شود. علوم طبیعی نه‌نم تحرکی نیرومند به علوم اجتماعی می‌بخشد... سرتاسر تجربه تکامل شناخت ثابت است مکنند که تنها فلسفه پیگیر ماتریالیستی مارکسیسم - لننیسم است که می‌تواند بنیاد علمی اصیل ترکیب

دانش طبیعی و اجتماعی گردد. ما به حقیقت این حکم، نه تنها زمانی که ماتریالیسم دیالکتیک را در برابر نشوونمای توپوسم، توپوسم و دیگر جریانات ایدئالیسم نوین فرامیدیم بلکه همین هنگام مقایسه سطح فلسفی تصمیم دانش را دیگر صورت و سطوح ترکیب دانسته های علمی نیز می بینیم. اشتباه است اگر نقش عظیم دستگاه منطق، ابزار ریاضی، سیپرنیتیک و مدل سازی را در تکامل امروزین علوم مورد توجه قرار ندهیم. توجه فرایند ها، باید به گرایش به ترکیب علوم طبیعی و اجتماعی مبدول گردد. مطالعه و بررسی علم به مثابه نظامی مرکب و گسترده، بیانگر نیاز به تعدادی رشته های علمی ویژه است که تأکید اصلی در این رشته ها بر مسایل مربوط به ساختار علم، ابزار و وسایل تهیه و پردازش داده ها و تحلیل ویژگی های مشخص انسان به مثابه فاعل شناخت علمی باشد. نقش ترکیب کننده عظیمی توسط فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک در انباشت عناصر ترکیب کننده در رشته های علمی گوناگون ایفا میگردد زیرا فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، متدولوژی جهانی شمول فراگرد شناخت به مثابه یک کل است. " به عبارت دیگر، رفیق صادق نیز تأیید میکند بنابه این نقل قول، "اولاً عبارت "علوم دقیقه" دیگر تنها شامل علوم طبیعی نمی شود، بلکه علوم اجتماعی نیز مدافعا عرصه حضور خود در میان علوم دقیقه را گسترش میدهد. مردم رفاک ای در بولتن هفتم کوشیدیم که در مدل ها و سیپرنیتیک را در عرصه خاص سیولاسیون در علوم اجتماعی توضیح دهیم. ثانیاً ماتریالیسم دیالکتیک در عرصه شناخت شناسی (ایستولوژی) آید و بخش علوم طبیعی و علوم اجتماعی تقسیم نمی شود و یک متدولوژی همه جانبه برای کل فراگرد شناخت است. ثانیاً علوم اجتماعی و علوم طبیعی به طور دم افزون در هم تنیده می شوند و یک واحد کل واحد را تشکیل می دهند. لنین نیز چه هنگام دفاع از کابینتال مارکس در مقاله "دستان مردم کیانند" و چه هنگام نوشتن اثر جاودانی خود "ماتریالیسم و امپیریوریسم" هیچ تمایزی در شناخت شناسی و تکامل علوم میان علوم اجتماعی و طبیعی قایل نشد. به ویژه دفاع او از کابینتال در "دستان خلق" هنگام مقایسه های متعدد فراگرد تکامل و زایش اقتصاد سیاسی و جامعه شناسی مارکس با علوم طبیعی و استدلال از طریق انطباق مراحل تکاملی هر دو این علوم جای تأکید دارد. انطباق مراحل تکاملی علوم اجتماعی طبیعی و اجتماعی حتی نوآوری لنین نیز نبود. مارکس ۱۸۴۴ سال میل گفت: "علوم طبیعی به موقع خود دانش مربوط به انسان را در خود جذب خواهد کرد، همان طوره دانش مربوط به انسان نیز علوم طبیعی را در خود هضم خواهد کرد و یک دانش واحد به جا خواهد ماند." (دست نوشته های فلسفی و اقتصادی - ۱۸۴۴)

ولی آیا این ها صرفاً نوعی لجبازی روشنفکرانه با رفیق صادق است؟ نه! عبارت مورد بحث مادر حقیقت پایه استدلالی عبارت دیگری است به شرح زیر: "در سالهای گذشته این فکر نادرست و غیرواقعی در ماحول گردیده گویا وجود نقطه نظری گوناگون در چارچوب مارکسیسم - لنینیسم و اختلاف نظرات پیرامون مسایل ایدئولوژیک در یک حزب معین طبقه کارگر، اولاً - پدیده های منفی است که لزوماً راه حزب را خدشه دار می نماید. ثانیاً - این اختلافات نظرها از طریق بحث و اقناع و کمک تجربه زمان اصولاً قابل حل است." حکم اول، یعنی غیرمنفی بودن وجود اختلاف در حزب، حکمی کاملاً درست است و در این مورد رفیق صادق صدمه دردمند حق دارد که به مخالفین این حکم که حزب را با تنگ نظری خود مرکزینانه و سکتاریستی خویش به انشعاب ناپجا می کشاند بتازر و اذیتها تنها همین حکم اول برای استدلال رفیق صادق در این عرصه دافی بود. اما چرا به دنبال آن حکم دوم نیز استنتاج می گردد و ارزش حکم دوم چیست. متأسفانه حکم دوم با زهم حکمی ضد علمی و من درآوردی است. این که بگویم اختلافات نظری حزبی از طریق بحث و اقناع ممکن است اصولاً حل نشوند هیچ مفهومی جز پذیرش عدم تعیین علمی، تسلیم شدن به اکثریتیم (التقاط کرای) و رد اصل مشخص بودن حقیقت در فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک ندارد. اما این عدم تعیین علمی در واقع نتیجه همان حکم است که میگفت تکامل مارکسیسم (علوم اجتماعی) برخلاف علوم نظری (طبیعی؟) همراه با تنوع نقطه نظرات است. در علوم اجتماعی نیز مثل علوم طبیعی تعیین کامل علمی وجود دارد و اصلاً هرج و مرج برقرار نیست که افراد دارای نقطه نظرات مختلف بتوانند در عین حفظ نامحدود اختلاف نظرات همگان ادعای علم نیز داشته باشند. تنها با مخدوش کردن "مجرد و مشخص" در عرصه اختلافات نظری درون حزبی میتوان

۱- حکم درست اول به حکم غلط دوم رسید . مثال می‌زنم : زندگی به مفهوم مجرد آن جاودانی است . اما زندگی‌های مشخص به مثابه عمر من و شما به پایان می‌رسند و نمی‌توانند جاودانی باشند . اختلاف نظر حزبی هم همین‌طور است . اختلاف‌فطنه به مفهوم مجرد خود همیشه در حزب وجود دارد و لذا پایه معیارها و روابط حزبی را بر اساس طبیعی بودن اختلاف نظر (به مفهوم مجلاد خود) تنظیم شود . اما هیچ و صطلاحاً هیچ اختلاف نظرمشخصی نمی‌تواند و نباید در عین وجود بحث و اقلع و تجربه زمان حل نشده باقی بماند و اینجا و دیفا اینجاست که باید سر برآوردن اپورتونیسی مشخص را در زندگی حزب پی گرفت حکم دوم عبارت نقل شده ، مفهومی جز تئوریزه کردن حق حیات اپورتونیسم در حزب ندارد . البته يك گرایش قابل تبیین علمی در سطح ج . ج . ك وجود دارد و آن عبارت است از گذار احکام معین از عرصه ایدئولوژی به سیاست . بنیاد این گرایش هم در این واقعیت نهفته است که ایدئولوژی هر گاه بر کل جهان انطباق داده شود میبایستی می‌زاید که در کل جهان درست است . این گنه سیاست‌مدار را می‌توان به راحتی به احکام ایدئولوژیک تئوریک جهان شمول اشتباه کرد . سپس شرایط جهانی عوض میشود و عناصر نوین ظاهر می‌شوند . آن سیاست دیگر خصلت جهان‌شمول خود را از دست می‌دهد و لذا به صورت عریان بی‌عنوان سیاست مشخص ظاهر می‌گردد . انطباق پذیری احکام ایدئولوژیک - تئوریک به آن عناصر نظهر می‌تواند به سیستی ناملا متضاد با سیاست قبل منجر گردد . مقوله گذار مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیزی می‌تواند مثالی در این مورد باشد . حال اگر کسی اختلاف سیاست‌ها در انطباق با شرایط متفاوت را حمل بر عدم تعیین علمی در عرصه ایدئولوژیک - تئوریک کند و آن را حتی به سیاست در داخل یک حزب واحد که دیگر عرصه فعالیت ملی معین هم دارد ، گسترش دهد ، بدون شک برداشتی من درآوردی از يك قانون مندی واقعی و علمی کرده است . این اکلکتیسم (التقاط‌گرایی) که بر اساس مخد و شر شدن " مجرد و مشخص " در عرصه اختلافات حزبی فرموله شده است ، نتیجه ای جز تئوریزه کردن حه حیات اپورتونیسم و مشروع دانستن برخورد و افعالی به آن نیست . ولی اگر مسئله به همینجا ختم میشد باز هم من غرق همان لجبازی روشن‌فکرانه شده بودم چون همه این حرفها هنوز هیچ مابه‌ازای مشخص سیاسی پیدا نکرده است . عدم تعیین در علوم اجتماعی که به اکلکتیسم در عرصه ایدئولوژیک - تئوریک فعالیت حزبی رشد یافت در همان جا متوقف نمی‌ماند و در ترکیب با يك استدلال دیگر که در زیر بنای منم به حکمی به‌دتر می‌روید . آن استدلال به این شرح است : ۱- " من در آن زمان تاکید کردم فکری که مرزهای جنبش کمونیستی را يك چیز و مرزهای حزب طبقه کارگر را چیز دیگری تصور می‌کند ، فکری تفرقه جویانه است . " ۲- " اما اکنون اضافه مینمونه بطور کلی ، چارچوبی که من برای مرزهای نظری حزب و طبقه جنبش کمونیستی داشتم ، مرزهای تفکر از واقعیت و نیازهای واقعی حزب بود . " بیایید احکام مختلف این عبارت را از هم مجزا کنیم حکم اول این است که چارچوب قبل که مابرای مرزهای نظری حزب و طبقه جنبش کمونیستی داشتم تنگ بوده اند . این حکمی است تا آنجا که مرزها در عرصه نظری (تئوریک) قابل بحثاند . لدانی توان این حکم را به عرصه مرزهای سیاسی حزب گسترش داد . حکم دوم این است که مرزهای حزب طبقه کارگر و جنبش کمونیستی یکی هستند . این حکم تنها به لحاظ تاریخی و نه مشخص ، و آن هم مشروط به این که منظور از " جنبش کمونیستی " نه جنبش جهانی ، بلکه جنبش یک کشور باشد درست است . حال در اینجا يك منطق غلط هم به مصداق " دیوار موش دارد و موش گوش دارد ، پس دیوار گوش دارد " استفاده می‌شود و از همه اینها نتیجه گرفته میشود که پس چارچوب مرزهای حزب در یک کشور را باید خود سرانه گشاد کرد . پایه توفیحی این استدلال در حقیقت همان حکم دوم نقل قبل است که اختلافات لاینحل درون حزبی را تئوریزه میکند . در این جا همه عوامل جمع می‌شوند تا گام سوم خطا برداشته شود . گام سوم برای تئوریزه کردن مرزهای جدید برای هر حزب چنین تبیین شده است : " زمانی که يك سازمان سیاسی در یک پروسه تاریخی تکوین یافته و مرزهای هویت خود را از طریق تبدیل شدن به يك ارگان نیم زنده اجتماعی در واقعیت زندگی هر جامعه معین تعیین می‌بخشد ، پیش‌کشیدن این بحثها که معیارهای نظری وحدت به طور کلی به صورت مجرد چیست سؤالی ناپجا است . . . برای مثال به فرانسه نگاه کنیم . تاریخ خود به این سوال که کدام اصول باید مبنای وحدت کمونیستهای فرانسه قرار

درد پاسخ گفته است: «در جامعه ای که اجزای سیاسی وابسته به طبقات مختلف اجتماعی تاریخاً شکل گرفته‌اند، برای تشخیص سمتگیری ایدئولوژیک - طبقاتی هر فرد، همه ملاک‌های عینی تر، قطعی تر و روشن تر از وابستگی او به احزاب سیاسی می‌تواند وجود داشته باشد؟» در اینجا دیکران اکتیویسم به نوعی فنونالیسم (پدیدارگرایی) پوزیتیویستی (یک فلسفه ایدئالیستی ارتجاعی یا ظاهری علمی و واقع‌بینانه) تکامل ببیاید. من جدا از رفیق صادق می‌خواهم به منابع معتبر در مورد فنونالیسم و پوزیتیویسم رجوع نمایم و مشخصاً فضاوت کند که آیا من اتهام بی‌اساسی می‌زنم یا چنین شباهت‌ها آن هم به روشنی وجود دارد.

پوزیتیویسم اصولاً نقش‌خشنی دهنده مبارزه برای نفی و دگرگونی را باز میکند. حقیقت همیشه حاوی یک وجه "ضرورت"، ولدا حاوی دینامیسم، تحول و دگرگونی است. از این رو حقیقت انقلابی است. حقیقت هم توضیح دهنده پدیده، آن طور که هست، و هم توضیح دهنده آن طور که باید باشد است اما وجه دوم نه در نفی پدیده، بلکه در ماهیت آن شناخته می‌شود و پوزیتیویسم دقیقاً همین را نمی‌کند. ولی مارکسیست‌ها با توضیح جهان راضی نشده و سانس نمی‌نشینند، بلکه خواهان تغییر آنند. تصویر رفیق صادق از آرشیو سیاسی و مرزبندی حزبی در جنبش کمونیستی تصویری توجیه گرانه، استاتیک و منفعل است و این دقیقاً تصویری پوزیتیویستی است. متد رفیق صادق هم "ظاهریستی" (فنونالیسم) و عدم "تفصیلی" در ماهیت و میرندگی و بالندگی و جبهه ماهیت و به عبارت دیگر، برحق و نایق بودن واقعیت این آرایش سیاسی است. با "همین است که هست" نمی‌توان مارکسیست بود، اصلاً نمی‌توان انقلابی بود بجز رسید به مارکسیست بودن! برای مشخص شدن مطلب مثالی می‌زنم:

در مقاله رفیق صادق از یک طرف وحدت موجود سازمان یا منطق "همین است که هست" تئوریزه می‌شود و معادل وضعیت حزب کمونیست فرانسه تعداد می‌گردد. از سوی دیگر اگر همین است که هست را مورد حزب توده ایران در دهه چهل به کاربریم، آنگاه گروه بی‌زن جزئی ده "همین است که هست" آن موقع را زیر پا گذاشته بود، در حقیقت با قطع عضویت خود در حزب توده ایران، با جنبش کمونیستی و کارگری کشور هم قطع رابطه کرده بود. (مقاله در راه وحدت) اما بیژن و گروهش بینا نگذاشته‌اند که همین است که امروز با هم با منطق "همین است که هست" مشروع جلوه داد. می‌شود در نتیجه، "همین است که هست" امروز با "همان است که بود" دهه چهل متضاد است و لذا حداقل یکی از آنها حقانیت نداشته است. تضاد مندی پوزیتیویسم توجیه گرایانه در این است که اصولاً حرکت و دینامیسم واقعیت، ضرورت مندی حقیقت، و انقلابی بودن آن، با این پوزیتیویسم توجیه گرایانه در تضاد می‌افتد.

حیرت‌انگیز آن است که این درهم‌اندیشی‌ها به نواندیشی نسبت داده می‌شود! این دهن کچی به پرسترویکا است.

اصولاً پرسترویکا یعنی پاراسازی، نوسازی، و دگرگون سازی. پرسترویکا یعنی دیدن واقعاتی واقعیت‌ها برای عوض کردن آن‌ها به دگرگون جلوه دادن و بزرگ واقعت برای حفظ مضمون آن. پرسترویکا یعنی پایان دادن به ظاهر سازی، فریب و خود فریبی و انباشتن بر توجه‌ها و خوش‌نویسانه مسائل. پرسترویکا یعنی پایان دادن به انفعال. پرسترویکا یعنی انقلاب.

همان‌طور که رفیق صادق خود نیز بر ضرورت وجود اراده واحد در حزب تأکید دارد نمی‌توان در برابر اختلاف نظرها طولانی منفعل ماند. بهتر است با هم نگاهی به کارنامه سیاسی خود جریان پرسترویکا در اتحاد شوروی بیاندازیم. اصولاً پرسترویکا در ۲۰ ساله با حمله علمی و مداوم سیاسی میخائیل گاربا - چف و دیگر رهبران آن به مخالفین سیاسی راه خود را باز کرده به پیش رفته است. میخائیل گاربا چف حتی یک لحظه هم دچار این درهم‌اندیشی‌های موهوم نبوده است که گویا اختلاف نظر موافقین و مخالفین پرسترویکا از جملع مسائل لاینچل در حیطه اختلاف نظری درون حزبی است که با بحث و اقتاع حل نمی‌شود و باید با آن ساخت! میخائیل گاربا چف در کتاب خود به نام پرسترویکا می‌نویسد "پرسترویکا به کسانی که عادت کرد هاند به شیوه گذشته کارکنند سخت‌ترین ضربه را (این عبارت در ترجمه سازمان فدائیان - ۱۶ آور - از کتاب به غلط به صورت "ضربه سخت‌تری" ترجمه شده است)

خواهد زد. ما اپوزیسیون سیاسی نداریم، اما این بدان معنی نیست که با آن عده که دلایل گوناگون پرستروکارا نمی پذیرند برخوردی رخ نخواهد داد. سیاست بی تردید مهم ترین جنبه هر روند انقلابی است، و این امر در مورد پرسترویکا نیز صدق میکند. از این رو ما برای تدبیرهای سیاسی، دمکراتیک تر دن گسترده و راستین، مبارزه فاطح با پرونده بازی اداری و قانون شکنی (در ترجمه مورد بحث به غلط به صورت "مبارزه بی رحمانه با آزاررسانی اداری و سرپیچی از قانون" آمده است) و شرکت فعالانه توده ها در اداره امور کشور تقدم قائل می شویم. این ها همه، با مسأله اساسی هر انقلاب، یعنی ۴ ساله قدرت (در ترجمه مورد بحث به غلط "حاکمیت" آمده است)، ارتباط مستقیم دارد. (مفحات ۳۷ تا ۳۹ کتاب پرسترویکا ترجمه فارسی منتشره از جانب سازمان فدائیان خلق - ۱۱ آذر)

مطابق آمار پراکنده ای که هم اکنون در دسترس من است و شاید نادقیق باشد اما به هر حال تصویر کلی را روشن می سازد، تحولی در سطح بالاترین رده های پرسنل سیاسی در اتحاد شوروی اتفاق افتاده است، شاید تنها یک یا دو مورد مشابه در تاریخ داشته باشد: تنها طی یک پلنوم ۴۰ (ژوئن ۱۹۸۷) چهار نفر عضو از بیست نفر هیات سیاسی، یعنی ۲۰٪ عوض شدند (سه نفر عضو اصلی آلکساندر یاکوف، نیکولای سلینونوف و ویکتور نیکونوف و یک تن ع. و مشاور دیمیتری یازوف) در آستانه پلنوم ژوئن ۱۹۸۷، از دوازده نفر دبیران کمیته مرکزی تنها دو نفر سابقه عضویت در هیات دبیران قبل از نوامبر ۱۹۸۲ (در گذشت لئونید برژنف) را داشتند که یکی از آنها خود کار یاجف بود.

به عبارت دیگر ۸۲٪ دبیران کمیته مرکزی تا قبل از این پلنوم عوض شده بودند. از ۱۶ نفر مسئولین شعب کمیته مرکزی، تنها یک تن قبل از نوامبر ۱۹۸۲ دارای چنین پستی بوده است. نیکولای تروچینا، استپان جروونتکو، وینامین آفونین و ایوان یاستریوب در فاصله سالهای ۸۴ - ۱۹۸۳ اولگ بلیاکوف، آرکادی وولسکی، نیکولای استاشنکوف در سال ۱۹۸۵، الکساندر ملنیکوف، ویکتور یاسترناک، فوشنید بسوی کین، پیری ورونوف در سال ۱۹۸۶ و پیری اسکلیاروف، ایوان اسکلیا بوالنتین کر یگریف، والری بولدین در سال ۱۹۸۷ به این مقام منصوب شده بودند. به عبارت دیگر، ۹۴٪ مسئولین شعب جدید بودند. در فاصله انتخاب میخائیل گار باچف به دبیرلی ۴۰ تا کنگره ۲۷ ح ک ۱ ش، ۳۰ نفر از ۱۰۶ نفر وزیرا و روسای دوائر دولتی عوض شدند. سپس در فاصله بین کنگره ۲۷ تا پلنوم ژوئن ۱۹۸۷، ۲۶ نفر دیگر وزیر و رئیس دوائر دولتی عوض شدند. با توجه به تغییراتی که در هیات اجرائیه شورای وزیران نیز رخ داده است تنها در فاصله ژوئن ۱۹۸۵ تا ژوئن ۱۹۸۷، یعنی طی دو سال اخیر ۶۸ تن از ۱۰۶ عضو (۶۴٪) شورای وزیران ۵۰٪ تغییر یافته اند. از ۳۰۷ نفر اعضای ۴۰، ۱۱۲ نفر عضویت رسمی خود را در این ارگان را در سال ۱۹۸۶ کسب کرده اند. منتخب کنگره ۲۷ ح ک ۱ ش، ۴۵٪ منتخبین کنگره ۲۶ حضور ندارند که از این میان ۱۱٪ درگذشته بودند اما ۳۴٪ انتخاب نشدند. البته در این آمارها از یک طرف تغییراتی که به دنبال ارتقای موقعیت برخی پرسنل رخ داده است هم به حساب آمده، و لذا مقدار فطلق آمار نسبتا بالاتر از واقعیت کنار رفتن پرسنل معینی است. از طرف دیگر پرسنل برخی پست ها بیش از یک بار عوض شده اند و از این جهت جهت این آمار نسبتا پایین تر از تعداد مطلق تغییر پرسنل است. اما به هر حال چه کم تروچه بیشتر، تا چندی با این واقعیت آشنا شدیم که میخائیل گار باچف به عنوان اندیشه پرداز و رهبر پرسترویکا نه هیچ تعارفی با کسی ندارد، بلکه حتی لحظه ای مطابق آنچه به نواند پشی نسبت داده شد، نباید پیشیده است. در این راستا، پلنوم ژانویه ۱۹۸۷ در مورد کادرهای این تحولات پرسنلی را ^{معمودی} و تکرار میز کرده و برای آینده رهنمود تنظیم کرده تنها پس از این تحولات بود که پلنوم ژوئن ۱۹۸۷ با تصویب برنامه اقتصادی پرسترویکا به پایان رسیده میخائیل گار باچف در مصاحبه اخیر خود با واشنگتن پست (ماه مه ۱۹۸۸) در پاسخ سوئی در مورد اختلافات احتمالی در سطح رهبری جذب با روشنی تمام گفت: "رهبری فعلی اتحاد شوروی - از جمله هیات سیاسی و حکومت

اساساً بعد از ابریل ۱۹۸۵ زمانی که ما کام در راه پرسترویکا گذاشتیم شکل گرفته است. فکر میکنم دیگر دیگر تردیدی در منظور میخائیل گاریباچف زمانی که گفت پرسترویکا يك انقلاب است و مساله اصلی هر انقلابی هم مساله قدرت است، باقی نمانده باشد! ولی آیا این تغییر و تبدیلات عظیم و بنیادی از طرق غیردموکراتیک، پشت درهای بسته و با اشاره ابروو انگشت انجام گرفته است؟ به هیچ وجه با تمام این تغییر و تحولات میخائیل گاریباچف سمبل آزاد منشی، دموکراتیسم و فرهنگ سیاسیست. این تحولات همگی از کانالهای اصولی و قانونی، در نگره ها و پلنوم های حزبی و از طریق بردن سیاست به میان وسیعترین توده ها و بسیج سیاسی، ترویج اندیشه های پرسترویکا دموکراسی و علنیت صورت گرفته است.

متأسفانه در سازمان ما نه فقط در سازمان ما، بلکه در کل جنبش چپ مارکسیستی ایران آن چه همیشه رسم بوده است مرزبندی سکتاریستی انشعاب دسته بندی و عدم تحمل دیگران بود. اسامایاز دمکرات فئشی به دور بوده ایم.

دستر از يك سال پیش بوده که یکی از مجلات آلمانی (اشپیگل یا اشترن) از محبوبیت ۶ رهبر سیاسی در آلمان فدرال آمار گرفت. این شش نفر عبارت بودند از گاریباچف، ریگان، میتران، تاجر، یاروزلسکی و هونکر. نتیجه آن بود که گاریباچف مقام اول و به دنبال او میتران مقام دوم را کسب کردند. ریگان فاصله زیاد از این دو نفر سوم شد. نمره تاجر در این همه پرسی در حدود صفر بود! در نتیجه می بینیم که میتوان قاطع بود اما در عین حال سمبل دمکراتیک منشی و فرهنگ سیاسی هم بود (البته هر کسی نمیتواند این دو را با هم ترکیب کند). نارنامه نوآندیشی در اتحاد شوروی حالی از ترکیب این دو عنصر است. پس رفق!، نوآندیشی آری، اما درهم اندیشی نه!

۴- منشی اتحاد چپ یا شرکت سهامی بدون سهام؟

نظر آلترناتیوی که از سوی رهبری در برابر نظر رفیق صادق پیرامون مساله وحدت و مرزبندی ارایه شده است. مقاله دو قسمتی رفیق عبدالله است. نضه آغاز رفیق عبدالله با رفیق صادق تفاوتی ندارد ندارد. نظر آلترناتیو هم از این اصل آغاز میکند که کلیه سازمانهای چپ مارکسیست به لحاظ اصولی می توانند یا یکدیگر وحدت کنند و مشدند ایدئولوژیک جدی در این میان وجود ندارد. تفاوت نظر رفیق عبدالله با رفیق صادق ظاهر از اینجا شروع میشود که امان علی وحدت را دهرتر و راه رسیدن به آن را طولانی تر و پس از طی يك مرحله طولانی مشخص اتحاد چپ می بیند. از این رو "منشی اتحاد چپ" طی این دو مقاله تبیین شده و حول دو محور ایدئولوژی (مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری) و عام ترین شعار سیاسی این مرحله از انقلاب (سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی) توضیح داده میشود.

این نظرات به طاهری واقع بینانه و مسئولانه دارد، متأسفانه با هیچ معیار مارکسیستی که سهل است، حتی با معیار عادی سیاسی نمی تواند قضایای امیدوارکننده در پی داشته باشد. حیرت انگیز است اگر رفقای ما در سطح هیات سیاسی این اصل ساده را ندانند که اگر دو حزب چپ بتوانند بر سر ایدئولوژی و عام ترین شعار سیاسی این مرحله انقلاب به توافق برسند، خواه؛ ناخواه در پرو سسه بررسی وحدت قرار میگیرند زیرا که در اصول با هم توافق دارند. اختلاف آنها در عرصه تاکتیک و استراتژی سرنوشتی منطقی اگر حتی حل نشود، اما با تکیه بر آن ایدئولوژی و آماج سیاسی مشترک میتواند مورد بحث مشخص و جدی قرار گیرد. در مورد این گونه احزاب، اتفاقاً نظر رفیق صادق درست است که مساله همکاری های ذآنان نمی تواند بدون مد نظر داشتن مساله وحدت حل و فصل شود. در حالت روم و حزب نمی تولدند بر سر ایدئولوژی و هدفهای عام تر به توافق برسند و لذا به دلیل مبارزه یعنی مشترک و دشمن مشترک می توانند حول اهداف و منشی مبارزاتی مشخص و معین بدون چشم داشتن به وحدت به توافق برای اتحاد برسند. به زبان ساده تر این که در دنیا همیشه رسم بوده است و این رسم هم منطقی و علمی بوده است که ابتدا يك هدف، شیوه و منشی مبارزاتی معین و مشخص مطرح میشود و بعد حول این هدف، نقشه، شیوه و منشی مبارزاتی معین و مشخص است که اتحاد چپ تشکیل میشود.

تا بحال اتفاق نیافتاده است نه چند نیروی چپ ابتدا به دور هم جمع شوند و بعد بر سر این که چه کار مشترکی میتوانند انجام دهند به بحث بنشینند! این در مورد وحدت ممکن است مثلا به روند وحدت حزب دالرگ و کمونیست ترکیه توجه کنید. اما در مورد اتحاد چپ، این به معنی تشکیل تجمعی است که هنوز محور تجمع خود را تعریف نکرده است! این عین پیشنهاد رفیق عبدالله است که سه نام مشی اتحاد چپ بر آن گذاشته است. ضرورت و نیروهای اتحاد چپ ابتدا با دو اصل ایدئولوژی و سرنگونی تعریف و تعیین می شوند. سپس در صفحه آخر مقاله پیشنهاد میشود که نمایندگان ما و دیگران بنشینند و تصمیم بگیرند چه کاریکنند! اما اصولا مشی مبارزاتی و نقشه انقلابی رفیق عبدالله چیست؟ تفاوت آن با دیگر نظرات موجود و آرایه شده در بولتن یا دیگر جریانات چپ مارکسیستی چیست؟ نقاط مشترک آن در کجاست؟ اینها دیگر مسائلی است که نگرانی رفیق عبدالله را به اندازه خود اتحاد تشکیل اتحاد چپ برنیاکنخته است! من اطمینان دارم که رفیق عبدالله همه این حقایق را خیلی بهتر از من می فهمد. با این حال برای اینکه جای هیچ شبهه‌ای نماند که گویا من احکامی من در آوردی و سکتاریستی صادر کرده‌ام بد نیست همراه با رفیق عبدالله نظری به دنیای واقعی سیاست بیاندازیم:

یکی از معروفترین و پیرومندترین اتحادهای چپ، جنبه‌های بخش‌فرا بوند و مارتی است. همه می دانیم که اعضای این جنبه ابتدا در هم جمع شدند تا بعدا مشی مسلحانه را تبیین کنند. شفیق خورخه هندال پیش از تشکیل این جنبه در ۱۹۴۸ طی مقاله مفصلی در صلح و سوسیالیسم به تحلیل اوضاع السالوادور پرداخت و از جمله نوشت:

"... از این ها نتیجه میشود که جنبه دموکراتیک ضد فاشیستی، مطرحه از سوی نیروهای انقلابی می‌تواند و باید بسیار گسترده باشد. به نظر برخی محافظ بورژوازی بزرگ نیز میتوانستند به درجاتی در آن شرکت جویند، مشروط بر آن که هر چند موقتی، اما موضعی لیبرال اتخاذ نمایند."

و "حالا به اصل مطلب می‌رسیم: قدرت دموکراتیکی که با مبارزه این ائتلاف گسترده نیروها بر سر کار خواهد آمد هیچ چیز جز یک قدرت دموکراتیک گذار نمی‌تواند باشد. ما معتقدیم که خلصت اصلی قدرت دموکراتیکی که به این صورت پدید می‌آید، گذرندگی و کوتاهی عمر آن است ولی این حکم نمی‌تواند به هیچ زمان بندی معینی محدود گردد زیرا نقطه ای که در آن این قدرت متحول می‌گردد، به شرایط عینی و ذهنی از میان رفتن آن کسب کیفیتی نوین از جانب این قدرت بستگی دارد."

"زندگی ثابت کرده است که مبارزه طبقاتی شدت‌گیرنده طی دوره‌های گذار فراگرد انقلابی به برخورد های تند میان نیروهای انقلاب و ضد انقلاب من انجامد. از این رو ما معتقدیم که قدرت دموکراتیک گذار فرصت تحکیم خود را نخواهد یافت و ثبات آن وابسته به جهت تکاملی آن خواهد بود؛ این که راه خروج از این موقعیت به طور کلی و در نهایت بورژوازی و در نتیجه در وابستگی به امپریالیسم خواهد بود یا اینکه راه حل تاشخنتاری راهی ضد امپریالیستی بوده و به همان تناسب به طور کلی و در نهایت نتیجتا به سوسیالیسم منتهی می‌شود."

"به همین دلیل شکل گیری قدرت دموکراتیک نمی‌تواند به عنوان هدف نهایی تلقی گردد قلمی آن به عنوان یک مرحله کامل انقلاب که جای خود دارد، اما می‌تواند و باید عنوان سرآغاز مرحله بعدی فراگرد انقلابی که اهداف دموکراتیک، ضد امپریالیستی و سوسیالیستی را پیش‌روی خود دارد تلقی گردد."

"... شعار مرکزی در مورد مساله قدرت تحت شرایط رژیم‌ها، دیکتاتوری فاشیستی، و فاشیست مآب هیچ چیز دیگری جز سرنگونی رژیم و استعزاز حکومت دموکراتیک نمی‌تواند باشد."

سپس لشکر عظیم حزب در شرایط مخفی در ۱۹۷۹ بر دالرگ میشد و ضمن جمع‌بندی از فعالیت حزب بعد از ننگر ششم که در ۱۹۷۰ منعقد شده بود سندی به نام "بنیادها و تزه‌های مشی کلی حزب کمونیست السالوادور" را به تصویب می‌رساند که شامل تحلیل دقیقی از وضعیت اجتماعی - اقتصادی کشور از ابتدای قرن نوزدهم تا زمان حاضر و تحلیل قدرت سیاسی در السالوادور در طی ۴۸ سال گذشته بود. در این سند آمده است:

"به عارت ديگر، انقلاب در السالوادور وارد مرحله‌ای تاريخی شده است و اگر ما بتوانيم موقعيت پيشاهنگی را به دست آوريم که مشی درستی را به عمل گذارد و با اعتماد به نفس بتواند تيمسروهای اجتماعی ترفی خواه و در وجه اول، زحمتکشان را به سوی پيروزی رهبری نمايد انقلاب السالوادور نسیز پروز خواهد شد."

در دسامبر همان سال (۱۹۷۹) يك مرکز هماهنگی میان نیروهای رهاير بخش خلق فارابوند و مارتی، نیروهای نظامی مقاومت ملی و حزب کمونیست السالوادور ایجاد شد. در ^(دسامبر) ۱۹۸۷ نیروی چهارم به نام حزب انقلابی السالوادور - ارتش انقلابی خلق به این مرکز هماهنگی پیوست. به رودی بحثهای مختلف در مورد خصلت انقلاب آینده علم چند ماه به سرانجام رسید و انقلاب آینده د دو موذراتیک و ضد امپریالیستی تعیین گردید و پلان تفرم برنامه‌ای آن به تصویب رسید. هنوز سال ۱۹۸۰ به پایان نرسیده بود که جنبه فاریوند مارتی رسمیت یافت و جنبه توده‌ای آن به نام جنبه دمتراتیک انقلابی بم تشدید شد.

احتمالاً رفیق عبدالله بیشتر به تجربه مکزیک توجه داشته است. اما این تجربه هم خلاف مشی اتحاد چپ سبب "رفیق عبدالله بود:

کنگره ۱۶ حزب کمونیست مکزیک در سال ۱۹۷۲ برنامه جدید حزب را تصویب کرد و لذا برفاهه حزب معین بود. سپس کنگره ۱۷ حزب کمونیست مکزیک در ۱۹۷۵ بر اساس برنامه جدید تاتیک ها و نقشه مبارزاتی را و سندی به نام "پلان تفرم انتخاباتی چپ" را تصویب کرد. کنگره ۱۸ حزب در ۱۹۷۷ پس از مدت درازی برای اولین بار به صورت علنی برگزار شد. این کنگره، فعالیت مشترک انتخاباتی با حزب سوسیالیست انقلابی مکزیک و حزب انقلابی زحمت کشان مکزیک را جمع بندی کرد. در فوریه ۱۹۷۷ نیز چفدین سازمان چپ توانستند مشترکا يك تحلیل مشترکا يك تحلیل از وضعیت سیاسی - اجتماعی و اقتصادی کشور ارائه دهند. این تحولات در کنگره نوزدهم حزب کمونیست مکزیک در ۱۹۷۹ جمع بندی شد. سپس کنگره ۲۰ حزب در ۱۹۸۱ وحدت با چهار حزب دیگر را در چارچوب حزب سوسیالیست متحد مکزیک بایک پیش مرحله حفظ استقلال این احزاب در قالب اتحاد چپ به تصویب رساند. در نتیجه کنگره موسس (اول) حزب سوسیالیست متحد مکزیک در نوامبر ۱۹۸۱ با وحدت حزب کمونیست حزب کمونیست، حزب خلق مکزیک، جنبش اتحاد و عمل سوسیالیستی، حزب سوسیالیست انقلابی و جنبش اقدام خلقی برگزار گردید. بلافاصله پس از این وحدت، حزب سوسیالیست متحد مکزیک با آوردن بیش از يك میلیون رای در انتخابات سال ۱۹۸۲ مکزیک به سومین نیروی سیاسی مکزیک تبدیل شد. این حزب در انتخابات ۱۹۸۶ توانست ۲۰۰ کرسی در مجالس ایالتی مکزیک بدست آورد.

مثال دیگری بزنیم: حزب کمونیست ونزولا در ۱۹۷۸ به منظور شرکت در انتخابات ریاست جمهوری پيشنهاده معرفی داند پدای مشترک برای جناح دمکراتیک چپ ارائه داد. این پیشنهاد با استقبال جنبش انقلابی چپ (میر) مواجه شد. سپس ۶ حزب دیگر به اساس جنبش در راه سوسیالیسم، جنبش در راه سوسیالیسم، جنبش انتخاباتی خلق، اتحادیه سوسیالیست ها، پيشاهنگ متحد، مارش خلق و گروه اقدام انقلابی به آنها پیوستند. نتیجه این اتحاد آنها بود که در انتخابات محلی تعداد درسی های حزب کمونیست از ۳ به ۳۰۰ و کل کرسی های چپ از ۳۰ به ۱۵۰۰ عدد رسید. سپس همین ائتلاف باعث نزدیکی بیشتر شد. یکی از ابزار این نزدیکی، برگزاری کنفرانسهای میان ۱۵۰ نفر وکیل جنبه ها حول مایل مسایل جاری کشور بود که در حقیقت، به کنفرانس سیاسی نیروهای چپ تبدیل میشد. سپس براین اساس کنگره ششم حزب کمونیست ونزولا در ۱۹۸۰ مشی اتحاد وسیع دمکراتیک را به تصویب رساند. نکته هاهنگی ملی چپ که از این نیروها تشکیل شد ۱۹٪ آرای انتخاباتی در ۱۹۸۰ برای نیروهای چپ به ارمغان آورد. بعداً به دلیل اختلافات برنامه‌ای، جنبش در راه سوسیالیسم از این اتحاد خارج شد ولی بقیه نیروها توانستند روی داندید مشترک برای انتخابات ریاست جمهوری توافق کنند.

باز هم مثالی دیگر: جبهه وسیع در فوریه ۱۹۷۱ در اورگوئه تشکیل شد. این جبهه با شرکت حزب کمونیست، حزب سوسیالیست، حزب دمکرات مسیحی، جبهه رهایی بختر چپ و برخی جریانات دیگر به رهبری زینال لیبرسرگنی به منظور فعالیت انتخاباتی تشکیل شد. این جبهه در انتخابات نتیجه قابل توجهی بدست آورد و در نتیجه ارتش در ۱۹۷۳ به دنبال کودتای نظامی جبهه وسیع را غیر قانونی نرده و پیش از یک دهه دیکتاتوری خونینی را در اورگوئه برقرار ساخت. این شرایط یعنی پتان استحقاقی به آن جبهه داد که مبنای اقدامات مسلحانه چریکی نیز قرار گرفت. سپس به دنبال بحران شکننده سال ۱۹۸۴، حکومت نظامی مجبور به پذیرش انتخابات قانونی شد. تمامی احزاب عضو جبهه وسیع در این انتخابات قانونی شدند جبهه تنها جناح سیاسی اورگوئه بود که توانست آرای بیش از انتخابات ۱۹۷۱ بدست آورد. این جبهه آرای خود را ۳۶٪ نسبت به انتخابات ۱۹۷۱ افزایش داد.

مثالی از یک تجربه جالب: در اکوادور جنبش چپ به سه بلوک ایدئولوژیک تقسیم شده بود ۰٪ - ۱۰٪ جبهه وسیع چپ گرایان، ارتناسیونالیستی (مشکل از حزب کمونیست اکوادور، چپ مستقل و چند سازمان کوچک چپ ۲۰٪ جبهه سوسیالیستی (گرایش ترولسخت) مشکل از حزب سوسیالیست حزب سوسیالیست نظامی و برخی عناصر سندیگایی ۳٪ جنبش دمکراتیک خلق (گرایش اندیشه مائو) مشکل از حزب کمونیست مارشلیست - لنیست اکوادور و برخی جریانات کوچک دیگر. در ۱۹۸۶ این سه جبهه به همراهی سوسیال رفورمیستها و ناسیونال رفرمیستها جبهه وسیعی را تحت عنوان ائتلاف ترقی خواه پارلمانی تشکیل دادند.

مثالی از گواتمالا: سازمان وحدت انقلابی ملی گواتمالا حول مثنی مبارزه مسلحانه با شرکت چهار نیرو به نامهای ارتش چریکی فورا، نیروهای نظامی فیام، سازمان خلق مسلح و حزب کار گواتمالا (حزب برادر) در فوریه ۱۹۸۲ تشکیل شده که حزب کار گواتمالا در مارس ۱۹۸۲ به آن پیوست. این جبهه زمینه ای برای گسترش بعدی پروسه وحدت میان این احزاب برار گرفت.

باز هم یک مثال دیگر: هفتمین ننگه حزب کمونیست پرو در ۱۹۷۹ زیر شعار "دز راه یسنگ حکومت ضد امپریالیستی و خلقی، در راه پیشرفت و سوسیالیسم" پیشنهاد اتحاد چپ برای انتخابات ریاست جمهوری را ازایه داد. در ژانویه ۱۹۸۰ جبهه احزاب چپ با شرکت حزب کمونیست، حزب سوسیالیست انقلابی هر چند حزب دیگر تشکیل شد. این جبهه توانست به زودی پشتیبانی نغدراسیون کارکنان سراسری دارگران پرو، وزیر فدراسیون کارکنان شهری سازی، نغدراسیون ملی بزراعت، نغدراسیون اهالی سهرکهای جدید و برخی دیگر سازمانهای توده‌های پرو را به دست آورد.

این جهانگردی را می‌تواند خیلی بیش از این‌ها ادامه داد اما فکر میکنم همین هم کافی باشد تا

تا دریا بیم که همیشه ابتدا برنامه‌های پاپلاتفرمی و آن هم برای کار معینی، از انتخابات تا مبارزه مسلحانه پدید آمده است و سپس حول آن یک اتحاد چپ شکل گرفته است. به فرضی که این اتحاد چپ افراطیون رفیق عبدالله محقق شد. مادر فردای این اتحاد، هر یک از نیروهای درون آن اگر اهل عمل باشند می‌خواهد نقشه خود را دنبال کند. یکی می‌خواهد در کوهستان مبارزه نظامی میکند. دیگری می‌خواهد در تیریز جبهه واحد کارگری تشکیل دهد. سومی می‌خواهد شعرا و نویسندگان را در تهران گرد هم جمع کند. چهارمی هنوز در حال استخاره است که بالاخره بر سر شعار سرنگونی یماند یا چهارم پنجمی هم نه خود ما باشیم، فقط بر سر یک چیز توافق داریم، و آن هم عدم توافقمان بر سر همه چیز است! با این وضع، تکلیف اتحاد عمل چه میشود؟

۵- سلاح نوسازی یا نوسازی سلاح؟

حقیقت این است که نه رفیق عبدالله نقد رساد دل‌استه به دنبال این اتحادهای افراطیون باشد و نه رفیق صادقی نقد ریبی خیال است که بخواد چنان آتش شله قلکاری از جنبش کمونیستی در دست کند. من معتقدم رفیق صادقی حتی لحظه‌ای هم "پوزیتیویست" و "فونشنالیست" نشده است! اصل ضمیمه چیز دیگری است. مقدم بر هر چیزی، این روزها باید به مقالات رفقای رهبری به مثابسه نطق‌های انتخاباتی نگریست. این هم خوب است و هم بد. خوب به این دلیل که دست کم فرهنگ

دیدید در سازمان مادر حال شکل کسری است و آن فرهنگ جلب نظر توده اعضا، به حساب آوردن نمرات آنان، بیرون آمدن رفقای رهبری از پشت پرده ارگانها و کمیته‌ها، انسانی تر شدن و واقعی شدن نام‌هایی که مدت‌ها فقط برای جمع‌مخردی از نادزها مفهومی ملموس و انسانی داشتند اما برای بقیه بسیار دور و در حاله‌ای از تجربه باقی مانده بودند، و بالاخره در يك کلام پیاده شدن برخی رفقا و رفع سردن همراه اعضای ساده است. اما چرا بد است؟ بد است زیرا این پیوند خوردن بسا توده‌ها به جای اینکه در مجرای علمی - تئوریک و ترویجی قرار گیرد - آن طوره رابطه لنین با توده اعضا بود - متأسفانه در مجرای پارلمان‌تاریستی و تبلیغاتی با همه جواب منفی آن قرار گرفته است. این روزها اگر رفقای مختلف رهبری در تکرار مکرر واژه‌هایی مثل دموکراسی، وحدت، اتحاد، لنگره و... بیریکد یگرتاسی جویند و یا سعی کنند مقالات یکی از دیگری "واقع‌بینانه تر"، "پخته‌تر" و "متین تر" و "دارای روح گذشت"، "برخورد وحدت‌طلبی" و "برخوردار بالا" باشد تا آن جا که حتی نامی از یکدیگر نبرند حال آن که بر همه عیان باشد که روی سخن رفقا صادق و عبدالله با یکدیگر است! - نباید تعجب زده شد. ولی من رای دهنده حق دارم اگر از خودم اگر بپرسم که چگونه است نه در عین وفور نظراتی که همه دم از وحدت و اتحاد می‌زنند و همه پر سخنا ریس و خشک اندیشی لعن و نفرت می‌فرستند، پنج سال است مساله شعار آلترناتیو قدرت در سازمان من میان رفقای رهبری حل نشده است؟ چگونه است که مساله برنامه در حزب مونیست اتحاد شوروی با آن تاثیرات زیر و رو ننده جهانی و تاریخی خود عی سه سال (۱۹۸۲-۸۵) حسل میشود اما در سازمان من پس از ۵ سال تازه هنوز بحث بر سر تعداد برنامه هاشت بدون اینکه هیچ برنامه علمی و واقعی و مبتنی به تحلیل جدی سیاسی و اقتصادی جامعه روی میز نایبده من رای دهنده در لنگره قرار داشته باشد؟ چگونه است که نوع و خصالت و مرحله انقلاب در میان نیروهای چپ‌السالواد در مدتی کوتاه تراز يك سال حل و فصل میشود و انقلابیون به دنبال وظایف علمی خود می‌روند اما در سازمان من دروهی مشت چپ و گروهی مشت راست لنین را چسبیده‌اند و آن را بر چانه طرف مقابل می‌نهند و در نهایت آبروی لنین را می‌بزدانند. هنوز بر سر فلان و بهمان پسوند و پیشوند مرحله انقلاب به توافق برسیده‌اند. رفقا! آیا من حق دارم این سوالات را در کرمانگرم این مقالات استخفا بلتی از خود بپرسم یا نه؟ و آیا من حق دارم به دنبال این سوالات يك سوال دیگر هم از خود بکنم: چرا؟ من پاسخ خودم به این "چرا" را در بخش دیگری تحت عنوان "صورت مساله را علمی کنید نوشته‌ام.

اما در عام اصل قضیه، همان جنبه انتخاباتی این مقالات نیست. جنبه مهم‌تر آن در پاسخ به این سوال عیان میشود که رفیق صادق چه نیازی به آن فرمول‌بندی‌های فوونالیستی و رفیق عبدالله چه احتیاجی به آن مشی افلاطون داشته است؟ برای پاسخ به این سوال ابتدا سوال دیگری را به عنوان مقدمه مطرح میکنم: اختلاف رفقا بر سر چیست؟ شاید سوال عجیبی را طرح کرده باشم زیرا میتوان فوراً لیست بلند و بالایی از هزار و يك خرده اختلاف‌آید تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی و... تنظیم کرد. اما رفقا و اما اختلاف بر سر چیست؟ زمانی مقاله رفیق مجید در بولتن اول بیان گر نظر ایزویسیون سازمانی و مقاله رفیق خسرو در بولتن دوم بیان گر نظر ایزویسیون سازمانی بود. واقعیت هم این است که این دو مقاله دارای اختلاف جدی و اساسی بودند. اما با تغییر نظر رفیق مجید (اگر چه تقلیدی ناپیگیرانه از نظرات رفیق امیر بود) و ارایه تصویری و دفاعی (دولت موقت - جمهوری دمکراتیک خلق) از قدرت آلترناتیو، طرح شعار دولت موقت و مبارزه در راه جمهوری دمکراتیک خلق که در حقیقت قدرتی دمکراتیک با همزونی تامین شده طبقه کارگر تصویر شده است فرمول بندی متفاوتی با نظر طوع استراتژی تاتیک که حاکمیت انقلابی خلق همراه با مبارزه در راه تامین همزونی پرولتاریا را طرح میکنند نیست. این فرمول خیلی ساده است:

دولت موقت - جمهوری دمکراتیک خلق = حاکمیت انقلابی خلق + همزونی پرولتاریا + والسلام. -
 حال از درستی یا نادرستی این فرمول بگذریم. لذا با تغییر نظر رفیق مجید، اختلاف بیشتر حول فاز گذار از قدرت دمکراتیک با همزونی پرولتاریا به دیکتاتوری پرولتاریا متمرکز شد که می بینیم به

درستی هم در مقاله آخر رفیعی مجید برجسته شد. نکته دیگر، اختلافات برداشت از نقش پوزیوی در جنبه بود. پس ابتدای دو فرمول برهم منطبق شد و اختلاف تنها بر سر الفتهای دو فرمول بندی باقی ماند. در این دوره فرمول، در اپوزیسیون يك تحول بزرگ رخ داد، بود و اپوزیسیون به دنبال باقی ماندن بخش کوچکی از آن در موضع سنتی، به اپوزیسیون نویسی تحول یافته بود. پوزیسیون با استفاده از این موقعیت تبلیغ میکرد که چپها "راست" شده اند و قصب بندی "چپ - راست" عوض شده است. عناصر درستی هم در این تبلیغات وجود داشت. مدتی مقالات و تبلیغات حول محور جهت گرفتند. اما مقاله رفیعی رحیم حاکی از تحول دیگری این بار در قطب پوزیسیون بود. آری پوزیسیون هم اگرچه چپدی بعد، اما گام در راه تجزیه به پوزیسیون سنتی و پوزیسیون سنتی نوین نهاد.

مقاله رفیعی صادی به معنی صرح رسمی پوزیسیون نوین بود، اما تولد پوزیسیون نوین حاوی معنی دیگری هم هست: قسمت انتهایی دو فرمول بالاتر خواهد ناهواه برهم منطبق شده است. رفیعی ص. دی با این چهارچوب نظری جدید دیگر نمی تواند با فرمول بندی "جمهوری دهمرانیک خلق طولانی مدت" یا به عبارت دیگر، غزومویی پرولتاریا اما پلورالیسم پارلمانی طولانی برای حفظ جنبه چپسی - آنورنه در برخی کشورهای اروپای شرقی رخ داد. مخالفت اصولی داشته باشد. پس اگر بخواهیم جدی بیاندیشیم، ابتدا و میان و انتهای فرمولهای پوزیسیون و اپوزیسیون دستم در چند ماه گذشته برهم منطبق شده است. به عبارت دیگر، در محافل مرزنی نظریه پردازی، محور اصلی اختلاف نمی توانست در چند ماه گذشته روی قدرت آلترا تاتیو متر در شدید. البته پوزیسیون و اپوزیسیون سنتی سازمان که هنوز هم نمایندگان محدودی از آن باقی مانده است، همانان دارای اختلافات جدی هستند اما گروهی از رفقا که در حقیقت متعلق به محافل غیر مرزنی نظریه پردازان هستند و من در مقدمه این مقاله به بررسی برخورد نظرات آنان پرداختم به این دلیل هنوز تا بولتن ۸۸ همانا نکته جنگ و گریز بر سر مقالات رفیعی مجید و رفیعی خسرو را ارائه داده اند که به موقع ضمیمه تحولات در محافل مرزنی را درک نکرده اند و لذا از زمان و تحولات عقب افتاده اند. عقب افتادگی این رفقا بسنه دلیل تعلق واقعی و جدی آنان به پوزیسیون و اپوزیسیون سنتی نیست.

حال به سوال خود بازگردیم: واقعا اختلاف بر سر چیست؟ پاسخ دیگر باید روشن باشد:

مفوله وحدت و حزب توده ایران است نه هنوز لاینحل باقی مانده است! حال به سوال پیش از آن بازگردیم: نتیجه عملی و مادی این فرمول بندی های فنومالیستی و افلاطونی در چیست؟ پاسخ: حفر سنگرهای جدید در میدان جدیدی که پوزیسیون و اپوزیسیون نو اندیش وارد آن شده اند. میدان نو اندیشی! سنگرهای قدیم به پوزیسیون و اپوزیسیون سنتی واگداشته شده اند.

پسرای پوزیسیون نو اندیش اما هوادار وحدت غرازا بالاتر عیان است که دوران مقالات مرزنی و در راه وحدت سپری شده است. در آن دوران، میان حزب و سازمان یگانگی ایدئولوژیک و سیاسی وجود داشت و نزدیکی عینی و اتحاد عمل هم موجود بود و به همین دلیل، مساله وحدت به مساله اقدام تشکیلاتی محدود بود. در آن دوران مقاله مرزندی در عرصه ایدئولوژی و مقاله در راه وحدت در عرصه برنامه و سیاست، موفقیت حزب توده ایران به عنوان حزب طبقه کارگر ایران را تکریم کرده و توضیح دادند و در این رابطه موفقیت سازمان در وحدت با آن را تبیین نمودند سپس وارد فاز بعدی میشویم، یعنی از دیران ضربان و مهاجرت تا پانز سال گذشته (پلنوم مهر ماه) در این دوران مساله یگانگی و برنامه ای و سیاسی میان حزب و سازمان از میان رفت آن چه باقی ماند، از یک سوی یگانگی ایدئولوژیک و از سوی دیگر اتحاد عمل نزدیکی و عینی و اتحاد عمل بود. در این دوران بود که فرمول بندی ضمیمه وحدت مطرح شد. مضمون واقعی این فرمول بندی و تفاوت آن با فاز قبلی در این بود که اقدام تشکیلاتی جاف خود را به بحث بر سر برنامه و سیاست داد. و لذا مهم بودن وحدت نفی شد. ثانیا دیگر جریانات چپ مارکسیستی هم وارد فضا شدند، اما هنوز به دلیل باقی ماندن پایه های مشترک ایدئولوژیک بود که فرمول بندی

" غراز بالاتر " در مطحنامه گنجانده شد . در این دوران دقیقا به دلیل ویژگی وجود یگانگی اید - ثولوزیک و عدم وجود یگانگی برنامه ای - استراتژیک بود نه انواع تئوری های " اساسی ترین مبانی " ، " نقش متفاوت انترناسیونالیسم " ، " تساوی مطلق " اپورتونیسیم با راپورتونیسیم " و ... برای توضیح و توجیه مطحنامه (حولات) فرمول بندی طراز بالاتر " ارایه گشت . من وارد بحث تفصیلی در این مورد نمی شوم زیرا در مقاله قبلی در بولتن ۸ - اگرچه بخش تئوریک آن در واقع بخش اصلی مقاله بود در چاپ نشد - مجموعه فرمول بندی های این دوره میانی بر خود کرده ام .

دوران سوم که از اواسط پانزیم و به ویژه از مقطع نشست بزرگ انتر و طرح جهانی اندیشه های نوسازی آغاز میشود در واقع آن دورانی است که به صورت مقاله اخیر رفیق صادق فرمول بندی شده است . تفاوت فاز سوم با فاز دوم در این است که دیگری آن یگانگی اید ثولوزیک نیز رسما از میان رفت بعد از عبارت دیگر ، حالا با طرح اندیشه های نوسازی و تفکر نوین نمی توان هیچ چارچوب و سند مدون و معینی را ولدا هیچ " اساسی ترین مبانی " مدون و معینی را پایه اثبات یگانگی اید ثولوزیک یک حزب و سازمان قرار داد . آر آن مهم تر این که حزب توده ایران علاوه بر این اصل بدیهی نه این تحول - اید ثولوزیک جهانی ، اگر مورد تایید ماست ، دارای مابه ازای مشخصی سازمانی و تشکیلاتی - سیاسی میشود سرباز میزند ، اما اپورتونیسیم هتوتی سازمان ما نه در عین ادامه دفاع از وحدت ویژه حزب و سازمان ، اولاً این جریان اید ثولوزیک جهانی را تایید کرده است و از سوی دیگر در صدد بود برای آن مابه ازای مشخص ملی و سازمانی فایل شود ، دیگر نمی توانست با راهی کسه جناح غالب فعلی رهبری حزب توده ایران کام در آن گذاشته است توافق کامل و مطلق داشته باشد . رفیق صادق نه به روشنی میگوید اگر سازمان ما انشعاب هم بشود ، نیمه دیگر آن را سیروی مارسیست سلتنیست و در درون جنبش کمونیستی و طبقه کارگر کشور ارزیابی میکند ، با جناح غالب فعلی رهبری حزب ه صاف و ساده مفصلین از حزب را ناراعیاس شهریار و یزدی میگردانمی توانند با یک عینک دنیا دنیا را ببینند . این از مشکل اول در اثبات طراز بالاتر . اما مشکل دوم هم این است که اگر به تنها چیزی که باقی مانده است یعنی نزدیکی و همکاری عینی میان حزب و سازمان و نظر بیافتم این واقعیت اگر هم به لحاظ ایستادگی و استاتیک وجود دارد اما به لحاظ ماهیت و سمت حرکتی ، روه افول و نزول است که گسترش و رشد . با توجه به این واقعیت نتیجه عملی مقاله " در راه دنگره " رفیق صادق را می توان به صورت زیر فرمول بندی کرد :

به لحاظ اید ثولوزیک و در نتیجه طبعاتی ، همه جریانات خوب و قابل قبولند . مرزها را آنقدر گشاد میندیم نه طبعی . از جناح نیمه تروتسکیستی راه کارگرتاجناح پلوتالیستی حزب دمکراتیک و جناح دکماتیسم حزب توده ایران در آن گنجانده یکنجند . در عین حال اصل بر وحدت است و اتحاد عمل مقدمه آن است . حال با منطق همان است که هست " ، " واقعیت " این است که مساله اتحاد عمل ما با حزب حل شده است اما با بقیه حل نشده است . لذا ما با حزب در مرحله وحدت مشخص قرار داریم اما با دیگران در مرحله آغاز اتحاد عمل . این هم از اثبات " غراز بالاتر " به ریان و با منطق جدید!

اما برای این کار نتیجه نباید به حقانیت و عدم حقانیت باورهای اید ثولوزیک این جریانات فاری داشت زیرا در غیر این صورت یکی از " عینک های دیدن دنیا " نه بر ضرب خواهد رفت اتفاقا همان عینک جناح غالب فعلی رهبری حزب است . تاثیر عملی آن تر پوزیتیویستی در مورد شکل گیری تاریخی احزاب و آوردن مثال حزب کمونیست فرانسه چیزی جز تئوریزه کردن موضع انفعالی در این عرصه نیست . نتیجه عملی آن متد فنومناهیستی هم بی توجهی به جهت روه افول همان عرض باقی مانده یعنی اتحاد عمل و همکاری عینا موجود است .

حال پرسیدنی است که نتیجه عملی مقاله " مشی اتحاد چپ " چیست ؟ برای کسی که نتوانسته باشد خود را از پوزیتیویسم و فنومناهیسم مقاله " در راه دنگره " برهاند و موضعی آگاهانه اختیار کند نتیجه این است : قضیه وحدت را نمی شود مستقیما رد کرد . قضیه مرزهای گشاد هم چون ته آن به نواندیشی متصل میشود (؟!)) (را نمیتوان رد کرد . یک چاره بیشتر باقی نمی ماند . اگر بتوان قضیه را مقداری عمق

انداخت آنگاه " همین است که هست " مقاله " در راه ننگره " بر علیه خود آن عمل خواهد کرد زیرا اگر بتوان تا زمانی که اتحاد عمل ما با دیگر نیروهای چپ مارکسیستی برقرار شود ، ضربه وحدت را به عقب انداخت ، آنگاه جریان با یکوت حرب و از طرف دیگر نیروها به این صورت عمل خواهد کرد . کرده مادر جریان اتحاد عمل با دیگران ، سطح اتحاد عمل با حزب را تضعیف خواهیم کرد . هرچه اتحاد عمل ما با دیگران تقویت شود ، اتحاد عمل ما با حزب تضعیف خواهد شد . آنگاه روزی خواهد رسید که به رفقای مذاقح طراز با لاریکومیم خوب رفیقیک جان ، حالا دیگر " همین است که هست " ! این است برداشت عملی و نتیجه عملی که صرف نظر از خواست یا عدم خواست خود رفقای نویسنده این مقالات از این دو نظر خواهد شد . آن گاه طبیعی خواهد بود که رفقای مذاقح مثنی " مثنی چپ " به دیگر نیروهای چپ حمله کنند که چرا با حماست تمام سیاست با یکوت اکثریت را نیز همراه حزب توده ایران دنبال میکنند . البته به آنان حق خواهند داد که حزب را به دلیل سرپیچی آن از انتقاد از خود همانند در بایکوت نگه دارند اما بهتر است در مورد اکثریت از خر شیطان پائین بپایند و انتظار توهین و استغفار نداشته باشند .

جای تاسف در این است که بدون این که توضیحی داده شود که چرا تفکر گذشته بزرگ از دو فصب پوزیسین و اپوزیسین دکلماتیک بوده است ، چرا باید اندیشه نوین داشت ، و بالاخره چه اصولی را هر یک از دو قطب پوزیسین و اپوزیسین مدرن عنوان اصول فکری نواندیشی میشناسند ، به ناکامان هر دو جریان نواندیش شدنند " نواندیشی اپوزیسین را بیشتر میتوان جعل برایین حقیقت کرد که من توانست خود را به سلاح ایدئولوژیک محتملی در برابر راهی که جناح غائب فعلی رهبری حزب اتحاد کرده است مسلح ننند و در عین حال سپر انترناسیونالیسم را از دست جناح پوزیسین و طرفدار وحدت با حزب در سازمان ما به در آورد . نواندیش شدن پوزیسین هم تحت تاثیر این مانور اپوزیسین و در ترکیب با واقعیات تنگنای های اکثریت و اثرات عظیم و جهانی آن قابل درک است . نوسازی سلاحی برنده و در حقیقت ، تنها سلاح برنده و نجات بخش ما برای در آوردن از بحران نئوتی است . ما باید این سلاح را مطابق و منطبق بر شرایط خاص خودمان بلند کنیم و به سوی افق پیروزی به حرکت در آییم . در برابر این بحران ، نوسازی برای ما یک سلاح نجات بخش است . اما رفقای فدیمی تر باید به خاطر داشته باشند که زمانی برای ما یک سوال حیاتی و تعیین کننده مطرح بود : سلاح انتقاد و یا انتقاد سلاح ! مادوی را انتخاب کردیم . امروز پس از ۲۰ سال دوباره سوال مشابهی پیش پای ماست : سلاح نوسازی یا نوسازی سلاح ! ؟ متاسفانه به فرا نظر می رسد مقوله نواندیشی بجز از آن که سلاحی در دست رهبری سازمان برای غلبه بر بحران باشد ، عموماً نشانه از نوسازی همان سلاح های فدیمی برای پیروزی در همان جنگ قدیمی را دارد . " با حزب یا بدون حزب " ، " ساله کفانان همین است !

۱- این هم

۲- اساسنامه ، نوزادی که هفت ماهه بدنی آمد

ولی این هم واقعیتی است که حتی نوسازی سلاح هم نیاز به حداقل آموزش پرسنل دارد . نمی توان جای سپر و شمشیر را با رادار و دستگاههای هدایت شونده عوض کرد اما همان افراد قدیم را با همان طرز فکر قدیم روی آن ها به کار واداشت . این جاست که باید پذیرفت اختلافات پوزیسین سنتی با پوزیسین نوین و اختلافات اپوزیسین سنتی با پوزیسین نوین واقعی است نه نمایشی . از دیگر ، سنگربندی برسر " با حزب یا بدون حزب " باعث میشود که پوزیسین سنتی و مدرن با هم و اپوزیسین سنتی و مدرن هم با یکدیگر جنبه تشکیل دهند . این واقعیت صفت بندی نیروهاست . لذا یک امکان واقعی در این صفت بندی برای تخییر آن از " با حزب یا بدون حزب " به " نواندیشی یا بدون نواندیشی " وجود دارد . این امکان در حال حاضر فعلیت ندارد اما اثرات خود در می میگذارد . اثرات آن در درجه اول و عیان تر از هر چیز دیگر ، همین واقعیت تدایم وحدت سازمان پس از پلنوم همراه است . این واقعیت را اتفاقاً اپوزیسین سنتی به صورت فزینی دریافته و از همین رو

ناامیدند از "سازش در بالا" شکایت دارد. برحیث جریانات مثل سازمان نارگران انقلابی به جریان مبارزه ایدئولوژیک سازمان ما نیز از همین مدت نشت میگیرد. اما میان امتنان این تحول در صف بندی و فعلیت یافتن آن شفاف صمیمی وجود دارد که ممکن است هیچگاه پر نشود. این شفاف تنها زمانی پر میشود که رفقای رعبری دست از نوسازی سلاح برداشته و سلاح نوسازی را بردارند. یک نوسازی اصیل واقعی و منبعت از مسایل سازمان ما می تواند این بحران را به پایان برساند. ولی در همین شرایط فعلی نیز، همانطور که گفته شد، اختلاف میان صلب های سنتی با فضاها مدنی واقعی است. به همین دلیل است که رفیق صادق در نمایندگی از طرف پوزیسین سازمانی تأکید میکند که اساسنامه در بیان دمکراسی درون حزبی سازمان ما جامع و مانع نیست. اگر توجیه کنیم که انتقاد و اپوزیسیون به اساسنامه از زاویه محدود بودن دمکراسی تعریف شده در آن بوده است درمی یابیم که در حقیقت اساسنامه به دلیل دفاع از پوزیسین بود که به تصویب رسید. این حقیقت واضحی است. اما حقیقت غیر واضح این است که موضع پوزیسین در فبال دمکراسی تعریف شد، در اساسنامه از پلنوم همراه تا انتشار بولتن هشتم دچار تحول شده است. نقطه عطف در این چند ماه، همان نشست های اکثریت بوده است. نشست های اکثریت در سطح جهانی معنای واضحی داشت: نواندیشی تولد جهانی خود را رسمیت بخشید و روشن ساخت که بازگشت ناپذیر است. پوزیسین سازمان ما برخلاف جناح فعلا غایب رهبری حزب، به این واقعیت گردن گذاشت و آن را پذیرفت. اما در مورد اساسنامه ناراز گذشته بود: اساسنامه حدود دو ماه میل از آن در پلنوم همراه به تصویب رسیده بود. به زبان ساده تر، اساسنامه نوزادی بود که در سازمان ما هفت ماهه به دنیا آمد و حال باید بقیه رشد طبیعی خود را پس از تولد و تحت مراقبت نیروهای سازمان طی کند. بی دلیل نیست که رفیق صادق با نظری منفی به تصویب عجولانه و سرسج و تنگی وقت در مورد اساسنامه اشاره داد. نتیجه دیگری این که تاریخ نواندیش شدن پوزیسین به بعد از پلنوم همراه و همان حدود اکتبر ۱۹۸۸ باز میگردد و پیش از آن رفا در برابر مایه آزادی نواندیشی در اساسنامه مقاومت میکردند. و بالاخره یک نتیجه دیگر: نگاهی به انتخابات اپوزیسیون از اساسنامه که همراه صرح آن به دست رفا رسید بیان دازد. آیا این انتخابات بیشتر با نواندیشی مرتبط داشتند یا ایده های آنارشیستی و زورچپان کردن فلان شعار برنامه ای در هرگز بهمین شعار برنامه ای جناح مقابل؟ حقایق حالی از آن است که نواندیشی اپوزیسیون هم در آن روزها آعدرها اصالت و زرقانه نداشت؟!

۷- پرسترنیا، تئاتری فرنگی یا سناریویی واقعی؟

ما نمونستهای ایران بالاخره باید یاد بگیریم که با نواختن شیپور از سرگشاد آن نه چیزی عاید خود خواهیم کرد و نه عاید جنبش جهانی کمونیستی. در جامعه شوروی بحرانی در حال شکل گیری بود. جناحی از حزب این مساله را تشخیص داده و مقدم بر هر چیزی وجود آنرا پذیرفت. سپس در جهت حل آن اقدام کرد. در این راه تصمیم گرفته شد. از اقدامات نیمه ناره و معضعی پرهیز شود و اساس حل مسله مورد توجه قرار گرفت. طی پروسه بود که بسیاری استثناجات تئوریک و حتی ایدئولوژیک سون رخ داده و از طرف دیگر بسیاری اصول فراموش شده یا حتی آگاهانه پایگانی شده سوسیالیسم علمی نیز دوباره به متن زندگی و مبارزه بازگشتند. البته وظیفه ماست که نسبت به این دستاورد های تئوریک و ایدئولوژیک و دانش مناسب نشان دهیم. اما از طرف دیگر نباید دچار آن اشنیاهی شد که قبلا تحت عنوان گذار برخی اصول از حیظه ایدئولوژی به سیاست مورد بحث قرار گرفت. امروز نیز برخی از این اصول دارای ماهیت سیاسی است و لذا مستقیما قابل پیاده کردن در شرایط ایران نیست، بلکه باید بر شرایط ویژه ایران انطباق داده شود. اما آنچه این روزها در سازمان ما سونه تنها در سازمان ما - رسم شده است کمی برداری دلپشه ای از این احطام است. دلیل آن هم همانطور که گفتیم آن است که بیشتر به عنوان وسیله ای برای حل و فصل مبارزات درونی مورد استفاده قرار میگیرد. برای اینکه توافق کنیم ما هم نیاز به پرسترنویا داریم، مقدم بر هر چیز باید دید بیزیم و توافق کنیم.

نه بحران و مشکلی داریم • در غیر اینصورت بدون تعریف روشن و واضح يك بحران و علل آن ، اصولاً شعار در گوی سازي يك شعار خرابکارانه و آنا رشیستی است! اگر وضعیت خوب است ، ما که بیمار نیستیم آن را عوض کنیم! این اولین اصل برای انطباق پرسترویکا بر جامعه ما • لذا باید شعارهای پرس و صدای نوآندیشی را کنار بگذاریم و نوآندیشهای جدی شهم • از همین جا راه ما با آنان نه معتقدند در گذشته فقط دچار خطای تائیدی یا در مواردی اشتباهات استراتژیك شدند جدا میشود زیرا ما بحران را طور دیگری می بینیم • در عین حال ، راه ما با آنان که با دنبال نردن مشی سننارستی ما برای چپ و گمنزه طلبانه عیج دستاوردی جز فتن نظری " نداشته اند و امروز هم معتقدند ادامه همان راه درست جفاست •

ولی مشکل به این جا ختم نمی شود • آنانکه امروز در جنبش چپ ما خود را پرچم دار نوآندیشی نشان میدهند اما شعارها و راه حل های مشخص و معین را عینا کپی برداری میکنند یا از آن آنطور که مثلا در سازمان فدائیان - ۱۶ آذر - رسم شده است ، آن را با نوعی دوری جستن از اتحاد شوروی وارد نگاه سوسیالیسم هم تردیب میکنند نوآندیشان جدی نیستند • دسته دوم از يك سوعینا شعارها و احکام را به • عاریت میگیرند و از سوی دیگر نمسته اند تا مارک های خارجی روی آن را پاک کنند و پز مستقل و ملی بگیرند • این نواختن کامل شیور از طرف مقابل است! راه درست آن است که شعارها • و احکام را کورگوانه تقلید نرد بلکه با استفاده از متد و لویزی درست ، احکام و شعارهایی که اصالت داشته باشد از درون جنبش خودمان استخراج نمود و از سوی دیگر هیچ ابایی در نزدیکی به اردوگاه سوسیالیسم و جنبش بین المللی کمونیستی نداشت • بگذر از آنکه با رونالد ریگان بران رد و بدل میکنند ، آنانکه سید گل برای سفارت خانه جیمی کارتر می فرستند آنانکه باهدام حسین عسبادگاری میگیرند قدری به حال بزرگ چهره متد بین خود بخندند • باید به رفقای فدایی پیرو بیانیه ۱۶ آذر گفت: نه رفقا ، از توپ و تتر صاحبان فرآن و سید گل و عسبادگاری از جادر نروید و از خود خجالت ننشید! این باعث افتخار و منبع اعتبار ماست که با حزب و دشوری احساس برادری میکنیم نه دارگران درکارخانه هایش مدیران را انتخاب میکنند • جای تاسف است که خیلی ها در جنبش چپ مارشیستی شورما همه مسایل دیگر را وانهادند و بر سر این مساله با حزب توده ایران در تضاد افتاده اند • وضع حزب دمکراتیک از این هم غم انگیز تر است • اگر جناحی از رفقای پیرو بیانیه ۱۶ آذر دارشان شبیه سانی است که تولید داخلی را ول کرده اند و مصعات زاپنی را وارد میکنند و در داخل متناز می نمایند ، حزب دمکراتیک مردم ایران شبیه دلانی شده است که دلای دره جنوبی را قاچاق میکنند و تازه به جای جنس زاپنی می فروشند!

نه وارد نردن جنس خارجی درست است و نه حالا که وارد نردیم پاک نردن مارک آن صحیح است • باید از سر باریک در شیور بدیم • مضمئن باشیم آهنگی کوشن نواز و آشنا به مدای و گوش زحمت کشان دشهر خواهیم نواخت • آنگاه دیگر بحرانی نخواهیم داشت •
۸- صورت مسالغ را علنی کنید!

نزدیک به بیست و چهارم پیش روزی افلاطون سوال ساده اما چالپی را طرح نرد: وقتی میگوئیم مثلث ، در یاره چه چیزی صحبت می کنیم؟ پاسخ به این سوال يك جنگ تمام عیار فلسفی در میگیرد • اگر مثلث شکلی است مشتمل بر سه ضلع نه از خط مستقیم تشکیل یافته اند و مجموعه سه زاویه داخلی آن هم برابر دو قائمه است ، آنگاه هیچ و مطلقا هیچ پدیده مادی در جهان ما یافت نخواهد شد که کاملا و واقعا برای تعریف منطبق باشد • به عبارت دیگر ، این مثلث تنها ایده مجردی در دهن ما باقی خواهد ماند • هیچ مثلثی در دنیای ما وجود ندارد • اما اگر بگوئیم این تعریف و این حرفها همه حرف مفت است و چیزی نه واقعیت مادی نیابد بود و نبود نر به حال ما فرمی نمی نند و مثلث واقعی و مفید عبارت از همه مثلث های موجود دنیا هستند نه وجود مادی هم دارند ، آنگاه در این حالت چه کسی حق دارد قضاوت نند که اصولا کدام جسم سه گوش در این دنیا باید مثلث به حساب آید و کدام نیابد؟ و اصولا معیار سنجش این قضاوت ها کدام است؟

بسیار نظری و متد و لیزیک مشکل سازمان ما در برخورد به حزب توده ایران در همین سوال ساده و مدیمی ۵ مثلث افلاطون نهفته است . تا از يك طرف گروهی از ما با دنبال هم چیدن بیست و چند شرط کمینترن (که اکثر اعضاء احزاب عضو کمینترن هم دارای همگی آنها نبودند) چنان سوراخ تنگی ایجاد میکنند که حزب توده ایران که سهل است ، خیلی احزاب دیگر هم از روز اول تا امروز از آن نمی گذرند و در مورد برخی احزاب پیروزمند هم باید در زندگی گذشته شایق دوره های چند ماههای را یافته موفت حزب طیفه دارگر میشوند و دوباره از آن مقام پائین می افتادند . از طرف دیگر با منطق مقاله در راه وحدت روبروی شیم که می گوشت ثابت سند حزب توده ایران در عین نداشتن یال و دم و اشکم نماذان شیرشزه است و جنگل هم يك پادشاه بیشتر نمی تواند داشته باشد . حال اگر این سلطان حتمی نتواند خودش را روی تخت سرپا نگهدارد ، پلنگان موظفند کماکان در لانه جرت بزنند . منتها مساله این است که چرا پس از بیست و سه مرن که از مرگ افلاطون میگذرد و در سازمان ما که ظاهرا با نغی این تصاویر غیر علمی فلسفی به ماتریالیسم دیالکتیک و فلسفه علمی مارکسیستی مجهزة است هنوز مساله مثلث افلاصون پس از بیش از ۵ سال که از ضربات و آغاز مهاجرت میگذرد لاینحل باقی مانده است و نماکان حول " با حزب یا بدون حزب " مبارزه ایدئولوژیک میکنیم ولی دیگر احزاب پیروزمند جهان این گونه مسایل را در عرض چند ماه و حداکثر دو سال حل و فصل می کنند ؟ برای این دار بیاید ابعاد آن تحلیل ها و نقد های مانوس و دلشده ای از حزب توده ایران را سار بگذاریم و از زاویه های نامانوس که فلا به وفور مطرح میشد اما اخیرا چند سالی است تبدیل به تابو شده است به حزب نظری بیا فتنیم .

مانی بود که آوردن نام کمیته مرکزی حزب توده ایران در محافل مخالف حزب یا شلیک رکیار صفاتی مثل " فراری " ، " خارجی نشین " ، " بی عمل " ، " بیگانه با شرایط داخل " و ... همراه می شد . امروز سوال من این نیست که کدام از این صفات نادرست بود کدام بحق و تا چه اندازه . من امروز سوال دیگری دارم : این همه هواخواه و معلم سرخانه و تهریسین و ... که در میان گروههای دیگر برای من اشریتی محترض و متعدد و " مخالف رهبری راست " پیدا شده اند و هر کدام با فیکروسنوب تمام اسناد گذشته حزب و تاریخ آن را وارسی می کنند و هر نقل قول و سند رسوا کننده ای را چون مغناطیس های قوی جمع میکنند ، چرا چند سال است در این مورد بخصوص ، یعنی همان رگبار صفات بالا ، دچار بیماری نسیان مزمن شده اند ؟ آخر کسی که خودش خرما خورده است - حتی چپ ترین - قدیمی ترین و کارگری ترینشان - نمی تواند در هجو خرما بسراید !

ولی بیایید پرده های تابو را کنار بزنیم . منصره ای عجیب آشنا پیش چشممان ما رنگ می گیرد . گاهی به " اسناد و دیدگاه ها " بیا نازید . پلنوم در پی پلنوم بار مستور از " بررسی اختلافات درون رهبری " اما بدون نتیجه علمی . سپس گروه دیگری که بیرون ایستاده اند و بر سر " ایجاد " و " احیای " حزب با هم میچنگند . سال ها سپری میشود . دهه ها سپری میشود . قلب جنبش در چای دیگری ، در اتاق های خانه های تیمی داخل کشور می تپد ، در چاره یابی های نیمه شبانه محافل خود رو می تپد . در خارج سالها از پس سالها سپری میشود و حداکثر نشریه ای و مقاله ای به همراه برنامه رادیویی به داخل ارایه میگردد . بیست و پنج سال تجربه حزب توده ایران در فاصله ۳۲ تا ۵۷ ثابت کرد که سلطان های مهاجر اگر چه مهر و موم خود را حفظ می کردند اما حکومت جنگل در دست کسان دیگری بود . آیا ما امروز میتوانیم فرمول بندی روشی از آن بیست و پنج سال " اختلاف درون رهبری ارایه دیم ؟ فکر نمی کنم با وجود خوارها اسناد و برنامه ها و شذایات های درون حزبی نمی بتواند فرمول دمیغی ارایه دهد . يك سوال جالب تر : اصلا امروز چه در علاقه متداند که از جزئیات آن بیست و پنج سال کشفش با خبر شوند و اینها نچنانوی چه کسی را برمی انگیزد ؟ از آن رهبران که ریح مرن بر سر اختلافاتشان دفع الوقت کردند ، اکنون اکثریت غطیمشان یا در گور خوابید و یا پشت میله های زندان جمهوری اسلامی آخرین سالها و ماههای عمرشان را با سرافرندگی سپری می کنند . حال به باقی مانده آنان بنگرید : آنان که توانستند این چند سال باقی مانده را -

سلامت یا بیمار - از جنگ عزرائیل و روح الله خمینی نجات دهند . آنان بازگشتند تا همان تکه پاره های باقی مانده و مهاجرت کرده خرنشان را هم از میان به دوشه کشند یکدیگر را همسوار ساواکی ها و خائنین بخوانند ، با موهای سپید بر علیه یکدیگر برنامه بچینند تا مبادا فرستی و نفسی برای همان تکه پاره های باقی مانده بچا ماند . امروز رهبری حزب در یک دایره جنون با هر چرخش خود تنیه هایی از آن را به اصراف پرتاب میکنند . آنها تصفیه می کنند تا سروردا بخوابد . اما همین تصفیه های غیر اصولی کسانی را که تا امروز دم برنیاورده بودند به اعتراض وامیدارد و دیواره این دایره تترار میگردد . خاممیل آن چون قالب یخی است که مدام در آفتاب دیب میشود . آن رهبری که " انفصال " حاصل کردند ، جز تاسیس " آژانس " مهاجری " و شرکا در پاریس چه افتخاری نصیب خرنشان کردند ؟ آنان جز این که پروسرر ما آبان به بادی در غنخب بیاندازند و به دیگران بگویند " شما جوانید و نمی فهمید ولی ما می فهمیم " چه دارنده بگویند؟ ولی سوگند به همه خونهای پاک که ریخته شد ، اگر بیژن در آن لحظاتی که مگسک یوزی تهرانی به فلتر دوخته بود . نمی فهمید و بهتر از همه نمی فهمید که فضا و افعا از چه فرار است ، پس چه کسی می فهمد ؟ آیا انوش در آن لحظاتی که میان نشستن دهها سرب دافع در زین سل گرفته اش تا جان دادن در پای دیوار اوین گذشت ، بهتر از همه نمی فهمید که فضا و افعا از چه فرار است آیا افلاطون رهبر " مهاجرین " و شرکا که نیمی از عرش را ، از پاریس نشان نخورده است میفهمد ؟ همین چندی پیش بود که یکی از بزرگترین و تنان دهنده ترین جنایات تاریخ در خلیجه رخ داد . درست در همان زمان تصویر واقعی در خارج از کشور چگونه بود ؟ رله دارد در عمل فدائیان شانزده آذر را بایکوت کرده ایست . فدائیان شانزده آذر در حرف و عمل ما را بایکوت کرده بودند . ما شدیداً با هم درگیر بودیم بلکه بتوانیم رابطه مان با حزب توده را به سطح بایکوت برسانیم . حزب توده حزب دمکراتیک را بایکوت کرده بود . و اگر حزب دمکراتیک در آن زمان هیچس را بایکوت نکرده بود نمیه دلیل وسعت نظر و اصولیت ، بلکه به آن دلیل بود که خرنشیم سردیگر را آنطرفتر از خود پیدا نمی کرد هنوز ادعای مارکسیسم داشته باشد تا بایکوت کند . این است حقیقت عزبان . از هر نداهم که بپرسید چرا بایکوت ، فورا چند نعل فول دگر میدند و میکوبد به خاطر تامیس هزمونی ! آیا واژه ها این روزها تبدیل به تاریخچه های مضحکی نشده اند ؟ بگدارید این فضا هزه هونی را از زاویه دیگری بنگریم : هر جناح از سازمان ما امروز منتصراست بیبید بالاخره نتیجه چه میشود . از آن جالب تر بهانه بقیه است . بقیه گروه ها هم دست روی دیت گذاشته اند تا ببینند نتیجه دارد داخل سازمان اکثریت چه میشود !

آیا نوجویی از این بهتر می توان برای دفع الوقت تراشید ؟ ولی چرا مساله داخلی ما حل نمی شود ؟ زیرا که " دیگران گفته اند تحجین کنید " یا حزب یا بدون حزب " وگرنه بایکوت ادامه خواهد یافت . خلاصه کلام آن است که آنان منتظر ما هستند تا ما منتظر آنان باشیم تا آنها منتظر ما باشند تا این واقعیتی است که رهبری سازمان ما با رهبران حزب توده ایران در سال ۲۲ کیفیتا متفاوتند . همین انوش و رضی و . . . نشان دادند که این رهبری همچون پولاد است . اما رفا پولاد که سپر رزمندگان هنگام فرود آمدن ضربات گرز و شمشیر است ، در برابر تسمی مرطوب امام دام و طولانی تاب مقاومت ندارد و زنگ می زند . تمام جان کلام همینجا است !

نگاه کنید به برخی سازمان هایی که مجبر به مهاجرت اساسی شدند . آنها مهاجرند اما به دو بخش تقسیم میشوند : اعضای سازمان مهاجرت و آنانکه عضو سازمان مهاجرت نیستند (؟!) در عین حال اعضای سازمان مهاجرت با هواداران قبلی این سازمان ها که پیش از آن در خارج از کشور بسر بودند " فرق " دارند . تازه این ها بدنیال جمع آوری هوادار در خارج از کشور هم هستند . این سازمان دهی پیش از آن که تئوری و اصول خاصی استوار باشد انسان را به یاد آن ضرب المثل می اندازد که " خواجه ما توری داشت توپرا و چاکری داشت . . . " واضح تاسف بار مساله در این است که ازیاب و خواجه و توپرا و چاکری همگی در همان نوجه پاریس کنار هم آهراشان اجاره کرده اند و روزگاری میگردانند . در عین حال ، هر کس از موقعیت خود راضی است چون زبردستی زدم و دستگاهی

دارد و برای همین هم رضایت بالایی راجب میبندد. این همان فضای بیماری است که پولاد را هم به زنگ زد می‌نشانند. این دفع‌الوقت‌ها هیچ عاقبتی ندارد. مساله مهاجرت پایه بحران ما نیست. پایه پایه بحران ما در برخورد به گذشته پس از انقلاب پنهان فرار دارد. اما علت مزمن شدن و لاعلاجی این بحران چیزی جز فضای مهاجرت و دفع‌الوقت نیست. اگر نواندیش‌هستیم و خواهان نوسازی و دگرگون‌سازی هستیم، این بحران و این هم‌علت‌حل‌نشدن آن (البته نه تنها علت آن!) پدید این را از حالت تابو به درآهیم و لخت و عریان پیش‌چشم خودمان عیان کنیم. برای حل يك مشکل، ابتدا باید وجود مشکل را پذیرفت.

سیاست هنرمندان هاست

شاید برخی رفا دواره با توسل به حدیث و روایت بگویند که نین هم سال‌ها مهاجرت کرد، رهبری حزب بلشویک هم مدت‌ها در هجرت به سربرد. اما رفا، بی‌بیاید تعارف را کنار بگذاریم. فخر می‌کنم حالا دیگر برای همگی ما روشن شده است که نین چه تغا و تنهایی با ما داشت. بی‌بیاید دوباره پسته معایسه‌ای واقعی و زمینی با کریم: دواره به حزب بازگردیم.

یکی از درسهای بزرگ گذشته حزب تفاوت میان حزب مهاجرین با مهاجرین حزبی است. هر حزب میبازری که با رژیم دیکتاتوری و خفغان روبروست، مهاجرینی هم دارد. این فی‌نفسه عیب نیست. عیب آنست که خود حزب مهاجر شود. تفاوت میان حزبی که مهاجرینی به خارج می‌فرستد با حزب مهاجر که می‌کوشد گذارهایی به داخل بفرستد. این تفاوت کیفی است. تفاوت میان حزبی که دفتر خارج از کشور تاسیس می‌کند و حزبی که سازمان داخل کشور تاسیس می‌کند. این تفاوت به اندازه تفاوت میان گروه حزبی - ظرفی با تشکیلات تهران حزب توده ایران است. اصلاح‌چیزی را کنار بگذاریم.

تشکیلات‌زدن و سازمان‌دستی. رادمنشر با تیزی را معایسه کنید. تفاوت است میان رهبری کسه همسر و فرزندانش را در داخل ترک می‌بندد و ماموریت به خارج می‌رود تا چند ماه یا یک سال برای حل و فصل فلان یا بیهمان مساله یا شرحت در يك سلسله بحث‌ها و جلسات در خارج بماند و رهبری که همسر و فرزندان و رندگیش را در خارج ترک می‌کند تا مدتی به ماموریت داخل ستونز برود.

اینها نه به معنی نفی مهاجرت است، نه به معنی نفی سازمان خارج کشور داشتن و سازمان‌دهی در خارج ار کشور است، نه به معنی انتقال برخی وظایف غیر ضروری از داخل، انتقال برخی اسناد و وایگانیهایی حساس به خارج، و انتقال برخی دبیرخانه‌ها و حتی ارگانهای رهبری به خارج است. مساله بر سر این است که يك حزب مهاجر با مهاجرین حزبی، حاملین ماموریت حزبی در خارج و مسئولین معین و مشخص تفاوت دارد. این یکی از درسهای بزرگ تاریخ حزب توده ایران است. يك حزب غیرمهاجر نمی‌تواند و قادر نیست که بر سر این یا آن اختلاف و شعار سالها و حتی دهه‌ها دفع‌الوقت کند. رفا اگر نواندیش‌شده‌ایم و طرفدار علینت هستیم، علینت برای مانه به معنی هر زارو يك پیچ‌در درکشی و شکایت و بدگویی، و پرونده‌سازی محفلی است (که اتفاقاً در نیمی از موارد بیش از آنه برای گوینده، سودمند باشد برای دشمن و پلیس سودمند است و در نیمی دیگر از مورد فقط برای پلیس و دشمن سودمند است) و نه به معنی چند مباحثه با عکس و تفصیلات با رفقای سرشناس رهبری در ارگان‌های مرکزی دواره این یا آن مساله حاد. البته این گونه مباحثه‌ها خوباند اما اگر علینت به همین ختم شود بیشتر فرنگی ما و وظایف‌سازی است. علینت امروزه به معنی برخورد علنی و آشکار و بدون پرده - پوشی با مساله مهاجرت و آثار و عواقب آن است.

تابوها را علنی کنید! این است نواندیشی. در این مورد، در سازمان ما نه اپوزیسیون نواندیش پیشگام شده است و نه اپوزیسیون نواندیش!

رفا! ما که شعاری می‌بخشیم "زمین مال کسانی است که روی آن کار می‌کنند" آیا نباید بپذیریم که "سازمان مال کسانی است که برای آن جانفشانی می‌کنند"؟ آیا تا بحال شعار داده‌ایم "زمین مال کسانی است که می‌لار روی آن کار کرده‌اند"؟ آیا به يك اصلاحات سازمانی "به شیوه همان اصلاحات ارضی و با تأکید بر فعل مضارع - نه ماضی - نیاز نداریم؟ این هم از "پرسترویکا" می‌

ما آری رفا مسا زمان از آبی کسانی است که برای آن جانفشانی میکنند . این است نواندیشی . باز هم نگاه به تاریخ حزب توده ایران : بیابید جریان دگر اندیشی " کمیته خارج از کشور " حزب به " کمیته مرکزی " حزب را پس از ضربات به خاطر آرمیم . حضور و اثربسته بقایای متشکل نادرهای مسئول و رهبری حزب در داخل یا به عبارت دیگر ، کمیته یا کمیته های مسئولی نه در داخل وجود داشت چگونه زیر گرفته شد ؟ در حزبی که کمیته مرسئ آن به عنوان يك ارگان مهاجر باشد ، به فرض که یکی ۵ دو نفر هم در داخل باشند ، آیا رهبری طراز اول بوسیله اعضای داخلی وجود نیازهای داخلی کنترل میشود ؟ ممکن است چنین باشد اما تضمینی وجود ندارد .

در شرایط مخفی و پیگرد پلیس ، نقش کمیته مرکزی بسیار حساس و حیاتی است . در شرایطی مثل فرانسه یا انگلستان که دمکراسی بیروزی پایدار وجود دارد ، نقش کمیته مرکزی چنان حساس نیست . پیوند رهبری با اعضا بسیار مستقیم تر و فاصله دنگره ها بسیار کوتاه است ، امکان دنگره فوق العاده نیز بسیار سهل تر است . اگر جو مهاجرت و خوش خیالی بر شعار دمتراسی خواهی حاتم نباشد ، واضح است که در تشکیلاتی تحت پیگرد و یا سازماندهی نامتمرکز ، کمیته مرکزی در میان دو دنگره نه با خون دل و وجود فریانی اجتناب ناپذیر در برابر پلیس امان پذیر است ، معادل تمامی وجدان شخصیت و ماهیت حزب است . حضور کمیته مرکزی يك حزب به عور کلی و به صورت ارگانی در خارج ، به معنی حاتم بود وجدانی مهاجر ، شخصیتی مهاجر ، و ماهیتی مهاجر بر حزب است . مساله بر سر این نیست که بالا ترین ، رده یا رهبری سراز اول يك حزب باید حتما در سر ایضحد و دنگره داخل کشور فعالیت کند . این مساله ای فنی است که کمیته مرکزی در مورد آن تصمیم میگیرد . مساله بر سر این است که آن کمیته مرکزی تصمیم گیرنده در این مورد و همه موارد حیاتی زندگی يك حزب بود از چه ماهیتی برخوردار است . اگر جو مهاجرت و خوش خیالی بر شعار دمتراسی طلبی حاتم باشد ، اگر دمتراسی طلبی مافرنگی مآبانه نباشد ، نباید چنان فرمول بندی هایی از دنگره ، دنگراس ، حورای تمایزده و انتخابات در اساسنامه يك حزب تحت پیگرد و دارای تشکیلات نامتمرکز ارایه گردد . تساوی حقوقی نور غیر قابل ابر اساس آن باشد . نتیجه ننیده در دمتراسی بیروزی هم يك نارکز و يك سرمایه دار به لحاظ حقوقی در انتخابات پرا بر هستند . اما آن جا نه مساله تبلیغات ، مطبوعات سازماندهی ۰۰۰ پیش می آید ، دست و پا و دبعان نارکز بسته است ولی سرمایه دار خوب میفصد . به فرض نه حتی شعار " سازمان از آن کسی است نه برای آن جانفشانی میکنند " را به دور اندازیم . دست دم عدالت و وجدان حتم میکنند اعضای داخل و اعضای مهاجر از امکانات دمتراسیک برابری نه حقوق دمتراسیک برابر برخوردار باشند . اینجاست اهمیت این حکم که " آن کمیته مرکزی تصمیم گیرنده ، در همه موارد حیاتی زندگی يك حزب ، خرد از چه ماهیتی برخوردار است . "

ولی امروز در شرایطی که به هر ترتیب پدید آمده است ، کسی که شعار انتقال بی محاسبه رهبران سازمانهای مارسیستی به داخل را بدهد ، اگر عامل پلیس نباشد ، يك احمق به تمام معنی است . به قول میخائیل گارباچف ، " سیاست عمر معین هاست . " شعارها فشرده سیاستند و سیاستها باید علمی و دقیق باشند . امروزه شعار " انتقال رهبری " بلمه سپردن سرنوشت تشکیلات و نصارت برگار رهبری و گزینش آن در سازمان غای مارسیست به دست صاحبان اصلی این سازمان ها ، شعاری انقلابی و علمی ، شعار نواندیشی ماست . برای آن نیز نیاز به هیچ نقل و انتقالی و به خصرا انداختن کسی نیست . صاحبان اصلی این سازمان ها هم اکنون در داخل کشور هستند .

بیابید باز هم نگاهی به تجارب تلخ و شیرین حزب توده ایران بیاندازیم : تا به حال از بسیاری روایا و از جمله از امکانات احتمالی نظامی ناخدا افضلی به او نگریسته شده است . ولی در اینجا سؤالی پراهمیت نیز می تواند مطرح باشد : ارزش ناخدا افضلی در ایجاد يك جبهه چپ انقلابی متحد تا چه اندازه ای بود ؟ مسعود رجوبی آن مترسک ناقص العلر را ذی تاغذ پیچید و همراه خود به پاریس برد و ب هدم امروز رئیس افتخاری شورای مقاومت درد تابتواند حول او جبهه تشکیل دهد . نگاهی کوتاه به تجارب غنی آمریکای لاتین پیرامون نشر محوری فرماندهان انقلابی ارتش در تشکیل جبهه های

چپ بپندازید . آن املان ار میان رفت . رسی بی حزب امروز نمی تواند مسحر اتحاد چپ یا وحدت کمونیستها فرار گیرد . اما اگر آنروز به جای آنکه رهبران دستگیر شده حزب در تلویزیون برای افشای جرم تراشی و پرونده سازی میثنداورا به موقع و در آستانه پیرش های بعدی نجات داده بودند شاید امروز نه تشابه بولتن احتیاج می داشتیم بلکه حتی جبهه نیز تشدید شده بود . نیاندیشی یعنی دلپشه ای فکر نکردن .

امروز نیز مسئله وحدت جنبش کمونیستی و اتحاد چپ را اثر بخواهیم به همان سبب دلپشه ای حل کنیم ، همانا شعار اتحاد و وحدت با مساله " با حزب یا بدون حزب " گره مجرود و رهیب یک از جریانات موجود از خط دفع لویات خارج نخواهد شد . راه حل در جای دیگری است . لحظه ای چشم از لوجه پس لوجه های پاریس و غیران مهاجر ساکن آن برنهم . به سوچه پس لوجه های کشور بنگریم .

دهها هزار کمونیست امیدوارو نامیدارتباط طعنه شده ، منفعل یا در حال سازماندهی محافظ مستعل و چاره یابی . دهها هزار جوان متغراز رژیم و آماده به خدمت یا سرداران در دالان و دهلیز دیپلم و دنورنه جانتان از این سرنوشت نامعلوم به لب رسیده است ، در سنین ۱۰ سالگی در انقلاب سرلخت هستند و آن روزها سابعین می فهمیدند انقلاب چیست ؟ صمد نیست . جرینها چه میخواهند وحدت جنبش کمونیستی و اتحاد چپ یعنی سازماندهی این نیروی عظیم - حداقل در درجه اول یعنی عمین . این یعنی یعنی نواندیشی . اگر " با حزب یا بدون حزب " را فعلا بایگانی کنیم ، اگر به دور نواندیشی اصیل و جدی حله رژیم ، اگر در این راه مقدس موفق شویم ، آنگاه برای فراخ و اندن دیگران نیز به این وحدت و اتحاد مقدس فطری خواهیم نرد . حداقل آنکه همان پاسخ فدائیان سال ۵۴ به حزب توده ایران در جزوه عباس شهریاری را تترار خواهیم نرد که میگفت : شما آمادگی خود را اعلام کنید و بپایید ، ما حتی تدارکات مورد نیازتان را هم تامین می کنیم . شاید آن روز هم برخی ها ما را " بایدوت " نند . بگذارید آنقدر ما را بایدوت کنند تا نلیه های همگی شان از خوردن آب پاریس کج بگیرد . حداقل ما آب پالی می خوریم . شاید بعضی ها بخواهند " داخل شهری - های نادان و بی سواد " را رهبری تئوریک - سیاسی بکنند . به آنان هم همان پاسخی را خواهیم داد نه به اجداد سازمان کمونیستی و پروسه تجانس شان دادیم . مساله حزب هم خارج از اراده ما و خود به خود و بدون صرف سروسزنی انرژی حل خواهد شد : یا آنان به این خط مقدس خواهند پیوست - که دیگران در آن زمان کسی در موقعیت شرطو شرطو نخواهد بود تا مخالفت نند - یا نخواهند پیوست . اما به هر حال یک چیز حتما رخ - خواهد داد : آنان مساله " با حزب یا بدون حزب " را از ما تسویل گرفته و خودشان حل خواهند نرد .

۱ - دمراسی واقعی است ، آن را سهادی کنید !

اگر شعار ننگره ما سپردن سازمان به دست صاحبان اصلی آن باشد ، اگر مساله مهاجرت در سر لوحه دستور کار ننگره ما قرار نیرد ، اگر همه مسایل در پرتو این نواندیشی چاره جویی شوند ، آنگاه شعار دمراسی حریبی نیزینی از پایه های مورد نیاز - حیاتی این نوسازی خواهد بود . بدون دمراسی نمی توان اندیشه ها را به یاری ظلیبید . بدون دمراسی نمی توان آن پرده های را کسه باید کناروند به نثار نرد . بدون علنیت - " مسایل مهاجرت را علنی کنید " دمراسی موضوع و محوری نخواهد داشت که به آن بپردازد . بدون دگرگون سازی - سپردن سازمان به دست صاحبان اصلی آن - " دمراسی جهت و هدفی نخواهد داشت که آفرینش گراشد . بدون دمراسی ، علنیت چیزی جز افشاگری مخرب روی مایه نخواهد بود . بدون دگرگون سازی ، دمراسی چیزی جز رواجی لیبیرالی و دفع الوقت نخواهد بود . بدون علنیت - طرح و پذیرش مساله - دگرگون سازی فقط خرابکاری است . پس می بینیم که ما هم به پرسترونا ، هم به کلاس نیست . هم به " دمراسی نیازمندیم . در جمعیت بدون این ها از بحران نجات نخواهیم یافت . می بینیم که اگر تقلیدی مایه و ظاهر سازی را نشان بکند ارس و تواندیشی اصیل را پیشه نهم ، چگونه این سه عنصرهما نظوره در اتحاد شوروی به یددیکر پیوند خورده اند در اینجا نیز روح وحدت دیالکتیکی جدایی ناپذیر مطرح می شوند .

با گذاردن و فطرب پوزیسیمون و اپوزیسیمون به نواندیشی، آن "آزادی" پدید آمده در سازمان درین یاد از "هرج و مرج" به "دیمراسی" گذر کرد. انتشار مقاله رفیق صادق به معنی تبیین تئسی اصول این دیمراسی بود. این دیمراسی میتواند مورد بسیاری از تعادها واقع شود اما این در اهل مطلب تبخیری ایجاد نمی کند: این آزادی از چندین دیمراسی است. ولی تازمانی که این دیمراسی در ادراک اساس نامه منعقد نشود، تثبیت نشده است. تازمانی که این دیمراسی با اساسنامه تثبیت نشود، هر زمان می تواند "فراموش" شود و در همین نوشته دیدیم که چه چیزهای مهمی معدن است به چه سادگی در جنبش مابیه فراموش سپرده شوند. البته اساسنامه در عرصه توضیح حقوق شخصی و عملی صاحبان اصلی سازمان، به ویژه در عرصه انتخابات و دیگر میزبان مجاز در مهاجرت به سر بردن هیئت مرکزی بسیار کمبودهای جدی تر دارد، اما تثبیت دیمراسی در آن هم نمی تواند در سایه فرایگرد. چنانکه دیدیم، دیمراسی پایه سومی بود که از دو پایه علنی و دگرگون سازی می توانست جدا شود.

عرصه دیگر، نهادی شدت این دیمراسی است. تازمانی که دیمراسی است. تازمانی که دیمراسی نهادهای جاری شدن و خورشید را نیز در کنار تثبیت شدن قانونی در اساسنامه، در خود سازمان تثبیت نند، فرهنگ و تربیت خرد و انسان های مجرب و سود برنده از آن را نیز خلق نخواهد کرد. برای این کار، مقدم بر هر چیزی باید سولتن از حالت موقتی و پیش نگره ای خود به در آمده و تعریف شود مسئولین آن تعیین یا ابداع شوند و به صورت یت ارگان ثابت سازمانی با مسئولیت معین و مشخصی در آیند. در مورد انتشار یا عدم انتشار علنی آن نیز باید رهبری تصمیم نهایی خود را - حداقل در این مقطع پیش نگره - بگیرد و در صورت لزوم اقدامات لازم را به عین در آورد.

۱۱ - منطق نوسازی و پلام آخر

اگر گام در راه دگرگون سازی بگذاریم و این شیوه برخورد به مساله بخران را فراری خود فرار دهیم، یک مساله دیمی به تنها باقی می ماند، بلکه اهمیت دو چندان می یابد: نقد گذشته را نه برای ارضای فلان یا پیمان رهبری مستعد رپاریس - که خود ترجم آن را عهده سر هم بندی کرده است - نه از طرفی حزب توده ایران را بلا گردان کند و سوی دیگر همسایه چیست وجود را خاموش سازد - بلکه برای پلسخ گوئی به آن دهها عزار نیروی نمونست و چینی نه به سریشان می شناییم نیازمندیم. ما نقد گذشته را برای آن می خواهیم که بتوانیم برنامه ای جدی و عملی را برای کار مشخصی در جامعه تنظیم کنیم نه آنطور که دست کم بخشی از اپوزیسیمون سازمانی می خواهد - اضافه کردن بیست صفحه ای احنام تبلیغاتی به قبل و بیست صفحه احکام کنیسه ای به بعد از یک شعار غار پیتی از آنانکه دار نامه ای چیز "غفت نظری" ندارند. ما در این راه چه بسا چیزهایی را به نقد خواهیم کشید و بر نکتدهایی انگشت خواهیم گذاشت که به خواب "گروه تر انتقاد از خود" در پاریس نرسیده باشد. شاید هم ما روزی ترجیع بند جدیدی برای اعضای این گروه تر بخوانیم. آخر "طیغ توده ای" (منظور همه آن فیم ها و معلم سرخانه هایی است که همزمان در هجو خرما خوردن بند آمده است!) هم باید روزی انتقاد از خود کند. دنیا را چه دیدید؟ شاید هم روزی "هیچ بودگان هر چیز گردند!

و اما کلام آخر: میخائیل گاریاچف نتیجه کلامی دارد که همیشه آن را تکرار می کنند. او میگوید نه پرستر - وینا منطقی خودش را دارد، وقتی که آن را آغاز کردید که دیگر نمی توانید به عقب بازگردید و باید تا آخر راه را بروید. امروز در سازمان ما هنوز دیر نشده است. می توان از همین نقطه بازگشت و هیچگاه آن را آغاز نند - البته من نمی توانم پیش بینی کنم که در آن صورت سرنوشت این سازمان به نجا منتهی شود. ولی اگر تصمیم گرفتیم آن را آغاز کردیم، باید تا آخر راه برویم. هر کس در سیمه راه متوقف شد، چرخ های تاریخ از رویش خواهد گذشت. این سرنوشتی نیست که بتوان آرزو داشت:

فریستد - خرد ادامه

(پاسخى به مقاله "راه طى شده: نگاهى ديگر")

انتقاد و بخش از مقاله "راه طى شده: نگاهى ديگر" بخشى از بنيانهاى تفكر يد افح انحراف گذشته را پس از بد تنها انتظار، به د اورى تشكيلات نهاد . بخشى، ونه همه بنيانها را . زيرا كه اين مقاله با سكوت كذارن مسايل اصولى مورد اختلاف ، باسكونى تايد كنده د راره نظوربهاى ناظر بر اين انحراف، كوشيه است د امنه مباحث رابه موضوعاتى نظير اختلافات كتيكى نسبت به خمينى و طيف هواداران او د ر "دوره اول انقلاب" (؟) وحد اشراختلاف حول سياست اتحاد هاى طبقاتى محد ود كند . چنين تلاشى نى تواند باوركى رابه خود جلب كند . تنها نگاهى به بولتن هاى منتشره نشان ميدهد كه تلاش رفيسق رحيم كوويدن آب در هاون است . اختلاف تنها مربوط به ارزايي هاى متفاوت تاكتيكى از خمينى د ر دوره اول انقلاب (؟) نيست وه يك رشته مسايل بسيار اصولى د ر عرصه استراتژى و تاكتيك و برنامه پهلوتان يا ، واكتون با صراحت بيشتري ميتوان گفت ، به حوزه مسايل تئوريك وايد تولويك بازمى كردد .

"نگاهى ديگر" "مكتب" دعوت مجددى است برابى بازگشت به مرداب ، مردابى كه هنوز سازمان ما از آن رهاى نيافته و از آلودگيهايش ميرنند ه است . اين مقاله را بايد از زواياى مختلفى مورد تامل و بررسى قرار داد . هدف نوشته حاضر نشان دادن برخورد "نگاهى ديگر" به مسئلهد موكراسى و طرح نكاتى د ر اين رابطه است .

فصل اول : د موكراسى و اصلاحت ، از بد يد كاه

شتاب تخمير و تحولات انقلابى ود وران سازد رجش جهانى كومنيستى بگونه اى سريع وشد يد است كه بسيارى از تحليل ها ، ارزايي ها و نظراتى را كه د يروز سنكرت تخمير نايد يد كاتيسم بنظر ميرسيد ، با سرعت بنظراتى كه نه خود آن سنكرها رابه سنكرهاى متروك وهير قابل استفاده د بدل سازد . چنين است ا ز جمله مسئله نقش و جا يده د موكراسى د ر مجموعه تحولات ونوسازى جنش جهانى كومنيستى ، هم د ر اتحاد شوروى ، هم د ر ساير كشور هاى سوسياليستى وهم د ر كشور هاى سرمايه دارى پيشرفته و عقب مانده .

هنوز بد زمانى طولانى از آن روزهاى نى گذرد كه هرگونه تاكيد پرد موكراسى و اهميت آن بد رجش انقلابى نوسازى با مارك "د سوال - د موكراسى" و طرفدارى از "پلوراليسم سياسى" بباد تسمخر گرفته ميشد . در صفوف رفاقيى بود ند (وهستند) كه اهميتد موكراسى رابهنايه مقوله كليدى نوسازى نفى مى كردند ونوسازى را تنها مجموعه اى از تحولات اقتصادى اجتماعى آنهايم بگونه اى بسيار محد ود و با خصلت رفرميستى ، تلقى مى كردند . اين برخورد بى باورانه وهراسناك نسبت به د موكراسى هنوز هم ادامه دارد . اتهام "سوسيالى د موكراسى" رانيز همين تفكر هراسان از د موكراسى بخاطر تاكيد بيشترو سازمان بر مسئله د موكراسى باب كرد تا "ثابت" كند د موكراسى ما يلك سوسيالى د موكراتهاست و كومنيستها نيايد به آن نزد يك شوند وايد كه به همان اصلاحت بچسبند . خواستند يكبار يدگرد استان آزادى و لبيرالها ونفى د موكراسى رابه بهانه ميا رزه لبيرالى ، اين بار د سطح جهان تكرر كنند . اما اين بروج و بارواين باريسايزد تر از آنكه تصورى رقت فرور يخت . د موكراسى بعنوان ماهيت نوسازى روز بروز بيشترو مورد تاكيد قرار گرفت . سر نوشت نوسازى وسوسياليسم به چگونگى برخورد با اين مقوله كليدى مربوط گرد يد و جايى برابى اما واگرياقى نماند . هرچه نوسازى شتاب وصق بيشتري ميگيرد بهمان نسبت اهميتد موكراسى برابى تيروزى آن آسكار تر مى شود . آنهاى مورد انتقاد قرارمى گيرند كه اين مسئله رانمى فهمند ونمى خواهند بفهمند . ميخائيل گارباچفد ر بلنوم ، زانويه نيمتد موكراسى ح . ك . ا . ش اهميتد موكراسى رابه مشابه ماهيت نوسازى يا چنين جملاتى مورد تاكيد قرار داد :

"آنطور كه پيد است ، د ر ك اين مسئله ده د موكراتيسم تنها يك شعارنوبده ، بلكه ماهيت نوسازى است ، برابى برخى از رفقاد شورااست . بايد نكش ها وعادتها را عوض كرد تا از صبر رزند گى بركنشاي نماند . اين توصيه موكده ما به كسانى است كه مردد هستند و شلخل مى كند "

نوسازى يك جنبش كمتره د وسراسرى است ود موكراتيسم نيز هميشه به ماهيت آن تنها به يك عرصه محد ود نى شود . د ر كشور هاى سوسياليستى ، د موكراتيزاسيون جامعه ، دولت و حزب و تمام سيستم

سیاسی رانیزد زبروی گیرد ومناسبات وروابط کهنه و "کهنه گرفته" راد رهگمگشندند. د یگرسخن ازپلورالیسم سوسیالیستی "نه تنها جرم محسوب نمی شود، بلکه به واقعیت زندگی بدل می شود؛" برای اولین بار د رطول چند دهه، مابطورواقعی پلورالیسم عقاید سیاسی را احساس می کنیم" (کاراجف پلنوم فوریه ۱۹۷۷) خود سیراعتلای نوسازی، گسترش د موکراسی رابمقابله شرط ضروری برای د رهم شکستن مقاومت بوروکراسیم وکهنه پرستی پیش کشید ه است. اگرقراراستکه نوسازی بازگشت ناپذیرشود، بربنروری مانسد محافظه کاری ومخالفین فلیه کند، باید بتواند طبقه کارگروترود ه مردم رابه شرکت فعال د رامورجامعه جلب کند. این حقیقت بیشترویشتراشکاری شود که مبارزه بابوروکراسیم رانمی توان ازطریق اهرمهای بوروکراسی تیک وبوروکراسی پیش برد. باید برترود ه هامتکی شد وازهمینجاست که ماهیت انقلابی نوسازی نتیجسه می شود. هنوزد راتحاد شوروی وچین که پیشروترین کشورهای سوسیالیستی د راجرای نوسازی هستند تااحیای کامل د موکراسی سوسیالیستی، بویژه د رارتباط بانقش شوراها بمقابله ارگانهای قدرت واصول انتخابی وهرلحظه قابل عزل بودن ماهورین د ولتی ومعبارت د یگرا انجام اقداماتی که دستگاه د ولتی راز "فرازبمردم" به دستگاه خدمت گزارمردم تبدیل سارت، راه د رازی د رپیش است. راهی که هنوز معلوم نیست به چه صورت وتاکجاپمید ه خواهد شد. اماگامهایی که برداشته شده، نقش واهمیت د موکراسی رابویژه د رارتباط باسیستم سیاسی نشان می دهد. کنفرانس نوزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی، دفاع ازاید ه کلی د موکراسی راپیش ازپیش اقدامات وطردهای مشخص تکمیل نمود. مسئله رابطه بین حزب د ولت، جدایی حزب ازشوراها، تحکیم نقش شوراها هم چون ارگانهای تام الاختیار حکومتی ویاژگرداندن نقش رهبری کنند ه به جای نقش اجرایی به حزب، گامهای عملی است د رجبهت گسترش د موکراسیم د رسیستم سیاسی شوروی.

آیا اهمیت د موکراسی د رتحولات انقلابی اخیرتنها به جامعه شوروی ویا کشورهای سوسیالیستی محدود می شود؟ شاید کسانی تلاش داشته باشند که چنین وانمود سازند. اکنون که نمی شود مستقیماً باد موکراسی بمستیزینخواست، برای "برکنارنماندن ازسیرزمان گیری راههای د یگری جستجو می شود تاد موکراسی بعنوان ماهیت نوسازی د اهمیت شود وهمین نقش کم اهمیت شده نیزبه جامعه شوروی محدود کرد. اینگونه تلاشها امروزحتی د رمیان عقب ماندترین نیروهانیزد یگرجازبهای ندادن و شاید تنها با یک لبخند استقبال شود.

جنبش نوسازی یک جنبش جهانی است زیرا که جنبش کمونیستی یک جنبش جهانی است. نوسازی نه تنها مربوط بمشوروی وکشورهای سوسیالیستی، بلکه ازآن همه جنبش بین المللی پرولتاریاست وکلاید نولوزی برنامه وتاکتیکهای آنراد زبروی گیرد. به همین اعتبار، مفاهیم اساسی این جنبش وازجمله مسئله د موکراسی نیزکاربرد جهانی دارد ومباین یا آن کشورتنها محدود نمی شود. درمبارزه طبقه کارگرهمه کشورها اهمیتی حیاتی یافته است. اگر د رکشور شوراها د همد سوسیالیسم و۷۱ سال حاکمیت سوسیالیستی، د رکشوری که دهه هاست سرمایه داری ریشه کن شده وهمیق ترین اصلاحات جاری گردیده، فقد آن د موکراسی سیمای نظام سوسیالیستی رامخدوش ساخت آنرا به آستانه بحران کشید، روابط ومناسبات تولیدی را از رون پیمانده وپیداایش بوروکراسیم قول بگیری انجامید که د رهم شکستن آن به یک انقلاب عظیم نیاز پیدا کرده. د یگری تباری به گفتن نداد که د رکشورهای که مناسبات سرمایه داری حاکم است، سرمایه داران وطبقات ارتجاعی براتقتصاد وسیاست واید نولوزی حکمفرمایی می کنند، طبقه کارگرفاقد ارگانهای حکومتی د رسیاری جاها فاقد تشکلهای طبقاتی خویش است ودریک کلام جوامعده نه هنوز از سوسیالیسم دورند، هرگونه پیشرفت وهرگونه اصلاحات واقعا انقلابی، بدون وجود د موکراسی وسدون فعالیت مستقل توده ای، حرفی بی معنا ومضامینا ارتجاعی خواهد بود.

اهمیت د موکراسی برای مانیزوزافزون است. مبارزه طبقاتی امروزه د رشرایط بسیار پیچیده ای جریان دارد. اکنون اهرمهایسیم وارتجاعی بااستفاده از دستاوردهای علمی وفنی وسازمان دادن ماهرانسه

افکار عمومی از طریق يك دستگاه عظیم تبلیغاتی ، امکانات بمراتب نیرومند ی را برای قریب دارکسبران و زحمتکشان ، کورکردن فریبه طبقاتی آنها و مخدوش ساختن مرزهای طبقاتی یکاراند اخته اند . امپریالیسم در این زمینه به نتایج دستاورد های بسیار زیادی رسید و با محاصره کامل ذهن زحمتکشان و تاثیر گذاری مداوم بر آن ، حتی در رچهارد یواری خانه ها ، از شکل گیری آگاهی طبقاتی در میان آنان جلوگیری کرد و افکار روزروانی را در میان توده مردم طبقه کارگریسوخ میدهد . یافتن حقیقت در میان دریای عظیم تبلیغات گمراه کننده بسیار مشکلتر از ۷۰ سال پیش است . حزب طبقه کارگری را مقابله با این هجوم عظیم و مخرب تبلیغاتی که متوجه تخریب آگاهی زحمتکشان است و برای یافتن پاسخ مسایل معاصر ، سلاحی جز دموکراسی و آزاد یبهای دموکراتیک ندارد . از اینروستکه اگر میخواستیم همراه باتوده مردم به سوی سوسیالیسم برویم و انتظار اراده نیک روشنفکران انقلابی ننشینیم ، برای آماده کردن ارتش سیاسی انقلاب پرولتری به دموکراسی نیاز داریم . مبارزه در این راه هم چنان و با اهمیت بمراتب بیشتر از آنچه که در آفاق زقرن بود ، در سراسر وظایف انقلابی کمونیستها قرار دارد و حلقه مرکزی مبارزه آنان را تشکیل می دهد هم تئوری هم بویژه پراتیک چند دهه اخیر نشان داده است که هیچ وظیفه دیگری ، از جمله مبارزه در راه اصلاحات را ، نمیتوان بجای این وظیفه نشاند .

زمانی لنین نوشت : " کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دموکراتیسم سیاسی به سوی سوسیالیسم برسد مسلما چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی معنی و مرتجعانه ای خواهد رسید " و " پرولناریا به جز زنجیرهای خود چیزی ندارد که از دست بدهد . ولی ، با کمک دموکراتیسم تمام دنیا را بدست می آورد " (د و تکتیک)

در این آموزش لنین در رس بزرگی نهفته است . در رسی که امروزه جنبش جهانی کمونیستی باید به آن بازگردد . پس از پیروزی انقلاب اکثر و گسترش دامنه انقلاب به کشورهای کم رشد خاور ، لنین آموزش خود در مورد نقد دموکراسی در تدارک انقلاب سوسیالیستی را گسترش داد و تکمیل کرد . او در جریان کنگرسره دوم انترناسیونال کمونیستی رهنمود هایی را در این زمینه ارائه کرد که برای جنبش کمونیستی و الاخص احزاب کمونیست کشورهای رشد نیافته از اهمیت حیاتی برخوردار است . اساسی این رهنمود ها از یکسو متوجه تأمین و حفظ استقلال جنبش کمونیستی ، حتی در رنطفه ای ترین شکل آن ، و در واقع تأمین استقلال طبقاتی پرولناریا و از سوی دیگر متوجه تأمین مشارکت هر چه گسترده تر توده های وسیع عد تاد هقانسسی کشورهای عقب مانده در زندگی سیاسی و اداره امور دولتی بود . در این رهنمود ها معیار عد و تنظیم رابطه جنبشهای کمونیستی با جریانات سیاسی و طبقات مختلف جوامع عقب مانده بر اساس مواضع آنها نسبت به دموکراسی و در رجه اول آزادی فعالیت احزاب کمونیست و جنبش مستقل طبقه کارگری و رهنمود اساسی راجع بندی کرد : فعالیت مستقلانه توده های زحمتکش و امن زدن به ابتکار انقلابی آنان بحساب می آید . در ر مجموع هم استراتژی کمونیستها دموکراسی راه و هد فقی بشمار میرفت که پیشرفت جامعه بسوی ترقی و سوسیالیسم را تأمین می کرد . با توجه به همه این نکات انترناسیونال کمونیستی این رهنمود اساسی راجع بندی کرد : " ما بعنوان کمونیست فقط در آن مواردی از جنبشهای رهایی بخش پیروزی در کشورهای مستعمر باید پشتیبانی کنیم و خواهیم کرد که این جنبشها واقعا انقیمی باشند و نمایندگان آنها از کارها در امر تربیت و سازمان دهی دهقانان توده های وسیع استعمار شوندگان با روح انقلابی جلوگیری نکنند " .

این آموزشها ، بعد تریویزه در دهه های ۶۰ و ۷۰ به بدترین شکلی از سوی جنبش جهانی کمونیستی مورد تحریف قرار گرفت و نقض شد و معیارهای تازه ای به جای آنها نشست که در رجهان مبارزه نتایج فاجعه باری بهم آورد ، یکی از برجسته ترین مظاهر انحراف از دموکراسی در رطرح جدید راه رشد فیر سرمایه داری تجلی یافت . در این طریح مسئله اصلاحات اقتصادی - اجتماعی و رفرمها ابتد از مسئله دموکراسی سیاسی منفک شد و سهم کامل در برابریان قرار داد شد . از خود این تحولات و مفهومی دموکراتیسم اقتصادی نیز دکی انحرافی ارائه گردید . رفرمهای ضد امپریالیستی " به جای دموکراسی گسترده و فعالیت

مستقلانه و متبکرانه توده های مردم، هم چون موتور پیشرفت اجتماع و فیرسرمایه داری و گذار به سوسیالیسم قلداد کردید. کار به آنجا کشید که به بهانه اصلاحات اقتصادی - اجتماعی نیم بند و کسم دامنه "فدا امپریالیستی" حتی د یکتاتوری و نظام تک حزبی "د موکراتهای انقلابی" مورد توجه و د فاخ قرار گرفت و کمونیستها پیشروان راه آزادی - بطور در د ناکی تا سطح د افمین د یکتاتوریهای بورژوازی و خرد بورژوازی سقوط کردند:

"بخاطر مصالح تحولات انقلابی و برای محافظت رژیمهای مترقی و وظیفه درجه اول عبارتست از تحذیم و هم پیوستگی نیروی سیاسی، یعنی محملهای داخلی رشد غیرسرمایه داری که اکنون دارای اهمیت علی فاطع است. این وظیفه درجه اول به ایجاد یک رشته اصول و موسسات سیاسی بدل شده است. مانند رژیم ریاست جمهوری قوی، سیستم یک حزبی، وحدت پستهای ب. پ. س. و پ. س. و پ. س. رئیس دولت رهبر حزب د وجود یک شخصه نمونه آن کم نیست، اختلاط دست نگاههای د ولتی و حزبی که د بررسی کشورها به یک اصل قانون اساسی بدل شده و تحکیم هرچه بیشتر سائترالیسم (د مقاله د رباره راه رشد غیرسرمایه داری ص ۲۶) - تاکید از من

این سخنان سخنان یک فرد "بی مسئولیت" نیست، سخنان الیانسکی است، یعنی تئوریسینی که تا چند ی پیش نظر اتش از اعتبار عظیمی د ر میان بخش بزرگ جنبش کمونیستی و ویژه احزاب کمونیست شورهای رشد یافته برخوردار بود و رزق برخی ها هنوز هم برخوردار است و د ر واقع بزرگترین "متخصص" تعیین استراتژی - تاکتیک این احزاب بشمار میرفت! این سخنان، سخنانی نیست که صرفاً د ر مذهب ای از یک کتاب نوشته شده باشد، بلکه سخنانی است که به زندگی علمی بسیاری از احزاب راه یافت و د ر افریقا - به انحلال حزب کمونیست مصر انجامید و د ر آسیا فاجعه ایران را آفرید. یادمان نرفته است آن د نباله روی حقیرانه را که هرگونه شک نسبت به این گونه "آیات اسمانی" را با ضد انترناسیونالیسم و شوروی ستیزی مترادف میدانست و میداند.

شاید بزرگه امروزه د موکراسی باری بگردارد د میان کمونیستها د رومزلت خود را پیدا کند چنین سخنانسی قبل از هر چیز عجیب بنظر میرسد. آخر بر اساس کدام فکر و تحلیل، کمونیستها که باید پیشوایان د موکراسی باشند، تا حد توجه گر، مبلغ و مدافع د یکتاتوری رژیمهای مترقی "سقوط می کنند؟ الیانسکی د لایسل تئوریک این سقوط را چنین ارایه می کند: "از آنجاکه تجربه سیاسی توده های زحمتکش ناکافی است و پیوند های برخی رژیمهای انقلابی با این توده ها است. وضعی بوجود آمد که د ر آن آزاد یهای سیاسی از طرف دشمنان راه رشد فیرسرمایه داری برای هدفهای خرابکارانه مورد استفاده د قرار می گیرد. آزاد یهای سیاسی نامحدود به خطری برای تحقق تحولات اجتماعی مبدل میگردد." (همانجا ص ۲۶) تاکید از من

مارکسیسم د موکراسی را برای آن میخواهد که بتواند د شرایط آزاد، توده های مردم را بپامورد، پرورش د دهد، تجربه سیاسی آنها را گسترش د دهد، خود از آنها بپامورد و بتواند توده های شرکت هرچه وسیعتر د ر اداره امور دولت و جامعه جلب کند. مارکسیسم بهای آموزش که هرچه تجربه سیاسی توده های زحمتکش ناکافی باشد، بهمان اندازه لطمه د موکراسی برای هرگونه پیشرفت لازم تر است و د انشمنند محترم د ر دست هکس آن را نتیجه می گیرد. این استدلال با آن است لال شاهانه که جامعه راشایسته و صالح برای د موکراسی نمیدانست، تفاوتی ندارد. این د ر ک ضد د موکراتیک از دیدگاه و بینشی برومیخیزد که نقش قطعی توده های مردم را از نیروی پیشرفت اجتماعی حذف می کند و این نقش را برعهده روشنفکران نمایند و خرد بورژوازی را د یکال می سپارد:

"با توجه به مشکل ناکافی سیاسی زحمتکشان و نفوذ ناکافی طبقه کارگر، د ر شای رشد فیرسرمایه داری از بسیاری جهات وابسته به موضع روشنفکران نمایند و خرد بورژوازی را د یکال است که بسر مسند قدرت نمشته اند." (همانجا ص ۲۰)

بدین ترتیب پایه تئوریک بی بهاکردن د موکراسی د ر طرح جدید که برآ محور اساسی قرار دارد، روشن

می شود: اول - انتقال نقش تدوین‌های مردم به روشنفکران خرد میوزا و دوم - قرارداد اصلاحات در برابر دموکراسی و تعیین آن بعنوان حلقه اصلی مبارزه ضد امپریالیسم و پیشرفت فیرسرمایه‌داری - و رایس جاست که به فکر، ایده و استراتژی اصلی تلوری جدید راه‌شد می رسیم: تقدم اصلاحات پرآزاد بها، قربانی کردن دموکراسی در رهای اصلاحات و سرانجام پذیرش، توجیه و تبلیغ خود یکتاتوری نیروهای آزادی ستیز بخاطر اصلاحات و د داد شد میانجام شد مازسوی آنها: "آزاد بهای سیاسی نامحدود به خطری برای تحقق تحولات اجتماعی مبدل میگردد" کمونیستهای ایران از جمله کمونیستهای هستند که معنی عملی این ایده و تحقق آنرا در زندگی به چشم خود دیدند و با پوست و گوشت خود لمس کردند. هنوز سالهای زیادی از آن دوران که جنجال در مورد تقدم مبارزه ضد امپریالیسم یا مبارزه برآزادی و طرح سئوالهای مبتذلی نظیر "لیبی انقلابی تراست یا فرانسه"!! در میان کمونیستهای ایران برآمد اخته شد، نمی‌گذرد. حزب خود ما ایران بعنوان مدافع اصلی طرح جدید به‌میدان آمد و نزاریه بهترین نحوی پیدا کرد. سرانجام این مبارزه هم انگیزه و بی افتخار روشن است. قبل از وارد شدن در ره‌ریخت ثوریک لازم است یکبار دیگر نتیجه عملی این ایده و موشی را مرور کرد، زیرساختن در کلیت خود برسر موشی بود: انقلاب از کد ام‌رامیت‌یافت و باید جلو برود. از راه گسترش حد اکثر آزادی‌های سیاسی و زوروش طبقه کارگر و توده‌ها و تبدیل آنان به مبارزین آگاه راه آزادی و سوسیالیسم، یعنی مبارزه در برابر قزاقیک و زوروش طبقه کارگر و اصلاحات و "مبارزه ضد امپریالیسمی" و تقویت و حمایت از خط امام و جناح "ضد امپریالیست و دالتخواه" حکومت.

شاید چنین بنظر برسد که تقابل این دو موشی بدین صورت نادرست است. اما واقعیت انقلاب ایران چیزی جز این نبود. این تقابل در خود انقلاب و نیروی حاکم بر آن وجود داشت و چنین تناقضی نه تنها ویژگی انقلاب ایران، که خصیصه سپاری از انقلابات چند دهه اخیر است. نیروهای اجتماعی بورژوازی و خرد میوزا و بی کمال لیل ضدیت‌های خود با امپریالیسم و سرمایه بزرگ وابسته در صورت رسیدن به قدرت سیاسی، به رفرمهای گاه رادیکال اجتماعی و اقتصادی علیه امپریالیسم و سرمایه بزرگ دست می‌زنند، فالبها خصلت ضد دموکراتیک برجستهای نیز از خود بروز می‌دهند. در همین منطقه خود مان هر انقلابی که تحت رهبری چنین نیروهایی صورت گرفته، این تناقض را به نمایش نهاد است: ایران، عراق، سوریه، مصر و... در این شرایط موشی کمونیستها چگونه باید باشد. حلقه اصلی مبارزه رادیکال باید انتخاب کرد، در قاع از رزمهای فوق و سوق جامعه بصمت اصلاحات، حتی به بهای سرکوب دموکراسی، یاد قاع از دموکراسی و مبارزه علیه خود سری و خجند نامگی برای اسفراز رزم دموکراتیک؟ به عبارت روشن تر معیار و حلقه‌ای که مناسبات حزب کمونیست با رزمها و جنبشهای فیر پرولتری را تعیین می‌کند در کجا قرار دارد. در روش این رزمها نسبت به اصلاحات یاد روش آنها نسبت به دموکراسی؟ پیشتر دیدیم که لنین و تروتسکیو - نال کمونیستی، این معیار را بر آن پایه گذاشتند که از کار کمونیستها در امر تربیت و سازماندهی توده‌ها جلوگیری بعمل نیاید. طرح جدید نیز این معیار را اتحاد نیروها و انجام اصلاحات حتی به بهای سرکوب آزادی‌ها قرار داد. تشخیص تفاوت و تفکر و موشی دشوار نیست.

هد فعا کمونیستها به‌بید شرایط مادی زندگی زحمتکشان است و از این روی دیگر تراز همه باید در راه اصلاحات اقتصادی - اجتماعی و تغییر انقلابی شرایط زیست آنان مبارزه کنیم. مانعی خواهیم یک جامعه فقیر و گرسنه، اما "آزاد" فراهم کنیم. چنین جامعه‌ای هرگز نمی‌تواند آزاد باشد. اما مسئله این است که رفرمها و تحولات اقتصادی - اجتماعی، از کد ام‌راه چگونه و به چه طریقی باید صورت گیرد تا به استقرار سوسیالیسم و رفاه خلق منجر شود؟ تاریخ انقلابات نشان داده است که اصلاحات تنها زمانی میتوانند نقش واقعی‌تری ایفا کنند که نه از طریق بورکراتیک و از "بالا" بلکه بطریق انقلابی و سا شرکت مستقیم توده مردم انجام گیرند، آگاهی طبقاتی آنها را بالا ببرند، به شکل آنها یاری برسانند و در یک کلام به گسترش دموکراسی و تحکیم نقش زحمتکشان در ریحات سیاسی، اجتماعی و ویژه حکومتی بیانجامند. تنها چنین اصلاحاتی است که بطور واقعی شرایط ریشه کن ساختن وابستگی و مادی‌های مواضع امپریالیسم و سرمایه‌داری را موجب می‌شود. و رفرمهایی که به شکل بورکراتیک و از بالا و از کد توده مردم

ویاد شرایط سه بوب آنان در دستزیاد موکراسی انجام گیرد، نمی تواند پایه های تکامل بعدی انقلاب را فراهم آورد. وقتی دموکراسی نباشد، وقتی توده مردم شک و آگاهی انقلابی نداشته باشند، بانس — گیری اصلاحات، هرچند رادیکال، مردم شواری نخواهد بود. در شرایط فقدان دموکراسی و شرکست توده ها، اصلاحات، براساسی نیزهه چیز وابسته به موضع سیاسی رهبران باقی می ماند، هم انجسام اصلاحات هم بانس گیری آنها. خود این واقعیت تایید این حکم است که رفرمها تنها زمانی نقش واقعی انقلابی و مرفی ایفا میکنند که همراه باکسترشد موکراسی تحقق یابند و در این صورت نیز دموکراسی پاسدار واقعی این رفرمها، تهمیق وراد یکالیزاسیون آنها خواهد بود.

طرح جدید راه رشد فیرسرمایه داری و تفکرکهنه دکماتیستی، بدون توجه به این حقایق، از اصلاحات دولتی کردن — بعنوان هسته اساسی آن — یک تانومیسازد و شورید و وارآنرایی ستاید. این یکی از مخیرترین دکامست که هر نوع دولتی کردن را مرفی می شمارد، معیارسنجش رژیمهایی را که در جریان انقلابات پرورکارمیا یبند، حجم و اندازه دولتی کردن ها قرار میدهد و معیار ترفق و ارتجاع رانیز تاد رجسه زیاد ی به همین امر مرفض میسازد و دموکراسی را از محاسبات خود خارج می کند. باز هم تجربه نشان داده که این یک انحراف است. بهسایه بخش دولتی ایجاد شده گاهاسیاری گسترده در جریان انقلابات، غالباً بورژوازی بوروکرات و نهائی شکل گرفت که بدون استثنا در همه جا به کینه توزترین دشمن مردم، عامل مسخ و سرکوب انقلابات و رموارد زیاد ی پایه کودتای ضد انقلابی بدل گردید. همه اینها واقعیاتی است که در جنبش خود ما پارهها پد ان اشاره شده است. اما اینک در هنگام بازنگری به "راه طی شده" بویژه باید بران واقعیاتی که جنبش انقلابی نوسازی در برابرمان گشوده است، توجه و تأکید کنیم.

"طرح جدید" بهسایه محاسبه معینی از توازن گلوبالین سوسیالیسم در سطح جهان متکی بود. چنین تصویری شده که "سوسیالیسم پیشرفته" از امکانات نیرومند ی در سطح جهان برخوردار است. از نظراید گلوبال ٹیک و سیاسی برامهریالیسم برتری یافته، همزمنی جهانی بدست آورده و دیکتاتوری بین المللی پورلاریا را اعمال میکند و میتواند از نظر تامین فن — تکنولوژیک و نیازهای تولیدی و مصرفی بطور بلا واسطه جایگزین امهریالیسم و سرمایه داری در کشورهای می شود که سمت گیری سوسیالیستی می کنند و از "قرب" میربند. مسئله اصلاحات و بیویژد دولتی کردن ها برای نیایه اهمیت می یافت و شرط بنیادینی در راه رشد فیرسرمایه داری بدل می شد. چنین تصویری شده که رژیمهای مرفی یاد دست گرفتن اهرمهای اساسی اقتصاد کشور از طریق دولتی کردن آنها و برقراری روابط گسترده فن — تکنولوژیک و تولیدی می توانند از امهریالیسم بینباز شوند و از چسار چوب تقسیم کار جهانی سرمایه داری خارج گردند. از این رید دولتی کردن وسیع و رابطه همه جانبه با سوسیالیسم، شرط عهد هراه فیرسرمایه داری تلقی شده و توصیه می شد.

جنبش نوسازی و شکستن دکمها، یکی از ثمراتش رزیابی واقعی از قدرت و توان سوسیالیسم جهانی و امهریالیسم جهانی بود. "سوسیالیسم پیشرفته" جای خود را به "سوسیالیسم رشد یابنده" داد و آشکار شد که سوسیالیسم برخلاف تصورات قبلی از چنان توانی هنوز برخوردار نیست که بتواند نیازهای کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی را تامین کند. معلوم شد که امکانات امهریالیسم جهانی بیتر از آن است که در نظر گرفته می شد و وابستگی پیچید متر و شوارتراز آن است که تنهاد دولتی کردن، به هر شکل و پارههد ف و از طریق هنزنیروی، نسخه آن با شد. این واقعیتی است که کشورهای که راه فیرسرمایه داری را برگزیدند سحتی آن کشورهای که نیروهای مارکسیست در رأس آنها قرار داشتند — نتوانستند مسئله وابستگی را حل کنند و به رشد وسیع اقتصاد ی نایل آیند، از امهریالیسم بی نیاز شوند، با آن قطع رابطه کرد و هوشد با برنامه و موزون جامعه را خود را تامین کنند. در بسیاری از این کشورها مشکلات اقتصاد ی فراوانی بپا رآند که کف آنها را مچپور به تغییرات اساسی در برنامههای رشد اقتصاد ی اجتماعی ساخته و معقب نشینی های استراتژیک واداشته است.

خود این حقیقت که در اینجا تنها مورد اشاره قرار گرفت، طرح جدید را از ریشه متزلزل میسازد و نشان میدهد

که اصلاحات به سبک "راه رشد" نمی تواند جهش دهنده نیروی مولده را ایجاد کرد و مهم تر از آن پایه واقعی برای خروج از چهارچوبه تقسیم کار جهانی سرمایه داری فراهم آورد. از اینجا نفی اصلاحات و د ولتسی کردن نتیجه نمی شود، بلکه این نتیجه بدست می آید که: د ولتی کردن های شتابزده و گسترده نه تنها نسیخه رد نیست، بلکه می تواند به تخریب نیروهای مولده و نیزینا نجامد. اصلاحات د ولتی کردن تنها وقتی بر پایه یک برنامه آگاهانه رشد به سمت سوسیالیسم، همراه با استفاده از انرژی و خلاقیت، ابتکار و فعالیت گسترده خود موانع انجام گیرد، سواینهم تنها از حادیتش برمی آید که تحت رهبری و رولتا های انقلابی باشد، "د مکرراتهای انقلابی" ناتوانی خود را در این عرصه پیروزه در رکشورهای سرمایه داری اشیات کرد هاند. — میتواند خصیلتی واقعاً انقلابی، هد همد و پیشرو پیدا کند. د ولتی کردن باید باتوجه د قیق به سطح تکامل جامعه، نیازهای رشد آن، استفاده صحیح و حساب شد از توان بخش خصوصی برای رفع این نیازها صورت گیرد. و برای اینکه به پیدایش بوروکراتیسم و قشر نخیکان و سرمایه داری د ولتی نیا نجامد، باید همراه با حد اکثر د مکرراتی و شریعت خود مهای انقلابی باشد. این در رسد می است که باید از حقایق روشن شده امروز گرفت.

عالیترین و کاملترین نوع اصلاحات د ولتی کردنها د ر جریان انقلاب سوسیالیستی بوجود آمد. در این انقلابها بخش د ولتی نعد ر دست اقتدار میانی، بلکه د دست طبقه کارگر قرار گرفت. اما امروز ۷۱ سال پس از انقلاب اکتبر شاهد پید مهای د ر اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی هستیم که بوروکراتیسم و فساد د ولتی نام دارد و د بسیاری موارد عامل اساسی ترمز جامعه است. حتی د ولتسی کردن شتابزده و حساب نشده سوسیالیستی د شرایط فقدان د مکرراتی، امروزه به چنان معضلات بزرگی انجامید که بر همه روشن است. بازنگری به تجربه ساختمان سوسیالیسم و از جمله مسئله اصلاحات نشان می د هد که د شرایط نبود د مکرراتی و عدم شرکت فعال مردم د ر اداره امور، هیچ اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نمی تواند به شکلی کامل متحقق شود، انقلابی د مکرراتیک باقی مماند و به اشکال بوروکراتیک و ارتجاعی تغییر ماهیت ند همد. د ر این زمینه تجربه تلاشهای حزب کمونیست اتحاد شوروی د ر دوره خروشچف گواه است. د ر آن زمان نیز جنبش نوسازی به راه افتاد، منتهمی بد ون د مکرراتی لازم و بد ون اتکا بر توند مها، نتیجتاً این جنبش بسیار کم د امنه باقی ماند و بسیار زود از نفس افتاد و د ر برابر بورا-کراتیسم حاکم جان د داد. میخائیل گارباچف ضمن سخنرانی د ر تاشکند (۸ آوریل ۱۹۸۸) د ر اینسن باره چنین گفت:

"حزب د ر گذشته هم برای تحولات د ر جامعه شوروی کوششهایی می کرد، ولی این کوششها به نتیجه مطلوبی نرسید، زیرا که مردم مولا به آن جلب نمی شدند. فقط از طریق بسط و توسعه د مکرراتی اجرای اید مهای نوسازی امکان پذیر است" (تاکید از من)

از اینجاست که می توان د ریافت وقتی گفته می شود د مکرراتی ماهیت نوسازی است و هرگونه اصلاحات بد ون د مکرراتی سرانجامی جز بوروکراتیسم و ارتجاع ند ارد، این تنها یک تعارف نیست. د مکرراتی سه راستی قلب نوسازی است. قلبی که خون مورد لزوم را به پیکره هر جنبش انقلابی می د هد و از کار افتادن این قلب یعنی انجماد همه جنبش انقلابی نهاد ر اتحاد شوروی بلکه د ر هر گوشه ای از جهان و از اینجاست که بی معنی بودن و ارتجاعی بودن اید مهای نظیر: "سوا" استفاده د دشمنان از آزاد بیهای سیاسی و خطرناک بودن آزاد بیهای سیاسی نامحدود برای تحقق تحولات د عوت به "سانترالیزم بیشتر آشکار میشود".

زمانی کیانوری در "پاسخ" به مخالفین طرح جدید راه رشد برای "اثبات" درستی آن گفت: اگر این تجربه ۱۰۰ بار هم در جهان شکست بخورد، باز هم نباید ذره‌ای در درستی آن تردید کنیم. چنین برخوردی نشانه تکیه بر قدرت و هوس است که مارکسیسم (و آن هم تفسیر رسمی آن) را مذهب و نظریه‌های آنرا آیات آسمانی می‌دانست و پیوند آنها را با عمل و زندگی واقعی یکسره قطع می‌کرد. مقاله "راه طی شده"، نگاهی دیگر "نیز از زوایای از همین تفکر و روحیه است، منتقد د شرایطی دیگر، در سال ۱۳۶۷، د شرایطی که شکست فاجعه بار خط مشی گذشته از یکسو و چنین نوسازی از سوی دیگر، بسیاری چیزها بیا موخته و بسیاری حقایق سابقا نامشکوف را آشکار کرد. د شرایطی که عقب افکار طرح جدید راه رشد فیر سرمایه - داری با وضوح خیره کننده ای آشکار گشته است و بالاخره د شرایطی که "مارکسیسم" د کاتیک، مارکسیسم بیگانه با زندگی زیر رشد بدترین انتقادات قرار داد.

مقاله راه طی شده، بر همان تئوری افکارانی راه رشد متکی است و می خواهد رشد جامعه و انقلاب را از طریق رفرمهای اقتصادی و اصلاحات تامین کند و همچنان به دموکراسی روتش می‌کند. مقاله شب ری و وار "ضد امپریالیسم" را می‌ستاید، د انقلاب را تنها از رجه آن توضیح می‌دهد و برایش این یگانه "معیار عینی" و یگانه شکل نگرستن به سایل از "موضوع تاریخی - طبقاتی" است. رفیق رحیم از همان ابتدا خود را یک سیاستمدار "عینی" که از "موضوع تاریخی - طبقاتی" حرکت می‌کند معرفی نموده و مخالفین خویش را کسانی می‌داند که "هنوز نیا موخته اند مناسبات طبقه کارگر را اقتضای رهنروهای فیر رولتری را بطور عینی و از موضوع تاریخی طبقاتی بررسی کنند" و کسانی هستند که "معتقدات، انگیزه ها و مقاصد خمینی و صیف پیروان او را از محتوی طبقاتی خالی می‌کنند"، فردا راه جای امروزی نشانند و... پس از این ادعا نامه، "معیار عینی" از "موضوع" تاریخی - طبقاتی "را راه می‌نماید" و وظایف میرم انقلاب را چنین جمع بندی می‌کند: "با پیروزی فارتخت انقلاب، نبرد برای براندازی سلطه سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی د امپریالیسم د دستور و زمانه مردم ایران قرار گرفت. براندازی سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم امریکا و سلب مالکیت از هسته اصلی پایگاه اجتماعی رژیم شاه گام د راین راه بود. نفوذ گسترد و اجتماعی - اقتصادی امپریالیسم بویژه امپریالیسم امریکا د رکشور، تامین استقلال اقتصادی و پاسخگویی به ضرورت تحولات بنیادین اجتماعی و اقتصادی بسود زحمتکشان راه نیاز حیاتی انقلاب مبدل نمیکرد. براندازی سرمایه های کلان و بزرگ مالکی، این پایگاههای مقدم سلطه امپریالیسم همانگونه که بد رستی د برنامه سال ۶۱ سازمان مورد تاکید قرار گرفت، وظیفه میرم انقلاب بود."

همانگونه که "محظه می‌کنید، مبارزه د راه آزاد یهای سیاسی و دموکراتیک نه جزو دستور روز، نه سه جزو نیازهای حیاتی و نه جزو وظایف میرم تلف نمی‌شوند و تنها چند سطر بعد اشاره می‌شود که انجام این وظایف "نبرد پیگیر برای دموکراتیسم ضد امپریالیستی و خلف و مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک" را ایجاب می‌کرد. ما د رهایی تر خواهیم دید که همه اینها از نظر مقاله چه معنی می‌دهد رفیق رحیم برای اثبات د رستی اینگونه خصلت بندی عینی و "تاریخی - طبقاتی" وظایف انقلاب به نین استناد می‌جوید و بدعی میشود "کسانی که هنوز نیا موخته اند" این اصل را فراموش کنند که: "مهمترین مالک تشخیصی ترقی و ارتجاع معیار تاریخی - طبقاتی است و بر پایه و اساس آن راه پس می‌برد. به ماهیت چیزهای سیاسی، بین است که بینیم" آنها سایل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و د امریکه پای منافع طبقه ت مختلف جامعه معین ملاکین، سرمایه داران، دهقانان، کارگران و غیره بر مین می‌آید، چگونه رفتاری نمایند."

د رستی این سخنان تردیدی نیست. اما چه کسی میتواند با استناد به آنها حق را بجانب "راه طی شده" بدهد؟ باید پرسید: آیا حق فعالیت آزادانه کمیونیستها جز منافع حیاتی د دهقانان و کارگران

نبرد؟ آیا حق ایجاد تشکلهای طبقاتی جزو این "منافع حیاتی" نبود؟ خود مختار خلق کرد و شورانگاز
 ترکن صحرا چطور؟ تعویض مجلس موسسان با مجلس آخوندی چطور؟ و مهمتر از همه آیا مسئله حاکمیت
 که مشی م^۱ و سرمایه داران را قرضه کردند و با انواع دسیسه ها مانع شرکت دارگران و زحمتکشان در آنها شدند
 جزو این "منافع حیاتی" نبود و آیا این مسایل ربطی به مبارزه ضد امپریالیستی مردم نداشت؟ خمینی
 و پیروان "ضد امپریالیست و عدالتخواه" و "درباربرهه این مسایل چگونه رفتار کردند؟ بنظر میرسد که
 از نظر رفیق رحیم اینها هیچ کدام جزو معیارهای "تاریخی - طبقاتی" نبودند و نه منافع حیاتی مردم
 ربطی نداشتند. برای او همه منافع حیاتی در همان "ضد امپریالیسم" بورکراتیک و مبارزات راه خلاصه
 میشود. اینجاستن برسد و مشی و سیاست است. آنس که "منافع حیاتی"، بقا و ادامه انقلاب را
 قبل از هر چیز در رگو حفظ و گسترش آزاد یها در مکرراتیک بمنظور ترتیب و شکل زحمتکشان، برای گسترش مبارزه
 طبقاتی و گذار انقلاب به مرحله در مکرراتیک خلقی و سوسیالیسم یعنی مبارزه واقعی علیه امپریالیسم می دانند
 طبیعی است که در رچهره خمینی، رژیم، ایدئولوژی و سیاست او بزرگترین دشمن خود را دشمن که بایستد
 بی امان با آن مبارزه کرد می بیند و آنس که می خواهد به رفرمهای بورکراتیک دل بندد، بازم طبیعی
 است که در رچهره خمینی متحدی می بیند - استراتژیک و یا موقت - که باید از آن پشتیبانی کرد، چهره
 ضد آزادی آنرا پوشاند و چنان ملایم انتقاد می کرد که "اصلاحات" خطر نیفتد [

راه طی شده "همان انحراف فاجعه بار مشی گذشته را تکرار می کند و مبارزه ضد امپریالیستی را
 از مبارزه در راه آزاد یهای در مکرراتیک منفک میسازد و می راناید اولی میسازد. در سرتا سر هر دو مقالسه
 توجه بر روی همین ظرفیتهای "ضد امپریالیستی و عدالتخواهانه" خمینی و پیروانش است. مقاله پسر
 اساس همین درک متحدین خود را انتخاب می کند. از نظر آن چونکی مناسبات رژیم خمینی یاد مکرراسی
 یک معیار یعنی نیست، ربطی به مبارزه ضد امپریالیستی و تضاد خلق با امپریالیسم و همچنین ربطی به
 تعیین مناسبات بین نیست با او ندارد. رهنمود لنین مبنی بر اینکه باید از طریق در مکرراتسم سیاسی به
 سوسیالیسم دست یافته شده، رهنمود انترناسیونال سوم مبنی بر اینکه مناسبات ما با جنبش های دیگر را
 همین نوع برخورد شان به مسئله در مکرراسی تعیین می کند گفته شده، تاکیدات امروزه جنبش جهانی
 کمونیستی بر در مکرراسی و اخلاقیت و نیز ربطی به کشور ماندن آنچه که در دست است همان طرح جدید
 راه رشد فیر سرمایه داری است و لا فیر!

پراساس همین دیدگاه است که رفیق رحیم در مقاله دوم خود، مشی ای راه پس از انقلاب مبارزه در
 راه آزادی را برجسته می کند، انحراف از مبارزه ضد امپریالیستی و تضاد خلق با امپریالیسم مینماید. وی گوید
 در این مشی "سرمایه های کلان و ایسته و مالکیت بزرگ ارضی از تعرض توده های خلق و انقلاب بهممن
 مصون نگاه داشته می شوند". بی توجهی "راه طی شده" نسبت به در مکرراسی موجب میشود که مقاله
 از تضاد خلق و امپریالیسم و مبارزه ضد امپریالیستی نیز رکی بورکراتیک و انحرافی ارایه دهد و در رچهره رچوب
 "ضد امپریالیسم" خمینی گرفتار شود. این تصویر به فایده انحرافی است که هرکس می گوید در مکرراسی، از
 مبارزه خلق با امپریالیسم "از سر تحقیق" می گوید. در مکرراسی مبارزه ضد امپریالیستی را تضعیف
 نمی کند، بلکه آزر شدت می بخشد. این در یگر جزو القباست. در مکرراسی مبارزه طبقاتی را گسترش می دهد
 و به این مبارزه خصلت آشکارا و آزادانه تری میدهد. در مکرراسی موجب گسترش تعرض طبقه کارگر و توده مردم
 علیه سرمایه داری و طبقات ارتجاعی می شود و نه تنها سرمایه های کلان و ایسته و مالکیت بزرگ ارضی را از
 زیر ضرب خارج نمی کند، بلکه نیروی واقعی را برای تعرض و پیروزی قطعی آن ها فراهم می آورد. رفیق
 رحیم می نویسد: پس از آن "ب" براندازی سلطه امپریالیسم در دستورها قرار گرفته بود. "سیار خوب،
 نیروی این "براندازی" چه کسانی بودند؟ کارگران، زحمتکشان و توده های مردم یا خمینی و پیروان ضد
 امپریالیست و عدالتخواه "او؟ در این تردیدی نیست که شرط تکامل پیروزمندانه انقلاب و پیروزی بسوی
 سوسیالیسم با مبارزه علیه امپریالیسم از هم جدا نمی ناپد. اما همان عده که تکامل انقلاب و مبارزه واقعی
 علیه امپریالیسم پس از انقلاب کدام نیرو بود؟ است؟ قدرت سیاسی موجود یا آنگونه که "راه طی شده" میگوید
 ضد انقلاب مغلوب (کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان بزرگ و ایسته)؟ این در یگر دیدی است که حضور

رزم خمینی (نیروی که قدرت را دست گرفته) و از سرکوب قاطعانه ضد انقلاب و مبارزه واقعی با امپریالیسم خودداری میکند. هیچ سخنی از سرکوب قاطعانه ضد انقلاب مفلوب نمی توانست در میان باشد. این مبارزه در درجه اول از کانون مبارزه علیه رژیم می گذشت. توده مردم مبارزه علیه امپریالیسم یا مسی بايست در چهارچوب ضد امپریالیسم سازشکارانه خمینی محدود شوند. یا قراترا از این چهارچوب مستقلانه عمل کند اما توده مردم در هر قدم مستقلانه خود باشد رژیم جمهوری اسلامی مواجه می شدند. می توان تصور کرد که توده های مردم در مبارزه علیه امپریالیسم و سرکوب توطئه های آن دست به عمل مستقل توده های می زدند، مثلا می توان تصور کرد که برای دفاع از انقلاب ارگانهای مسلح توده های تشکیل می دادند، شوراها و خود را در کارخانجات بوجود می آوردند. بر تولید کنترل کارگری اعمال می کردند، کمیته های دهقانی خود را بوجود می آوردند و بدون اینکه در چهارچوب "هیئتهای ۷ نفره" محصور بمانند، به بصادره انقلابی زمینها دست میزدند، برای خود مختاری می جنگیدند و... اما آنها در هر گام با حاکمیتی مواجه می شدند که بیرون از امپریالیسم از قدرت آنها وحشت داشت و توده های مردم مجبور بودند برای پیشرفت واقعی مبارزه ضد امپریالیستی با قدرت ولتی موجود مبارزه کنند و مبارزه واقعی علیه امپریالیسم در کارخانجات و در مبارزه کارگران برای برپایی شوراها و کنترل تولید و بصادره انقلابی در شوراها و دهقانان ترکمن صحرا، در مبارزات قهرمانانه خلق کرد، در مبارزات کارگران شیلات شمال و... جریان داشت. زحمتکشان برای شکوفایی این مبارزه به دموکراسی، به آزادی نیاز داشتند و رژیم خمینی مانع عده گسترش این آزادی بود. بصادره سرمایه های وابسته، ملی کردن بانکها و... فقط وقتی می توانست خصلتی واقعا انقلابی داشته باشد، فقط وقتی می توانست مانع شکل گیری نوع دیگری از سرمایه داری شود که توسط خود توده های مردم و به شکل انقلابی صورت گیرد و کنترل مردمی و انقلابی و نه بوروکراتیک و ارتجاعی بر آنان برقرار شود. مایامی بايست جنبه سازمانگری اقدامات مستقلانه توده های رزمی گرفتیم و گسترش و دفاع از آزادی را سمت اصلی مبارزه خود تعیین نموده و قاطعانه علیه رژیم می ایستادیم. در این شرایط دیگر اتحاد بی معنی بود و یامی بايست این مبارزه را تابع ضد امپریالیسم خمینی می کردیم و از مبارزه پیگیرانه در راه آزادی استنکاف می ورزیدیم. بنظر می رسد وقتی رفیق رحیم پیشینورا به انحراف از تضاد خلق و امپریالیسم متهم می سازد، از این تضاد تنها همان مبارزه سازشکارانه رژیم خمینی را در نظر دارد نه مبارزه قاطعانه توده مردم و... اما بعنوان در بزرگ انقلاب بهمین باید تکرار کرد که: مبارزه با امپریالیسم از مبارزه در راه دموکراسی جدا نیست. ضد امپریالیسم واقعی، ضد امپریالیسم توده های مردم خصلتی عمیقاً دموکراتیک دارد و واروشی انقلابی همراه است. ضد امپریالیسم بوروکراتیک ضد امپریالیسمی که هدف آن ساختن ولایت فقیه است، یک ضد امپریالیسم ارتجاعی و سترونی است که شایسته هیچ گونه پشتیبانی از جانب طبقه کارگر و کمونیستها نمی باشد.

رفیق رحیم البته نمی پذیرد که سیاست و سیاست ضد دموکراتیک است و از "نبرد پیگیر برابری دموکراتیک ضد امپریالیستی و خلقی و مبارزه سیاسی آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک" سخن میگوید. در قلموس ما کمونیستها مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک معنای دیگری جز ایجاد یک رژیم دموکراتیک ندارد. ما نمی توانستیم چنین رژیمی را در اتحاد با خمینی بنا کنیم. ما نمی توانستیم با خمینی متحد شویم تا رژیم او را سرنگون کنیم و ولتی دموکراتیک سرکار آوریم. تا زمانی که اتحاد ما با خمینی برقرار بود، مبارزه ما نمیتوانست سمت سرنگونی او را داشته باشد. هر کس بغیر از این می گوید یک خیالپرداز است که حتی قوانین ابتدایی ناظر بر سیاست اتحادها را نمی داند. ائتلاف زمانی ممکن است که وجه اتحاد و نیرو عده باشد. رفیق رحیم می تواند یا متحدینی که انتخاب کرده برای اصلاحات بوروکراتیک و افعال مبارزه کند. اما با چنین متحدینی سخن از مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دموکراتیک نمیتوان گفت. این ادعا ما را یاد آن ادعای می اندازد که مادرتام لحظات مشغول مانع تراشی بر سر راه ولایت فقیه بود. ایم و تنها باعث خنده خواهد شد.

رفیق رحیم برای توجیه اتحاد با خمینی و برای اثبات اینکه می شد به اتفاق خمینی مبارزه آشتی ناپذیر در راه دموکراسی نمود، به ۲ تحریف بزرگ در بررسی انقلاب بهمین متوسل می شود: اولاً - گفته میشود مبارزه رژیم علیه ضد انقلاب مفلوب در عین حال یک مبارزه دموکراتیک بوده است و ثانیاً گفته میشود

که خمینی پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه خمینی نیروی واقعی و هیگرو لایت فقیه بود. اند |
استدلال اول براین پایه قرار دارد: امپریالیسم در جهان ما ارتجاع مطلق است طبقات وابسته به آن یعنی کلان سرمایه داران بزرگ وابسته و مالکین بزرگ ارضی نیز در جامعه ما ارتجاع عدل یا ارتجاع طبقاتی بود. اند. ضربه زدن به آنها و سلب مالکیت از آنها بطور هیمنی به تهدید و نابودی پایگاه طبقاتی ارتجاعی انجامید و بنابراین مستقیماً خدمت به امر آزادی بود. از اینجا نتیجه گرفته میشود که مبارزه خمینی علیه امپریالیسم سرمایه داران بزرگ وابسته در عین حال خدمت به امر آزادی بود. | اما واقعیت‌ترند که رابطه بین رفوها و آزادی هیچ گاه چنین یک خطی نبود و نخواهد بود. اصلاحات با هر انگیزه و هر شکب الزاماً به گسترش مومراسی منجر نخواهد شد. اصلاحات بورکراتیک که بدون شرکت توده های مردم صورت گیرد حتی میتواند زمینه ساز دیکتاتوری باشد. در این مورد انقلاب ما چنان سرشار از تجارب فنی است که بهتر است بجای هر بحث تئوریک مستقیماً به این تجربه رجوع کنیم. آیا پاهای مصادره ها، ملی کردن ها، اعدام سرمایه داران (یعنی همان پایگاه عینی ارتجاع) دیکتاتوری و اختناق در جامعه ما تحکیم نشد؟ شد. درک دلایل این ثناقتر "آسان است. زیرا پراسرنگونی رژیم شاه نیروی اصلی و عدل ارتجاع اساسی بجای دیگری به جز آنچه "راه طی شد" آدرس میدهد، قرار داشت. این نیرو در رژیم تازه شکل گرفته که بشدت ارتجاعی بود، نهفته بود. فضای انقلابی، حضور گسترده مردم در خیابانها، قدرت سازمانهای چپ و مومراتیک، تضاد های حاد و یکسری عوامل دیگر مانع آن بود که ایسی رژیم بتواند بلافاصله دیکتاتوری خود را مستقر کند. پاهای اینکه رژیم این عوامل را از میان برداشت، در عین تضعیف پایگاه عینی ارتجاع، اختناق در جامعه تثبیت شد. رژیم در ستاد رواج فتوحات ضد امپریالیستی و تسخیر سفارت کلاه گشاد ولایت فقیه را بر سر مردم گذاشت خود این واقعیت نشانگر نداشتی این ادعاست نه: مبارزه علیه سرمایه داران بزرگ وابسته الزاماً عیناً یک مبارزه دیکتاتیک است.

استدلال دوم رفیق پراسنی حیرت انگیز است. او برای دفاع از اتحاد خود با خمینی، برای برجسته کردن ضد امپریالیسم آن، مجبور است چهره ضد آزادی آنرا بزرگ کند و بنویسد:

"پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه خمینی نیروی واقعی و هیگرو لایت فقیه نبودند. اگر از مواضع حقیقت گرای تاریخی به قضایانگاه کنیم اینان حامل تضاد و تعارض باحاکمیت فقها بودند!" |
حقاً نیست سیاست "اتحاد تاکتیکی" اینجا دیکر کاملاً محرمی شود. "پیروان" هم ضد امپریالیست بود. اند، هم عدالتخواه و هم در تضاد و تعارض باحاکمیت فقها. پس چرا کسانی پیدا شدند که میخواهند سازمان ربه قهقهر ببرند و مانع اتحاد ما با چنین نیروهای شوند؟ اما به این حقیقت گرای تاریخی جز تحریف تاریخ نام دیگری نمیتوان داد. اینجا دیکر بحث تئوریک در میان نیست، همه ما بخوبی وقایع انقلاب را بخاطر داریم. میتوانیم به روزنامه هانیز مراجعه کنیم. نزدیکترین پیروان ضد امپریالیست عدالتخواه خمینی در آن دوران چه کسانی بودند؟ بهشتی، منتظری، رفسنجانی، خامنه ای، مشکینی و امثالهم. یعنی همانهایی که در مجلس خبرگان نیروی اصلی را برای وارد کردن ماده 5 (ولایت فقیه) به قانون اساسی تشکیل میدادند. همانهایی که در تمام فعالیتشان دواتنه ترین تبلیغات و فعالیتت را در راه ولی فقیه انجام می دادند. رفیق رحیم می خواهد به مردم بقبولاند که بهشتی و رفسنجانی و منتظری باحاکمیت فقها در تضاد و تعارض بودند. | اما نسل فدائیان که انقلاب را بچشم دیده اند این را نمی توانند باور کنند. اتفاقاً هر چه پیروان ضد امپریالیست ترویج عدالتخواه تر بودند، بسا کینه بیشتری نسبت به آزادی خصوصت می ورزیدند. خلخالها و قفاریها و کربهای رانمی توان ضد امپریالیست و عدالتخواه ندانست. همه آنها در سرکوب کومنیستها و طبقه کارگران قسای از خود نشان دادند که روی سرمایه داران را سفید کردند. از این خرد و ریزه ها بگذریم، از بهشتیها و رفسنجانیها هم بگذریم. خود خمینی؟ این دیکر هنر کجی به حقیقت و تسخیر تاریخ است که خمینی، این پیر کفاری که عصری را بر روی ولایت فقیه زیست، سازمانگر، مبتکر و ایدئولوگ ولایت فقیه بود و انقلاب شکوهمند ایران را راساً به صلح ولایت فقیه هدایت کرد و در اینجا قربانی ساخت، در تضاد و تعارض با حکومت فقها بخوانیم

تا راه طی شده " را تطهیر کنیم . با هیچ استدلالی نمی توان این حقیقت را از سازمان پنهان کرد . یگانه استدلال رفیق رحیم یعنی "تضاد وستیز اکثریت مجلس اول با اکثریت فقهای شورای نگهبان" نیز استدلال بی ارزشی است . این تضاد به هیچ وجه تضاد مجلس اول با ولایت فقیه نبوده ، بلکه تضاد بر سر سرهمان پارامای فرمها بود . باین استدلال تضاد وستیز اکثریت مجلس دوم با شورای نگهبان را نیز باید به حساب تضاد وستیز با ولایت فقیه گذاشت . آنگونه که معلوم است مجلس سوم در مخالفت با شورای نگهبان یکپارچه تر شده است و بهایه استدلالات رفیق آنرا باید دیگر يك مجلس ضد ولایت فقیه خوانند و فرسجانی و موسوی و ایضا خود خمینی را نیز که تضادش را با شورای نگهبان آشکار ساخت ، باید قهرمانان مبارزه با ولایت فقیه دانست ! اینجاست که باید احساس خطر کرد . احساس خطر از آن رو که باردیگر ، نه در يك انقلاب دیگر ، کسانی پیدا شوند که در چهار چوب همین رژیم بخواهند به سرهم بندی اتحاد با پهلوی " ضد امپریالیست و عدالتخواه " (که با فاکتوهای متعدد هنوز می توان وجودش را " اثبات کرد) در " تضاد و تعارض " با حکومت فقها قرار دارند ، بپردازند . این خطر واقعی است !

رفیق رحیم برای تطهیر " راه طی شده " و مشروعیت دادن به ضد امپریالیسم خمینی در همین مرز هم متوقف نمی شود و توجه قهر در یکتا توری را از " پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه " هم فراتر می برد و سه کل رژیم جمع می دهد . شاید عمق انحرافی را که ماند گذشته بدان در چار بودیم و امروزه " راه طی شده " به دفاع از آن برخاسته ، بهتر از همه جابجوان در صفحه ۱۱ مقاله اول نشان داد . آنجا که رفیق به يك اسلوب صحیح می تازد و بطور آشکاری درك خود را از موکراسی نشان می دهد . این بهترین نمونه ای است که نشان می دهد چسبیدن به ضد امپریالیسم بوروکراتیک و سرکوبگرانه چگونه ما را الزاماً به توجیه یکتا توری می کشاند .

" راه طی شده " ضمن ارایه يك تحلیل تاریخی - طبقاتی " در مورد قهر و کاربرد و گانه آن توسط " اقتدار میانی " هم علیه امپریالیسم و هم علیه طبقه کارگر ، فکراسلی خود را چنین بیان می دارد :

" به آسانی می توان اثبات کرد که در ماههای نخست انقلاب سمت اصلی سرکوب رژیم خمینی متوجه نیروها ، طبقات و اقتدار انقلابی ، دموکرات و ترقیخواه جامعه نبوده است . اگر از موضع حقیقت گسری تاریخ سخن بگوئیم جز این نمی توان گفت که وجه عمده و سمت اصلی اعمال قهر رژیم در ماههای نخست انقلاب متوجه سرکوب نیروهای بود که با انقلاب مردم ایران و اهداف ضد امپریالیستی و دموکراتیک آن بنحو آشتی ناپذیری دشمنی می ورزیدند ."

و نتیجه می گیرد : " در همین دوره ما با اعمال قهر رژیم (هم مسلحانه و هم غیر مسلحانه) علیه نیروها و طبقات انقلابی و دموکرات در کردستان ، کنگهد و محدود و معینی () روبرو بودیم که حاکی از عملکرد ارتجاعی و ضد دموکراتیک رژیم خمینی بود . اما این حقیقت باز هم بر خصلت و گانه و متضاد رژیم در این دوره حکایت دارد و نه چیزی جز آن ! !

برای هیچ کس نباید پنهان باشد که تمام این توجیهات برای آن است تا خصلت سرکوبگرانه رژیم خمینی بی اهمیت و کم رنگ جلوه داده شود ، تا اتحاد با آن توجیه گردد . اما در برابر سقوط تاحد بزرگ کسردن چهره يك دیکتاتور در يك سازمان کمونیستی ، آن هم پس از از سرگرداندن این همه تجربه چه می توان گفت ؟ اگر ما به هنگام پیوستن بی افتخارمان به جبهه ابو ترکیسم در برابر سرکوبگری ضد دموکراتیک رژیم خمینی چشم فرو بستیم و آنها را توجیه کردیم ، به این امید بود که این خصایل ارتجاعی موقتی است ، مانند کار نیست ، می گذرد و رژیم خمینی به سطح يك نیروی واقعی رادیکال دموکرات (شاید هم اول) گذر می کند و سمت گیری سوسیالیستی را تأمین می نماید . آری آن زمان چشم فرو بستن هایه خاطر آیند و تا پناکی بود که برای رژیم خمینی تصور می کردیم . اما امروز ؟ امروز تنها به خاطر " ماههای نخست " (که ای کاش رفیق رحیم اندکی مشخصتر این ماهها و " در و طول " را توضیح میداد) دیدن هیچ چشم انداز روشن ، به توجیه

سرکوب و قهر و خبیانت به آزادی پرداخته می‌شود. رفیق رحیم دست در چنین موضعی ایستاد است. اختلا به راستی نیز اصولی است و بین دوشی و طبع عینی وجود دارد.

اولا - این جزو بدیهیات مارکسیسم است که خرد به بورژوازی و اقتدار میانی دارای خصلت دوگانه‌اند و قهر آنها هم می‌تواند خصلت دوگانه‌ای داشته باشد. اما از اینجا چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ آیا تنها زمانی که این دوگانگی وجود دارد، یا به عبارت دیگر زمانی که خرد بورژوا خرد می‌بورژواست باید با آن متحد بود و علیرض روش و موضع آن نسبت به دموکراسی و طبقه کارگر، آنرا متحد خود شمرد؟ آیا بسا ید به شیوه خود خرد می‌بورژواها بصحاصبه سمت عدو و فرعی اعمال قهر آن پرداخت و مثلا حساب کرد که آیا در برابر ۲۰ سرمایه‌دار، ۱۰ کارگر راکشته است یا ۳۰ کارگر را و اگر به کشتار ۱۰ کارگر بسنده کرده باشد، هنوز آنرا متحد خود شمرد؟ کمونیستها پاسخ خود به این سؤال را در قالب رهنمود انترناسیونال به این مسئله دادند: ما نیروی را متحد خود می‌شماریم که مانع کار آزادانه مادر میان توده‌ها نشود. خرد به بورژوازی متحد طبیعی پرولتاریا نیست. اگر ما می‌خواهیم از یک سیاست استوار اصولی و مارکسیستی در مورد مسئله اتحاد های طبقاتی برخوردار باشیم باید از این دوگم دست بکشیم که هر خرد می‌بورژوا یسی مترقی است.

دوما - رفیق رحیم حتی در استفاده از این حکم انحرافی هم محق نیست؛ چه کسی گفته که رژیم جمهوری اسلامی بیانگر منافع اقتدار میانی بود، که رفیق می‌خواهد قهر اعمال شده از سوی آنرا بر اساس خصلت دوگانه قهر اقتدار میانی توجیه کند؟ خود رفیق درجه هیچ گاه بروشنی پایگاه طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی را تحلیل نکرده است، اما هیچ جا هم به صراحت از آن بعنوان نمائنده اقتدار میانی نام نبرد است تنها زمانی که می‌خواهد اعمال قهر ضد انقلابی "ماههای نخست" آنرا توجیه کند، آنرا به اقتدار میانی نسبت می‌دهد. اگر رفیق واقعا معتقد است "جمهوری اسلامی نمائنده اقتدار میانی بود، شرط صداقت آن است که سردرگمی ایجاد نند و این را با صراحت بنویسد.

سوما - رفیق رحیم به این طریق از پاسخ به یک سؤال بسیار اساسی و بسیار مهم شانه خالی می‌کند: اعمال قهر رژیم به چه منظور و برای تحقق کدام هدف بکار می‌رفت؟ بجای بحث زاید در مورد سمت اصلی و سمت فرعی، باید به این سؤال اساسی پاسخ داد. رژیم خمینی نه نماینگر نمائنده اقتدار میانی، بلکه اتحادی بود ارتجاعی از منافع بورژوازی تجاری، ملاکین و واپس گرای ارتجاعی خرد و بورژوازی سنتی تحت رهبری روحانیت پیرو ولایت فقیه. مضاف صنفی روحانیت و هسته اصلی آن یعنی برقراری رژیم ولایت فقیه، عنصر اصلی وسعت دهند. این بلوک ارتجاعی بود. رژیم خمینی چه آنجا که "سمت اصلی" قهر را بنا بر این انداخت و بورژوازی وابسته را مورد تعرض قرار میداد و سرافیه داران بزرگ را به میدان تیر می‌فستاد و چه آنجا که "سمت اصلی" قهر خود را اعمال میکرد و خلق کرد و ترکن را به خون می‌کشید و کارگران اعتصابی شیلات را قلع و قمع می‌کرد، تنها یک هدف داشت: برقراری ولایت فقیه سرکوب سرمایه داران بزرگ نشانگر ترقی خواهی رژیم نبود، نشانگر این واقعیت بود که در "ماههای نخست" آنها بیشتر از همه موجودیت رژیم و هدف او را تهدید می‌کردند. رژیم در ماههای نخست نمی‌توانست علیه توده مردم به اعمال قهر آشکار دست بزند. این سرکوبگری در شرایط انقلابی ضرره عظیمی به حیثیت رژیم بود. ارگان های تازه شکل گرفته و نامشخص آن نیز (شرکت توده عادی مردم در این نهاد ها را نمی توان بحساب آورد می بودن خمینی گذاشت، این نشانگر مردمی بودن انقلاب بود) برای اعمال قهر توده مردم مناسب و آماده نبود. با اینحال هر جا که رژیم احساس خطر کرد، یا کینه و خشمی ده چندان به سرکوب جنبش ها مبروی پرداخت و حتی از همکارانی بانیره و های سلطنت طلب و وابسته هم در رایز راه دریغ نکرد.

رفیق رحیم خصلت و هدف قهر خمینی (ساختن ولایت فقیه) را توجیه کند تا به خاطر "ماههای نخست" اتحاد با آن را نتیجه بگیرد. در اینجاست که دوشی از هم جدا می‌شود. دوشی که هر ضد امپریالیستی را ترقی خواهانه می‌شمارد و به خاطر آن به امر آزادی خیانت می‌کند و دوشی که دموکراسی و مبارزه در راه آنرا وظیفه اصلی خود در انقلاب دموکراتیک و یگانه راه تعرض انقلابی بر امپریالیسم و ارتجاع می‌شناسد

و از سایر طبقات و اقشار فقط به آن شرطی حمایت می‌کند، که مانع فعالیت آزادانه کمونیستها و طبقه کارگر
ننهند.

۴ جنبش کمونیستی ایران تا پیش از سرنگونی رژیم شاه می‌بایست سمت اصلی ضربه خود را متوجه این
د یکتاوری هایگاه اجتماعی آن می‌ساخت و برای انزواى جنبش اسلامی و ارتجاعی خمینی، تشکیل
جبهه ای از نیروها و طبقات انقلابی، بخاطر استقرار دولت موقت انقلابی، تأسیس مجلس موسسان و ایجاد
جمهوری دموکراتیک (از نظر طبقه کارگر نوع این جمهوری میاید دموکراتیک خلقی میبود) می‌رزمید. پس
از سرنگونی رژیم شاه بدلیل تحول عظیم طبقاتی استراتژی مانیزد چارتحولات معینی می‌شد. در آن
شرایط دفاع از آزادیهای سیاسی و گسترش آنها برای تربیت و تشکل جنبش واقعی توده ای، گذار به
مرحله دموکراتیک خلقی حلقه اصلی مبارزه بود. در عین حال می‌بایست تعرض انقلابی توده مردم برای
شکست قطعی ضد انقلاب مغلوب سازمان داده می‌شد. از رفرمهای رژیم پهبیج روی نمی‌بایست پشتیبانی
می‌کردیم. می‌بایست جنبه بورکراتیک و سازشکارانه آن وسیعاً اضماعشده، به سازما نگری مبارزه مستقل
توده ای برای تحولات اقتصادی — اجتماعی اقدام میگردد و بعنوان محصول فرعی این مبارزه، می‌بایست
رژیم برای انجام اصلاحات بیشتر تحت فشار قرار میگرفت و بدین ترتیب سازشکاری آن آشکارتر میشد. شعار
اصلی ما در آن دوران کماکان تشکیل دولت موقت انقلابی به جای دولت موقت لیبرالی و شورای ارتجاعی
انقلاب، برقراری مجلس موسسان دموکراتیک به جای مجلس خبرگان ارتجاعی و تأسیس جمهوری دموکراتیک
بجای جمهوری اسلامی بود. رژیم خمینی بعنوان نیرویی که قدرت سیاسی را بدست گرفته بود و بعنوان
نیروی اصلی سرکوب کننده آزادی باید جهت اصلی ضربه ماقرار می‌گرفت. براساس اهداف فوق میاید
برای تشکیل جبهه نیروهای انقلابی اقدام میشد و پاهای افتضای رژیم ورشد آگاهی مردم از دوره تدارک برای
سرنگونی رژیم اسلامی به دوره مبارزه مستقیم برای سرنگونی آن گذرمیکردیم.

مرداد — خرداد ۶۷

نقدی بر مقالات "بنیانهای برنامه ما" و "برنامه ما"

الف - طرح مسئله

ب - بی‌بها کردن بنیاد فلسفی مارکسیسم

ج - اکتونومیسم در بنیانهای برنامه ما

د - تخلیه سوسیالیسم موجود در پوشش نوسازی

ه - نتیجه گیری

پلنوم مهر ماه ۶۶ بدرستی و به موقع موضعی اتخاذ کرد که حاکی از ارزیابی گرایشی فکری درون سازمان در چارچوب طبقه کارگر بود - هرچند که این گرایشها دارای اختلافات جدی بوده و مستفاد این ارزیابی اگرچه بر واقعیت هم تکیه داشت اما بیخبر از آن حاکی از احساس مسئولیت کمیته مرکزی سازمان در قبال آن بود که نگذارد این اختلافات به جایشی برسد که سخن گفتن از دواپدولوژی حقانیت و واقعیت پیدا کند. موضع کمیته مرکزی را قبیل از هر چیز باید اینطور معنی کرد که « بکوشیم تا اختلافمان به جدائی ایدئولوژیک نكعد » - از جمله تصمیماتی که حکایت از چنین احساس مسئولیتی داشت تصویب کلیات طرح اساسنامه سازمان توسط پلنوم بود که اتفاق آراء انجام گرفت. این در شرایطی بود که همه سازمان با دلهره و چشمی نگران به نتایج این پلنوم مینگریست. شادی همه رفقای سازمان کاملاً قایل درک بود؛ سازمان در نتیجه تلاش مسئولان رهبری توانسته بود هویت ایدئولوژیکی خود را از خطری جدی رها نهد و با خطر انفعال مقابله کرده چیزی که اهمیت آن بسیار فراتر از منافع سازمان ما بود و جنبش کمونیستی و کارگری و تلمای جنبش انقلابی کشورمان از آن سود میبرد.

اما ۱۰ ماهی که پشت سر گذاشتیم ماثمنا نشان داد که نباید زیاد خوش بینان باشیم و کار به جایی کشیده است که اختلافات مجدداً عمق و وسعت بیشتری یافته و حتی اساسنامه‌ای که با اتفاق آراء بتصویب رسیده بود از پایه نفی شده و بوروکراتیک خوانده می-شود. میزان اختلافات ایدئولوژیک نیز دارد از آن اندازه معروف هنگی در میگذرد و کمیت به کیفیت مبدل میگردد. بولتن های ۹ و ۱۰ سرشار از نظریه‌های این تحول کیفی است. قصد بررسی اختلافات بر سر اساسنامه سازمان را ندارم ولی تفکر این نکته را ضروری میدانم که هر بررسی در این زمینه اگر نخواهد به آب در هوا ن کوبیدن و خودفریبی کشیده شود باید یک چیز را مقدم بر همه انجام دهد و آن هم توجه به علت حمله همزمان و هماهنگ به اساسنامه‌ای است که خود رفقا ۱۰ ماه قبل به اتفاق به آن را می مثبت داده اند - چیزی که ماثمنا نه هیچکدام از مقالات نفی کننده اساسنامه در بولتن های ۹ و ۱۰ به آن نپرداخته و با سکوت تعجب آوری از کنار آن گذشته اند. برای هر رفیقی که مقالات بولتن های ۹ و ۱۰ را میخواند به درستی این سوال مطرح میشود که چرا رفقای که عظمت و دموکراسی را تا حد تنها اصول و سند بیانی موازین زندگی حزبی بالا میبرند، خود در عمل پاسداری آن را زیر پا میگذارند و مصالح خود را بر آنچه که رفیق مجید « اصول طلایی » میخواند، مقدم مینمایند.

تفحص علت این تغییر رویه همزمان و هماهنگ (و در بسیاری موارد حتی یکا رگبری جملات ماثمنا) در برخورد با طرح اساسنامه کار دشواری نیست بخصوص اگر با بررسی ماثمنا که مثلاً در مجموعه مقالات « بنیانهای یولنامه ما » و « برنامه ما » مطرح میشوند و موضوع بررسی مقاله حاضر است همراه گردد. اما نکته‌ای که باید از آن درس آموخت این است که در ارزیابی هر گرایشی، نه به شعار که میدهد بلکه به خطه‌ها و حتی به وفاداری آن به همان شعار خودی باید توجه داشت. دموکراسی و علنییت رفتی که برای یکا گرفتن در زندگی حزبی، بلکه تنها بهانه‌ای برای تحطه سازمان و کمیته مرکزی آن و اسناد صوبه آن باشد، و حتی

به هرچم چنین گرایش تبدیلی خود به خود تبدیل شده و به خدمت اعمال فشار، تحمیل نظریات و برکنار نگه داشتن تشکیلات از جریان واقعی امور در میاید.

همانطور که گفته شد، در همین نوشته بررسی بر اساسنامه سازمان نیست، هدف بررسی مقالات رفیق امیر در بولتن شماره ۱۰ (که از این بعد مختصراً آنها را مقالات خواهیم نامید) و نشان دادن سقوط بازم بیشتر "بیضی نو" داخل گیومه در سراسیمبی است که به آن در غلطیده است.

مضمون "مقالات" در حقیقت آن بخوار اعتقادات این بیضی است که امروز میتواند با "صراحت" و "شجاعت" بیان خود و نه دیروز، بنابر میرسد برای نردا هم هنوز حرفهای "نو" تری باقی مانده است، که آن فعلا صلاح نیوده است. در بولتن ۷ یا بررسی شواهدی از شماره های قبلی "بنیادهای برنامه ما" نشان دادیم که این مقالات دیکتاتور برولتاریا و لنینیسم را مردود میدانند و فعلا بیان صریح آنها را صلاح نمیدانند. شماره های جدید ایسی سری مقالات نفی دیکتاتور برولتاریا را - افرجه منشور و بدون دلیل - رسماً اعظم کرد ولی در مورد لنینیسم با همه "صراحت و شجاعت ادعائی" تنها صلاح دید آنها را داخل گیومه قرار دهد. بررسی دقیقتر "مقالات" همانطور که در باتمین خواهیم دید نشان دهنده "نفی قلوبیسی لنینیسم" آماده کردن زمینه برای سقوط بازم بیشتر است. سقوطی که بنظر مهرمسند همچنان ادامه دارد و شتاب میگیرد و اگر سدی دو برایش سازیم یا نفی کامل مارکسیسم به قهترا میروند و تلاش میکند نیروهای سازمان را هم یه دنبال خود به زیر میکند و سازمان را یه سطح سازمانی که فاقد هویت اصیل مارکسیستی - لنینیستی است تفزیر دهد و بالاتر از این آن را آکنده از کرایشات رفرمیستی سازد که آشکارا خواهان تبدیلی طبقه کارگر به زانده بورژوازی است.

سری مقالات "بنیادهای برنامه ما" و "برنامه ما" در نگاه اول فاقد یه منطقی واحد و انسجام درونی بنظر میرسند. این مقالات مسایل متعددی را مطرح میسازند و هر مورد هر کدام جنجال ترین سوالات و نکات را طرح میکنند. اما به هیچکدام یه مطلقاً نمیپردازند و یا با کنایه و طنز و تمسخر نسبت به جوابهایی که تاکنون به آنها داده میشده است از آنها میگذرند. در بهترین حالت چند سطر یه توضیح میپردازند اما این توضیحات نیز همگی در سطح میمانند و عمق ریشه مسایل را دست نخورده باقی میگذارند. آنجا هم که استدلال و حرثی اشیا تی (که البته بندرت دیده میشود) وجود دارد، فاقد سیستم واحد و مبانی اندیشه ای -

یگانه بنظر میرسد. هرکجا ظاهراً منطقی خاص خودش را دارد و این یه مجموعه مطالب جلوه ای متناقض و از هم گسیخته میدهد که در بهترین حالت میتوان آنها را التقاط ایدئولوژیک تمام عبار نامید.

وجود چنین صومبیا تی در قسم رفیق امیر بعید نمیاید، اما دقتی بیشتر در ایسن آشفتنکی و تناقض کوشیا یک کرایش را در سرتاسر آنها آشکار میسازد و آنها کوشی است یهر وسیله و بهر طریقی برای کم رنگ کردن و از اهمیت انداختن و نهایتاً نفی مارکسیسم لنینیسم که تخته همه دستاوردهای سوسیالیسم موجود و تکیه یک جانبه بر اشتباهات واقعی و غیر واقعی و بی بنها کردن شعوری و پراتیک سوسیالیسم شاه بهت آن است. علت گسستنکها و تناقض

کوئتها و در سطح ماندن آنها و طرح بی پاسخ بسیاری نکات جنجالی هم ناشی از تلاش «مقالات» برای برده پوشی همین گرایش راست با الفاظ هنوز مارکسیستی - لنینیستی آن است. «مقالات» که خود نهی به وجود چنین تناقضی پی برده است برای توجه آن مهندس «... امروز» - اندیشه غالب در هر کجا ماندن «التقاط» و التقاطی از حقیق و دروغ و انتفاقی از بندار و واقعیت. «و به این ترتیب ضعف خود را با اثبات آن به همگان می پوشاند. کنار زدن همه پوشش های این گرایش انحرافی در همه عرصه ها خارج از توان من است در اینجا تنها یکی دو عرصه را نسبتا مفصل توضیح داده و به ذکر مختصر چند نکته به طور گذرا می پردازم، اما پرناسخن به دیگر انحرافات «مقالات» در آینده را حق و رایحه خود و هر رفیقی میدانم که به هویباید شود و زهیکی سازمان مقید است.

پای پی به پا - کردن بنیاد فلسفی مارکسیسم

فقدان آگاهی ضرور از فلسفه مارکسیسم و داشتن درکی سطحی و غیر واقعی از ماتریا - لیسم دیالکتیک و تاریخی موجد شده تا «مقالات» از دور خارج کردن آن را، بویژه ببهانه نوسازی، امر ساده ای تلقی کند:

«نوزائی که در جریان است در ژرف ترین بعد خود متوجه انطباق فلسفه بر علم است چرا که فلسفه از علم عقب مانده است، انطباق فلسفه بر علم در ژرف ترین روند خود (۱۹) گویای علم شدن فلسفه و کاهش نفوذ فلسفه به سود علم است. در علوم اجتماعی عصر سبیل سره فلسفه بر علم به پایان میرسد، علوم اجتماعی نیز سرزند تا همچون علوم طبیعی فلسفه را متکی به خود میکنند و نه خود متکی به فلسفه باشند. عده مرکزی و جان فلسفی امیدینه نو این است.» (بنیاد نهایی برنامه ما، ص ۴۸) (تمامی این جملات در «مقالات» تاکید دارد. تاکیدهای اینجا از من است.)

صحت ردن از این سخن آسته به سز علم بر الی معتقدیم و واقعا هم اینطور است که فلسفه از علم عقب افتاده است جز توجه بوزنقیبستی این عقب ماندگی معنی دیگری نمیدهد. باید تصوری ماقبل مارکسیستی از فلسفه داشت تا بتوان کاهش نفوذ فلسفه به سود علم را مطرح کرد. با بنیان درکی، فلسفه خود را موافق میدانید که بجای علوم سخن بگویند و بنا بر این به فلسفه طبیعت و فلسفه تاریخ و غیره تقسیم میدهند. «مقالات» با نشان دادن فلسفه مارکسیسم در جایگاه فلسفه ماقبل مارکسیستی، حکم به کاسته شدن از نفوذ آن می دند. حال آنکه در حقیقت امر این مارکسیسم بود که فلسفه را از ماورا علوم و سلاط بر علوم به علم عام ترین قوانین تکامل مستی، جامعه و تفکر تبدیل کرد و فلسفه از آن پس نه تابع علوم بلکه بر پایه علوم قرار میگیرد و خود چراغ راهنمای علوم میشود. لنین علت بحران در علم نئوزیت را که در آغاز این قرن بوجود آمده بود، ناشی از مجهز نبودن فیزیکدانان به این چراغ راهنما میدانست. (ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم، فصل پنجم) بنا بر این سخن گفتن از تابعیت فلسفه از علم و کاسته شدن از نفوذ آن بنبغ علم، تنها به معنی بی اطلاعی از فلسفه مارکسیسم و عدم درک آن جهت انقلابی است که این آموزش در تاریخ فلسفه ایجاد کرده است. مارکسیسم، پایان فلسفه به مفهوم قدیم و در این معنا گستی در تکامل فلسفه بود اما در عین حال آغاز فلسفه به مفهوم نوین آن بود. متاسفانه «مقالات» هنوز درکی ماقبل مارکسیستی از فلسفه دارد و ما برای برپا کردن و انکار - ضمنی اهمیت آن برای حزب طبقه کارگرمصلاح دانسته است به چنین درکی میدان نهد. برای فهم

بیشتر نادرستی چنین درکی به قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در بارهٔ مجسمهٔ کمونیست مراجعه میکنیم که نظر رهبران نوسازی در مورد فلسفه را بیان میکند: "بر فلسفهٔ مارکسیسم - لنینیسم است که مضمون علمی خود را باز هم رشد و تکامل دهد و پایهٔ تئوریک و متدولوژیک سایر علوم باشد." کمیت این مهمترین وجه کار فلسفی قبل از هر چیز در گرو ارتقا و فرزندگ تحقیقات فلسفی و در نظر داشت ویژگی برخورد شناخت آمیز فلسفه به جهان است. هم نادرته گرفتن این ویژگی و خلاصه کردن آن به شیوهها و روشهای علوم مشصه و هم کست تحقیقات فلسفی از رشد و تکامل کل مجموعه دانسته های علمی، غیر قابل پذیرش است." (تأکید از من است) (از کتاب واقعیت های جدید، مارکسیسم - لنینیسم خلاق)

اما در برابر این اجتماع فلسفه شرب است ابتدا به تحولی که مارکسیسم در این عرصه بوجود آورده است نگاه کنیم:

فردریک انگلس بیش از ۱۰۰ سال پیش، با صراحت نوشت:

"تئوری تاریخی مارکس در رشته تاریخ ضربت مهلکی به فلسفه وارد میسازد، درست به همان ترتیب که نظریه دیالکتیکی نسبت به طبیعت هرگونه فلسفه طبیعی را غیر لازم و غیر ممکن میگرداند. اکنون چه در آنجا و چه در اینجا وظیفه عبارت از آن نیست که روابط را در ضمن اختراع کنیم بلکه عبارت از آن است که روابط را در خود واقعیت مکتوب سازیم. بنسب بر این آنچه که هنوز برای فلسفه مطرود شده از حیطه طبیعت و تاریخ باقی میماند فقط عالم اندیشه، ظالم است و آنها تا آن حدودی که چنین عالمی هنوز باقی است، این عالم عبارتست از آموزش مربوط به قوانین خود برهمنه، تفکر منطقی و دیالکتیک." (لودویگ فوئرباخ و بیان فلسفه کلاسیک آلمان - فصل ۴) و امروز مقاله "بنیانهای برنامه ما" همان مفهوم را با عباراتی نادقیق و ناروا بیان میکند و آنرا بمعنای "عقده مرکزی و "جان فلسفی" اندیشه" نوید ما تحویل میدهد.

البته برای یادگرفتن هیچوقت دیر نیست اما نکته کلیدی فلسفه مارکسیسم را بسه عنوان جان فلسفی "اندیشه" نو تلقی کردن اگر خیلی خوش بینانه قنات کنیم نماند. بیخبری از اصول بنیادین است اصولی که چون از "کهنه شدن اصول نیستند" ظاهرا ارزش یادگرفتن را هم نداشته اند. اما اگر زیان خوش بین نیاشیم سو "مقالات" هم هر بار جای کمتری برای این خوش بینی باقی میگذارد. مشاهده خواهیم کرد که نیت "مقالات" نشان دادن واقعیت امر یعنی قدرت حیات و جان داری آموزش کلاسیک ها، بلکه برعکس، در مقابل قرار نادن اندیشه، نو با آنها و در نتیجه کاستن از اعتبار آنهاست. این درست عکس برخوردی است که رهبران نوسازی کلاسیک ها دارند. آنها برای تدوین صحیح تئوریهای تازه در عین به واقعیات نوین، رون یا زگت به اصولی از مارکسیسم - لنینیسم که قدرت حیات خود حفظ کرده است با فطری میکنند. اصل اولویت یافتن رشد نیروهای مولده در جامعه سوسیالیستی که سالها عملا به پوتنه فراموشی سپرده شده بود و حالا در مرکز توجه قرار گرفت است نمونه ای برجسته از این امر است.

از لنین برستی تا نفی لنینیسم و ریزه پونسم

واقعیت آن است که "بیخ نو" در سازمان ما بعد از یک دوره اتکا آمه وار بسه گفتههای بنیاد نگاران مارکسیسم - لنینیسم و بتسازی از آطن برای اثبات صحت شمار استرا - تزکی جمهوری دموکراتیک خلق و کاربرد بیش از اندازه عبارت "موازیین فلسفی زندگی حزبی"

به ناگهان و با يك چرخش ۱۸۰ درجه علام کرد که تا رسیدن به جمهوری دموکراتیک خلق هنوز فرسنگها فاصله است. * و مارکسیسم - لنینیسم را نیز ابتدا در پیش تکرار بهی از اندازه * این حکم عام و درست که "هیچ اصلی نیست که از کهنه شدن صون بماند" و سپس روز بس روز شخصی تر مورد تردید قرار داد.

اکنون این یعنی موازین لنینی زندگی حزبی را به فرا موشی کامل عبورده است بطوری که در دو شماره * اخیر بولتن آنجا که به سایل سازمانی و اساسنامه ای می بردازد حتی نامی از لنین و موازین لنینی زندگی حزبی نمیبرد. اینکه کدام تغییرات باعث کنار گذاشتن موازین لنینی شد و یا کدام تغییرات در ذهن رفقا موجب انصراف از آن گردید ، در ایمن مقالات کوچکترین پائنی را اشغال نمیکنند.

هر رفیقی که بولتن را میخواند حق دارد علت این تغییر را از رفقائی که مدعیی صراحت و علنیست هستند سوال کند. در مقالات بجای پاسخ به این سوال برحق ، غیر مستقیم تلقی میشود انگیزه * چنین سوالی از میان برده شود. از یکطرف اتوریته * بنیانگذاران مار - کیسم - لنینیسم و آموزنهای آنان کاهش داده میشود: " برای اینکه توده های رنجبر به بتها کردن ننهند و بت شکنی کنند باید ابتدا مارکس و لنین را بگونه * همان آموزگاران فروتنی باز شناسند که همه * روی سخنشان با همین تپی لستان بود و هیچ بهامی که برای آنان غیر قابل درک باشد نداشته اند * (یعنی نهی برنامه ما - ۴) (این یعنی پائین آوردن - اهمیت تئوریک آموزش مارکسیسم - لنینیسم ، با توسل به قابل درک بودن برای " همین تپی لستان " ، از طرف دیگر تلاشی بموازات آن انجام میگردد تا همین جنبه * تئوریک تحت عنوان " تئوریک ای بسیار بزرگ " ، بران " توده های انبوه و غالباً کم سواد و بیسواد " غیر قابل فهم تلقی شده و از آن نتیجه بگیرد که حتی نام بردن از مارکسیسم - لنینیسم در برنامه باعث تخریب نفوذ سیاسی بهما هتک کمونیست در میان مردم خواهد شد. این هر دو استدلال ظاهراً متضاد یک هدف را تعقیب میکنند . اولی میکوشد تا اهمیت این آموزنها را تا حد ممکن پائین بیاورد و دومی تلاش دارد اعلام این جهان بینی را برای سازمان دست و پا گیر و مانع گسترش سازمان نشان دهد. برآیند این دو هدف طبیعاً نمیتواند جز کنار گذاشتن مار - کیسم - لنینیسم باشد.

به استدلال دوم که انحراف آشکار از مارکسیسم - لنینیسم است کمی مشروح تر بپردازیم: هم طرح اساسنامه * مصوب بلنوم و هم طرح برنامه * سازمان از " مارکسیسم - لنینیسم که یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ماست " بعنوان مبنائی که " برنامه و خط مشی سیاسی و سازمانی آنرا تعیین کند نام میبرند و هیچ جا صحبتی از آتها ایسم و حتی ماتریالیسم و غیره نیست. اما مقاله * " برنامه ما " برای اینکه ضرورت برداشتن این بنیاد آیدنولوژیک را از این استاد مهم سازمانی ثابت کند مارکسیسم - لنینیسم را به واسطه همان ماتریالیسم دیا - لکتیک دانسته و آنرا هم به مسئله اساسی فلسفه یعنی تقدم ماده بر روح و حتی مستقیماً به نبرد بین خدا و ماده کفانده است و کمی جلوتر ادعا میکند که گویا در صورت اعلام مارکسیسم - لنینیسم در برنامه به عنوان مبنای آن ، الزاماً دولت آیده آل ما جمهوری " مارکسیستی " و یا " ماتریالیستی " خواهد بود. سپس در رد چنین کج اندیشی خود ساخته ای صفحه ها سیاه می کند.

تا کنون هیچیک از کشورهای سوسیالیستی حکومت خود را ماتریالیستی و یا حتی مارکسیستی اعلام نکرده اند (اگرچه امپریالیسم حتی هر کشور مرفقی را با قطعیت مارکسیستی میخواند ولی او هم تا بحال واژه * جمهوری ماتریالیستی بکار نبرده است) . در عین حال همه * ایمن کشورهای جهان بینی خود را با صراحت در برنامه قهید میکنند. البته مواردی از مظلوم شدن

وظایف حزب و دولت در کشورهای سوسیالیستی شاید بتوانند توجیهی برای طرح اینگونه مسئله فراهم آورده باشد ولی در واقع، راه حل نه حذف جنبینی از برنامه بلکه همان طور که آمده، نسازی تا کیند دارد کلید در تفکیک وظایف حزبی و دولتی است. لنین هم اگرچه در رابطه با حزب منصف را امری خصوصی نمیدانست ولی در مورد دولت، آنرا امری خصوصی قلمداد می کرد. بقیه "استدلالات" مقالات را میتوان بصورت زیر خلاصه کرد:

الف - چون خواستار تبدیل شدن به حزبی توده ای هستیم و شرط پذیرش به سازمان را نیز قبول برنامه و اساسنامه میدانیم نباید اصول اعتقادی و جهان بینی خود را که در نقطه مقابل جهان بینی اکثر مردم است در آن وارد کنیم و یا این کار مانع ورود آنان به سازمان شویم. ب - باید با حذف جهان بینی از برنامه و اساسنامه مانع سوء استفاده "شعمان" - سوسیالیسم شمعان آزادی و برابری " برای انحراف توجه از عدالت اجتماعی مطروحه در برنامه ما بسوی مسئله ماتریالیسم گردیم.

در مورد اول باید گفت که این يك مشکل واقعی است که همیشه برای احزاب کمونیست بخصوص آنهایی که در کشورهایشان ما فعالیت میکنند وجود دارد. اما "مقالات" هیچ کراهی از این مشکل را نمی داند. اگر "مقالات" می پذیرد که "حزب باید به جهان بینی علمی مجهز باشد تا بتواند رهرو گام استوار راه سوسیالیسم و کمونیسم باشد (ص ۲۱) چگونه میتوان با حذف آن از برنامه و اساسنامه این امر را از اعضایی که قند ورود به حزب را دارند مخفی کرد و اگر قرار است، آنطور که تلویحا به آن اشاره شده است، این جهان بینی در سند جداگانه ای بیاید که نباید پذیرش آن الزاما جزء شرایط عضویت باشد مشکلات بزرگتری به وجود می آید. مقالات تا می بیند که "کادری حزب و رهبران حزب تنها با تجهیز به فکری علمی و پایبندی به جهان بینی علمی و انقلابی حزب میتوانند و باید انقلابی خود را انجام دهند" طبیعا این نتیجه حاصل میشود که باید یکی از رابطه ورود اعضا به حوزه های کادری و رهبری حزب را اعتقاد به آن جهان بینی قرار داد و این یعنی ایجاد يك هیئت علمی درون حزبی و تحقیر اعتقادات توده های حزبی و توده های مردم. اصولا معلوم نیست چنان مرام نامه ای که نباید الزاما مورد پذیرش اعضا باشد چه نقشی در حزب بازی میکند. حتی ترویج و آموزش جهان بینی علمی در میان اعضا بی معنی خواهد شد. زیرا برای بسیاری این امر به معنی "تحمیل اعتقادات" خواهد بود و آیا معتقدین به جهان بینی های دیگر، مثلا جهان بینی های غیر علمی و بورژوازی حق نخواهند داشت در چنان صورتی خواستار ترویج جهان بینی خود در چارچوب بلورالیزم عقاید باشند؟ استدلال آنها این خواهد بود که ما با جهان بینی خود به حزب وارد شده ایم و جهان بینی معینی را هم برای حزب نپذیرفته ایم.

اگر هم مرام نامه جداگانه وجود نداشته باشد، آنوقت دیگر هیچ تعهدی برای اعتقاد کادری و رهبران حزب به مارکسیسم - لنینیسم باقی نخواهد ماند و هویت ایندولوژیکی سازمان مخدوش خواهد شد.

واقعیت زندگی همانطور که "مقالات" خود معترف است نشان میدهد که انقلابیون مادقی با جهان بینی های غیر از ما بعد از انقلاب "دام و چکش" موجود در آرم ما را پذیرفته و علیرغم وجود تناقض یاد شده به سازمان پیوستند. آنها مسلما با این تناقض بنحوی کنار آمده و یا کنار می آیند، اینکه حل این تضاد امری است که "فقط مربوط به خود" این رفقا است. آنطور که در "مقالات" نشان داده شده، تنها موضع "یک رفیق" ما نیست. این موضع لنین در این مورد است (چند مقاله از لنین، ص ۱۵۴) اعتقاد مذهبی یا همچنان به همزیستی در کنار براتیک انقلابی و کمونیستی رفیق ما ادامه میدهد و او با حمل این تناقض

در سازن باقی خواهد مانده، یا اینکه آن اعتقادات بتدریج برفع براتیا، کمونیستی مانده و زایل خواهد شد و رفیق ما بدون چنان تناقضی به فعالیت در سازمان ادامه خواهد داد و یا اینکه براتیا کمونیستی را فدای اعتقاد منہبی کرده و مفوض سازمان را ترک میکند. مشکل چنین رفیق یا رفیقی را نمیتوان به قیمت انحلال اینثولوژیکی سازمان حل کرد. لنین امر خاصی دانستن منہب برای اشخاص در "مورد حزب طبقه" پیشرو را رویزیونیسم میداند (مار-کمیسر و رویزیونیسم) و تصور نیروی انقلاب علمی - فنی و تحولات "عصر اتم و کامپیوتر" تغییرری در این قضاوت برفع منہب بدید آورده باشد.

کسی مفکر دشواری مسئله نیست و لنین با اشاره به همین دشواری است که ما را از برخورد کلیشه ای با آن برحذر میدارد و می نویسد: یک مارکسیست باید بتواند اوضاع منہب را بطور کلی مورد سنجش قرار دهد. وی باید همیشه قادر به تشخیص مرز بین آنا رشیسم و ابرورتو-نیسم بوده (این مرز نسبی است، متحرک و دائم التعمیر میباید لیکن وجود دارد) در انقلابی گری تجربیدی، قافله باقانه و در واقع بی نتیجه آنا رشیست و یا در حماقت و فرصت طلبی خرد بورژوازی و یا ریشترک لیبرالی که از مبارزه علمی منہب طفره رفته و واپس خود را نرا موش نموده، خود را با اعتقاد به خدا به سازش رسانده و جهت گیری خود را نه بر مبنای مبارزه طبقاتی بلکه بر بایده ها بگیرد. آن خرد و بست فطرتانه مانند نرنجانیدن، نرم ماندن، و نترسانیدن بایه گزاری نموده و کسی که توسط این قاعده "خرد ماندانه" که میگوید زندگی کن و بگذار زندگی کنند" و غیره و غیره هدایت میشود در نغلطند. (چند مقاله از لنین، ص ۱۲۳) (تا اینجا از من)

"مقالات" میتواند مدعی اندازی نظرات خویش یا آموزش لنین باشد و میتواند نظرات لنین را اختیار بداند و هم میتواند نظرات لنین را برای نزدیک به یک قرن پیش درستی برای امروز و یا حتی برای برای کشور ما نادرست بداند. اما در هر صورت علمیت و آشکا را گوئی حکم میکند هنگام طرح چنین نظرات "عجایانهای" موضع خود را نسبت به آنچه بنیاد نگذا-ران در این زمینه آموختند روشن نماید. دو مقاله از لنین بنام "سوسیالیسم و منہب" و برخورد حزب کارگری به دین که اخیرا هم توسط سازمان در مجموعه ای بنام "چند مقاله از لنین" چاپ شده است موضع مارکسیسم - لنینیسم را در مورد همان مقوله ای که مقالات به آن پرداخته است به روشنی و تفصیل بیان کرده است. "مقالات" یا از وجود چنین مقالاتی بی خبر است. که خود عدری بدتر از گناه است. و یا با اطلاع از آن ها چنین احکامی صادر کرده است، که در اینصورت با داشت حتما موضع خود را در مورد آنها روشن میکرد. نمیتوان مدعی بت شکنی بود و بت را به دیگران آموزگار متواضعی معرفی کرد ولی خود از آوردن نام او واهمه داشت

استدلال دوم که زیاد هم به آن پرداخته شده است بکلی فاقد ارزش است. زیرا که اصول اعتقادی اگر بصورت مرا مانده جدا گانه هم تدوین شود، همچنان حربه دشمنان خواهد بود و برای آنها تفاوتی نخواهد کرد که این حربه را بر طافه و اساسنامه بنست آنها دهد یا مرا مانده. اگر هم اصول بیچ سندی نشانگر جها نبینی ما نباعد و فقط تلویحی آنرا ببذیریم در اینصورت بهترین حربه را برای انتساب دوروشی و منافق بودن بنست آنها داده ایم. - پس پیشنهاد "مقالات" ککی به حل مشکلی که ریشه در واقعیت دارد نمیکند. حزبی - بیجا هندگو که ونیست که از یکسو مسئله منہب برای تعیین هویت خویش را ای اهمیت جسدی است، ولی از سوی دیگر، بگفته لنین نباید اشتراک کارگران برای ساختن بهشت در این در این دنیا را فدای اتحاد نظر در مورد بهشت آن دنیا سازده همواره با این مسئله درگیر

خواهد بود مگر آنکه دست از جها تبیینی خویش بردارد - چیزی که " مقالات " تلویحا خواستار آن است و باید منتظر طرح سریع تر آن در آینده باشیم .

* * *

ح ا کونومیس در بنیادهای برنامه ما

این از اصول مارکسیسم است که در رابطه میان نظام سیاسی و مناسبات اقتصادی اولیه جنبه تابع و دومی نقش تعیین کننده دارد. اما این اولین بار نیست که این حکم کلی برای توجیه راست روی در امر سیاست مورد سوء استفاده قرار گرفته است. ا کونومیستها و سپس منشورکها با استناد به همین حکم کلی و تاریخی از وادایف سیاسی خود در برخورد با انقلاب طفره میرفتند.

در مبارزه انقلابی تا با کمیت یافتن پرولتاریا و زحمتکشان مسئله اساسی و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است. لنین در " وظایف کنونی حکومت شوروی " می نویسد ، مسئله رشد نیروهای مولده و تلاش برای بالا بردن میزان بازده کار " تنها پس از تصرف زمام حکومت " وظیفه اصلی بشمار می آید .

اهمیت توجه به این تغییر اولویتها قبل و بعد از کسب قدرت تا جایی است که میتواند حزب انقلابی را به در فرمیسم بکشد و یا از سوی دیگر موجب فحایع زمان استالین و بدتر از آن فحایع " انقلاب فرمزدگی " چین و یا فحایع تبهت در کامبوج گردد .

هاله " بنیادهای برنامه ما " ۳ " ضمن نشان دادن اهمیت تکامل نیروهای مولده به عنوان وظیفه اصلی جامعه سوسیالیستی و " نقطه مبدا " برای تمام سایل و معیار بنیادی برای کنترل تمام امور " ، تدریجا سوسیالیستی بودن جامعه را بعنوان شرط لازم برای اصلی شدن این وظیفه کنار میگذارد و می نویسد : " آری بنیادی ترین مسئله نگری نو به سوسیال اقتصادی اجتماعی همین است " (ص ۴۴) . البته این است که اگر مقصود جامعه سوسیالیستی است ، همانطور که در بالا آمد این حکم را لنین ۷۰ سال پیش مطرح کرده بود و اگر تعمیم این حکم به قبل از بست گیری زمام حکومت است که باز هم نو نیست و لااقل باید ا کونومیست های روسیه را در ۸۰ سال قبل مبتکر آن نامید . ادامه " مطالب نشان میدهد که " مقالات " ، حکم اولویت قایل شدن برای نیروهای مولده را به جامعه ایران کنونی تعمیم ناده است ؛

" همین تفکر ارتجاعی است که امروز پس از ویران شدن ایران و آواره شدن ایران نهان و راه افتادن گرگ و شغال در خیا با نهایی بزرگ کشور با توسل به فلان شعار تساوی طلبانه آخوندخای سون آشام ، باز هم رندانه به دفاع از آنها ادامه میدهد و حتی نزدیکترین یاران خود را لجن مال میکند تا لجن زار سیاست نگری در برابر خلافت ارتجاع را توجیه کند . همین نگری است که قادر نیست هیچ رشد اقتصادی را به حساب آورد مگر اینکه آن رشد در چارچوب قراردادهای اقتصادی و معاملات پیشنهادی وی صورت گیرد . همین تفکر است که سد راه پیشرفت هرگونه برنامه ای برای جذب انقلاب علمی - فنی در کشور ما میشود . مگر اینکه این برنامه یا قراردادهای و معاملات مورد علاقه وی انطباق داشته باشد . کم بها کردن رشد نیروهای مولده یمنا به بنیادی ترین وظیفه هر انقلاب اجتماعی فاش ترین و ارتجاعی ترین شکست رویگردانی از مارکسیسم است " . (بنیادهای برنامه ما ۳ ، ص ۴۴) (تا کجند از من است) طبق روال معمول این سری مقالات ، در گروه غبار ناسزاگویی به نیروی نامشخص که بدون استناد مورد حمله قرار گرفته ، اصل موضوع لوٹ شده است . این حکم درست که در کشور ما سوسیالیستی تکامل نیروهای مولده وظیفه اصلی و معیار اصلی هر اقدامی است در این

جناب ناگهان به جامعه ایران که يقول خود مقاله آخوندهای خون آشام " در آن بر سر کار اند تمام داده شده و با یک چشم بندی انقلاب از میان برداشته شده است. با این شیوه استدلال، لایحه جنیتر کمونیستی باید از دوران سلطنت شوئی بنا برتاریخ آریایی بسیار عالی فاشته باشد زیرا که او با سرکوب همه نیروهای سیاسی حتی بورژوازی و را کد کردن مبارزه طبقاتی موجب رها شدن جامعه از تشنگیهای سیاسی شده و به گسترش و تکامل اقتصاد کمک کرد.

چرا راه دور برویم رژیم شاه نیز ضمن سرکوب همه فعالیتها سیاسی و تحمل نکردن حتی احزاب ایزدیه میمون نامی، موفق شد آهنگ رشد اقتصادی کشور را بسیار بالا ببرد. آیا کمونیستها میبایست آریایی مثبتی از او میداشتند؟ رفقای بنیانگذار با بوجود آوردن سازمان پاسخ قاطعی به این پرسش دادند. (قابل ذکر است که یکی گرفتن رشد اقتصادی با رشد نیروهای مولده اشتباه است. در نیروی مولده مهمترین عامل انسان تولید کننده است و لسی از آنجا که در مقاله تفکیکی از آنها بعمل نیامده بود مفهوم آنها را تفکیک نکردم.

" قراردادهای مورد علاقه " که احتیاطاً مقصود قرار داد با کمونیستها میبایست است از جمله به همین دلیل از طرف کمونیستها مورد تأکید است که علاوه بر وابسته نکردن صنایع ایجاد شده به کشور صادر کننده تکنولوژی، به پرورش کارمندان متخصصی که بتوانند هر چه زودتر مهارت کار با آن تکنولوژی را بیاموزند اهمیت اصولی میدهد.

اگر منطبق مقاله " بنیانهای برنامه ما " را بپذیریم، باید بدنبال صلحی که دارد از راه میسر منتظر باشیم تا اگر رفسنجانی با کمیتا امیرالیم امریکا و دیگر کشورهای امیرالیستی حیا با آنها ایران را به " گلستان " تبدیل کرد و چرخ صنایع وابسته را سریع - تر از حتی قبل از انقلاب بگردد در آورد شعار سرنگونی رژیم را بایگانی کنیم و سیاست از رژیم بازگردیم.

اگر " بنیانهای برنامه ما " در سازمان، تقدم مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نسبت به رشد اقتصادی را اصلی کهنه شده از اصول مارکسیسم میدانست آنگاه بحث بهیفا بیده بود اما جالب این است که همین اصل در " نقد خط مشی گذشته (طرح سند ۵) " که توسط خود رفیق امیر نیز نگاشته شده است مورد تأکید قرار گرفته است: " عمده ترین آماج برنامه هر حزب سیاسی، خفتاد اصلاح و یا استقرار نظام سیاسی معینی است که نسبتاً بی به مجموع آماج های برنامه در گروی آن است. برنامه ۶۱ نسبت به این مسئله بی توجه ماند و در آریایی قانون اساسی جمهوری اسلامی و ماهیت خط امام بجای آنکه نظام سیاسی مستقر شده را مینا قرار ندهد بر اصلاحات اقتصادی مطرحه در " قانون اساسی " و مواعید روحانیت حاکم متکی میشود. این نگرش سر بینه مستقیم آریاییهای نادرست برنامه ۶۱ از قانون اساسی جمهوری اسلامی و اعلام است.

به این ترتیب تفکر حاکم بر (طرح سند ۵) از زاویه منطبق " بنیانهای برنامه ما " تفکری ارتجاعی و رویگردانی از مارکسیسم است (از گفتن بقیه ناسزا عا خونخواری میکنم). اما واقعیت این است که منطبق حاکم بر " بنیانهای برنامه ما " " سر بینه مستقیم آریاییهای نادرست " در تدوین برنامه برای امروز سازمان است. خطای ما در برنامه ۶۰ سال ۶۰ حالا دیگر برایمان شناخته شده است. برای ریشه یابی اینکه چرا حالا دوباره به آن دچار میشویم باید از عرصه شناخت شناسی به عرصه سیاسی وارد شد. رویایی آن گرایش سیاسی که تمایل به چنین خطایی دارد چندان دنوار نیست. تصمیم شعار " گریه باید موش بگیرد خواه سیاه باشد خواه سفید " به جامعه ایران در آستانه انقلاب و مطالبه میدان دادن به " رشد اقتصادی " طرح از چارچوب " قراردادهای پیشینهای " در عرصه شرایط و تا

حد زیادی موضوع سیاسی این گرایین را معین میسازد. اشتباه نشود، مقصود سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و سلطنت طلب نیست. آخر آزادیخواهی به عنوان پرچم همیشگی این پیشروان از یاد برد. آری، حالا دقیقاً روشن شد - بورژوازی لیبرال - او هم خواستار رشد و توسعه اقتصادی است و هم از مقعد کردن قراردادهای اقتصادی با کشورهای - سوسیالیستی ناراضی است. ضمناً به اهمیت جذب انقلاب علمی - فنی توسط " کشورهای سرمایه داری پیشرفته " (و نه امپریالیستی) نیز واقف است. اما خواستار آزادی است و بنابراین این در مقابل سلطنت هم موضع دارد: شاه باید سلطنت کند نه حکومت. و به این ترتیب بهشت نو" ناشر افکار بورژوازی در جنبش کارگری میشود.

البته " پیشرو" تا بحال در مورد جایگاه مبارزه با امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بزرگ مالکان و کزن سرمایه داران سلطنت طلب) رسماً سکوت کرده است، اما " برنامه ما " ناگهان از شاه عباس بعنوان چهره* محبوب و مورد احترام کمونیستها (!؟) یاد میکند معلوم نیست هنوز تا کی رضا شاه و محمد رضا شاه که از " نظر موش گیری "، گریبه های بسیار تواناتری از شاه عباس بودند و بهر صورت با همان مروتی* سرودم بریده برای دموکراسی هم نسبت به شاه عباس ارج و قرب بیشتری قابل بودند باید پشت چهره* او مخفی شوند.

برگردیم به موضوع اهمیت رشد نیروهای مولده در شرایط سوسیالیسم و موضوع مورد اختلاف در زمان انقلاب نروژنگی در بین محبوبیت بیاد بیاوریم که حریف اصلی در مقابل چسب رویهای مانع و لیونالیستی رژیسی جمهور چین بود که حتی قبل از برکناری این، در بوسترهای دیواری و حتی رسانه های گروهی رسمی با اتهام " خروشیف چینی " مورد حمله قرار میگرفت.

از نظر زیاد از لبریت رشد نیروهای مولده و صنعتی کردن کشور حمایت میکرد و در عرصه* سیاست ارضی نتایج شگوار گسترش منافع با دوستی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بود. جهش اقتصادی بزرگی که با کمک همه جانبه اقتصادی و فنی اتحاد شوروی در جامعه* چین بوجود آمده بود بگذار او مینایستاد اما می یانت. بدیهی است که این خط مشی که مبتنی بر گسترش صنایع سنگین و متمرکز بود مورد پشتیبانی اتحاد شوروی قرار داشت. اما لیونالیستی منقوب شد و هزاران کمونیت انترناسیونالیست طرفدار او سر به نیست شدند.

تذکرنیاتیونینگ اگرچه طرفدار رشد نیروهای مولده بود ولی با تن دادن به روحیه* قوی ناسیونالیستی جامعه* چین از دوستی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که درست یا آنها می شبیه به اتهام بود او یعنی رویزیونیسم و اولویت دادن رشد نیروهای - مولده به مبارزه عملیاتی مورد حمله قرار میگرفتند، شایع میکرد. او در مدت این ۹ سال که نسبت به کار اصلاح جنب رویهای گذشته شده است، هرگز نخواستند است از اتوریته* خود برای بهبود مناسبات این دو کشور سوسیالیستی استفاده کند. و این در حالی است که ۴ سال است

روندهای تقریباً مشابهی در این کشورها جاری است و زمینه* این آشتی از هر نظر فراهم است این را نمیتوان موقع ستایند از او بیاد نداشت، مگر اینکه خودمان هم با اعتقاد و تأکید بر سلطه* " هژمونیسم " در جنبش جهانی کمونیستی (بنیانهای برنامه ما ۴ ص ۵۰) و تکیه بر روحیات ناشی از احساس حقارت در رابطه با جنبش جهانی کمونیستی، که در سازمان ما کم هم نیست) و مقاله چند جا کوشیده آنها را بیشتر هم شعله ور سازد " بنیانهای برنامه ما ۴ ص ۵۹ و اوایل ۶۰)، با روحیه ناسیونالیستی تذکرنیاتیونینگ احساس همذلی کنیم.

ر- فشی سوسیالیسم موجود در پوشش نوسازی

" مقالات " تخلیه* سوسیالیسم موجود و انکار دستاوردهای مادی و معنوی آن را همه

چا در پویش ستایش از روند نسازی و نو اندیشی که گویا قصد دارد سنگ روی سنگ آنگه تا کنون ساخته شده است باقی نگذاشته، عرضه میکند. در بولتن شماره ۷ به مفاد میراث این نگرش یا مواضع رهبران نسازی در جنبش جهانی کمونیستی که میان دستاوردهای تا کنونی جهان سوسیالیسم و روند نسازی در این کشورها پیوند قایل هستند اشاره شد و اینجا فقط به نقل قطعه کوچکی از گزارش رفیق گارباچف به کنفرانس سراسری اخیر حزب کمونیست اتحاد شوروی اکتفا می‌شود:

" ما از همه آنچه که در سالهای نهه ۳۰ سوسیالیسم را دستخوش اعوجاج کرد و بسط رکود سالهای نهه ۷۰ منجر شده است می‌شوئیم. ما، اما سوسیالیسمی می‌خواهیم که از همه عوارض و تحریفات دوره‌های گذشته پاک بوده و در عین حال همه بهترین عناصری را که زاده اندیشه، خلق بنیان‌نگران آموزش ماست و با کار و کوشش خلق جامعه عمل پوشیده و در آرمان و آرزوهای او بازتاب یافته است به میراث نگاهداریم. (گزارش ره گارباچف به کنفرانس سراسری اتحاد شوروی)"

اما گامی که "بنیانهای برنامه ما ۳" در راه خویش به "بهره" برداشته است آن است که بی‌بها کردن دستاوردهای سوسیالیسم را شامل خود روند نسازی نیز کرده است. "مقالات" البته همچنان این روند را ستایش می‌کند ولی تنها تا آنجا که متوجه انتقاد و نفی گذشته در کشورهای سوسیالیستی باشد. اما آنجا که این ایده به جریان مادی تبدیل می‌شود - و در ایفورت در بهترین حالت نیز الزام به همان اندازه ایده، شسته رفته و ناب باقی نمی‌ماند اعتماد "مقالات" را نسبت به خود از دست می‌دهد. در رابطه با روند نسازی که در چین و اتحاد شوروی جاری است می‌خوانیم: "احزاب کمونیست در این کشورها (گاهی یا احتیاط کاری بیش از اندازه) می‌کوشند تا روند نسازی یا کما کس هرچه کمتری، در جامعه و حزب پیش برانده شود. این مسئله باعث می‌شود که نه تنها روند کشف حقایق آهنگ آزادانه‌ای نداشتند، بلکه احتمالاً اعلام و یا کار بست بسیاری از اندیشه‌ها به آئینده موکول گردد." ص ۳۶ (تا کینه از من) (باز هم "مقالات" بنهان کردن نظرات خود برای اعلام آنها در آئینده را به دیگران نسبت می‌دهد)

پیش بینی این تغییر موضع، از ستایش لفظ مجرد نسازی تا بی اعتمادی به روند واقعی آن، همان وقتی است که هنوز صحبت از "انقلاب در انقلاب سیلی سرکش در کارهای کتارهای تنگ و آذر خشی آتشین بر سینده سنگ" (بنیانهای برنامه ۲) بود کار دشواری نبود. در بولتن "بهره" پیش بینی کرده بودم که این بینش وقتی جنبه‌های اشتباه آمیز (هیچ قدر هم فرعی و جزئی) ایده‌های نسازی "به مرور زمان نمودار شود و برقی و جلای خود را از اینها از دست بدهد. بنابراین از واقعیت که همیشه سرکش تر از بهترین تئوریهاست گاهن یا بد، ناچار آنرا کهنه و دکلمتستی خواهد خواند." (دیالکتیک مارکسیستی - بنیان متدولوژیک برنامه ما شماره ۱) و علائمه اولین نشانه‌های این تغییر موضع هستیم.

تصور "مقالات" از "نسازی" به با روند واقعی جریان نسازی در اتحاد شوروی و چین بیگانه است از جمله اینکه او به واقعیات بی توجه است و اهمیت مشارکت هرچه کامل تر مردم در این روند را درک نمی‌کند اما در عوض همچنان دل‌باخته شعرا رهائی است که منجر به دو بستگی و "کما کس" در حزب و جامعه می‌شود.

واقعیت این است که روند نسازی به آن سادگی و سرعتی که در ابتدا بنظر می‌رسید نبوده و نیست. این حقیقت را رهبران حزب کمونیست شوروی هر روز با عمق بیشتری مورد تأکید قرار می‌دهند. اما این امر قبل از هر چیز ناشی از آن است که اندیشه‌های نسازی تا آنجا که هنوز در عرصه ایده بوده و به واقعیت جامعه تبدیل نشده بود سلماً عناصری از خویش بینی غیر واقعی و تصور دگرگون کردن همه چیز با یک ضربت را در خود داشت. این

عناصر در برخورد با زندگی واقعی جامعه و هنگام میقل خوردن آن ایده‌ها در عمل سائیده شده و توسط توده‌های حزبی و همه مردم تصحیح میشوند. کسی که این درک را نمیکند و یا توان درک را ندارد ناچار هر تغییر و اصلاحی را که ضمن زمینی شدن و تحقق ایده‌ها بناچار صورت میگیرد در ردیف اقدامات توطئه آمیز و دشمنی یا نوسازی قلمداد میکند و اقداماتی را که در جهت نطلباق ثنوری بر واقعیت صورت میگیرد احتیاط کاری بیخیز از اندازه «ارزیابی» میکند. کنگره ۲۲، بلنوسهای کمیته مرکزی و اخیرا کنفرانس سراسری ۱۹ حزب کمونیست اتحاد شوروی، برخوردی اینگونه با نوسازی را قاطعانه رد کرده‌اند.

اگر سرعت و شتاب و چگونگی تحقق روند نوسازی در عمل آنگونه نیست که در ابتدا - تصویر میرفت باید اینرا هم به حساب آورد که حالا دیگر ایده نوسازی دارد در توده‌ها رسوخ میکند یعنی به نیروئی مادی تبدیل میشود که نه در عالم اندیشه بلکه در واقعیت قادر است بسیاری چیزها را تغییر دهد و طبیعی است هماغذا که ایده با فراگیر شدن و توده - آید شدن به نیرو مبدل میشود خود نیز از واقعیت مادی رنگ مشی گرفته و روند تحقق آن آهنگ واقعی پیدا میکند. همه چیز را نباید نتیجه توطئه دشمنان نوسازی ارزیابی کرد.

اما «مقالات» که متأسفانه سونای دفاع از هیچ ستاوردی حتی ستاوردهای همان نو ساوری تا آنجا که عملی شده است ندارد و همچنان نفی گذشته توسط آن را میستاید، برای کفار گذاشتن و یا کنار کشیدن میلیونها مغز و دست با اتهام بوروکرات و دشمن نوسازی گناه شمرده نمیشود و همه آن دورانیدیشی‌ها را زائد و احتیاط کاری بیخیز از اندازه میخوانند. این در حالی است مهمترین هدف وسیله نوسازی در عرصه اجتماعی فعال کردن عامل انسانی و جلب همه کسانی است که تا بحال امکان آن را نداشته و یا نتوانسته اند فعالیت در امر اقتصاد، امور اجتماعی و سیاسی جامعه خویش مشارکت داشته باشند.

چنین برخوردی با جهان سوسیالیسم و از جمله با روند نوسازی جاری در آنها، مسلط از موضع اجتماعی و سیاسی «مقالات» ریشه میگیرد، اما همانطور که در بولتن ۷ اشاره شده زمینه فلسفی پیدایش آن، یعنی برخورد نادرست نسبت به حقیقت مطلق و نسبی را نیز باید مورد توجه قرار داد.

«مقالات» در نقد دگماتیسم و مبارزه برای رهایی از فرمولهای کهنه و متحجر تا آن جا پیش میرود که نمیتواند برای هیچیک از احکامی که از گذشته به ما رسیده‌اند در حساب حاضر ارزش و اعتبار قایل شود و بدنیاال فرمولهایی است که در طول زمان بی تغییر بمانند. او نمیتواند ذرات حقیقت مطلق را در هر حقیقت نسبی بیاید و از این رو به نسبی گرائی محض (ولاتیویسم) در می‌فلطد.

یا همین مقدم است که «مقالات» تدوین برنامه را تا زمانی که «اندیشه» غالب در همه جا «التقاطی از حقیقت و دروغ» نباشد به تعویق میانندارد (در اینجا آن التقاطی از حقیقت و دروغ که عمدا انجام میدهد و بالاتر به آن پرداخته‌ام مورد نظر نیست) اما علوم اجتماعی که جای خود دارد، حتی علوم طبیعی نیز هرگز نمیتوانند انجام وراثتی را که در دستور روز آنها قرار گرفته است ببانه. اینکه هنوز در تئوریهای این علوم حقیقت بسا باطل در آمیخته است، به تعویق اندازند.

هر پزشکی که برای شفای بیمار نسخه مینویسد در حقیقت با اتکا به حقیقت نسبی ای که در دسترس دارد به کمک او میشتاید. هیچکس پزشک مغزه‌اللبی را که برای جان بیمار در انتظار است یا فتن به حقیقت مطلق در موز آن بیماری از مداوای او یا دانسی نسبی خود، خودداری - کند نخواهد بخشید.

جنبش کمونیستی نیز اگر تنها به نارمانیها و کمیونهای کشورهای سوسیالیستی انگشت

گذار و حتی کلمه ای از ستاوردهای آنان سخن نگوید و به عوض آن از سوسیالیسمی در ذهن که سخته رفته و غاری از هرگونه ناراضی است دفاع کرده همانقدر به مبارزان و مشتاقان سوسیالیسم کمک خواهد کرد که آن بزرگ منزه طلب به بیمار .

نتیجه

اگر تا بحال همگی در جستجوی مارکسیستی - لنینیستی ترین و کمونیستی ترین برخورد با برنامه و اساسنامه بودیم ، حال صحبت از " کدام مارکسیسم - لنینیسم " است و حتی لنینیسم زیر علامت سوادال میروود .

اگر تا امروز هرکس میکوشید هرچه بیشتر مارکسیست باشد ، حالا دیگر موضوع گفتگو دشواریهائی است که همین مارکسیست بودن و کمونیست بودن بر ایمان فراهم می آورد و این خود گویا " یکی از مهمترین عوامل نهی وضع فلاکت بار ما در مقلع کنونی را تشکیل میدهد " . نظری به آخرین آثار بیشتر نو داخل گیومه نشان چنانکه دیگر اکنون نمون اندیشه های که بیشتر نو حمل میکنند یا قالب مارکسیستی - لنینیستی آن در تضادی آشکار قرار گرفته است: دفاع از سازمان فداییان خلق به عنوان جریانی که از ابتدا مارکسیست - لنینیست و کمونیست بوده است در سالی ادامه دارد که پیش مهمی از مقاله " برنامه ما " به ضرورت - کنار گذاشتن این جهان بینی از برنامه و اساسنامه اختصاص یافته است و تلاش میشود در بیشتر دفاع از تاریخچه " سازمان ، همه جا از آن بعنوان بخشی از " جنبش انقلابی کارگری " و یا " پیمانهاگ انقلابی " یاد شود و با وسواس از یکار بردن واژه " کمونیست " و یا " مارکسیست - لنینیست " در مورد آن احتراز یزد . تاریخچه " سازمان همه جا " مستقل " از تاریخچه " جنبش کمونیستی بررسی میشود و تحول ایندولوزیک سازمان رسماً انکار میشود و مهمتر آنکه - آینده " متصور برای جنبش فداییان خلق " نیز همچنان بصورت آینده ای مستقل ترسیم میشود تا هرگونه " شبهه ای " در مورد کمونیست بودن و مارکسیست - لنینیست بودن آن منتفی و زایل گردد .

از انترناسیونالیست بودن سازمان از همان ابتدای تأسیس دفاع میشود و به موازات آن ، زندگی و تاریخ کشورهای سوسیالیستی با استناد و اتکا " به شواهدی که روند نسازی بر آنها انگشت میگذارد زیر ضرب قرار میگیرند اما در مورد دفاع از ستاوردها - حتی آنها که نسازی خود را بر آنها استوار می بینند سکوت میشود و موفقیت خود روند نسازی (چه در اتحاد شوروی و چه در بین که آنهاهم مورد ستایش قرار میگیرد) در غلبه بر مشکلات و ناراضیها زیر علامت سوادال میروود .

از کارگری بودن سازمان در تطامی تاریخ آن دفاع میشود و از طرف دیگر از میان صفا صفحه مطالب " مقالات " حتی يك صفحه به توضیح طبقه " سرمایه دار و ضرورت و چگونگی مبارزه " طبقه کارگر با این طبقه اختصاص نمی یابد و حتی از یکار بردن واژه " بورژوازی یا امپریا - لیسم احتراز و همه جا بطور کلی از دشمن (چه در سطح ملی و چه بین المللی) صحبت میشود . در مورد تضادهای جوامع سرمایه داری و ضرورت تحول انقلابی در این جوامع نیز سکوت همچنان - ادامه می یابد .

" پیش نو " ضمون " دوران کنونی " را مورد سوادال قرار میدهد (برنامه ما ص ۴) یعنی دوران ما را به عنوان دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم انکار میکند . نتیجه - ای که طبعاً باید گرفت آن است که انقلاب کتیر و دیگر انقلابات سوسیالیستی در ۲۰ ساله اخیر مورد انکار قرار گرفته و خواه ناخواه دوران دوران سرمایه داری ارزیابی خواهد شد .

همان سرمایه‌داری که همچنان بیش از سوسیالیسم " موعی می‌گردد " و دل از کف بسیاری رسیده است .

و بالاخره این " بینش " تیشه را به ریشه می‌زنند و حکم به " کاهش نقش فلسفه به سود علوم " می‌دهند یعنی از موضع فلسفه " مارکسیسم به بوزیتویسم درمی‌غلطد .

اینها همگی نشانه " تعمیق انحرافات راست روانه از تئوری و تاکتیک مارکسیستی - لنینیستی در نزد رفقا است .

اما اگرچه انحرافات را که نشان دادیم نشانگر عمق و وسعت اختلافات است ، اگر مصمم باشیم مبارزه " ایدئولوژیک " حوا " همه " این موارد را جدا از منافع شخصی و گروهی بهیچ وجه هنوز میتوان امیدوار بود هویت واحد سازمان خودمان را که " دیگر مهر تاریخی بر آن نهاده است ، حفظ کنیم . البته اگر یارکشی و منافع گروهی موجب شود تا مثلاً گرایشی که ضد نظام صحنه از بولتن را به دفاع از استراتژی جمهوری دمکراتیک خلق اختصاص داده است ، یا گرایشی که این تلخها را " برده کشیدن بر چشم " رفقا میدانند ، مستوی کند و موضع و نظر رفقا بجای طرح صریح و بی‌برده ، بسته به مصالح طرح شوند ، برای چنین امیدواری جای - بسیار کمی باقی خواهد ماند .

واقعیت این است که بینش نو داخل گیمه در کلیت خویش ، در جامع و کاملی از مار - کسیسم ندارد و در عین حال اعتقادش به آن را نیز هرروز بیش از روز قبل از دست می‌دهد .

این بینش به انقلاب کبیر و سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی یا ور ندارد و در نتیجه دوران را دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نمی‌داند ، در جهان سوسیالیسم تنها به وجود احتمالات فاجعه نقش خشن دموکراسی و آزادی معتقد است و امید چندانی هم به موفقیت روند نیسازی در آنها ندارد .

این تفکر " سرمایه‌داری پیشرفته " را که موفق به جذب انقلاب علمی - فنی گردیده است مرکز دوران میدانند و برای آن آینده‌ای تضمین شده قایل است .

این تفکر هویت سازمان ما را در " استقلال " از جنبش کمونیستی جهانی و پیوسته کشورهای سوسیالیستی و کم رنگ دیدن جنبه " حقیقاتی مبارزه در برابر خلقی بودن آن میدانند .

ارزیابی این بینش راجع به انقلاب بهمین آن است که موجب لطمه خوردن به رشد سریع اقتصادی سرجامه شدو در نتیجه آنها حرکتی به عقب‌ارزیابی میکند و ایده آل قابل نسترس خود را وضعیتی شبیه ایران زمان شاه بانا نه " مقداری دموکراسی برای فعالیت سیاسی میدانند . یعنی همان شعار " شاه باید سلطنت کفد نه حکومت " .

خطری که سازمان را تهدید میکند بی اعتقادی به اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترنا - سیونالیسم پرولتری است . و این یعنی آماده کردن جو ایدئولوژیکی سازمان برای نفوذ و نهایتاً سلطه " اندیشه های بورژوازی در آن و متوهم کردن نیروهای سازمان نسبت به بورژوازی . این حکم اثبات شده‌ای است که در جوامع سرمایه‌داری هر گامی در راه تضعیف و بسی بها کردن ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی خواه ناخواه به رشد اندیشه های بورژوازی منجر خواهد شد .

ظهوری است نیروهای سازمان را نسبت به چنین خطری که بطور کاملاً واقعی قصد تسخیر سازمان ما را ندارد همیار ساخت و با تمام توان برای روشن کردن انهان سازمان پیرامون آن کوشید . دفاع از اصولی که تجربه " تاریخی هم صحت و قدرت آن را اثبات کرده است هرگز به معنای نفی کردن منافع جنبش در پای اصول نیست ، برعکس از آنجا که مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بیان منافع دراز مدت وکل جنبش ماست ، باید از آن در برابر

منافع خیالی و یا منافع واقعی ولی مطلقاً دفاع کرد.

در همین حال خویشاوندی ای که "بیشتر نو" را به چنین ورطه‌ای کشانده است برای خود این رفقا توضیح داد.

تصور اینکه نست کشیدن از جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی و اتخاذ موضع انتقاد و نصیحت به جهان سوسیالیسم و برخورد آشتی جویانه یا نبروهائی که مخالف بهسرفت ترقیخواهان به جامعه ما هستند و دست‌شستن از فرمولهای "کهنه" مبارزه یا امپریالیسم و تحمیل شیفته وار جذبات انقلاب علمی - فنی توسط آن و حتی تشویق به قرار ندادن ای اقتصادی با جهان غرب برای تسریع رشد اقتصادی، میتواند نیروهای اجتماعی اساساً تازه‌ای را به دور ما گرد آورد. تصویری غیر واقعی است.

آن نیروهای اجتماعی که با تعیین "هویت نوین" یافتن سازمان حول آن کرده‌اند عمدتاً همان نیروهای جنبش چپ هستند ولی نبروهائی که با شکست انقلاب از جنبش دلسزن شده و از مواضع خود عقب‌نشسته‌اند. این نیروها با اصرار بر فاصله‌گیری از جنبش جهانی کمونیستی و جامعه "کوره‌ای سوسیالیستی و بی‌قاعده تصحیح آمیز نسبت به" سرمایه داری پیشرفته "عملاً با یگانه سیاسی^۱ همین گرا می‌است. طبعاً حول آن کرد خواهند آمد.

رفقا دیگر اختلافات بدرجه بالایی رسیده و می‌رود تا به تحولی کیفی بیانجامد و سخن گفتن از ایدئولوژی واحد را دشوار سازد. بی‌شک این امر منطقی روندی که بیش از نو داخل گیومه در پیش گرفته است و اصرار بر مواضعی که هر روز بیشتر می‌کوشد در تفاوت با مواضع کنونی سازمان در عرصه برنامه و اساسنامه اتنا کند همانطور که نشان داده شد راه به جایی نمی‌برد. جز تکرار کردن نفوذ اندیشه‌های بورژوازی در جنبش و تبدیل جنبش کمونیستی به دنباله^۲ بورژوازی.

اما هنوز فرصت هست. اگرچه اندک. که بیشتر تا مل‌کنیم و سیر مخربی را که نتایج هم گرفته است متوقف سازیم. اگر نه منافع خود بلکه منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و کارگری و حتی وسیع تر، منافع جنبش انقلابی و همه مردم ایران را منافی عمل باشد. میتوان در جو ناشی از مبارزه مشترک به کار جدی روی تک‌تک مسائل مطرحه بترتیب اولویت پرداخت و از طرح تحریک آمیز و شتاب‌زده و بی‌اسخ و یا تحلیل‌های سطحی که بیشتر به اعلام موضع بی‌استدلال میماند تا اثبات کبرهیز کرد - کاری که جز نامن زدن به شکاف میان ما نتیجه دیگری ندارد.

البته برنامه ما هرچقدر بیشتر متکی بر حقایق جهان کنونی و شرایط ویژه کشور ما باشد و هرچقدر با اصول تئوریک مجهز باشد که حامل متکا ملترین اندیشه‌های فلسفی - اجتماعی و انقلابی است، مسلماً مفیدتر و دلخواه تر است و تلاقی برای دستیابی به آنها ضرورت انکار ناپذیر دارد. ولی اگر ببینیم دست‌یابی به حقیقت مطلق، حقایق نسبی ای را که به آن دست یافته‌ایم به صرف تخمیر پذیر بودن و مخلوط بودن با نادرستی انکار کنیم، جز به نیهیلیسم و پوچ‌گرایی از نظر فکری و دست‌روی دست گذاشتن و میدان را به دشمن سپردن در صحنه سیاسی، به چیز دیگری دست نخواهیم یافت. این فلج سیاسی و دست‌شدن اعتقادات - ایدئولوژیک بهترین زمینه نفوذ اندیشه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی را در سازمان ما فراهم آورده و می‌آورد.

بیایید برنامه را با حقایقی که برایمان شناخته شده است تدوین کنیم و ضمن پیشبرد مبارزه انقلابی از هر امکانی برای تحقیق جدی روی هر یک از مقولات و مسائل مورد اختلاف^۳ جدا جداگی: نبرد بورژوازی در جنبش کمونیستی را تحلیل می‌دهند و از آن جمله "بیشتر نو" نیز بازتاب ایدئولوژیک

استفاده کنیم. این تنها راهی است که هم مشارکت فعال و یک پارچه ما را در رزم انقلابی جاری در کشور تضمین میکند و هم تحقیقات تئوریک ما را از گزند جنجال و سطحی نگری و تبعیت از منافع فردی و گروهی و سلطه اندیشی های لحظهای بیهمه میکند و راه را بر ظهور انحرافات تازه مینهد. این نیاز زمان است.

امید تیرماه ۶۷

مانگاہی بر گذشتہ

امروز در سازمان مباحثات جدی در جریان است. این مباحثات از جنبہ‌هایی نوبہ جہاتی تکرار مباحثات قبلی سازمان در سطحی بالاتر هستند. تجربہ‌ای کہ تاکنون در جنبش کمونیستی ایران در برخورد با اختلافات وجود دارد بسیار تلخ و غم‌انگیز است. تجربہ‌ای کہ فقط شہادت از انشعابات متوالی، بی میلی در شنیدن گفتار دیگران، عدم تحمل یکدیگر و... می‌باشد. تجربہ‌ای کہ حتی استفادہ از زور و برخورد فیزیکی را در برخورد با عقاید دیگران شہادت می‌دهد و حتی در جنبش چپ ایران آشفته به خون انقلابیون است. بنابراین شواہد، پاسخگویی بہ این معضل، ضرورت مہاجل دارد. آیا برخورد ناصحیح در حل اختلافات درونی (و نیز برون سازمانی و حزبی) فقط یک متدوروش فطلاست؟ آیا این مسئلہ نشان دہندہ تفکر خاصی نیست؟

سخن از دموکراسی و سانترالیسم دمکراتیک در جنبش ما و خصوصاً سازمان ما بسیار می‌رود، اما در عین حال از عدم وفاداری سخن پردازان بہ گفته‌های خویش نیز حرف زدہ می‌شود. چرا بین حرف و عمل چنین درہ ژرفی وجود دارد؟ مگر سانترالیسم دمکراتیک چیست؟ فقط متدور خورد است. و یا اینکه نہ، متدور خوردی است کہ متکی بر تفکر معینی است؟ چرا گفته می‌شود در زندگی حزبی کمونیستہا از دیگر احزاب بوسیله ہمین سانترالیسم - دمکراتیک تکلیک می‌گردند. و بدین وسیلہ بر استقرار این قانون زندگی حزبی، تکیہ بر اندیشہ‌های معین می‌شود اما در برخوردہای فطلا فقط متدورھا مورد واریسی تراز می‌گیرند؟ آیا درک موجود از دموکراسی در جنبش ما، در واقع یک درک م. ل. است؟ آیا آنچه کہ در جنبش گذشتہ و می‌گذرد، فقط متعلق بہ جنبش ماست؟ رابطہ‌ای با آنچه کہ تاکنون طی دہہ ما در جنبش جہاتی کمونیستی ندارد؟ اما از سویی دیگر آیا بدان معنا است کہ پدیدہ یاد شدہ مولفہ‌های ایرانی ندارد؟ آیا نقض دموکراسی (حتی در سطح بورژوازی اش) فقط در زندگی کمونیستہا دیدہ می‌شود و یا اینکه استفادہ شکل حاکم زندگی احزاب در ایران را تشکیل می‌دهد می‌توان سؤالاتی از این دست را مہجنان ادامه داد.

اما سؤال اصلی کہ بایستی بدان پاسخ داد این است کہ سازمان امروز بہ کجا می‌رود و بہ محراب انشعابی تازہ؟ یا اینکه در تلاشی برای رسیدن بہ راهی نوین در حل اختلافات - درونی؟ آیا می‌توان با تکیہ بر متدہای قدیمی حل اختلافات، وحدت سازمانی را حفظ نمود؟ آیا حتی کار بست بعضی از متدہای درست وحدت، یقیناً دست یافتنی است؟ بالاخرہ تاریخ سازمان برای امروز چه توشہ‌ای در بردارد. آیا می‌توان از آن بہ منظور راہگشایی معضلات امروزین توشہ‌ای برداشت بہ نظر من آری می‌بایستی قطعاً با بازبینی گذشتہ کوشش نمود این خطا جایی را کہ دیروز بدان دست یازیدیم بہ کنار بنیم. اما می‌بایستی در این راہ با نہایت ہدالت و بیطرفی یک قاضی عادل گام برداریم. آغاز حرکت را بر جانبداری متعصبانہ نهادن، بہ منظور تطہیر گناہان خود خطایی بزرگ است. حرکت از این نقطہ نہ تنها کمکی بہ ما نمی‌کند بلکہ نتایج منفی خطرناکی را در پی خواهد داشت. بیایید با ہم نگاهی بر گذشتہ نہ چندان دور و چگونگی سیر دموکراسی در پرتو تاریخ متاخر سازمان داشته باشیم تا از این راہ برای حل اختلافات درونی خود گسترش دموکراسی درون سازمانی کوششی در راہ کار بست متدہای مورد نیاز جنبش کمونیستی ما توشہ‌ای برداریم.

۲-۲-۲

سازمان فدائی، پس از قیام بہمن ماہ بہ مثابہ عدت‌ترین نیروی چپ و حتی اپوزیسیون در جامعہ فد ہراہر اشاعت نیروهای وسیعی از جوانان ہر شور کشور از نارگران زنان و دہقانان بہ سوی این سازمان روی آوردند. در آن زمان جنبش فدائی نیروهای ناملا متقاضی را در میان خود جای میداد و ایسین ناشی از خود ویژگیہای این جنبش بود. اندک زمانی پس از قیام گروه اشرف دہقانی از سازمان جدا گردید و در آذر ماہ ۵۶ با اعلام رسمی رد نظریات احمدزادہ از صرف سازمان زمینہ جدائی اشرف از سازمان ایجاد شد.

اشرف دہقانی حرمتی پور در سال ۵۷ با انتشار جزوہای بہ نام "دیارہ سرلیذ عینی انقلاب" با نام وارم سازمان از نظریات مسعود در ہال نشریات رسمی اعلام شدہ حمایت می‌کنند. در ہمین زمین سازمان تصمیم بہ اخراج آنها می‌گیرد. اشرف حرمتی پور پس از انقلاب بہ نشر باز می‌گردد و سازمان حکم اخراج آنها را تعلیق نمودہ و بہ آنها اعلام نمود کہ ضمن دار امان تبلیغ نظریات خویش را در تشکیلات سازمان دارند. اما آنها عنوان می‌کنند کہ سازمان بایستی در سطح جنبش اعلام نماید

که هم نظریات مسعود و هم نظریات بیژن را به مثابه مواضع خود می پذیرد و این از طرف سازمان پایین استدلال له اعلام چنین نظریاتی به معنی پذیرش و فراسیون در سازمان است و می شود • بنایسه همین اشرف و حرمتی پور و نیز عده ای معدود از یاران شان ادامه فعالیت در سازمان را نپذیرفتند • از آنجا که رد نظریات مسعود همواره نسبتاً صولافه را پشت سر نهاده بود و از آنجا که نیروهای عوادار سازمان و مردم سازمان را با همان مواضع اعلام شده اشرف می شناختند و قبول داشتند عدم پذیرش پیشنهاد اشرف امری منطقی می نمود • اما چرا نم بایستی بحث با اشرف در جنبش به صورت علنی پیش می رفت ؟

این پیشنهاد سازمان که در عین فعالیت اشرف با سازمان تبلیغ نصرات وی را می پذیرفت نکته ای مثبت و گامی به پیش بود اما این ضرر برخورد به خوبی دیده می شود که سازمان ظرفیت برخورد نسبتاً دموکراتیک در رابطه با حل اختلافات را دارد • این پیشنهاد چند نقص محین داشت • اولاً سازمان نماینده های تبلیغ اشرف را معین نبرد و مشخص نبود با کدام اهرم اشرف و یارانش می توانستند به تبلیغ نظرشان بپردازند • ثانیاً تشکیلات در آن زمان مفهوم محدودی داشت تشکیلات سازمان عده بسیار معدودی را در بر می گرفت و خیلی عظیم صرفداران سازمان در استان این تشکیلات در انتظار نمی بردند سهم این نیروها که عده ای از آنها با اختلافات مسعود و بیژن نیز آشنا بودند در این رابطه چه بود ؟ چرا نمی بایستی با علنی نمودن اختلافات (به شیوه ای قانونی قبل از خروج اشرف از سازمان) کوشش می شد این بحث به کمک همه نیروها حل و فصل گردد ؟ کدامین مرزها را محدود می نمود ؟

اشرف با مصاحبه ای اختلافات را علنی نمود • مرزیت سازمان و صیغه نوشتن پاسخ به "مصاحبه رفیق اشرف دهستانی" را به عهده یکی از رفقای مرکزیت می نهاد • نویسنده بالا از حیثه یعنی که در آن چهارچوب می بایستی به پاسخگویی اشرف می پرداخت فراتر می گذارد و این اعتراض بعضی از رفقای سازمان که نظریات بیژن را می پذیرفتند و در آن جزوه با این نظرات نیز بطور ظلمتی برخورد شده بود را برانگیخت • اعتراض تا بدانجا انجامید که از چاپ جزوه خودداری شود • مرزیت سازمان با عنوان آنکه با تصویب مرزیت جزوه قابل انتشار است مقاومت نمود • بالاخره پس از یک رای گیری فرمالیته از اعضای درون سازمان ، جزوه انتشار بیرون یافت •

در پروسه برخورد با اشرف چند نکته بخوبی هیدای بود : بر سازمان چریکی تضابط و معررات معینی حاکم بود که این تضابط و مقررات که طی سالها شکل گرفته بود نمی توانست یک شبه از بین برود اعتقاد به یک مرکزیت قوی که در حقیقت مرکز فرماندهی نظامی بود • پ مدها نیز بر اعضای مدیمی سازمان حاکم بود • حتی مخالفین نوازرد این حقیقت بلکه از این نکته که مرزیت سیر شده همان قوانین را بخوبی اجرا نمی کنند محرت را آغاز می کردند • اما برخورد هائی که در این دوران صورت می گرفت حکایت از وجود یک پتانسیل و ظرفیت معین که در صورت رشد و شدوفا می توانست روح تازه ای به جبهه برخورد دموکراتیک در میان جنبش بدمد می کرد • هنگامی که اقلیت و اکثریت در حال شکل گیری بود برخورد با اساسی منافع گروهی و فراسیونی نیز سر بر می دارد • اقلیت در حال شکل گیری در برخورد با اشرف تا آنجا که منافع خود شرا به خطر نمی انداخت همه چیز را مشروع می پنداشت و اکثریت نیز بر همین منوال برخورد می کند • مواضع شخصی های تصمیمات مرزیت توسط یک عضو رهبری از انجالی حمایت می کند که بازگو کننده منافع و نظرات خود شری بود • این اندیشه که مرزیت سازمان "عصاره" سازمان است و این "عصاره" و "چیدیه" سازمان در برخورد با همه مسایلی سازمانی مختار و آزاد است در وجوه جدیدی تقویت می شود و دوستش می شود ضمن رد مشی چریکی این اندیشه که و نادرسریر پوششی از الفاظ سازمان نهد می لنینستی در سازمان اشاعه داده شود •

اشرف رفت بدون آنکه از جدائی وی توشه ای در جهت رفع اختلافات درون • همزمان برداشته شود با پشت سر نهادن وی مسائل درونی سازمان کاهش یافت و نزاع بر سر گذشته همچنان به قوت خود باقی بود اما تنها گذشته بر سازمان سنگینی نمی کرد • سازمان در یک بحران تمام عیار بسر می برد • در اسفند ۵۷ ما گفتیم که امروز باید اعلام کنیم سازمان ما به مثابه شکل گزیده ترین سازمان بین تمام

هدف برنامه استراتژی تانک برد احتیو گنگره برای تصویب آن اهداف و برنامه (استراتژی و تانک) فراخواند
(عمانجا ص ۲) و راه حل که به تصویب پلنوم رسید. و راه حل استری بود اعلامی کرد "مبارزه اید ثولوزیک در روزه
به هم پیوسته برپا نماید برتعدم و تا خزان سازمان داد می شود :

۱) سیاستمدان اید ثولوزیک گذشته بر محور تحکیم اصول و دستیابی به یک مبنای اید ثولوزیک حد اقل مارکسیستی -
لنینیستی برخورد لازم صورتی گیرد . دستیابی به این مبنای برای خردشاصولی و پیشرفت در وحدت سیاسی و تدوین
هدف و برنامه ضرورت دارد در پایان این روند مانیفست تغییر مواضع اید ثولوزیک سازمان جهت تصویب دنگره تهیه و
تنظیم می شود .

۲) سدر ادامه مبارزه اید ثولوزیک سازمان یافته و تدوین برنامه استراتژی تانک آغاز و ادامه می یابد و طی
این روند با شش تازه پوزنیسم چپ روست مبارزه شده و صف بندی بهای احتمالی شکل خواهد گرفت . در پایان این
روند دنگره فرا خوانده شد و مواضع اید ثولوزیک سازمان موضع اید ثولوزیک سازمان شناخته می گردد . - گروه بندی بهای
اید ثولوزیک سیاسی نظمی این دو روند شکل گرفته اند در دنگره تعیین تکلیف خواهد نمود " (عمانجا ص ۱۲-۱۵)
هیچکدام از این راه حلها نمی توانست بحران سازمان را حل کند . در سازمان گرایش وجود داشته در همان مهر
۸ مهر زیتون دنگره رای می گرفت چنانکه در پیشنهاد پ عنوان می شود "مانیفست سازمان با تصویب در مرکزیت سا
نگره در سطح جامعه اعلام می شود . این گرایش ^{توسعه} بر سازمان می گردد نمی توانست مفهوم دنگره درون -
حربی را در یابد .

مسئله حاضر اهمیت آنکه جنبش کمونیستی پس از کودتای ۲۸ مرداد بصورت دائم در حال بحران میسر می شود
بحران درونی مابعدی از بحران جنبش کمونیستی ایران بود . یا در نظر گرفتن سازمان بصورت یک جنبش
که تاثیر تعیین کننده ای بر نیروهای چپ داشت می بایستی از جستجوی برای ارائه راه حل درونی -
اجتناب می شد . سازماندهی مبارزه اید ثولوزیک در سطح جنبش در آن مقطع حول مهمترین مسائل مورد
اختلاف یعنی هم مسئله گذشته سازمان و هم حادیت و همچنین مسائل جهانی (البته در آن زمان این
بحث در حال شکل گیری بود) می توانست در خروج جنبش کمونیستی و نیروهای چپ از بحران و ارایه
یک برنامه و تانک مارکسیستی که شایان توجهی باشد . نه ما و نه اهلیت هیچکدام صریح و افعی برای
پیشبرد ما مباحثات در سطح جنبش و یادرون سازمان نداشتیم .

پس از پلنوم ما که اهرمهای اساسی قدرت را در دست داشتیم غایب الال مبارزه اید ثولوزیک درونی
را تخصصه کردیم . مرکزیت ما بدون در نظر داشت واقعیتها سعی می کند که از مصوبه ناقص پلنوم نیز
تفسیر جدیدی ارائه دهد و عنوان می کند "چو هر این مصوبه این است که برخورد با سیستم اید ثولوزیک
گذشته حول محور تحکیم اصول شده است . همانطور که در اسناد پلنوم ثبت است منظر از برخورد با سیستم
اید ثولوزیک گذشته برخورد با اساسی ترین اصول گذشته و در آن ها رابطه پیشرو و توده و مهر و پیشرو
است . هدف از این مبارزه اید ثولوزیک پیش از هر چیز دستیابی به پیتر مارکسیست لنینیستی در این
زمینه هاست . شواهد عینی نشان می دهد هنگامی که پلنوم تشکیل شده جنبش گذشته به عنوان یک سیستم
مسئله ساز دارند و یک جریان غده اید ثولوزیک درون سازمان در هم شکسته شده بود و آن مبنای حداقل
مورد نظر پلنوم به دست آمده بود . لذا با غلبه ^{توسعه} پیش گرفته شده ، برخورد با سیستم اید ثولوزیک گذشته یک
نمی توانست محور مبارزه اید ثولوزیک و وجه عدم مبارزه اید ثولوزیک باشد " . پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت (۱)
بنابر این در اینجا مرکزیت ما ضمن رد صریح مصوبات پلنوم عنوان می کند ، مبارزه اید ثولوزیک حول مسائل ^{توسعه}
تا مقطع پلنوم به نتایج معین خود رسیده بود . در صورتیکه تمام جوهره پیشنهاد "ج" عبارت از برخورد با مسائل
مسائل گذشته به عنوان وجه عدم مبارزه بود و این نظر صریح مصوبات بود . از سوی دیگر رفقای
موزیت ما در مقطع تشکیل پلنوم در رد ایجاد " شورای عالی سازمانی " گفته بودند " اکنون که
هنوز بحثها در درون سازمان در باره مسایل مشخصی که مطرح است به نتیجه نرسیده است فراخواندن
شورای عالی نمی تواند منتج به نتیجه ای شود باید بحث ها راجع به اصول اید ثولوزیک مورد تأکید
به پایان رسد و نگاه شورای عالی راجع به آنها تصمیم گیری کند " ۲- راجع به تعیین ارکانهای تصمیم
گیری باز هم از آنجا که بحث های اید ثولوزیک پایان نیافته است مرز بندی بین حدا درها صعیت نیافته ویا

حتی مشخص نشده است، لذا تجدید انتخابات ارگانهای تصمیم گیری با ضوابط ایدئولوژیک میسر نیست. لذا همای مرتزیت پیشنهاد پلنوم وسیع دردهاند. " (همانجا) اما به دنامیک از حرفهای مرتزیت مسا، می بایست باور داشت رسیدن به یک حداقل مبانی در مقطع پلنوم و یا از خیر، شکل نگرفته و مشخص نشده چنین حداقلی؟ واقعیت امر این بود که اعضا و هواداران از جریان درگیری، خبری نداشتند و عده زیادی از رفا نیز همچنان موضع گیری صریحی نداشتند. برای مرتزیت ما، قبل از آنکه نوشتن برای مرتزیت حل اختلافات مطرح باشد، بدست آوردن یک رای اکثریت مطرح بود.

ما پس از پلنوم به ارائه تحلیل سیاسی، از حاکمیت پرداختیم و پرنسیپها، زندگی درون حزبی را زیر پا نهادیم. و "اکثریت" در رابطه با مشی گذشته شکل گرفته بود و حتی از نظر همان عرف کج و معوج سازمانی مانع تسلط از نظر مسائل ایدئولوژیک بود اما باتکیه بر همین اکثریت نوشیدیم پارا از کلیس خود فراتر نهاده "تسلط" خود را در عرصه موضع گیری سیاسی نیز بسط دهیم و در نهایت مولود این نوشتن رابحی با کسار ۳۵ بود، اکثریت کمیده مردی در آن موقع نوشت "رفقای اقلیت با تحجیبی آمیخته به شکایت عنوان می کنند که اکثریت سازمان در حالیکه پیش از هر چیز خواهان دستیابی و تحمیل اصول بود بلافاصله بعد از پلنوم به ارائه تحلیل های مشخص از حاکمیت جمعیت و غیره پرداخت دلیل این امر واقعاً آن بود که در مقطع بعد از پلنوم اکثریت سازمان روی یک حداقل مبانی مارکسیستی-لنینیستی به درک واحد و مشترک دست یافته بود. حال آنکه با رفقای اقلیت چنین ادراک مشترکی هرگز وجود نداشته است" (کار شماره ۶۱ - اکثریت مسئله اقلیت)

ما عنوان کردیم که مبارزه بر علیه پیشگذاشته تا مقطع پلنوم به سر نرسیده و مهمترین مورد آوردن آن نیز به مصاحبه "اشرف دهقانی" بود. در صورتیکه در نوشته یاد شده (اگر چه به شکل غیر قانونی) فقط با سمعی از نظریات بیزن برخورد می شود و مشی مبارزه مسلحانه بعور کلی زیر سوال برده نشده بود. بنابراین ما وظیفه ای را که پلنوم در مورد مشی چریکی پس از انتشار جزوه "پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی" (این جزوه دو ماه قبل از پلنوم منتشر شده بود) بر عهده سازمان می نهد و خواستار مبارزه ایدئولوژیک حول آن است را رد نموده و با تشخیص شرایط به نفع خود، این وظیفه را انجام ندادیم.

ما سائیم! وظیفه ای که پلنوم برای حل بحران درون سازمانی به منابه مهمترین وظیفه عده تشکیلات برای بعد از پلنوم مطرح می کند، به عنوان وظیفه ای که چند ماه قبل از پلنوم انجام شده بود، به بویه مراموسی سپرده می شود و به راحتی مضویات پلنوم دور افکنده می شود.

مرتزیت ما در اعتراض اقلیت سازمانی طی نامه ای مطرح می سازد که "ادامه بحران تا مقطع تشکیل پلنوم نه به علت تسلط نبودن پیش نویس در سازمان، بلکه به علت رسمیت نیافتن آن به عنوان پیش سازمان (اکثریت) بود. این واقعیت سبب می شد که با وجود مغلوب بودن پیشگذاشته به علت رسمیت پیش نویس، سازمان نتواند برپایه آن به هدایت سازمان و تدوین برنامه و سیاست پروتکلریا تعیین هویت سازمان در جنبش کمونیستی اقدام نماید. بحرانی که بر سراسر سازمان و حرکت آن سایه افکنده بود از نظر جوهر

درونی حاصل رشد تضاد بین دو پیش بود، با اینکه تا حد تسلط پیش نویس بر پیشگذاشته پیش رفته بود. هنوز در سطح سازمان به عنوان پیش غالب و مسلط به رسمیت شناخته نشده بود." (پاسخ اقلیت به نامه مرتزیت)

به خوبی هویدا است که مرتزیت ما تحمیل خود را از بحران عوض می نماید. تحلیل پلنوم که مطرح می ساخت بحران جاری ناشی از تقابل دو پیش است به این تغییر می یابد که اولاً بحران همان نوی نبودن نظرات اکثریت در سازمان بوده است، ثانیاً بحران در پلنوم به سود اکثریت حل شده و در حقیقت پلنوم با ارائه راه حل آب در دهان می ذوق و راه حل برای پدیده است. جستجو نموده که خود پلنوم آنرا حل نموده بود. اما واقعیتها سرسخت تر از هر چیز دیگری هستند. انشعابات بر این توهم پرانی ما خند بطلان کشید.

در ادامه نامه گفته می شود "باتوجه به آنچه گفته شد، در پایان پلنوم برای اکثریت مبارزه ایدئولوژیک حول پیشگذاشته تنها در رابطه با اقلیت می توانست و می بایست عده باشد. اکثریت می بایست

بر اساس سیشن نهمین به تدوین تئوری انقلاب و خط مشی پرولتاریا و هدایت سازمان می پرداخت
(همانجا) از دیدگاه مرکزیت مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مشخص و تحلیل با اقلیت بی مفهوم بود و
اقلیت حتی اعصار نصر در این مورد را نداشت ^{از همین جهت} تدوین تئوری انقلاب و خط مشی پرولتاریا —
بپردازد اما برای اقلیت مسئله گذشته عبده بود. تو گوئی اقلیت جریانی خارج از سازمان بود چرا که
نمی بایست در مورد خط مشی خودشان سازمان که هنوز در آن فعالیت می کرد سخن بگوید! ...

در حقیقت این نصر تصفیه ایدئولوژیک اقلیت را مطرح می ساخت و اقلیت را از حقوق حقه خویش
محروم می نمود. ما به همین گونه نیز عمل نمودیم. ما خود مصیبات خویش را به گونه ای بسیار خشن
نفس سردییم

مدتی بعد از آنجا که اقلیت در منگنه فشار فرار داشت خواهان مبارزه ایدئولوژیک گردید. البته
هنوز درک اقلیت از مبارزه ایدئولوژیک سطحی بود، او مبارزه را برای آن می خواست زیرا خود در تنگنا
قرار گرفته بود. اقلیت در پی آن نبود که مبارزه ایدئولوژیک را به منابه پرنسیپ همیشگی، دمکراسی درون
حزبی چه سازمان بیولاند. مرکزیت سازمان موظف بود که مطابق گزارش جلسه مورخ ۵/۸/۵۸ "ارگان
هدایت کننده مبارزه ایدئولوژیک" را پدید آورد، اما از شوشر در این جهت سر باز زد. در همان
گزارش حق جناح علا به رسمیت شناخته می شود و عنوان می گردد که "ان عده از رفا که هم نصرند و
مشغولند وین نظراتشان در مورد گذشته می باشند می توانند با هم ارتباط داشته باشند و همچنین
رفعی دیگری که در تسلیلات هستند می توانند با نصرات رفعی هم نظر خود از طریق برقراری ارتباط،
اشنای بیشتر پیدا کنند." از این نظر، این حرکت گامی در جهت گسترش دمکراسی درون حزبی بوده که
باز نشان میداد در درون ما ظرفیتهایی وجود دارد که باتکیه بر آنها امان حل اختلافات از طریق
توسعه دمکراسی و ایجاد زمینه برای بحث خلاق وجود دارد. اما از طرف دیگر در درون سازمان هیچ
گونه امان برای ارائه نصرات در نظر گرفته نشد. مبارزه ایدئولوژیک حول اختلافات حتی در درون سازمان
نیز سازماندهی نشد. از همین نقطه نظر گفته ما که "اقلیت از پایا ن پنوم یکم بجای اینکه درون —
سازمان مبارزه ایدئولوژیک بپردازد (چگونه؟) و انحراف خود را تصحیح کند علیرغم مخالفت های مکرر
مرکزیت، بر تشکیلات وراثتین تشکیل داد و مدت هفت ماه تمام را به تدوین نصرات خود گذرانده (کسار
شماره ۶۲ سیبانیه سازمان چریکها، فدائی خلق ایران، درباره اشعاب اقلیت) چندان عادلانه نبود.
سازمان می بایستی شرایطی فراهم می ساخت که تحت آن شرایط امان یک مبارزه ایدئولوژیک سالم
پدید می آمد و اقلیت می بایستی صدای خود را نه تنها به تمامی عواداران بلکه بر تمامی جنبش —
می رسانید.

ما مطرح می کردیم که "سازمان جزوات حاوی نظرات رفا (حول حاکمیت) را در درون سازمان پخش کرد
تا به بحث گذاشته شود. لیکن به عرض پیش بینی آنان به علت اشنای رفا با این تحلیل ها که بلا از ظرف
راه فدائی و راه نارگر طرح شده بود از آن بحثها استیصال نشد. آنها خوب می دانستند، به
مبارزه ایدئولوژیک بدین شیوه نمی توانند امید داشته باشند، به همین دلیل بود که روی علنی شدن
مبارزه ایدئولوژیک اصرار داشتند. سازمان با اینکه اجرای پیشنهاد اقلیت را — علا جدائی سازمان
در پوهی شش مبارزه ایدئولوژیک علنی می دانست، پس از محاسبه تمام تاثیرات مثبت و منفی که قبول یا
رد این پیشنهاد بر جنبش بجای می نهاد، با آن موافقت کرد. (همانجا) در مطالب یاد شده دو
گرایش به خبی در کنار یکدیگر دیده میشوند. اول اینکه ما عموماً نوع علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک را به
معنی اشعاب تلفی می نمودیم (همچنانکه امروزه های از ما چنین می شنند) و این کاملاً غلط بوده و
هست و از سوی دیگر این نعض امید که با این همه سازمان این مبارزه ایدئولوژیک علنی را قبول کرد و این
مسئله ما را از گروههایی چون حزب توده متمایز می ساخت.

در شرایط پس از انقلاب بنهم که جنبش فدائی هزاران برابر تسلیلات آن بود و اکثر فعالین آن در خارج
از تسلیلات فرار داشتند فقط نایب نمایان می توانستند عرفدار مبارزه ایدئولوژیک درون تسلیلات می باشند
ماتا مدتها می دیدی از انجام چنین مبارزه ای نیز (مبارزه درونی) سر باز زدیم. در صورتی خود —

می‌بایستی برای مبارزه علنی پیش‌قدم می‌شدیم. همین‌باره است که می‌گوید: «نور، تریبستر، ما به ارستریسمی احتیاج داریم، ما باید برای تقسیم صحیح و مفایف تجربه سبب شیم، برای اینکه بدانیم چه کسی را مسئول آن وظیفه حساس نمائیم، زو به چه کسی آن سازناهنجار بد صدا را بسپاریم، و سه چه کسی، جودستی رهبری ارستری را بدهیم». در تأیید تضاضای فابل تحسین نویسنده (منظور - پلخانغاست) بگذار که ستونهای ارگان حزب و تمامی انتشارات حزبی، واقعا و مهمان‌نوازانه در اختیار عفايد باشد. تنها از طریق مجموعه‌ای از چنین بحث‌های آزاد است که می‌توانیم گروهی از رهبران واقعا همگون بدست آوریم (لنین - درباره مناسبات اکثریت و اقلیت طرا)

البته با توجه به شدت و ماهیت اختلافات میان ما و اقلیت، انشعاب امری ناگزیر محسوب می‌شد، اما ما می‌بایستی با بکارگیری دموکراسی هر چه وسیعتر در حل اختلافات درونی، سنگ بناهای نوینی را برآوردیم. می‌بایستی شرایطی فراهم می‌آوریم که همه و اقلیت را به خوبی درک می‌کردند. لنین باز هم در مورد علنیت می‌گوید: «جواب من به سوال (چه نباید کرد)؟ - بطور اعمده نباید کرد و بطور اخص برای جلوگیری از یک انشعاب چه نباید کرد (اول از همه عبارتست از: ظهور فرسود یافته یک انشعاب را از حزب پنهان نشد، هیچ‌کدام از شرایط واقعی را که در تشکیل چنین علنی دخالت دارند مخفی سازید و بالاتر از اینها، این علنی را نه تنها از حزب، بلکه تا جایی که مقدور است از مردم خارج از حزب نیز پنهان سازید، من می‌گویم "تا جایی که مدارات زیر می‌دانیکه در یک سازمان مخفی مسائلی وجود دارد که لزوماً باید مخفی نگه داشته شوند، اما در انشعاب‌ها این چیزها نقش مهمی را بازی نمی‌کنند. بطور گسترده تبلیغ کنید این مطمئن‌ترین و فابل اعتمادترین وسیله برای جلوگیری از انشعابات است که می‌توان از آنها جلوگیری کرد و زبانه‌های ناشی از انشعابات راه‌دهی دیگر فابل جلوگیری نیستند. محدود اهل ناهشدار داد. همانجا ما متاسفانه در سازمان ما به این گفته خورد مندانه لنین توجهی نشد و تا مدت‌ها بعد از انشعاب، علل آن حتی برای فعالترین افراد تشکیلاتی نیز دقیقاً مشخص شده بود».

باری، پس از مدت‌ها در سازمان ما امکانی برای یک مباحثه علنی پیش‌آمد. این می‌توانست به مثابه پسر گسریس ستاورد جنبه‌ها در عرصه حل اختلافات درونی، برای همیشه سنت خوبی را پایه‌گذاری نماید. اما متاسفانه این امر بیش از یک شماره کار دوام نیاورد. وعده‌ای بچه‌گانه بر سر نام "سازمان" این روند را ناقص گذاشتند. بکارگیری متدهای ناصحیح در برخورد با اقلیت و نیز حرکت خودنانه آنها در جدائی، موجب انشعابی بزرگ در سازمان گردید.

مرکزیت ما که "رهبری سازمان (را) تجلی جوهر تاملی سازمان می‌پنداشت (رجوع شود به پار ۶۱) از انشعاب استقبال نمود و آنرا نعضه عطف مهمی در سازمان برای رفع پدیده‌های غیر مارکسیستی اعلام نمود. (رؤك بكار ۶۲ - بیانیه سازمان ۰۰ درباره انشعاب اقلیت) ما بدون اینکه پیامد خای - خطرناک این انشعاب را خصوصاً در آن شرایط در نظر بگیریم از آن استقبال نموده، آنرا تحریف و تمجید کردیم. رهبری ما در زمان انشعاب عنوان میکرد "مواضعی که این جریان (اقلیت) اعلام می‌دند و هیچ یک از مطالبی که انتشار می‌دهد مورد تأیید رهبری سازمان چریک‌های فدائی شاخه‌ها، لیگانهای توده‌های در سراسر ایران نخواهد بود (کار شماره ۶۲) مرکزیت ما از آنجا که "جوهر - محسوب می‌گشت" خود به نیابت از طرف تمامی شاخه‌ها اعلام موضع می‌دند در صورتیکه در خیلی از مناطقی حول انشعاب اقلیت در دفاع از اکثریت تا مدت‌ها، اعلام موضعی صورت نگرفت و همچنین مواضع بسیاری تشکیلات‌های محلی یا موضعی رهبری سازمان در این مورد در ابتدا متفاوت بود. اما رهبری ما از همه اینها بانی نبود.

بطور خلاصه بایستی گفت که: انشعاب اقلیت از اکثریت امری اجتناب‌ناپذیر بود اما این جدائی می‌توانست شکل منطقی تری بخود بگیرد و صف‌بندی‌های درون سازمان دقیق‌تر شود. این انشعاب بقدری زودرس بود که ساکنان سازمان فرصت تجزیه و تحلیل را نیافت. جناح "چپ" مدتی بعد از ما و "جناح راست و سازشکار" پس از چندی از اقلیت جدا شد. ما نتوانستیم در سازمان شرایطی را برای

يك مبارزه ايدئولوژيك سالم فراهم اوريد، در طرف ديگر، در زماني كه لزوماً مي‌بايستى تمامى توده‌هاى سازمانى در سرنوشت سازمان شريكى مى‌شدند، ما با تكيه بر اندیشه‌هاى غلط اين توده‌ها را از شركت در تعيين سرنوشت سازمان محروم نموديم. و بر لزوم همه وظيفه‌رايه نيابت از سوى همه انجام ميداد. ما نوشيديم با تكيه بر اهميه‌هاى تشكيلاتى نظرات خود را در تشكيلات پيش‌برريم. تا قبل از انشعاب، اشریت رفقای سازمانى از اختلافات اطلاعى نداشتند. و پس از انشعاب نيز در فضاي ناپسندى كه حاكم گرديد و ما نيز در آن نقش داشتيم، باز اختلافات واقعى در كرد و بقار حاصله از اين فضا گم شد، در سازمان متاسفانه شيوه‌ها، در حال حاكم شدن بود كه از سويى با تكيه بر دكواتيسم، نى توانست افكار را قبول نمايد. و از سويى ديگر مى‌نوشيد به شكلى جزنده، نظرات خود را در پوششهاى مختلف عرضه نند، طبعاً در انشعاب، هم اقلیت و هم اکثریت سهمهاى مشخص داشتند. ما پس از جدائى فارغ‌البا تر، بى‌سوى راست نشيده شدیم و از سويى ديگر انارشيسم در اقلیت تحكيم بيشترى يافت. به علت جارى نشدن مبارزه ايدئولوژيك سالم پروسه جدائى اقلیت از اکثریت رانمى توان پروسه خالص جدائى انارشيسم از ماركسيسم ولعداد نمود.

پس از چندی جناح چپ نيز از ما جدا گرديد. از آغاز كه ما پس از جدائى اقلیت، همه مسائل را حل نده احساس نموديم، ننگره و ديگر پرسنيپهاى سازمانى را ناده گرفته و مواضع صريح‌ترى را در عرضه مسائل سياسى و نيز جبهانى اعلام نموديم كه با مخالفت عده‌هاى در داخل سازمان مواجه شدیم. اگر ماشيوه‌هاى درست مبارزه درون حزبى را بكار مى‌گرفتيم از جدائى عده‌هاى از اين رفقاً جلوگيرى نمائيم. هر چند در اين دوران انتشار بولتن داخلى يك گام درست در جهت تمسعه دهمراسى درون حزبى بوده چنانچه بيشتر امتداد مى‌يافت مى‌توانست راه‌گشاى خوبى براى حل بعضى از مسائل گردد.

سازمان در بهمن ۵۹ مقاله مرز بندى را در نشریه كار منتشر نمود. انتشار اين مقاله صفحه نهمين در زندگى هزبه ماه شمارى مرغت. مقاله با تئوريزه كردن اين نکته كه در حقه كمونستى انحراف وجود ندارد هم‌گونه اختلاف‌نظر جدى را در چينيش كمونستى رد نموده و همگي از طرفين اختلاف را در خارج از چينيش كمونستى فرار ميداد. از اينرو اين مقاله اگر چه با كيزكى خيالى جنبه كمونستى را مطرح مى‌ساخت، اگر چه سخن از وحدت آهنن حزب، حزبى نه در آن اختلاف‌نظر جدى وجود نداشت، ميگرد اما در واقعيت امر، توجه گر انشعاب و تئوريزه‌ننده استبداد درون سازمانى بود. بعضى از نكات اين مقاله در پلنوم اسفند ماه ۵۹ تصحيح شد. در اين پلنوم نكته نيز در مورد وحدت با حزب صريح مى‌گردد.

در پلنوم آمده بود كه "نيمته مرزى سازمان چرينهاى فدائى خلق ايران (اشریت) در پلنوم ۱۲ تا ۱۵ اسفند ۱۳۵۹ پيشبرد يك مبارزه پيگير و اصولى و طبقه‌متر را براى سازمان چريكهاى فدائى خلق ايران (اكثریت) و حزب توده ايران، به منظور تشكيل حزب ضيقه دارگراى ايران را در دستور دار رهبرى كادرها و تمام اعضاى سازمان قرار ميدهد." اين قطعنامه تصريح مى‌كند كه از وحدت سازمان و حزب، حزب ضيقه دارگراى ايران پديد مى‌ايد. بنا بر اين نه حزب و نه سازمان همچند ام حزب ضيقه دارگراى ايران نيستند. متاسفانه اين موضوع در پلنوم مر داد مورد تجديد نظر قرار مى‌گيرد. و ما يك گام به پس مى‌نهيم. همچنين در قطعنامه پلنوم اسفند ماه عنوان مى‌شود كه "قطعنامه اسفند ماه نه به تصويب نيمته مرزى - سازمان رسیده است. ننگره سازمان افزه مى‌گردد. نيمته مرزى متعاباً برنامه و خصمى خود را در باره وحدت چينيش كمونستى ايران تصويب و انرا در برنامه ننگره سازمان درار خواهد داشت." در اسفند ماه اول برگزارى ننگره داده شد اما فرداى آن روز اين امر بدست فراموشى سپرده شد، در مقابل براى تشكيل ننگره، رهبرى بيهانه خاى مختلفى چون "تشكيلات عجب مانده است"، "تا بحال ضوابط - تشكيلاتى رعايت نشده، اما اين مسئله مشكل را در تشكيلات بوجود نياورد و نخواهد آورد" و حتى تا بدانجا پيشرفت نه "مانويسميه نيستيم، دمترات انقلابى هستيم، دهمراسى در سازمانهاى دمترات انقلابى رعايت نى‌شود" - بدین ترتيب دهمراسى درون حزبى به خاطر "دمورات انقلابى" بودن مانغى مى‌شد. اما رفقای ما حاضر نبودند همه پيامدهاى "دمورات انقلابى" بودن را قبول

نشدند، مثلا هنگامی که حقوق اقلیت به مثابه یک جناح می‌بایستی تثبیت می‌شد، سخن از آن گفته شد که ما یک سازمان تمام عیار جنبش کمونیستی محسوب می‌شویم که همه "موازن لنینی" (که البته فصد شامل یک بند و آنهم مبارزه با فرادسیونیسم بود) می‌بایستی در آن جاری می‌گشت. بطور کلی ما دیالوگیم یکی از متدهای برخورد ما محسوب می‌گشت و هر روز بنابه موضوع، موضع ما عوض می‌شد، روزی سازمان "پیشرفته"، فردای آن روز "غیب مانده"، روزی "دموگرات" روزی "کمونیست"، روزی مبارزه - ایدئولوژیک درونی تأیید می‌شود و... اما این یک بام ود و هوا بودن و بنابه نرخ روز موضع عوض کردن تالاجا می‌توانست ادامه یابد؟ چه عوایی را برای یک سازمان پدید می‌آورد؟ و مسئولیت این عواقب بد و ش چه کسی بود؟

پلنوم مرداد، پشته‌ای که در پلنوم ۱۲ اسفند تصریح شده بود و تعیین برنامه و خط مشی وحدت را در حیطه تصمیم‌گیری دانست را نص می‌نماید و اعلام می‌کند - ۱- ناآغاز پرسوهای مربوط "وحدت تشکیلاتی" د و سازمان که تصریح آن برعهده ننگره است، استطلاع رهبری و تمامیت تشکیلاتی د و سازمان حفظ خواهد شد، پرسوهای همطاری و اتحاد عمل میان حزب و ستاره ان بر اساس حقوق برابر و اعتماد رقیفانه گسترش می‌یابد. در مناسبات میان حزب و سازمان در تمامی سطوح طرفین تابع اراده و تصمیمات ارگانهای رهبری خود هستند.

۲- شرکت کاد رهبا، اعضا و نامزد های عضویت در مباحثات و حل مسائل مربوط به وحدت نتایج حاصله را مصلحت و درجه استحکام قطعنامه ها و فرارنشائی را که به امر وحدت باز می‌گردد پس از مشاوره و تبادل نظر با کمیته های ایالتی و ارگانهای مرکزی همطراز تنظیم شوند. همچنین ضروری است دیگر رفقای تشکیلات عمرچه فعالتر در جریان مباحث و مسائل فوق فرار گیرند. بنا بر این پلنوم تصریح می‌کند که اولاً وحدت امری مصعی و پذیرفته شده تلقی شوند و ننگره در این مورد حق اظهار نظر ندارد. بعد از آغاز پرسو وحدت تشکیلاتی، مربوط به ننگره است، و اظهار نعر حول

مسائل ایدئولوژیک سیاسی آن مرزبده بنگره نیست. در حقیقت وحدت - صورت می گرفت و بنگره فصد به آن رسمیت می بخشید تا نهایتاً از عرف نگردد عمل بر اعضا بر طریقی وحدت تشکیلاتی نیز از بنگره سلب می شود و ارگانهای مختلف، متشکل نه در سطح مختلف ایجاد می شدند - بنام ماده ۲ - (بر اساس این ماده تشکیل ارگانهای مشترک تاهیهه ایالتی مجاز شناخته شده بود اما پس از چندی نمیهه های پائین تر نیز این حق را یافتند.) قطعنامه ها، فرارهای وحدت را صادر می کردند. این ارگانها، مشترک زمیسهه ساروسدت تشکیلاتی بودند و در واقعیت امروزه ساروسدت سازمانی قبل از کنگره صورت می گرفت پسوم ادغه ۱. سازمان را در حزب " اتحاد عمل " می نامند. اما در تمام اتحاد عمل است که ارگانها متعدد مشترک در همه مناطق تاپائین ترین سطوح رهبری ایما میشوند، در تمام اتحاد عمل همه تصمیمات مشترک اتخاذ می شود. اتحاد عمل خول يك واحد مسئله مختلف معنی و مفهوم می یابد و نه همه مسائل عمومی، متاسفانه ما و میخانه در مقابل ما اعتراضات اقلیت جدید سازمانی، حقایقی را نه آنها در این مورد مسخ می کردند. در نزدیم. ما از قطعنامه های پلنوم مر داد دفاع نموده و کتیم پلنوم در باره خط مشی همراه شدند سخنی نگفته و از همه بدتر آنکه " پلنوم مر داد به این دلیل راجعهه این مسائل اظهار نگردهه نه در مورد آن در پلنوم اتفاق نشروجریدنداشت" کار شماره ۱۴۱ "تصمیمات تاریخی پلنوم مر داد" این بدان معنی بوده که اگر پلنوم معینی نام و ششگری و - و نداشتند، پلنوم راجعهه این مسئله تسخعا اعضا بر سر می کرد همراه آن راجع خود می دانست. آیا مصیبت ار این با در تعیم می شود؟ مابه لجا می رفتیم؟ از يك عرف حص مشی وحدت تعیین و در حال عملی شدن بود، از طرف دیگر اعلام تردیم چنین چیزی نموده، ایسن سو نگره است و بلافاصاه می کتیم این حق پلنوم بوده اما راجعهه آن اصهار نضرندردیم!

در دوران شکل گیری اقلیت جدید سازمانی، راههای مبارزه درونی نه فیلا به تشریه " به پیش" ختم می شد، نیرسته گشت. فصل يك شماره از "به پیش" تا بیان انتخاب منتشر شد سپس بر اساس تحلیل های کار ۹۷، ضرورت آن نه تنها بی بله تقییه شد. تشریه م. ترک - حزب سازمان نیز نه فرار بود بعد از آنیم مر مر داد منتشر شد به نوبه فراموشی سپرده شد، کنگره هم نه فرار بود در عرض مدت بسیار کوتاه فرایخته شد به در دستها و اگدا کردید، آن در درد مرد است به آروشد. اقلیت جدید با انتشار جزوه "یا انحلال طلبی مبارزه کنیم"، از وحدت اصولی دفاع نمائیم" خواهان تدارک نخستین نگره سازمانی گردید. جریان مدبو بر عری سازمان را غیر صالح خوانده و عرح انتخابات نمیهه مرکزی جدید به منظور فراخوان نگره را مطرح نمود، اگرچه این عرح را خود بوسیله رفقای معدود خود نیز اجرا نمود. انشعاب جدید و رسمیت یافت بر اساس نگرشهای توده ای به بر ما غلبه یافته بود، جنگ سرد بر علیه رفقای دیروز اعلام داشتیم. در رابطه با انشعاب باید یگویم که مبارزه درونی در سازمان تیسسه فایسته شده بود و رفقای خود را بسوی انشعاب هل دادیم اما این رفقا نیر نتوانستند حلقه های اصلی را در مبارزه با انحرافات سازمانی، بد رستی تعیین کنند، آنها نیز هم ویشتر آغشته به همان انحرافات بودند ما بودیم.

سازمان اعلام کرده بود که حص مشی وحدت مستلزم آن است که ۱ - حزب راه خود را تغییر دهد و سه راه سازمان بپیوند د ۲ - سازمان راه خود را تغییر دهد و سه حزب بپیوند د و ۳ - هر دو راه خود را تغییر دهند. راه سومی انتخاب نمایند. اما پس از انشعاب، ما بدون آنکه حتی پلنومی در باره خط مشی وحدت تصمیمی بگیرد راه دوم را که، پیوستن مابه حزب بود در پیش گرفتیم و در مقاله "در راه وحدت" ایسن مسئله را رسمیت بخشیدیم. آنجا کتیم "۰۰۰ شعار پیش بسوی تشکیل حزب صبه کارگر خلا فاسمت اصلدی به تحول سازمان است. این شعار اساسا موجودیت تاریخی با فاعل حزب (گردان پیشاهنگ) عبهه کارگر ایران و موجودیت کنونی آنرا انکار می کند و از نیروها دعوت می کند که چنین حزبی را تشکیل دهند و ایسن ارزیابی خطاست. این يك واقعیت عینی است که حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) گردانهای پیشاهنگ طبعه کارگرایراندند. آنها در پیثار انقلابی در عرصه ملی و بین المللی از تشری سیاست طبعه کارگرایران پیروی می کنند و در زندگی سازمانی موازین لنینی را می پذیرند. حیات واقعی آنان با تعاریف لنینی حزب طراز نوین طبعه کارگر انطباق دارد" سپس در همانجا افزوده می شود "بنا به تصمیم

نمیت هربری سازمان فدائیان خلق ایران (اشرفیت) شعار پیش‌سوی تشکیل حزب طبقه‌دارگر از زیر صحنه نشریه فارخ‌ده می‌شود (کار شماره ۱۲۸ - در راه وحدت) و به همین سادگی تمام قضایای بی‌فکران می‌خواستند. آن "چاروچنگال" را همان‌دزد بظورتاً دموکراتیک حل شد (تمام تصمیمات یاد شده ظاهراً در پنجم شتاب‌دهی‌های کبرای اخراج دوش از اعضا و مشاورین کسبه مرکزی تشکیل شده تصمیم گرفته شد و همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد.

مادر جزوه "آنسوی چهره انشعاب" در حقیقت این سوی چهره انشعاب را به خود بودیم، افشا کردیم. ما گفتیم "رهبری انشعاب چنین وانمود می‌کرد که وحدت با حزب توده ایران روندی است که گویا تازه باید با مبارزه ایدئولوژیک بر محور اصول برنامه‌های آغاز شود. نریختن این پیشنهاد تخطئه‌ای زیرانه علیه وحدت تدارک شده بود. توسط همان انگاری کردنده نزدیکی ما به حزب توده ایران، همین نزدیکی به برنامه حزب است. مضمون این نزدیکی به برنامه رسیدن مبارزه ایدئولوژیک طولانی و متنوع با حزب، به نفس‌پدیرش مداوم جهان بینی تاریکی و طرد مداوم گرایشات دموکراتیک غیر تاریکی از سوی ما بود. همین که

پنجم سازمان ضرورت وحدت با حزب توده ایران را به عنوان گردان سیاسی پیشرو طبقه کارگر ایران تأیید کرد، در واقع پایان یک مرحله کیفی مبارزه و جدایی ایدئولوژیک را اعلام داشت. بولی رسیدن به این نقطه کسه ماهیت از زمینگاه بنیان گذاران سازمان دیگرگون بود. ماکم رنج نبردیم، کم خون ندادیم، کم جستجو نکردیم، سر به دیوار نداشتیم، کشیدیم راه‌های سنگلاخ را زرتقیم، یافتن چهره خویش در آئینه طبقه کارگر ایران یافتن همکاران حزب توده ایران در زیر پوست خود آغاز نبرد نبود، پایان نبرد بود و ضرورت وحدت ما از تبدیل ایمن

مبارزه به وحدت برمی‌خاست. رهبری انشعاب می‌خواست سازمان را از راه پیچیده شده بازگرداند و مقصد یک دوران مبارزه را به جای مبدأ آن بگذارد. و وحدت فاعلی را با تضاد ماهی عوض کند. رهبری انشعاب می‌خواست شامل سازمان را نماند، ندری همه آن رنجها و خرنها و تلاشهای شبانه روری یک دهه نامل خط بطلان بسند. و آئینه یک عزت تاریخی را در پهای گذشته "آن فریانی نهد" رهبری انشعاب بتواند

بر مبارزه ایدئولوژیک بر اختلاف جهان بینی و دیدگاههای طبیعتی میان حزب و سازمان به تأخیر می‌برد و هر درواغی، امر وحدت را نه قصد در ارتباط با سازمان و دارای موضع ضعیفی و احد جهان بینی واحد میتواند صرح شود، از پیچ وین زیر علامت سؤال می‌برد (آن سوی چهره انشعاب ص ۴) در اینجا به بررسی هر چه تا مدت‌عنوان می‌شود به پیغم‌غای اسفند میرد ادبایان نبرد برای وحدت بعدند: نه آغاز آن، و آنس نیز نه وحدت را نپذیرد و یا بر مبارزه ایدئولوژیک با حزب برای حل شدن اختلافات تأکید آورد. انحلال غلب

بوده و سازمان برای رسیدن به این نقطه "بجول ضریح نویسنده" از زمینگاه بنیان‌گذاران سازمان دیگرگون بود. "هونهای فراوانی داده و ۰۰۰ ما و میخانه تراز اینها، عدم اعتقادمان راه دمیتراسی ما به ننگه به پرسش‌های سازمانی و ۰۰۰ این چنین اعلام داشتیم" ۰۰۰ پرسیدنی است که چرا گروه کشتگر علیل رود، این همه از این ده‌س برخی جزئیات خندشی، جنبه کمونیستی به بعد از وحدت فوکل شود

و حشمت دارند: (منصیر از جزئیات هتا مسائل برنامه ۱ - در مسائل تاریخ حزب است) آیا امکان مباحثه و تبادل نظر ایدئولوژیک، بی‌پس از وحدت را منتفی می‌دانند؟ اگر نمی‌دانند چرا این همه بر رتسق و قتر هر مسئله جزئی قبل از وحدت، آنهم به شکل "مبارزه ایدئولوژیک علی" و حتی به قیمت انشعاب و انتشار اسناد امنیتی یا فشار، دارند؟ عکس‌عکس سازمان قصد داشت انسان را به کدام چاه تلرکی ببرد نه این همه سراسیمه از درون سازمان پایه فرار گذاشتند؟ اگر معتقدند نه پس از وحدت نیز زندگی قتری و

بحث و تبادل نظر از تئوریت و تصحیح و تکامل رخصا می‌خوبتر از ادامه خواهد یافت و ذهن نشی در پشت پرده‌های آئین به بند نشد. نمی‌شود، دیگر "پهد نیلی برای این همه سر و صدای" ننگه، "مبارزه ایدئولوژیک علی وجود دارد؟" (سیمای سمعی وحدت ستیزان ص ۲۵) بنا بر این بخوبی دیده می‌شود که اتحاد و وحدت پس از تصویب ننگه، حرف باصلی پیش‌سست و بنیاستی "سر و صدای ننگه را در آورد" هم چنین این گفتار بخوبی اهمیت شکره را برای ما نشان داد.

رهبری ما می‌شود تا در موقع انشعاب، نبود دمیتراسی را نماند. رفیق طاهری پور در مصاحبه خود به برامین انشعاب در پاسخ به مسئله سازمانیستیم دموکراتیک، درک انحرافی خود را از سازمانیستیم دموکراتیک

نه آراد رسه اصل خصمه می بند، بیاب داشته و در رد نظریات رفعات منشعب میگوید " همواره چنین جریان هائی وقتی هژود را در اطلب می بیند، وقتی می بیند حصه شان را نمی خوانند و آرا می بینند ندارند میگویند دینتاری است و سعادت مگرسی و آدای انتقاد سرمیدهند و ارفعدان دمراسی در درون سازمان می نالند (نار شماره ۱۴۱) سپس اسفند انقلاب سائترالیسم دمراتیک، نام می بردن اولین آن مربوط به سائترالیسم می باشد و افاد مورد دومین و سومین اصل می گوید " دومین اصل سائترالیسم دمراتیک انتخابی بودن ارگانهای رهبری و مسترلین است. این اصل نیز در مورد ارگانهای رهبری بلا استتصا صورت گرفته و در مورد هژود ارگانهای رهبری دیگر نیز غالباً چنین بوده است" (همانجا) و این خلاف واقعیت بود. ۱۰ بالاترین ارگان رهبری سازمان نه عیته مرسى باشد، هیچگاه از زمان تشکیل آن تا نین هیچگاه تیسسه سگره سازمان احتمالی نده است. ارگانهای رهبری در سطح ایالات نیز فقط در سطح بخشی ایالات انتخابی می بود و در سطح پائین تر نیز چنین چیزی وجود نداشت.

رفیق عالمی پرورد مورد سومین اصل نیز می گوید " سومین اصل، گزارش دهنی منظم ایالات به پائین و این به بالا است. شما اطلاع دارید که ا رتعمای طعنه های پلنوم و مصوبات مرتبیت همه رفعا اطلاع دارند. همواره پس از تقریباً هر پلنوم، گزارش نامی آنرا به تشکیلات داده ایم" (همانجا) این نیز دروغ محض بود. حتی اگر گزارش دهنی ایالات را فقط محدود به گزارش دهنی ار پلنومها بنیم، این عمل نیز انجام نشده بود. مصوبات اوسین پلنوم سازمان حتماً توسط سرب توده ایران منتشر شده. مصوبات پلنومهای آذربایجان، اسفند، مرداد و تبریز در اختیار همه رفعا، تشکیلات فرارنگرف، چنانچه در همان شماره نار گفته شد " این حرف ما را یاقه و دروغ شایع است که پلنوم مرداد در باره جمعیت حزب سازمان در جنبش سوسیستی و کمونیزم پرنه حزب صبه دارگرا، بار سرد کرده است. " این دروغ ما را معروضه ایات نه برخی عناصر مظلوم سازمان با بهره برداری از کمپانی نسخ طعنه های تیره انده گویند. این پلنوم مرداد در باره مسائل فیکو ایدار نیز سرده است" (نار شماره ۱۴۱ - همانه تصمیمات تاریخی پلنوم مرداد) اگر طعنه در اختیار رفعا قرار داشت احتیاجی به این توضیح و تفسیر نبود. طعنه اسفند ۵۹ و مرداد ۶۰ در همان شماره نار (نار ۱۴۱) برای اولین بار به چاپ رسید و وعده زیادی برای اولین بار موفق به رویت آن شدند.

نکته تازه در مندهای مادر این انشعاب، استفاده از روشهای مبتذل حزب توده در سرسب مخالفان بود. شیوه هائی که فی آن در سازمان سابقه نداشت، پس از انشعاب، سازمان از جریان مزبور به مناسبت "باند توطئه گر" و "گید تاگر" نام برده و سپس سه دسته افراد را در میان جریان مذکور بر شمرد. لیستی که صورت می گرفت، این سه دسته یاد می شد " این گروه به نظر ما از سه بخش تشکیل می شود، اشتریکست آنها را همراه شدگان تشکیل میدهند. سپس خود محورها و سحرهای غیر قابل اصلاح و اختلال عوامل دشمن هستند" (لیستی، پرسترو اسخ ۱۳ آذر - ۱۳۶۰) او در مورد گروه آخری گوید " و اما عوامل اجتماعی تحریرک، ما به هیچوجه نمی توانیم بگوئیم که این جریان منحصر به یک جریان صدیق اشتباه دار است و افراد نه آگاهانه و نیز به دروغه سونی، سواسته اند و ضربه ای به جریان بسیار متین نزدیک نیروهای انقلابی بزنند و راهشان را سد کنند، در آن وجود ندارد، ما مطمئن هستیم که عوامل در این جریان وجود دارند و آنچه لحظه نینی، شیوه دارونمایی نه می تواند از این عمل گرفته شود، همه اینها چنین حکم می کنند که باید تحریکاتی عم در اینجا وجود داشته باشد" (همانجا) بدنیال این گفته عابدی در برنی انوشته های سازمان اورطیبر رودی به مناسبت عصر "مشوک" یاد می شود. حزب توده هرگز برنی نه کوچکترین اختلافی با حزب داست را "ترچه های پوهی" نامیده " بیروشان سرخ و درویشان پیسیده است" مانیز گام در جای پای برادر بزرگ گذاشتیم در انشعاب ۱۶ آدریاستی گفت عوامی چون فعدان دمراسی درون حزبی، تبه برادرهای تشکیلاتی برای پیشبرد نثرات، اختلال طلبی ها، استفاده از شیوه های نارفعیا - نه بران فشار بر مخالفین فزونی خود و... در این انشعاب ارسوزی ما، نشر نسیم خود را بازی نمود. همواره چند نه بایستی مادیا ولیسم حاکم بر خود این جریان را نیز در نظر گرفت پراگماتیسم، انحلال طلبی، عدم اعتقاد به دمراسی حزبی نه در خورد این جریان وجود داشت، نشان بیداد این جریان نیز ضمن آنکه

حرفهای درستی برای گفتن داشت اما در برخورد با مسائل درون تشکیلاتی زدریجه حماشات باخدا م
دستنی ارمانداشته ونداد .

در پایان میخواهم بپرچند نکته به عنوان نتیجه گیری تأیید کنم

۱- سبل انقلاب ، سائترانیسم سلفه ، ازوجه جدائی ناپد برسرارمان پید ۱ مرکزگرائی ازاجزائی
مسئوب بی گشت و درفهم بسیاری ارفضای سازمان نقش بسته پید . پس ازانقلاب این اندیشه بوحیات
خرد داده داد ، اگرچه دراین دوران باره هائی ازامید بران آینه ایث متدکارد گرگون شود . گاه دراینجا
وآنجا پدید آید . آرجا که سنی چریبی در سازمان برعلا متستزوال رفته پید ، تمایلاتی برای تعویص این
شیوه ناروجو دداشت اما عوامل معینی این گرایشات رامند ودمی ساخت .

- در جامعه مابعدولئی ، دهمکراسی برای مدتی نسیستاعولائی نتوانسته است هیچگاه مستقر شود مردم
ما فقط درمعارض معینی نتوانسته اند د مخراسی های نیم بند وناص بهر گیند استبداد شرفی همیشه بوسر
سنن ، عادات وشیوه زندگی ما ساکن بده است . ارمیت ربه خوبی قابل مبادده است د در تمامی احزاب
و گروههای سیاسی نشونیر تمایل به استبداد و مرکز ، بسیاروی است . اگرصفحات تاریخ تمامی احزاب
سورراف و برنیم ، بخوبی می بینیم که د مخراسی حتی در معیوم حد و دنده نیر در درون احزاب نشونیر ،
دست رعایت شده است .

- در جنبش دموکراسی ^{کشمکش} مائیر سفت هائی نه تعویص شده وجه د مخراسی درون حزبی باشد ، بسیار
کم است . حزب توده به ماب پید حزب دمی ، سنی راه دراین رابطه فابن تنه باشد ، ندارد . گرایش
به استبداد تر دز ا مشخصه های اصلی در زندگی درون حزبی ، حزب توده ایران بده و هست . ایجا د
باندگاه مغایرت در مابیل پید یگر صحنه تر ارشدنی در زندگی حزب می باشد . خصوصاً امروز ، ماب حوسلی
می توانیم خنه بیمارهای حزب توده را اساساً مائیم . روند تصفیه تا مابلی که فقط نمینه مرزئی و ۱۵ نفر
عضیانی بماند داده خواهد داشت .

گروههای دیگری نه به حد ۳ و ۴ و نیز مشهورند مانند سنن مابیل اثنائی ، هستند . بخاطر بود همین
سنن پارتی ما ساعد آن بوده و هستیم که احزاب متعدد دی ، با دوچندترین اختلاف نظر منشعب شده و د سطحاً
جدیدی پدید آمده است . در ایران پار انقلاب ۱۴ حزب ، سازمان و گروه مارکسیستی (این شامل
تمام تنائی می شیده خود را مارکسیست پیام من اعلام کرده اند نه آنه مانر چنین اعتقادی داشته
باشیم) فعالیت می نرند و بده زیادی از آنها جان مواضع نزدی بی داشته ده فابیل تفکیک برای فعالیت
جنبش هم نیرند . فرو سازمانهای چون " سازمان مبارزین آزادی صبه دارگرایان " و " سازمان مبارزان
ضبه دارگرایان " فقط در این ران بون پس عواملی چون وسعت محد و احزاب ، ترتیب ، نحوه شکل گیری
و عدم ارتباط با بده و توده این گرایشات رعیت می درد .

- در جنبش جهانی دموکراسی ، اگرچه مدتها پیش جنبش شخصیت استالین مورد استناد قرار گرفته بود ،
اما در زندگی حزبی بسیاری احزاب ، متدها استالینیستی همچنان خادم بود و اساساً بصورت تشریزه در
آمده و حول آنها تبلیغ می شد . شناسب باحزبهای ماب سهی جنبش جهانی دموکراسی ، این اندیشه نگاه
نیج و معیوب ، به شکل چتری در سازمان به ار گرفته می شد . ضمناً ما آن مداف د مخراسی به دردیگر
احزاب مرسوم بود رانیز به نازمی بستیم و درک بسیار نادرست تر ، ارنچه د دامرزه های تشریصین های
جنبش جهانی کمز نیست . وجود داشت ، ارائه مدادیم .

- پس از انقلاب ، زمانی نه هنوز راست بر احاد مگشته بود ، استبداد تشکیلاتی بیر تشریص " شده بود
با حرت ماب این سهی و نیروبول بعضی تشریصهای انحرافی ، گرایش به استبداد ، پیش راپیرت گشت .
هنگامی که مابانه برزیدند در جنبش دموکراسی " رامنتشر نمودیم در وسعت برگ ماس د مخراسی درون حزبی
را اعلام داشتیم ، ما بر هر چه رخت ، ناموس انصعایب بعدی را بحداد آور دیم .

- تا نهار - زندگی حزبی و تشکیلاتی حزب توده ایران بر ما غیر مابیل اناراست . این مسئله تا آنجا هم مربوط
به چگونگی استمرار د مخراسی در دوره حزبی می شود ، تأثیرات منفی ، شعاری بر ماب نهاد ، متد برخورد مسا
در زمان اشعاب ۱۶ آذار ، بسیار متفاه و تا شیوه برخورد ماب در معص اشعاب اقلیت بود ، مادر زمان اقلیت

مبارک‌اید نولویک را در نهایت پذیرفتیم، پس از انشعاب نامدتها بولتن داخلی داشتیم، اما در مصباح انشعاب جریان ۱۶ آور، ما زیر پرچم آنته بولتن داخلی یعنی ایجاد فرانسویان در داخل حزب، بولتن داخلی یعنی انشعاب ۰۰۰ آخرین یقینای دمنرایی در یک حریری رانیز تعجب نمود " زارین بر مییم - بکارگیری العاب "مشوک" ، جاسوس " و ۰۰۰ از تعرات گه‌یار همین دوره است. در این دوره، بکار بولتراسیم پلیسی بچاه - انتقالیسم دموکراتیک بر تشذیلات نامم بود .

۱- مادر تشذیلات خود، دگراند شرها " رانست هار فرامید ادم و آنها را با عناوین و کتاب معین وغیر قابل تخییری نویسیم " در حقیقت امر متد ما بمتد برخورداریم - وری اسلام آرنجا ه فردا استبداد بودند شاهتهای ریادی داشتند . (سنسومفایسه متدات و نه نیات)

۲- اورورگیهای استبداد ، پشت پاردن به هر نوع قانون استبداد نمی تواند هیچ نوع قانونی را تحمل کند ، اومی خودش خود را بر فراز قانون فراردهد حتی اگر این قانون ، دست پرورده خودش باشد . یعنی اورورگیهای سازمان ما ، بعضی مخرمهصیبات توسط ارگانهای مسئول بیده است که نوشتن شد در چند مورد ، این نکته در انشعابات گذشته ، نشان داده شود . این یکی از علائمی است که در توانی در مورد نحوه اجرای دمنرایی در درن حزب و با هرتهدا اجتماعی دیگری ، بر اساس آن قضاوت نمود . چهل و بی قانون برای دگراند شرها " وی قانونی برای حاکمان ، این است قانون استبداد .

۳- اما رسی دیگری بایستی بر این نکته نیز اعتراف کرده تجربه سازمان نیز جنبش کمونیستی نشان میدهد که دمنرایی نیز تاکنون بارها ملمعبه دست این و آن به ناروا گشته است . چه بسا زمانی که شعار دموکری دمنرایی را برای مخرج نرد " وحید پس از چندی ، دینتاکتیر ما بانه برد یگان حتم رانده اند . چه زمانی که در چند امبار باره در راه ننگر گشته اند ، اما تاکنون هدی در این راه برنداشته اند . در جنبش ما بایستی با جدائی حرف و عمل مبارزه جدی صورت گیرد ، در جنبش کمونیستی ایران نباید برای استغرابر نسیمهای مبارزه کرد و نه آنته برای رسیدن به منافع گروهی ، آنها را ملمعبه دست مراد داد . امروز زمانی است که نرمیستها بایستی وحدت دیاکتیوی حرف و عملشان را نشان دهند .

۴- در گذشته در واقعیت امر فرانسویان خاص بر سازمان ما حاکم بوده است . "فرانسویسیم " و مبارزه علیه آن ابراز اساسی جنگ سرد بر علیه دگراند شرها در سازمان بیده است . اما در حقیقت آن است که به حاضر عد وجود دمنرایی در سازمان و فعال مایشا بودن عده ای چند بر سازمان ، فرانسویان خاصی تا مدتی پنجم و سیخ ۶۵ بر سازمان حکومت میبرد . این فرانسویان حامی ، بر اساس پلاتنرم محمی می نویسیم منافع گروهی خود را بر تحمیل مفاید در این راه با توجه به آنته اغرمهای تشذیلاتی در دستش بود ، همیشه موهف از تجربه مبارزه برمی نآید . استفاده از اغرمهای تشذیلاتی در جهت حذف مانعگروهی ، خود خصمرانترین نوع فرانسویسیم است . این فرانسویان تشذیلاتی مخالف خود را در گوشه و کنار ریختند . انداخت ، بده حاضرند در ماباهی نیروی افراد تشذیلات نیز بهره گیری اندیشه حاکم بر ما ، خود نمود این فرانسویان را ایجاد می کرد . در حزب و سازمان ، همدگرایی برقرار نباشد ، نمی توان وجود فرانسویان را نمان نسرود و بدترین نوع آن نیز همان فرانسویان حاکم است .

۵- آنچه به تاکنون انشعابات و حزابهای درونی سازمان نشان میدهد ، این است که با تله بردگما - نسیم ، سوترتویوسیم ، مانیا ولیمیم ، پراگماتیسم و سنترالیسم نمی توان مشکلات درون حزب را حل نمود ، بایستی بنشیده ضد و عادی را محض ، آریار اخلاقانه درک نمود و انحصار پذیر بی بخاطر منافذ - بنش سوترتویوسیم را بپیشه برد . در برخوردار با اقلیت ، آنجا که مبارزه ایدئولوژیکی علی و نیرانرا چنانی را پذیرفتیم در حقیقت دیاب - جنت حرمت ردیم . اما پس از چندی دگماتیسم بر ما سطره مایل یافت ، با درک انحرافی نه اصلاح داندن راههای دشمن را برای حل مسائل ارائه می کردیم و آنجا که ما مارکسیسم ، خصوصاً در رهبری رسیده داندنه بود ، مجبور بودیم ، پراگماتیسم باشیم . نیروی مابا - مانع همیشه آفشته به سنترالیسم ، سوترتویوسیم ، مانیا ولیمیم و پراگماتیسم و بوده اند . این نیز اگر چه حرفهای نه برای گفتن داشته ، اما بعلت همین انحرافات نمی توانست در سازمان نمود چندان مفاید (با در سر داشت موانعها) آنته همچنان نتوانستند تلفیق درست مبارزه نظری ، سازمانی را در سازمان بکار گیرند و حلقه اصلی مبارزه

را تشخیص دهند *

۶ - شرایط امروز برای آینده بتوانیم دینرسی را جاری کنیم، بهتر از هر زمان دیگری است. بایستی همگی با هم دوشنرد کنیم. شیوه ها و متد های را اپنار کنیم. بتوانیم سنگ پهای محلی را پسرای استعاره سبکی دمنراسی در جنبه پدید آوردند. ما برای دست یابی به این متدها نه فقط در سازمان خود، بلکه در پهنای جنبش مبارز می کنیم، چراکه مقول بزرگ جنبش ماها نا عدم رعایت دمنراسی است. * عنیه آن حلقه اساسی است. ما را بسوی دمنراسی هرچه بیشتر درون حزبی می برد. بنا بر این باید نونشونیم تا علینت را د سازمان و جنبش خود با وسعت هرچه بیشتری بنا رست. برای آ- مبارزه کنیم بدون مبارز برای عنیه می تیان نمیب دستاوردهای نوننی را محط نمود. برای زدا پیش نزی ها و ناستی های خویش، برای ایجاد سنن استوار دمنراسی در جنبش بایستی در قش علینت را هرچه برافراشته تر نمود. اوبی گام در این جهت نونشیرای عننی نمودن بولتن لنگره سازمان و سپس دانعی نمودن آن است.

حمید ارد بیپشت ۱۷